پیام قرآن

دورهٔ دوم

اخلاق در قرآن

جلد دوم

فروع مسائل اخلاقی

آیة الله العظمی مکارم شیرازی

با همکاری جمعی از فضلاء و دانشمندان

بسم الله الرحمن الرحیم

اخلاق در قرآن

نویسنده:

آیت الله ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

اخلاق در قرآن جلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : اخلاق در قرآن/ناصر مکارم شیرازی ؛ لمساعده مجموعه من الفضلاء ؛ تعریب الموسسه الاسلامیه للترجمه.

مشخصات نشر : قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۴۲۵ق.= ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری : ۳ج.

فروست : نفحات القرآن؛ الدوره الثانیه.

شابک : ۹۰۰۰۰ ریال: دوره: X-۲۷-۸۱۳۹-۹۶۴ ؛ ج.۱:۹۶۴-۸۱۳۹-۰۵-۹ ؛ ج.۲:۹۶۴-۸۱۳۹-۲۶-۱ ؛ ج.۳: ۹۶۴-۸۱۳۹-۲۵-۳ ؛ ۸۰۰۰۰ ریال (دوره، چاپ دوم)

یادداشت : عنوان اصلی: پیام قرآن دوره دوم: اخلاق در قرآن. عربی.

یادداشت : ج. ۳(چاپ سوم: ۱۴۲۸ق=۱۳۸۶).

یادداشت : ج. ۱ - ۳ (چاپ دوم: ۱۴۲۶ق. = ۱۳۸۵).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج.۱. اصول المسائل الاخلاقیه. -ج.۲-۳. فروع المسائل الاخلاقیه.

موضوع : قرآن -- اخلاق

موضوع : اخلاق اسلامی

موضوع : احادیث اخلاقی -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : موسسه اسلامی ترجمه

شناسه افزوده : مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع).

رده بندی کنگره : BP۱۰۳/۳/م۷پ۹۰۴۳ ۱۳۸۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۹

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۵۳۴۰۹

اخلاق نیک و بد در قرآن

پیشگفتار (روش بحث)

در جلـد اوّل این کتـاب (اخلاـق در قرآن) اصول کلّی مسائل اخلاقی و طرق مختلف تهـذیب نفس، مکتبها، انگیزه ها و نتیجه ها، به طور مشـروح مورد بررسی قرار گرفت و رهنمودهای مهمّ قرآن مجید در زمینه این مسائل در شکل تفسیر موضوعی بیان شد.

اکنون نوبت آن رسـیده است که با استفاده از آن اصول کلّی به سراغ تک تک «فضایل» و «رذایل» اخلاقی برویم و هر یک را در پرتو رهنمودهای وحی و آیات مورد بررسی قرار دهیم.

عوامـل شـکل گیری آن فضایل و رذایل، آثار و نشانه ها، نتایـج و عواقب خوب و بـد هر یک، و بالاخره طرق مبارزه با رذایل اخلاقی و کسب فضایل را مورد بررسی قرار دهیم.

هنگام ورود در این بحث، در فکر فرو رفتیم که با استفاده از کدام نظم و ترتیب در این بحث پرتلاطم وارد شویم!

آیا باید روش فلاسفه

یونان در تقسیم اخلاق به چهار بخش (حکمت، عدالت، شهوت و غضب) قناعت کنیم؟ در حالی که نه هماهنگ با آیات قرآن است که ما در این بحثها در سایه آن حرکت می کنیم و نه فی حدّ ذاته خالی از نقیصه یا نقیصه هاست که در جلد اوّل به آن اشاره شد.

آیا فضایل و رذایل را طبق حروف الفبا ترتیب دهیم و بحثها را به این صورت پیش

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۶

ببریم، در حالی که روش الفبایی در این گونه مسایل غالباً از روش منطقی جدا می شود و بحثها ناهماهنگ می گردد.

آیا به سراغ سایر مکتبهای شرق و غرب در مسایل اخلاقی برویم و نظم بحث را از آنها بگیریم؟! در حالی که هر کدام برای خود مشکل یا مشکلاتی دارند و اضافه بر این، ممکن نیست هماهنگ با تفسیر موضوعی قرآن در زمینه اخلاق گردد.

ناگهان به لطف پروردگار و با یک الهام درونی روش تازه ای به نظر رسید که برخاسته از خود قرآن و با الهام گرفتن از آن می باشد و آن اینکه: می دانیم قرآن مجید قسمت مهمّ مباحث اخلاقی و عملی را در لابه لای شرح تاریخ گذشتگان و اقوام پیشین آورده و به خوبی مجسّم ساخته است که هر کدام از این رذایل و فضایل چه بازتاب های وسیع و گسترده ای در جوامع انسانی دارد و عاقبت کار آنها به کجا می رسد و انصافاً قرآن از این نظر داد سخن داده که مسایل اخلاقی را در بوته آزمایش های عینی و خارجی قرار داده است تا نتیجه گیری از آن برای هر خواننده و شنونده ای بسیار سریع و عمیق باشد!

به همین دلیل فکر کردیم بهتر است معیار نظم

مباحث را با توجّه به شرایط ویژه ای که بر بحث های ما حاکم است، همان تواریخ قرآن مجید و معیارهای حاکم بر آن بدانیم.

به تعبیر دیگر: نخست به سراغ داستان آفرینش آدم و حوّا و وسوسه های شیطان و دور شدن آنها از بهشت می رویم و رذایلی که سبب پیدایش ماجرای عبرت انگیز طرد شیطان از بساط قرب خداوند و محروم شدن آدم و حوّا از بهشت شد را در طلیعه بحث قرار می دهیم.

می دانیم شیطان به خاطر «استکبار» و «خودخواهی» و «خود برتر بینی» و سپس «لجاجت» و «تعصّب» از سجده بر آدم خودداری کرد و از درگاه خدا رانده شد و آدم علیه السلام و حوّا به خاطر «حرص» و «آز» تسلیم وسوسه های بی منطق دشمن خود- شیطان- شدند و در دام او افتادند.

بعد نوبت به داستان «هابیل» و «قابیل» و صفات زشتی که انگیزه قتل هابیل شد می رسد و به همین ترتیب به سراغ داستان نوح و ماجراهای دیگر تاریخی، مخصوصاً ماجرای قوم بنی اسرائیل و موسی علیه السلام می رویم و در آینه زندگی انبیای الهی فضایل و آثار آن را می بینیم و در زندگی اقوام منحرف که گرفتار انواع مجازات های الهی شدند

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۷

آثار رذایل را مشاهده می کنیم.

این روش هم جالب و شیرین است و هم با بحث های قرآنی سازگارتر می باشد. اضافه بر این به بحثهای فضایل و رذایل جنبه عینیّت می بخشد و آنها را در صحنه حسّ و تجربه قرار می دهد.

خداوند به همه ما و همه افراد جامعه ما توفیق دهد که آن رذایل را که جامعه بشری را به جهنّمی سوزان تبدیل می کند از اعماق جان خود ریشه کن کنیم، و به

فضائلی که به ما و جامعه ما روح و صفا و آرامش و پیشرفت می بخشد و بزرگ ترین سعادت؛ یعنی قرب الی اللّه را برای ما فراهم می سازد، آراسته شویم.

«آمین یا رب العالمین»

تیرماه ۱۳۷۸

ربیع الاوّل ۱۴۲۰

قم- ناصر مکارم شیرازی

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۹

۱

تکبّر و استکبار

اشاره

نخستین صفت از صفات رذیله که در داستان انبیا و آغاز خلقت انسان به چشم می خورد و اتّفاقاً به اعتقاد بسیاری از علمای اخلاق، امّ المفاسد و مادر همه رذایل اخلاقی و ریشه تمام بدبختی ها و صفات زشت انسانی است، تکبّر و استکبار می باشد که در داستان شیطان به هنگام آفرینش آدم علیه السلام و امر به سجود فرشتگان و همچنین ابلیس برای او آمده است.

داستانی است بسیار تکان دهنده و عبرت انگیز، داستانی است بسیار روشنگر و هشدار دهنده، برای همه افراد و همه جوامع انسانی.

قابل توجّه اینکه پیامدهای سوء تکبّر و استکبار نه تنها در داستان آفرینش آدم دیده می شود که در تمام طول تاریخ انبیا- طبق آیاتی که خواهد آمد- نیز نقش بسیار مخرّب آن آشکار است.

امروز نیز در جوامع انسانی مسئله استکبار، سخن اوّل را در مفاسد جهانی و نابسامانی های اجتماعی بشر می زند و بلای بزرگ بشریّت در عصر ما نیز همین استکبار است که بدبختانه همه در آتش آن می سوزند و فریاد می کشند، ولی کمتر کسی در فکر چاره است!

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۰

با این اشاره به قرآن مجید بازمی گردیم و آیات قرآن را در این زمینه مرور می کنیم، از آیات مربوط به آدم گرفته تا خاتم را مورد بحث و بررسی قرار می دهیم.

١- وَ اذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا الّا ابْلِيْسَ ابَى وَاسْتَكْبَرَ وَ كَانَ

مِنَ الْکَافِرِیْنَ (سوره بقره، آیه ۳۴)

۲- قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا یَکُونُ لَکَ انْ تَتَکَبَّرَ فِیهَا فَاخْرُجْ انَّکَ مِنَ الصَّاغِرِینَ (سوره اعراف، آیه ۱۳)

۳- وَانِّی کُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا اصَابِعَهُمْ فِی آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوا ثِیَابَهُمْ وَ اصَرُّوا وَاسْتَکْبَرُوا اسْتِکْباراً (سوره نوح، آیه ۷)

۴- فَامَّا عَادٌ فَاسْتَکْبَرُوا فِی الْارْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ قَالُوا مَنْ اشَدُّ مِنّا قُوَّةً اوَلَمْ یَرَوْا انَّ اللَّهَ الَّذِی خَلَقَهُمْ هُوَ اشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ کَانُوا بِآیَاتِنَا یَجْحَدُونَ (سوره فصّلت، آیه ۱۵)

۵- قَالَ الْمَلأُ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّکَ یَا شُعَیْبُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَکَ مِنْ قَرْیَتِنَا اوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنَا قَالَ اوَلَوْ کُنَّا کَارِهِینَ (سوره اعراف، آیه ۸۸)

۶- وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَائَهُمْ مُوسی بِالْبَیِّنَاتِ فَاسْتَکْبَرُوا فِی الْارْضِ وَ مَا کَانُوا سَابِقِینَ (سوره عنکبوت، آیه ۳۹)

۷- لَتَجِدَنَّ اشَدَّ النّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الْیَهُودَ وَالَّذِینَ اشْرَکُوا وَ لَتَجِدَنَّ اقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ قَالُوا انَّا نَصَاری ذَلِکَ بِانَّ مِنْهُمْ قِسِّیسِینَ وَ رُهْبَاناً وَ انَّهُمْ لَایَسْتَکْبِرُونَ (سوره مائده، آیه ۸۲)

۸- ثُمَّ عَبَسَ و بَسَرَ* ثُمَّ ادْبَرَ وَاسْتَکْبَرَ* فَقَالَ انْ هَذَا الَّا سِحْرٌ یُؤْثَرُ (سوره مدّثّر، آیه ۲۲ تا ۲۴)

۹- الَّذِینَ یُجَادِلُونَ فِی آیَاتِ اللَّهِ بِغَیْرِ سُلْطَانٍ اتَاهُمْ کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَاللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِینَ آمَنُوا کَذَلِکَ یَطْبَعُ اللَّهُ عَلَی کُلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ جَبَّارٍ (سوره مؤمن، آیه ۳۵)

۱۰- قِیلَ ادْخُلُوا ابْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِینَ فِیها فَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرِینَ (سوره زمر، آیه ۷۲)

۱۱- سَاصْرِفُ عَنْ آیَاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الْارْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ انْ یَرَوا کُلَّ آیَةٍ لایُؤْمِنُوا بِهَا وَ انْ یَرَوْا سَبِیلَ الرُّشْدِ لَایَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا وَ انْ یَرَوا سَبِیلَ الْغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا ذَلِکَ بِانَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وَ کَانُوا عَنْهَا غَافِلِینَ (سوره اعراف، آیه ۱۴۶)

۱۲-

لَاجَرَمَ انَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ انَّهُ لَايُحِبُ

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۱

الْمُسْتَكْبِرِينَ (سوره نحل، آيه ۲۳)

۱۳- لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ انْ يَكُونَ عبْداً لِلّهِ و لَاالْمَلائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ مَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ يَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ اللَّهُ جَمِيعاً* فَامَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ اجُورَهُمْ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ امَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَ اسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً الِيماً وَ لايَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيّاً وَ لَانَصِيراً (سوره نساء، آيه ۱۷۲- ۱۷۳)

۱۴- انَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَاتُفَتَّحُ لَهُمْ ابْوَابُ السَّماءِ وَ لَايَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِى سَمِّ الْخِيَاطِ وَ كَذَلِكَ نَجْزِى الْمجْرِمِينَ (سوره اعراف، آيه ۴۰)

ترجمه

۱- و (ياد كن) هنگامى را كه به فرشتگان گفتيم: «براى آدم سجده و خضوع كنيد!» همگى سجده كردند، جز ابليس كه سر باز زد و تكبّر ورزيد (و به خاطر نافرمانى و تكبّرش) از كافران شد!

۲- گفت: «از آن (مقام و مرتبه ات) فرود آى! تو حق ندارى در آن (مقام و مرتبه) تكبّر كنى! بيرون رو كه تو از افراد پست و كوچكى!»

۳- (در داستان نوح آمده است): «و من هر زمان آنها را دعوت كردم كه (ايمان بياورند و) تو آنها را بيامرزى، انگشتان خويش را در گوشهايشان قرار داده و لباسهايشان را بر خود پيچيدند و در مخالفت اصرار ورزيدند و به شدّت استكبار كردند»!

۴- (در مورد قوم عاد مى خوانيم): امّا قوم عاد به ناحق در زمين تكبّر ورزيدند و گفتند: «چه كسى از ما نيرومندتر است؟! آيا نمى دانستند خداوندى كه آنان را آفريده از آنها قوى تر است؟ و (به خاطر اين پندار) پيوسته آيات ما را انكار مى كردند!»

۵- (در

داستان شعیب آمده است): اشراف زورمند و متکبّر از قوم او گفتند: «ای شعیب به یقین تو و کسانی را که به تو ایمان آورده اند از شهر و دیار خود بیرون خواهیم کرد یا به آیین ما بازگردید!» گفت: «آیا (می خواهید ما را بازگردانید) اگر چه ما مایل نباشیم؟!»

۶- (در داستان موسی علیه السلام آمده است): «و «قارون و فرعون» و «هامان» را نیز هلاک کردیم، موسی با دلایل روشن به سراغشان آمد، امّا آنان در زمین برتری جویی کردند، ولی نتوانستند بر خدا پیشی گیرند!»

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۲

۷- (و درباره مسلمانان و عصر پیامبر صلی الله علیه و آله می خوانیم): «بطور مسلّم، دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان را یهود و مشرکان خواهی یافت و نزدیکترین دوستان به مؤمنان را کسانی می یابی که می گویند «ما نصاری هستیم» این به خاطر آن است که در میان آنها افرادی عالم و تارک دنیا هستند و آنها (در برابر حق) تکبّر نمی ورزند».

۸- بعد چهره در هم کشید و عجولانه دست به کارشد- سپس پشت (به حق) کرد و تکبّر ورزید- و سرانجام گفت: (این قرآن) چیزی جز افسون و سحری همچون سحرهای پیشینیان نیست!

۹- همانها که در آیات خدا بی آنکه دلیلی برای آنها آمده باشد به مجادله برمی خیزند (این کارشان) خشم عظیمی نزد خداوند و نزد آنان که ایمان آورده اند بار می آورد، این گونه خداوند بر دل هر متکبّر جبّاری مهر می نهد!

۱۰- به آنان گفته می شود: «از درهای جهنّم وارد شوید جاودانه در آن بمانید، چه بد جایگاهی است جایگاه متکبّران!»

۱۱- به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبّر می ورزند از (ایمان به)

آیات خود منصرف می سازم! آنها چنانند که اگر هر آیه و نشانه ای را ببینند به آن ایمان نمی آورند، اگر راه هدایت را ببینند آن را راه خود انتخاب نمی کنند و اگر طریق گمراهی را ببینند آن را راه خود انتخاب می کنند! (همه اینها) به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند!

۱۲- قطعاً خداوند از آنچه پنهان می دارند و آنچه آشکار می سازند با خبر است، او مستکبران را دوست نمی دارد!

۱۳- هرگز مسیح از این ابا نداشت که بنده خدا باشد و نه فرشتگان مقرّب او (از این ابا دارند) و آنها که از عبودیّت و بندگی او روی برتابند و تکبّر کنند به زودی همه آنها را (در قیامت) نزد خود جمع خواهد کرد؛ امّا آنها که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، پاداششان را به طور کامل خواهد داد و از فضل و بخشش خود بر آنها خواهد افزود و آنها را که ابا کردند و تکبّر ورزیدند مجازات دردناکی خواهد کرد و برای خود غیر از خدا سرپرست و یاوری نخواهند یافت!

۱۴- کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و در برابر آن تکبّر ورزیدند (هرگز) درهای آسمان

به رویشان گشوده نمی شود و (هیچگاه) داخل بهشت نخواهند شد مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد! این گونه گنهکاران را جزا می دهیم!

تفسیر و جمع بندی

بلای بزرگ در طول تاریخ بشر

آیات قرآن مجید مملوّ است از بیان مفاسد استکبار و بدبختی های ناشی از تکبّر و مشکلاتی که در طول تاریخ بشر از این صفت مذموم در جوامع انسانی به وجود آمده، تأثیر این صفت رذیله در پیشرفت و تکامل انسان در

جهات معنوی و مادّی بر هیچ کس پوشیده نیست و آنچه در آیات بالاـ آمده در واقع گلچینی از آیات ناظر به این موضوع است.

در آیه اوّل و دوّم سخن از ابلیس و داستان معروف او به میان آمده، در آن هنگام که خداوند به همه فرشتگان دستور داد که به خاطر عظمت آفرینش آدم علیه السلام سجده کنند- و ابلیس در آن زمان به خاطر مقام والایش در صف فرشتگان جای گرفته بود- همگی سجده کردند جز ابلیس که در برابر این فرمان خدا سرپیچی کرد و استکبار ورزید و از کافران شد، و به دنبال این سرپیچی صریح و آشکار و حتّی آمیخته به اعتراض نسبت به اصل فرمان خدا، فرمود از آن مقام و مرتبت فرود آی! تو حق نداری در آن جایگاه تکبّر کنی! بیرون رو که از افراد پست و حقیر خواهی بود. (وَ اذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا الّا ابْلِیْسَ ابی وَاسْتَکْبَرَ وَ کانَ مِنَ الْکافِرِیْنَ ... «۱» قالَ فَاهْبِطْ مِنْها فَما یَکُونُ لَکَ انْ تَتَکَبَّرَ فِیها فَاخْرُجْ انَّکَ مِنَ الصّاغِرِینَ) «۲»

در حقیقت این نخستین گناهی است که در جهان به وقوع پیوست، گناهی که سبب شد فردی همچون ابلیس که سالیان دراز- و به تعبیر امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه قاصعه شش هزار سال خدا را عبادت کرده بود- به خاطر تکبّر یک ساعت تمام اعمال و عبادات او بر باد رفت (و از آن مقام والا که همنشین با فرشتگان و مقام قرب خدا بود یکباره سقوط نمود).

---

(۱)- بقره، ۳۴.

(۲)- اعراف، ۱۳.

(اذْ احْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِیلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِیدَ، وَ

كَانَ قَدْ عَبَدَاللَّهَ سِتَّهَ آلَافِ سَنَهٍ ... عَنْ كِبْرِ سَاعَهٍ وَاحِدَهٍ) «۱»

در این داستان عبرت انگیز نکات بسیار مهمّی درباره خطرات تکبّر نهفته شده و از آن به خوبی استفاده می شود که این صفت رذیله ممکن است سرانجام به کفر و بی ایمانی منتهی گردد، چنانکه در آیات بالا آمده بود ابی وَاسْتَکْبَرَ وَ کَانَ مِنَ الْکَافِرِیْنَ «۲».

همچنین این داستان نشان می دهد که ابلیس به خاطر حجاب خطرناك کبر و غرور از واضح ترین مسائل بی خبر ماند، چرا که هنگامی که زبان به اعتراض در برابر خداوند سبحان گشود عرض کرد: قَالَ لَمْ اکُنْ لِاسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَأٍ مَسنُونٍ؛ «گفت: من هرگز برای بشری که او را از گل خشکیده ای که از گل بد بویی گرفته شده است آفریده ای، سجده نخواهم کرد»! «۳»

در حالی که پر واضح است که شرف آدم به خاطر آفرینش از گل بدبو نبود، بلکه به خاطر همان روح الهی بود که قرآن در سه آیه قبل از آیه فوق به آن اشاره کرده است:

فَاذَا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِینَ؛ «هنگامی که (آفرینش آدم را نظام بخشیدم) و کار او را به پایان بردم و در وی از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم، همگی برای او سجده کنید». «۴»

حتّی ابلیس نتوانست برتری خاك را از آتش درك کند، خاکی که منبع تمام برکات و پیدایش حیات و محل زندگی انسانها و انواع معادن و منابع و حتّی منبع ذخیره آب و ذخیره مواد آتش زاست، لذا با خیره سری گفت: «خَلَقْتَنِی مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ؛ (من چگونه او را سجده کنم در حالی که)

مرا از آتش آفریده ای و او را از خاک»!

اضافه بر این، بسیاری از افراد هستند که گرفتار لغزش و خطا می شوند، ولی هنگامی که به اشتباه خود پی بردند باز می گردند و توبه و اصلاح می کنند، ولی تکبر و استکبار، از اموری است که حتّی اجازه بازگشت بعد از بیداری را نیز به انسان نمی دهد، به همین دلیل شیطان هنگامی که متوجّه خطای خود شد توبه نکرد، زیرا کبر و غرور به او اجازه نداد سر تسلیم و تعظیم در برابر پدیده بزرگ آفرینش (انسان) فرود آورد، بلکه بر لجاجت

---

(۱)- نهج البلاغه خطبه ۱۹۲.

(۲)- بقره، ۳۴.

(۳)- حجر، ۳۳.

(۴)- حجر، ۲۹.

خود افزود و سوگند یاد کرد که همه انسانها را- جز عباد مخلصین خداوند- گمراه سازد و به این نیز بسنده نکرد، از خدا عمر جاویدان خواست تا این برنامه زشت و انحرافی را تا پایان جهان ادامه دهد!

به این ترتیب کبر و خودخواهی و خود برتر بینی مایه لجاجت، حسد، کفر، ناسپاسی در برابر حق و ویرانگری و فساد خلق خدا شد.

و به این ترتیب، شیطان- همان گونه که مولای متّقیان امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه قاصعه می فرماید- پایه استکبار و تعصّب را در زمین گذاشت و با عظمت خداوند به مبارزه برخاست! «فَعَدُوُّ اللَّهِ امَامُ الْمُتَعَصِّبِینَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَکْبِرِینَ الَّذِی وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصَبِیَّهِ وَ نَازَعَ اللَّهَ رِدَاءَ الْجَبْرِیَّهِ وَادَّرَعَ لِبَاسَ التَّعَزُّزِ، وَ خَلَعَ قِنَاعَ التَّذَلُّلِ؛ این دشمن خدا پیشوای متعصّبان و سرسلسله مستکبران جهان است که اساس تعصّب را پی ریزی کرد و با خداوند در مقام جبر و تیتش به ستیز و نزاع پرداخت و لباس استکبار

را بر تن پوشید و پوشش تواضع و فروتنی را فروگذارد». «۱»

و درست به همین دلیل خدا او را ذلیل و خوار و پست کرد، همان گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام در ادامه همان خطبه می فرماید: «الَا تَرَوْنَ کَیْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ بِتَکَبُّرِهِ وَ وَضَعَهُ بِتَرَفُّعِهِ فَجَعَلَهُ فِی الدُّنْیا مَدْحُوراً، وَ اعَدَّ لَهُ فِی الْآخِرَهِ سَعِیراً؟!؛ آیا نمی بینید چگونه خداوند او را به خاطر تکبُّرش، تحقیر کرد و بر اثر بلند پروازی بی دلیلش، وی را پست و خوار نمود، از همین رو او را در دنیا مطرود ساخت و آتش برافروخته دوزخ را در آخرت برای او مهیّا نمود». «۲»

کوتاه سخن اینکه: هر قدر بیشتر در داستان ابلیس و پیامدهای تکبر او اندیشه می کنیم به نکات مهمتری در باره خطرات تکبر و استکبار دست می یابیم.

*** در سوّمین آیه به داستان نوح علیه السلام که نخستین پیامبر اولوا العزم و صاحب شریعت بود می رسیم، این داستان نیز نشان می دهد که سرچشمه کفر و لجاجت بت پرستان زمان او مسئله استکبار بود.

هنگامی که شکایت آنها را به درگاه خدا می برد عرض می کند: (بارالها!) من هر زمان

---

(۱)- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

(۲)- همان مدرک.

آنها را دعوت کردم که ایمان بیاورند تا آنها را بیامرزی انگشتان خود را در گوشهای خود قرار داده و لباسهایشان را به خود پیچیدند و در مخالفت لجاجت ورزیدند و به شدّت استکبار نمودند. (وَانِّی کُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا اصَابِعَهُمْ فِی آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوا ثِیَابَهُمْ وَ اصَرُّوا وَاسْتَکْبَرُوا اسْتِکْباراً) «۱»

باز در اینجا می بینیم که استکبار و خود برتر بینی سرچشمه کفر و لجاجت و دشمنی با حق گردید.

بلای استکبار

در میان آنها به حدّی بود که از شنیدن سخنان حق که احتمالًا مایه بیداری آنها می شد وحشت داشتند، انگشت در گوشها می گذاردند و لباس به سر می کشیدند، مبادا امواج صوتی نوح علیه السلام وارد گوش آنها شود و مغزشان را بیدار کند! این دشمنی و عداوت با سخن حق دلیلی جز تکبّر شدید نداشت.

همانها بودند که به نوح علیه السلام خرده گرفتند و گفتند: چرا گروهی از جوانان با ایمان و تهیدست اطراف تو را گرفته اند؟ و از آنها به عنوان اراذل و انسان های بی سر و پا یاد کردند و گفتند: تا اینها در اطراف تو هستند، ما به تو نزدیک نمی شویم!

آری تکبّر و خودخواهی بلای عجیبی است، همه فضایل را می سوزاند و خاکستر می کند.

در واقع صفت رذیله استکبار عامل اصلی اصرار و لجاجت آنها بر کفر بود تا آنجا که از ترس تأثیر سخنان نوح علیه السلام انگشت در گوششان می کردند و جامه بر سر می افکندند مبادا حرف حق را بشنوند.

جالب اینکه این عمل دلیل بر آن بود که آنها به حقّانیّت دعوت نوح علیه السلام و تأثیر سخنان وی ایمان داشتند، وگرنه دلیلی نداشت که انگشت در گوش بگذارند و جامه بر خود بپیچند.

این احتمال نیز وجود دارد که پیچیدن لباس بر خود برای این بود که نه آنها نوح علیه السلام را ببینند و نه نوح آنها را، مبادا دیدن آن پیامبر موجب تمایل به او گردد و مشاهده آنها به وسیله نوح موجب شناسایی آنها برای تکرار دعوت گردد.

---

(۱)- نوح، ۷.

بالاخره حالت «عُجب» و «خود بزرگ بینی» موجب شد که هشدارهای نوح علیه السلام

را تا آخرین لحظات که فرصتی برای نجات داشتند نادیده بینگارند و حتّی کمترین احتمال صدق را برای گوینده این هشدارها قائل نشدند، لذا هنگامی که نوح علیه السلام کشتی می ساخت گروه گروه که از کنار او می گذشتند او را به باد تمسخر می گرفتند، ولی نوح علیه السلام باز به آنها هشدار داد و گفت: «... انْ تَسْخَرُوا مِنّا فَانَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ؛ اگر (شما امروز) ما را مسخره می کنید، ما همین گونه در آینده شما را مسخره خواهیم کرد (ولی در آن روز که در میان امواج طوفان سراسیمه به هر سو می روید و فریاد می کشید و التماس می کنید و هیچ پناهگاهی ندارید!)». «۱»

اصولًا یکی از نشانه های مستکبران این است که همیشه مسائل جدّی را که در مسیر خواسته ها و منافع آنان نیست به بازی و شوخی می گیرند و همیشه مسخره کردن مستضعفان جزئی از زندگی آنان را تشکیل می دهد و بسیار دیده ایم که در مجالس پر گناه خود به دنبال فرد با ایمان تهیدستی می گردند که او را به اصطلاح ملعبه و مَضْحکه خود سازند و بدین وسیله تفریح کنند!

آنها به خاطر همین روح استکبار، خود را عقل کل می پندارند و به گمان اینکه ثروت انبوه آنان که از طرق حرام به دست آمده، نشانه هوشیاری و کاردانی و لیاقت آنان است به خود اجازه می دهند دیگران را تحقیر کنند.

*** در چهارمین آیه زمان نوح علیه السلام را پشت سر می گذاریم، به عصر قوم عاد و پیامبرشان حضرت هود علیه السلام می رسیم، در اینجا باز می بینیم عامل اصلی بدبختی، همان استکبار است، می فرماید: «امّا قوم عاد به ناحق در زمین استکبار جستند و

گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است؟ آیا آنها نمی دانستند خداوندی که آنها را آفریده از آنان قوی تر است؟! آنها (به خاطر این پنـدار) پیوسـته آیات ما را انکار می کردنـد»، (فَامَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِی الْارْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ قَالُوا مَنْ اشَدُّ مِنّا قُوَّةً اوَلَمْ یَرَوا انَّ اللَّهَ الَّذِی خَلَقَهُمْ هُوَ اشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ کَانُوا بِآیَاتِنَا یَجْحَدُونَ). «۲»

---

(۱)- هود، ۳۸.

(۲)- فصّلت، ۱۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۸

باز می بینیم در اینجا صفت رذیله استکبار سبب شد که به راستی خود را قوی ترین موجود جهان بدانند و حتّی قدرت خدا را فراموش کنند و در نتیجه آیات الهی را انکار نمایند و میان خود و حقّ مانع بزرگی ایجاد کنند.

جالب اینکه آیه بعد از آن (آیه ۱۶ سوره فصّلت) نشان می دهد که خدا برای تحقیر این متکبران لجوج آنها را به وسیله تندبادی شدید و هول انگیز در روزهای شوم پرغباری (که اجساد آنها را مانند پر کاه به این سو و آن سو پرتاب می کرد) مجازات نمود!

آری تکبّر، حجابی است که به انسان اجازه نمی دهد حتّی برتری قدرت خدا را بر نیروی ناچیز خودش ببیند و باور کند!

تعبیر «بِغَیْرِ الْحَقِّ» در واقع قید توضیحی است، چرا که تکبر و استکبار برای انسانها در هر حال حق نیست و سزاوار نمی باشد، این قبایی است که بر قامت انسانها نارساست، بزرگی تنها به خدا می برازد و بس!

*** در پنجمین آیه به زمان «شعیب» علیه السلام می رسیم، در آنجا نیز می بینیم عامل اصلی بدبختی و گمراهی قوم شعیب استکبار بود، می فرماید: «زورمندان قوم شعیب که تکبر می ورزیدند گفتند: ای شعیب! سوگند یاد می کنیم که تو و کسانی را که به

تو ایمان آورده اند از شهر و آبادی خود بیرون خواهیم کرد، مگر اینکه به آیین ما بازگردید آیا (می خواهید ما را بازگردانید) اگر چه مایـل نباشـیم»؟!، (قَالَ الْمَلأُ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّکَ یَا شُعَیْبُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَکَ مِنْ قَرْیَتِنَا اوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنَا قَالَ اوَلَوْ کُنَّا کَارِهِینَ). «۱»

چرا شعیب به افرادی که به او ایمان آورده بودند و راه خداپرستی و تقوا را پیش گرفتند باید از شـهر و دیار خود تبعید شوند؟ آیـا دلیلی جز این داشت که زورمنـدان و ثروتمنـدان متکـبّر که ایمـان آوردن به شـعیب و ملحق شـدن به مؤمنـان را برای خود کوچک می شمردند، به مقابله با او برخاستند؟!

اینکه می گفتند: اوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنَا (یا اینکه به آیین ما بازگردید) نه به خاطر این بود

---

(۱)- اعراف، ۸۸.

که به آیین خود ایمـان داشـتند، بلکه به خـاطر این بود که منسوب به آنهـا و متعلّق به آنهـا بود و تکبّر و حبّ ذات ایجـاب می کرد که آنچه متعلّق به آنهاست، مورد علاقه آنها باشد!

*** آیه شـشم ناظر به عصـر موسـی و فرعون و قارون است، در داسـتان آنها نیز عامل اصلی انحراف و گمراهی و بدبختی- یا یکی از عوامل اصلی- تکبّر ذکر شده، می فرماید: ما «قارون» و «فرعون» و «هامان» را نیز هلاک کردیم، موسی با دلایل روشن به سـراغ آنهـا آمـد ولی آنهـا در زمین اسـتکبار و برتری جویی کردنـد (به همین دلیـل تسـلیم حق نشدنـد و مـا آنها را هلاک کردیم) و آنها نتوانستند بر خدا پیشی گیرند (و از چنگال عذاب الهی فرار کنند)، (وَ قَارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ لَقَدْ جَائَهُمْ

مُوسى بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِی الْارْضِ وَ مَا كَانُوا سَابِقِينَ). «۱»

قـارون مرد ثروتمنـدی بـود كه ثروت بـاد آورده اش را دليـل بر عظمت خود در پيشـگاه خـدا می پنـداشت و معتقـد بود بر اثر ليـاقتش دارای اين ثروت عظيم شـده، پيوسـته به خود می باليـد و بـا كبر و غرور خوشـحالی می كرد و اصـرار داشت با نمايش ثروت، فقيران و تهيدسـتان را هر چه بيشتر تحقير كنـد، هر چه به او نصـيحت كردند كه اين ثروت را وسـيله ای برای وصول به سعادت اخروی قرار دهـد در او اثر نكرد، چرا كه غرور و كبر اجازه نمی داد واقعيّتهای زنـدگی را ببيند و اين امانت های الهی را كه چند روزی در دست اوست به صاحبانش بسپارد!

فرعون كه بر تخت سلطنت نشسـته بود، گرفتار غرور و تكبّر بيشتری بود او حتّی قانع به اين نبود كه مردم او را پرسـتش كننـد، مايل بود كه او را «رَبِّ اعْلَی» (خدای بزرگ) بدانند!

«هامان» وزير مقرّب فرعون كه در تمام مظالم و سـتمها يار و ياور او بود بلكه اين امور به دست او انجام می شـد نيز به تصـريح قرآن گرفتار كبر و غرور شديدی بود.

و هر سه دست به دست هم دادند و با پيامبر بزرگ خدا موسی عليه السلام به مبارزه برخاستند

---

(۱)- عنكبوت، ۳۹.

و در زمين فساد كردنـد و سـرانجام گرفتار شديدترين عذاب الهی شدند، فرعون و هامان در ميان امواج نيل كه سـرمايه اصـلی قدرت آنها بود، نابود شدند و قارون با گنجهايش در زمين فرو رفت.

*** در هفتمين آيه سخن از قوم عيسی بن مريم عليه السلام است و تفاوت ميان آنها و قوم يهود را

بیان می کند، می فرماید: «به یقین یهود و مشرکان را دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت و نزدیکترین آنها را از نظر دوستی و محبّت به مؤمنان کسانی می یابی که می گویند ما نصرانی هستیم»، (لَتَجِدَنَّ اشَدَّ النّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذینَ آمَنُوا الْیَهُودَ وَالَّذِینَ اشْرَکُوا وَ لَتَجِدَنَّ اقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ قَالُوا انَّا نَصَاری ذَلِکَ بِانَّ مِنْهُمْ قِسِّیسِینَ وَ رُهْبَاناً وَ انَّهُمْ لَایَسْتَکْبِرُونَ). «۱»

سپس به دلیل و علّت این تفاوت اشاره کرده، می فرماید: «این به خاطر آن است که در میان آنها (مسیحیان) افرادی دانشمند و تارک دنیا، هستند و آنان تکبّر نمی ورزند»، (ذَلِکَ بِانَّ مِنْهُمْ قِسِّیسِینَ وَ رُهْبَاناً وَ انَّهُمْ لَایَسْتَکْبِرُونَ)

از این تعبیر به خوبی روشن می شود که یکی از عوامل اصلی عداوت یهود نسبت به اهل ایمان تکبّر و استکبار آنان بود، در حالی که یکی از دلایل محبّت گروهی از نصاری نسبت به اهل ایمان عدم استکبار آنها بود.

افراد مستکبر خواهان این هستند که دیگران در مقابل آنها ذلیل و حقیر و فقیر و ناتوان باشند، به همین دلیل اگر آنان از نعمتی برخوردار شوند به عداوت و ستیز با آنان برمی خیزند، آری «استکبار» سبب «حسد» و «کینه» و «عداوت» می شود.

درست است که این سخن در باره همه نصاری نیست بلکه بیشتر ناظر به نجاشی و قوم او در حبشه است که از مسلمانان مهاجر استقبال کردند و به توطئه ها و وسوسه های نمایندگان قریش بر ضد آنان وقعی ننهادند و همین امر سبب شد که مسلمانان پناهگاهی مطمئن در سرزمین حبشه برای خود یافتند و خود را از شرّ مشرکان قریش که سخت کینه توز بودند حفظ کردند، ولی به هر حال این آیه

نشان می دهد که استکبار خمیر مایه

---

(۱)- مائده، ۸۲.

عداوت و دشمنی با حق و پیروان حق است در حالی که تواضع مایه محبّت و دوستی و خضوع در برابر حق و پیروان حق است.

*** هشتمین آیه بر این معنی تأکید می کند که «استکبار» سبب «کفر و بی ایمانی و لجاجت و انعطاف ناپذیری در برابر حق» است، در اینجا سخن از عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و زمان ظهور اسلام است. سخن از «ولید بن مغیره مخزومی» است، که می فرماید: سپس چهره در هم کشید و با عجله دست به کار شد، آنگاه پشت به حق کرد و تکبّر ورزید و گفت: «این (قرآن) چیزی جز یک سحر جالب همچون سحرهای پیشینیان نیست»! (ثُمَّ عَبَسَ و بَسَرَ* ثُمَّ ادْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ* فَقَالَ انْ هَذَا الَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ). «۱»

تعبیر به «سحر» به خوبی نشان می دهد که «ولید» این واقعیّت را پذیرفته بود که قرآن تأثیر فوق العاده ای در افکار و دلها می گذارد و جاذبه عجیبی دارد که دلها را به سوی خود می کشاند، اگر «ولید» به دیده حق طلبانه در آن می نگریست، این تأثیر فوق العاده را دلیل بر اعجاز قرآن می شمرد و ایمان می آورد، ولی چون با دیده غرور و استکبار به آن نگاه کرد قرآن را به صورت سحری همچون سحرهای پیشینیان مشاهده کرد.

آری هرگاه حجاب استکبار بر چشم دل انسان بیفتد، حق در نظر او باطل و باطل حق جلوه می کند.

مشهور است که «ولید» به قدری مغرور و خودخواه بود که می گفت: «انَا الْوَحِيدُ بْنُ الْوَحِيدِ، لَيْسَ لِی فِی الْعَرَبِ نَظِيرٌ، وَ لَالِابِی نَظِيرٌ!؛ من منحصر به فردم! پدر من نیز

منحصر به فرد بود! در میان عرب همانندی ندارم، پدر من نیز همانند نداشت!».

این در حالی است که «ولید» نسبت به مردم آن محیط فرد دانشمندی محسوب می شد و عظمت قرآن را به خوبی دریافته بود و جمله عجیب او در باره قرآن که محرمانه به طایفه بنی مخزوم گفت شاهد این مدّعاست: «انَّ لَهُ لَحَلَاوَهً، وَ انَّ عَلَیْهِ لَطَلَاوَهً، وَ انَّ اعْلَاهُ لَمُثْمَرٌ وَ انَّ اسْفَلَهُ لَمُغْدَقٌ، وَ انَّهُ لَیَعْلُو وَ لَایُعْلی عَلَیْهِ؛ گفتار او (قرآن) شیرینی خاص و زیبایی و طراوت ویژه ای دارد، شاخه هایش پرمیوه و ریشه هایش قوی و

---

(۱)- مدثر، آیه ۲۲ تا ۲۴.

نیرومند است، سخنی است که از هر سخنی بالاتر می رود و هیچ سخنی بر آن برتری ندارد!» «۱»

این تعبیر نشان می دهد که او بیش از هر کس در آن زمان به عظمت قرآن آشنا بود، ولی کبر و غرورش اجازه نمی داد که آفتاب عالمتاب حق را ببیند و در برابر آن تسلیم گردد!

*** در نهمین آیه که به دنبال سخنان مؤمن آل فرعون آمده و احتمال دارد بخشی از سخنان او و یا جمله مستقل معترضه ای از آیات قرآن مجید باشد می خوانیم:

« (اسرافکاران وسوسه گر) کسانی هستند که در آیات الهی به مجادله برمی خیزند بی آنکه حجّتی برای آنها آمده باشد»! (الَّذِینَ یُجَادِلُونَ فِی آیَاتِ اللَّهِ بِغَیْرِ سُلْطَانٍ اتَاهُمْ). «۲»

سپس می افزاید: «این کار (یعنی جدال بی اساس در مقابل حق) خشم عظیمی (برای آنها نزد خدا و کسانی که ایمان آورده اند بر می انگیزد)»، (کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَاللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِینَ آمَنُوا)

و در پایان آیه در واقع به دلیل این اعمال یعنی عدم تسلیم آنها در برابر حق اشاره کرده،

می فرماید: «این گونه خداوند بر قلب هر متکبر جبّاری مهر می نهد»، (کَذَلِکَ یَطْبَعُ اللَّهُ عَلَی کُلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ جَبَّارٍ).

«یَطْبَعُ» از ماده «طَبْع» در این گونه موارد به معنی مهر نهادن است و اشاره به کاری است که در گذشته و حال انجام می شود که هرگاه بخواهند چیزی دست نخورده باقی بماند و دخل و تصرّفی در آن نشود، آن را محکم می بندند و گره می زنند و روی آن گره را مادّه چسبنده ای گذاشته و بر آن مهر می نهند که اگر کسی بخواهد در آن تصرّفی کند مجبور است مهر را بشکند، در نتیجه عملش فاش خواهد شد و تحت تعقیب قرار خواهد گرفت و در فارسی امروز از آن تعبیر به «لاک و مهر» یا «سیم و سرب» می کنند.

بنابراین، مهر نهادن بر دلهای متکبّران جبّار اشاره به این است که لجاجتها و دشمنی ها در برابر حق چنان پرده ظلمانی بر فکر آنها می اندازد که به هیچ وجه قادر به درک حقیقتی نیستند، تنها خودشان را می بینند و منافعشان و هوا و هوسهایشان را، فکر آنها به

---

(۱)- تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۶۸۶۶؛ شبیه همین معنی در بسیاری از تفاسیر و کتب دیگر نیز نقل شده است.

(۲)- مؤمن، ۳۵.

صورت ظرف دربسته ای در می آید که نه محتوای فاسد را می توان از آن بیرون کرد و نه محتوای صحیح را وارد آن ساخت، این نتیجه «تکبّر» و «جبّاریّت» است که در واقع صفت دوم نیز از صفت اوّل متولّد می شود؛ زیرا «جبّار» در این گونه موارد به معنی کسی است که از روی خشم و عضب، مخالفان خود را می زند و می کشد و

نـابود می کنـد و پیرو فرمـان عقـل نیست، و به تعبیر دیگر کسـی است که به خاطر خودمحوری و خود بزرگ بینی، دیگران را مجبور به پیروی از خود می کند (بنابراین جبّاریّت ثمره شوم تکبّر است).

البتّه این واژه (جبّار) گاهی بر خداوند اطلاق می شود که مفهوم دیگری دارد و به معنی شخص جبران کننده نقایص و اصلاح کننده شکستگی ها و کاستی هاست.

*** در دهمین آیه به یک اصـل کلّی اشاره شـده است که مخصوص به گروه معیّنی نیست و آن اینکه هنگامی که کافران را به کنار دوزخ می برنـد: «به آنها گفته می شود از درهای جهنّم وارد شویـد و جاودانه در آن بمانیـد» سـپس می افزاید: «چه بد جایگاهی است جایگاه متکبّران!»، (قِیلَ ادْخُلُوا ابْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِینَ فِیها فَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرِینَ). «۱»

شـبیه همیـن معنی در آیـات متعـدّد دیگری نیز آمـده است، از جمله در آیه ۶۰ سـوره زمر می خـوانیم: «الَیْسَ فِی جَهَنَّمَ مَثْویً لِلْمُتَکَبِّرِینَ؛ آیا در جهنّم جایگاه خاصّی برای متکبّران نیست؟!»

این نکته قابل توجّه است که از میان تمام صـفات رذیله دوزخیان، تکیه بر تکبّر آنها شـده است و این نشان می دهد تا چه حدّ این صفت رذیله در سقوط و بدبختی انسان مؤثّر است، تا آنجا که انسان را به دوزخ می کشاند و در دوزخ نیز جایگاه ویژه ای که عذابی سخت تر و دردناکتر دارد برای او مهیّا می سازد.

این نکته نیز شایان دقّت است که «مَثْوی» از مادّه «ثَوی» به معنی قرارگاه و محلّ اسـتقرار و یا اقامت توأم با استمرار است، اشاره به اینکه آنها خلاصی از دوزخ ندارند.

***

(۱)- زمر، ۷۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۴

در یازدهمین آیه باز به صورت یک اصل کلّی سخن از متکبّران

به میان آمـده می فرمایـد: «به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر ورزیدند از ایمان به آیات خود روی گردان می سـازیم، به گونه ای که هر آیه و نشـانه ای را (از حق) ببیننـد به آن ایمان نمی آورنـد، اگر راه هـدایت را ببیننـد آن را انتخاب نمی کننـد و اگر راه ضـلالت را مشاهـده کننـد، آن را راه خـود برمی گزیننـد! (همه اینهـا) به خـاطر آن است که آیـات مـا را تکـذیب کردند و از آن غافل ماندند»، (سَاصْـرِفُ عَنْ آیَاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الْارْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ انْ یَرَوا کُلَّ آیَهٍ لایُؤْمِنُوا بِهَا وَ انْ یَرَوْا سَبیلَ الرُّشْدِ لَایَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا وَ انْ یَرَوا سَبِیلَ الْغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا ذَلِکَ بِانَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وَ کَانُوا عَنْهَا غَافِلِینَ). «۱»

تعبیرات تکان دهنده این آیه از عمق مصایبی که متکبّران به آن گرفتار می شوند خبر می دهد، خداوند این گونه افراد را چنان مجـازات می کنـد که در برابر حق نفوذ ناپـذیر شونـد، به گونه ای که اگر تمـام آیـات الهی و معجزات گوناگون را ببیننـد باز ایمان نمی آورند، اگر راه راست را مقابل پای آنها بنهند از آن راه نمی روند و اگر طریق گمراهی را مشاهده کنند فوراً آن را به عنوان طریق و مسلک خود می پذیرند.

تعبیر به «بغیر الحقّ» در واقع قیـد توضـیحی است، چرا که عظمت و کبریایی تنها خدا را می سـزد که وجودش بی نهایت در بی نهایت است، امّا برای انسان که ذرّه ناچیز و بی مقداری در پهنه عالم هستی است هرگونه خود بزرگ بینی غلط و ناحق است.

بعضـی آن را به اصـطلاح قیـد احترازی شـمرده اند و گفته اند تکبّر دو گونه است، تکبّر در مقابل اولیاء اللَّه «ناحق» است، ولی در مقابل دشمنان

خدا «حق» است.

امّا با توجّه به جمله «یَتَکَبَّرُونَ فِی الْاَرْضِ؛ آنها در روی زمین تکبّر می ورزند» روشن می شود که این تفسیر مطابق محتوای آیه نیست؛ «۲» زیرا تکبّر در زمین (استکبار در روی زمین و در برابر بندگان خدا) به هر صورت مذموم و نکوهیده است.

به هر حال در ادامه این آیه به یکی از مهمترین آثار زیان بار تکبّر اشاره کرده

---

(۱)- اعراف، ۱۴۶.

(۲)- اقتباس از تفسیر المیزان، جلد ۸، صفحه ۲۴۶، (ذیل آیه.)

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۵

می فرماید: «آنها هر آیه و نشانه ای را از حق ببینند به آن ایمان نمی آورند و به عکس اگر راه ضلالت و گمراهی را مشاهده کنند فوراً به آن متمایل می شوند».

آری کبر و غرور حجابی است که سبب می شود انسان حق را باطل و باطل را حق ببیند، حجابی که شاهراه های سعادت را از نظر پنهان می کند و کوره راه های خطرناک ضلالت را شاهراه سعادت نشان می دهد، چه بدبختی از این بالاتر که انسان تمام نشانه های حق را نادیده بگیرد و قدم در راه ضلالت بگذارد و گمان کند در مسیر سعادت گام برمی دارد.

*** در دوازدهمین آیه می فرماید: «به یقین خداوند از آنچه آنها پنهان می کنند یا آشکار می سازند با خبر است او مستکبران را دوست نمی دارد»، (لَاجَرَمَ انَّ اللَّهَ یَعْلَمُ مَا یُسِرُّونَ وَ مَا یُعْلِنُونَ انَّهُ لَایُحِبُّ الْمُسْتَکْبِرِینَ). «۱»

شبیه این تعبیر در قرآن مجید کراراً دیده می شود مانند:

«وَاللَّهُ لَایُحِبُّ الظَّالِمِینَ؛ خدا ظالمان را دوست ندارد» (سوره آل عمران، آیه ۱۴۰)

«وَاللَّهُ لَایُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ؛ خداوند مفسدان را دوست ندارد» (سوره مائده، آیه ۶۴)

«انَّ اللَّهَ لَایُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ؛ خداوند تجاوزگران را دوست ندارد» (سوره مائده، آیه ۸۷)

«انَّهُ لَایُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ؛ خداوند اسرافکاران را

دوست ندارد» (سوره انعام، آیه ۱۴۱)

«انَّ اللَّهَ لَایُحِبُّ الْخَائِنِینَ؛ خداوند خائنان را دوست ندارد» (سوره انفال، آیه ۵۸)

«انَّ اللَّهَ لَایُحِبُّ الْفَرِحِینَ؛ خداوند شادی کنندگان مغرور و سرکش را دوست نمی دارد» (سوره قصص، آیه ۷۶)

در آیه مورد بحث می فرماید: «انَّهُ لَایُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِینَ».

دقّت در این گونه تعبیرات نشان می دهد که رابطه خاصّی در میان آنها وجود دارد.

می توان گفت قدر مشترك میان صفات رذیله ای که در آیات هفتگانه بالا آمده، همان حبّ ذات و خود بزرگ بینی است که سرچشمه «ظلم» و «فساد» و «اسراف» و

---

(۱)- نحل، ۲۳.

«فخرفروشی» بر دیگران می شود.

اینکه می فرماید: خدا این گروه های هفتگانه را دوست ندارد، مفهومش این است که آنها را از ساحت قدسش طرد می کند؛ چرا که بدترین و خطرناکترین رذایل اخلاقی که مانع قرب الی اللّه است بر وجود آنها حاکم است.

*** در سیزدهمین آیه مورد بحث که طبق شأن نزولی که مفسّران ذکر کرده اند ناظر به گفتگوی گروهی از مسیحیان نجران است، می فرماید: «مسیح هرگز از این استنکاف نداشت که بنده خدا باشد و نه فرشتگان مقرّب او (از بندگی خدا استنکاف دارند) و آنها که از عبودیّت و بندگی او خودداری کنند و تکبّر ورزند به زودی همه آنها را در قیامت محشور خواهد کرد (و مجازاتشان می کند)»، (لَنْ یَسْتَنْکِفَ الْمَسِیحُ انْ یَکُونَ عبْداً لِلّهِ و لَاالْمَلائِکَهُ الْمُقَرَّبُونَ وَ مَنْ یَسْتَنْکِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ یَسْتَکْبِرْ فَسَیَحْشُرُهُمُ اللّهُ جَمِیعاً). «۱»

در آیه بعد به عنوان تأکید بیشتر بر این اصل مهمّ سرنوشت ساز، می فرماید: «امّا آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند پاداش آنان را به طور کامل خواهد داد و از فضلش بر آنها خواهد افزود

و آنها را که استنکاف کردند و تکبر ورزیدند مجازات دردناکی خواهد نمود (و در برابر این مجازات سخت الهی) برای خود غیر از خدا یار و یاوری نخواهند یافت!»، (فَامَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَیُوَفِّیهِمْ اجُورَهُمْ وَ یَزِیدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ امَّا الَّذِینَ اسْتَنْکَفُوا وَ اسْتَکْبَرُوا فَیُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً الِیماً وَ لایَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِیّاً وَ لَانَصِیراً). «۲»

این آیات ناظر به ادّعاهای بی اساس گروهی از مسیحیان است که به الوهیّت مسیح علیه السلام قائل بودند و تصوّر می کردند اگر کسی مسیح علیه السلام را از مقام خدایی پایین آورد و او را بنده خدا بداند اهانتی به مقام والای او نموده است.

قرآن می گوید: نه مسیح و نه هیچ یک از فرشتگان مقرّب خدا چنین مقامی برای خود قائل نبوده و نیستند، همه خود را بنده خدا می دانند و در برابر ساحت مقدّسش خاضعند و رسم عبودیّت بجا می آورند. سپس به عنوان یک اصل کلّی می گوید: هر کس- حتّی

---

(۱)- نساء، ۱۷۲.

(۲)- نساء، ۱۷۳.

پیامبران بزرگ الهی یا فرشتگان- از عبودیّت او روی برگردانند و به استکبار روی آورند، مجازات دردناکی خواهند دید و هیچ کس نمی تواند در برابر این مجازات آنها را یاری دهد.

قابل توجّه اینکه: در آیه اخیر، ایمان و عمل صالح در نقطه مقابل استکبار و خود برتر بینی قرار گرفته است و از آن به خوبی می توان نتیجه گرفت آنها که راه استکبار را در پیش می گیرند نه ایمان درستی دارند و نه عمل صالحی!

استنکاف در اصل از مادّه «نَکْف» (بر وزن نصر) در اصل به معنی پاک کردن قطرات اشک از صورت به وسیله انگشتان است،

بنابراین استنکاف از عبودیّت خداوند به معنی دور شدن و فاصله گرفتن از اوست که ممکن است منشأهای گوناگونی از قبیل جهل و نادانی، سستی و تنبلی و غیر آن داشته باشد، ولی هنگامی که جمله «اسْتَکْبَرُوا» بعد از آن قرار می گیرد، اشاره به استنکافی است که سرچشمه آن کبر و غرور است و ذکر این جمله پشت سر یکدیگر اشاره به همین نکته لطیف است (دقّت کنید).

به هر حال تعبیرات کوبنده این آیات دلیل بر اهمیّت خطراتی است که صفت زشت استکبار برای هر انسانی به بار می آورد و این همان چیزی است که ما به دنبال آن هستیم.

*** در چهاردهمین و آخرین آیه مورد بحث به یکی دیگر از پیامدهای دردناک استکبار اشاره کرده، می فرماید: «کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و در برابر آن تکبّر ورزیدند، درهای آسمان به روی آنان گشوده نمی شود و هرگز داخل بهشت نمی شوند، مگر اینکه شتر از سوراخ سوزنی بگذرد! این چنین ظالمان را کیفر می دهیم!»، (انَّ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنَا وَاسْتَکْبَرُوا عَنْهَا لَاتُفَتَّحُ لَهُمْ ابْوَابُ السَّماءِ وَ لَایَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ حَتَّی یَلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیَاطِ وَ کَذَلِکَ نَجْزِی الُمجْرِمِینَ). «۱»

در این آیه اوّلًا «تکذیب آیات الهی» در کنار «استکبار» قرار گرفته، و همان گونه که سابقاً نیز اشاره شد یکی از علل مهمّ انکار آیات خدا و قیام در برابر پیامبران، مسئله

---

(۱)- اعراف، ۴۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۸

«استکبار» بوده است، گاه می گفتند: این پیامبر صلی الله علیه و آله چه برتری بر ما دارد؟ چرا آیات الهی بر ما نازل نشده است؟ و گاه می گفتند: گرداگرد او را گروهی از جوانان فقیر و تهیدست گرفته اند!

ما اجازه نمی دهیم آنها با ما در یک صف قرار گیرنـد، اگر پیامبر صـلی الله علیه و آله این مؤمنان فقیر را کنار نزند شـرکت ما در مجلس او امکان پذیر نخواهد بود! و به این بهانه ها و امثال آن از پذیرش آیات خداوند سر باز می زدند.

تعبیر به لَایَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ حَتَّی یَلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیَاطِ که تنها در همین مورد در قرآن مجید آمده است، تأکید واضحی است بر عظمت گنـاه اسـتکبار و برتری جویی، یعنی همان گونه که عبور شتر (یا مطابق تفسـیر دیگری طناب ضـخیم «۱») از سوراخ سـوزن خیّـاطی غیر ممکـن اسـت، ورود افراد متکبّر در بهشت پر نعمت الهی نیز محـال می باشـد؛ گـویی راه بهشت به قـدری باریک است که تشبیه به سوراخ سوزن شده و جز متواضعان و آنها که خود را کوچک می شمرند قادر بر عبور از آن نیستند.

جمله «لَاتُفَتَّحُ لَهُمْ ابْوَابُ السَّماءِ»، (درهای آسمان برای آنان گشوده نمی شود) اشاره به مطلبی است که در احادیث اسلامی نیز وارد شده و آن اینکه هنگامی که مؤمنان از دنیا می روند، روح و اعمال آنها را به سوی آسمانها می برند و درهای آسمانها به روی آنان گشوده می شود (و فرشتگان از آنان استقبال می کنند) امّا هنگامی که روح و اعمال کافران (و متکبّران) را به سوی آسمانها می برند درها به روی آنان گشوده نمی شود و منادی صدا می زند آن را برگردانید و به سوی جهنّم ببرید! «۲»

نتیجه نهایی

از آنچـه در آیـات بالاـ آمـد نـتیجه می گیریم که قرآن مجیـد «تکـبّر و اسـتکبار» را از زشت ترین صـفات و بـدترین اعمـال و نکوهیده ترین خصلت های انسانی می شمرد، صفتی

---

(۱)- «جمل» در لغت به معنی شتری است که

تـازه دنـدان در آورده و یکی از معـانی جمـل، طنابهـای محکمی است که کشتی هـا را بـا آن مهـار می کننـد (تاج العروس و قاموس).

(۲)- مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۹

که می تواند سرچشمه انواع گناهان و حتّی سرچشمه کفر گردد، و آنها که در این خصلت زشت غوطه ور گردند، هرگز روی سعادت را نخواهنـد دیـد و راه به سوی قرب خـدا پیدا نمی کنند. بنابراین سالکان الی اللَّه و راهیان راه حق، قبل از هر کار باید ریشه استکبار و خودخواهی و خود برتربینی را در وجود خود بخشکانند که بزرگترین مانع راه آنهاست.

تکبّر در روایات اسلامی

در منابع حدیث، روایات زیادی درباره مذمّت کبر و تفسیر حقیقت آن و علاج و آثار آن آمده است، که نقل همه آنها در این مختصر نمی گنجد، ولی از آنها گلچینی در هر قسمت کرده، در ذیل از نظر خوانندگان عزیز این بحث می گذرانیم:

۱- در حـدیثی از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله می خوانیم: «ایَّاکُمْ وَ الْکِبْرَ فَانَّ ابْلِیسَ حَمَلَهُ الْکِبْرُ عَلَی انْ لَایَسْجُدَ لِآدَمَ؛ از تکبر بپرهیزید که ابلیس به خاطر تکبر از سجده کردن بر آدم خودداری کرد (و برای همیشه مطرود درگاه الهی شد)». «۱»

۲- همین معنی به تعبیر دیگری در خطبه هـای نهـج البلاغه آمـده است، در خطبه قاصـعه که بخش عظیمی از آن درباره «تکبر ابلیس» و پیامدهای آن می باشد می خوانیم:

«فَاعْتَبِرُوا بِمَا کَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِابْلِیسَ اذْ احْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِیلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهِیدَ ... عَنْ کِبْرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ فَمَنْ ذَا بَعْدَ ابْلِیسَ یَسْلَمُ عَلَی اللَّهِ بِمِثْلِ مَعْصِیَتِهِ؛ عبرت بگیرید از کاری که خدا با ابلیس کرد؛ زیرا اعمال طولانی و کوششهای فراوان او

را (در مسیر عبادت و بندگی خدا) به خاطر ساعتی تکبّر نابود ساخت، چگونه ممکن است کسی بعد از ابلیس همان گناه را مرتکب شود، ولی سالم بماند»؟! «۲»

تعبیرات کوبنده فوق به خوبی نشان می دهد که تکبّر و خودخواهی حتّی در لحظات کوتاه چه پیامدهای خطرناکی را دارد و چگونه همچون آتش سوزان می تواند حاصل یک عمر طولانی اعمال صالحه را بسوزاند و خاکستر کند و شقاوت ابدی و عذاب

---

(۱)- کنز العمّال، حدیث ۷۷۳۴.

(۲)- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه).

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۰

جاویدان را نصیب صاحبش سازد.

۳- در حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام می خوانیم: «احْذَرِ الْکِبْرَ فَانَّهُ رَأْسُ الطُّغْیانِ وَ مَعْصِیَهِ الرَّحْمَنِ؛ از تکبّر بپرهیزید که سرآغاز طغیانها و معصیت و نافرمانی خداوند رحمان است»! «۱»

حدیث بالا این واقعیّت را روشن می سازد که سرچشمه بسیاری از گناهان مسئله کبر و خود برتربینی است.

۴- در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «مَا دَخَلَ قَلْبَ امْرِءٍ شَیْ ءٌ مِنَ الْکِبْرِ الّا نَقَصَ مِنْ عَقْلِهِ مِثْلُ مَا دَخَلَهُ مِنْ ذَلِکَ! قَلَّ ذَلِکَ اوْ کَثُرَ؛ در قلب هیچ انسانی چیزی از کبر وارد نمی شود مگر اینکه به همان اندازه از عقلش کاسته خواهد شد، کم باشد یا زیاد»! «۲»

۵- در اصول کافی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «اصُولُ الْکُفْرِ ثَلَاثَهٌ، الْحِرْصُ وَ الْاسْتِکْبارُ وَ الْحَسَدُ، فَامَّا الْحِرْصُ فَانَّ آدَمَ حِینَ نُهِیَ عَنِ الشَّجَرَهِ حَمَلَهُ الْحِرْصُ عَلَی انْ اکَلَ مِنْهَا، وَامَّا الْاسْتِکْبارُ فَابْلِیسُ حَیْثُ امِرَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ فَابَی، وَامَّا الْحَسَدُ فَابْنَا آدَمَ، حَیْثُ قَتَلَ احَدُهُمَا صَاحِبَهُ؛ ریشه های کفر (منظور از کفر در اینجا عصیان و نافرمانی خدا به معنی اعم

است) سه چیز می باشد: حرص، و تکبر و حسد.

امّا «حرص» به خاطر آن است که هنگامی که آدم از خوردن شجره ممنوعه نهی شد، حرص او را وادار کرد که از آن بخورد و امّا استکبار، نمونه آن ابلیس بود که مأمور به سجده برای آدم شد، ولی او سرپیچی کرد، امّا حسد، در مورد فرزند آدم ظاهر گشت و سبب شد که یکی دیگری را به قتل برساند». «۳»

بنابراین نخستین گناهان در روی زمین از این سه نشأت گرفت.

۶- در حدیث دیگری از امام باقر و امام صادق علیهما السلام چنین آمده است: «لَایَدْخُلُ الْجَنَّهَ مَنْ فِی قَلْبِهِ مِثْقَالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ کِبْرٍ؛ کسی که در قلبش به اندازه سنگینی دانه خردلی از کبر باشد هرگز داخل بهشت نخواهد شد»! «۴»

---

(۱)- غرر الحکم، حدیث ۲۶۰۹.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۸۶.

(۳)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۸۹، حدیث ۱.

(۴)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۱۰.

۷- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «اقْبَحُ الْخُلْقِ التَّکَبُّرُ؛ زشت ترین اخلاق (بد) تکبر است»! «۱»

*** با اینکه احادیث در کتب اسلامی در این زمینه بسیار فراوان است، ولی همین چند حدیث که ذکر شد به قدر کافی گویاست و زشتی فوق العاده این صفت رذیله را روشن می سازد.

در این احادیث کبر سرچشمه گناهان دیگر و نقصان عقل و بر باد رفتن سرمایه های سعادت و زشت ترین رذایل اخلاقی و سبب محروم شدن از ورود در بهشت شمرده شده است. که هر یک از این امور به تنهایی می تواند عامل مؤثّر بازدارنده ای بوده باشد و نشان دهد که تا چه حد این

صفت مذموم در انحطاط مقام انسانی و مقام مؤمن مؤثّر است.

تکبّر در منطق عقل

اضافه بر آیات و روایات، «تکبر و استکبار» از نظر منطق عقل نیز بسیار نکوهیده است، چرا که همه انسانها بندگان خدا هستند و هر کس در وجود خود استعدادها و نقطه های روشن و مثبتی دارد، همه از یک پدر و مادر آفریده شده اند و همه از نظر آفرینش یکسانند، دلیلی ندارد که انسانی خود را از دیگری برتر بشمرد و به او فخرفروشی کند و او را تحقیر نماید! گیرم خداوند موهبتی به او داده باشد این موهبت باید سبب شکر و تواضع گردد نه سبب کبر و غرور.

زشتی این صفت از بدیهیّات است که هر کس وجدان بیداری داشته باشد به آن اعتراف می کند به همین دلیل افرادی که به هیچ مذهبی پایبند نیستند تکبر و خود برتربینی را ناخوش می دارند و آن را از زشت ترین صفات می شمرند.

در واقع بخش مهمّی از مسئله حقوق بشر که بوسیله جمعی از متفکّران غیر مذهبی

---

(۱)- غرر الحکم، حدیث ۲۸۹۸.

تنظیم شده نیز ناظر به مسئله مبارزه با استکبار است، هرچند در عمل گاه نتیجه معکوس داده است و به صورت ابزاری در دست مستکبران برای کوبیدن دیگران در آمده است.

اصولًا چگونه انسان می تواند ردای تکبر را بر دوش بیفکند، در حالی که به گفته امیر مؤمنان علی علیه السلام در آغاز نطفه (بی ارزشی) بود و سرانجام مردار (متعفّنی) می شود و درون وجود او مملوّ از آلودگی هاست! «۱»

انسانی که آن قدر ضعیف و ناتوان است که یک پشه ناچیز او را آزار می دهد و حتّی کوچکتر از

پشه یعنی میکروبی که با چشم هرگز دیـده نمی شود، او را بیمار می سازد و در بستر بیماری می افکنـد، انسانی که از مختصـر گرمی هوا بی طاقت می شود و از مختصـر سـرما رنـج می برد، اگر باران نیاید بیچاره است، اگر کمی بیش از حد ببارد باز هم بیچـاره است، کمی فشـار خون او بالاـ می رود حیـات او به خطر می افتـد و کمی پـایین می آیـد بـاز جانش در خطر است! از سرنوشت خویش در یـک ساعت آینـده با خبر نیست و لحظه پایان عمر خود را هرگز نمی دانـد، نزدیک ترین دوسـتانش گاه قاتل او می شونـد و عزیزترین عزیزانش، دشـمن جان او می گردند، آبی که مایه حیات اوست گاه موجب مرگ او می شود و نسـیمی که به او حیات و نشاط می بخشد اگر کمی سـریعتر بوزد مبدّل به تندبادی می شود که خانه و کاشانه اش را بر سـرش ویران می کند.

از اموری که نشـانه نـاتوانی فوق العاده انسان است بیماریهایی است که دامن او را می گیرد و غالباً از میکروبها و ویروسـها که موجـودات بسـیار کوچکی هسـتند که از خردی به چشم دیـده نمی شونـد ناشـی می گردد و انسانهـای نیرومنـد و قوی پیکر و قهرمان را به زانو در می آورد!

بیماری وحشـتناک سرطان که در عصر و زمان ما بیشترین کشتار را می کند و تلاش و کوشش شبانه روزی هزاران دانشمند و صرف میلیاردها پول برای درمان آن به جایی نرسـیده است از کجا سرچشـمه می گیرد؟ از اینکه یک سلّول کوچک بدن که تنها با ذرّه بین قابل رؤیت است به طغیان و استکبار برمی خیزد و بدون هیچگونه نظم و

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۳۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۳

برنامه ای شروع به تکثیر مثل می کند، به گونه

تصاعدی افزایش می یابد و در زمان کوتاهی تشکیل غدّه سرطانی می دهد.

بسیاری از فرماندهان بزرگ و سران زورمند جهان را که دارای ارتشهای عظیمی بوده اند همین بیماری از پای در آورده است، یعنی ارتش عظیم میلیونی آنها نتوانسته است جلو سرکشی یک سلّول کوچک را بگیرد!

آری چنین است ضعف و ناتوانی ذاتی انسان، با این حال چگونه می تواند دعوی بزرگی کند و لباس استکبار بر تن بپوشد، عظمت و بزرگی تنها از آن خداست و غیر او ضعیف و ناتوانند!

این سخن را با حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام که این بحث منطقی را به صورت فشرده و زیبا بیان فرموده است به پایان می بریم:

«مِسْکِینُ بْنُ آدَمَ مَکْتُومُ الْاَجَلِ، مَکْنُونُ الْعِلَلِ، مَحْفُوظُ الْعَمَلِ، تُؤْلِمُهُ الْبَقَّهُ وَ تَقْتُلُهُ الشَّرْقَهُ، وَ تُنْتِنُهُ الْعَرْقَهُ؛ بیچاره فرزند آدم، سرآمد زندگیش نامعلوم، عوامل بیماریش ناپیدا و کردارش (نزد خدا و در نامه اعمالش) محفوظ است، پشه ای او را آزار می دهد، مختصر آبی یا غذایی گلوگیرش می شود و او را می کشد و مختصر عرقی او را متعفّن و بدبو می سازد»! «۱»

آیا با این حال سزاوار است خود را بزرگ ببیند و به دیگری فخرفروشی کند؟

نکته ها

اشاره

در اینجا مسائل مهمّی باقی مانده است که تحت نه عنوان تشریح می شود.

۱- تعریف و حقیقت تکبّر

بزرگان اخلاق گفته اند: اساس تکبر این است که انسان از اینکه خود را برتر از دیگری ببیند احساس آرامش کند، بنابراین تکبر از سه عنصر تشکیل می شود: نخست اینکه برای خود مقامی قائل شود، دیگر اینکه برای دیگری نیز مقامی قائل شود و در مرحله سوم

---

(۱)- نهج البلاغه، کلمات قصار، ۴۱۹.

مقام خود را برتر از آنها ببیند و احساس خوشحالی و آرامش کند.

از همین رو گفته اند تکبر (خود برتربینی) با عجب (خود بزرگ بینی) تفاوت دارد، در عجب هیچ گونه مقایسه ای با دیگری

نمی شود، بلکه انسان به خاطر علم یا ثروت یا قـدرت و یا حتّی عبادت، خود را بزرگ می بیند، هر چند فرضاً کسـی جز او در جهان نباشد، ولی در تکبّر حتماً خود را با دیگری مقایسه می کند و برتر از او می بیند.

واژه «کبر و تکبّر» گاه به آن حالت نفسانی که در بالا اشاره شـد گفته می شود و گاه به عمل یا حرکتی که ناشـی از آن است، مثلًا چنان می نشـیند یا راه می رود و سـخن می گویـد که نشان می دهـد خود را برتر از همه اطرافیانش می بینـد، این اعمال و حرکات را نیز تکبّر می نامند که ریشه اصلیش همان حالت باطنی و درونی است.

نشانه های تکبّر، بسـیار زیاد است، از جمله اینکه افراد متکبّر انتظارات زیادی از مردم دارند، انتظار دارند دیگران به آنها سـلام کننـد، کسـی پیش از آنها وارد مجلس نشود، همیشه در صدر مجلس جای گیرند، مردم در برابر آنها کوچکی کنند، کسـی از آنان انتقاد نکند و حتّی پند و اندرز

نگوید، همه برای آنها امتیازی قائل شوند و حریمی نگه دارند، مردم در برابر آنها دست به سینه باشند و همیشه از عظمت آنان سخن بگویند.

بـدیهی است ظهور و بروز این حالات تابع درجه شـدّت و ضـعف تکبر است، در بعضـی همه این نشانه ها ظاهر می شود و در بعضی قسمتی از اینها!

این حالات و حرکات ریشه های درونی دارد، گاه بسیار ضعیف و پنهان است به طوری که ممکن است افراد در برخوردهای نخستین هرگز متوجّه آن نشوند و حتّی این صفت مذموم را با نقطه های مثبت و قوّت (مانند اعتماد به نفس و بزرگی شخصیّت) اشتباه کنند و گاه به قدری آشکار است که هر کس از دور متوجّه آن می شود.

۲- شاخه های تکبّر

در اینجا مفاهیم متعدّدی وجود دارد که گاه تصوّر می شود همه با هم مترادف و

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۵

یکسانند در حالی که تفاوتهای ظریفی با هم دارند هر چند ریشه همه آنها به «تکبر» باز می گردد، ولی از زاویه های مختلف به آن نگاه می شود.

«خود برتربینی»، «خود محوری»، «خودخواهی»، «برتری جویی» و «فخر فروشی»، همه از مفاهیمی هستند که ریشه آنها «تکبر» است، هر چند از زوایای مختلف دیده می شود.

کسی که صرفاً خود را بالاتر از دیگران می بیند، «خود برتربین» است.

کسی که به خاطر این خود برتربینی سعی دارد در همه جا و در همه کارهای اجتماعی همه چیز را قبضه کند، «خود محور» است.

کسی که سعی دارد در مسائل اجتماعی مخصوصاً به هنگام بروز مشکلات تنها به منافع خود بیندیشد و برای منافع دیگران ارزشی قائل نباشد، «خودخواه» است.

کسی که سعی می کند سلطه خود را بر دیگران مستحکم کند و آنها را زیر

سیطره خود قرار بدهد، گرفتار «برتری جویی» است.

بالأخره کسی که سعی دارد مال و ثروت یا قدرت و مقام خود را به رخ دیگران بکشد «فخرفروش» است.

بنابراین همه این صفات ریشه مشترکی دارد و آن تکبّر است هر چند در چهره های مختلف ظاهر می گردد.

۳- تکبّر در برابر چه کسی؟

علمای اخلاق تکبّر را به سه بخش تقسیم کرده اند:

تکبّر در برابر خدا!

تکبّر در برابر پیامبران.

تکبّر در مقابل خلق خدا.

منظور از تکبّر در برابر خداوند که بدترین نوع تکبّر است و از نهایت جهل و نادانی سرچشمه می گیرد، این است که انسان ضعیف ادّعای الوهیّت کند، نه تنها خود را بنده خدا نداند بلکه سعی کند مردم را به بندگی خود دعوت نماید، یا همچون فرعون «... انَا

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۶

رَبُّکُمُ الْاعْلَی؛ من پروردگار برتر شما هستم!» بگوید «۱» و یا از «... مَا عَلِمْتُ لَکُمْ مِنْ الهٍ غَیْری ...؛ من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم» «۲» دم بزند.

بسیار بعید به نظر می رسد که افرادی همچون «فرعون» که سالها بر کشور پهناور مصر حکومت می کرد آن قدر کم عقل و بی هوش باشد که خود را واقعاً «ربّ اعلی» و تنها معبود بزرگ در جهان هستی بداند. بلکه بیشتر به نظر می رسد که او و افرادی امثال او برای تحمیق توده های ساده لوح این گونه ادّعاها را می کردند تا پایه های حکومت خود را از طریق ادّعای الوهیّت محکم سازند.

شکل دیگری از تکبّر در برابر خدا، تکبّر ابلیس و پیروان اوست که از اطاعت خداوند سر باز زدند و تشخیص خود را برتر شمردند و به حکمت پروردگار خرده گرفتند و گفتند: چرا ابلیس که از آتش آفریده شده است

در برابر یک موجود خاکی سجده کند؟ و گفت: «... لَمْ اکُنْ لِاسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَاءٍ مَسْنُونٍ؛ من هرگز برای بشری که از گل خشکیده ای، که از گل بدبویی گرفته شده است آفریده ای، سجده نخواهم کرد» «۳»، «... قَالَ انَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ؛ ... من از او بهترم! مرا از آتش آفریده ای و او را از گل»! «۴»

آری گاه حجاب ضخیم کبر و غرور چنان جلو چشم عقل و هوش انسان را می گیرد که موجود ضعیفی، خود را آگاه تر از حکیم علی الاطلاق می پندارد.

قسم دوّم تکبّر، تکبّر در برابر انبیا و پیامبران است که در میان امّتهای پیشین بسیار دیده شده است، گروهی از مستکبران در این امّتها، از اطاعت پیامبران الهی سر باز می زدند و از روی کبر و غرور همچون فرعونیان می گفتند: «... انُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا ...؛ آیا ما به دو انسان که همانند خودمان هستند (یعنی موسی و برادرش هارون) ایمان بیاوریم»؟ «۵»

---

(۱)- نازعات، ۲۴.

(۲)- قصص، ۳۸.

(۳)- حجر، ۳۳.

(۴)- اعراف، ۱۲.

(۵)- مؤمنون، ۴۷.

و گاه همانند قوم نوح به یکدیگر می گفتند: «وَ لَئِنْ اطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَكُمْ انَّكُمْ اذاً لَخَاسِرُونَ؛ و اگر از بشری همانند خودتان اطاعت کنید به یقین زیانکارید». «۱»

و گاه به بهانه جویی های کودکانه می پرداختند و از سر لجاجت می گفتند: «چرا فرشتگان بر ما نازل نمی شوند؟ چرا ما خدا را نمی بینیم؟؛ وَ قَالَ الَّذِينَ لَايَرْجُونَ لِقَائَنَا لَوْ لَاانْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ اوْ نَرى رَبَّنَا».

قرآن در ادامه این آیه می گوید: «لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي انْفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عُتُوّاً كَبِيراً؛ آنها درباره خود تکبّر ورزیدند و طغیان کردند». «۲»

قسم سوّم، تکبّر در

برابر بندگان خداست به گونه ای که خود را بزرگ بشمرد و دیگران را کوچک و خوار و بی مقدار، زیر بار هیچ کس نرود، خود را از همه برتر ببیند و حقّ هیچ صاحب حقّی را محترم نشمرد و دائماً منتظر باشد که دیگران برای او عظمت قائل شوند.

این نوع از کبر نمونه های فراوانی دارد که نیاز به شرح آن نیست، و گاه به حدّ اعلا- می رسد و به تکبّر در برابر پیامبران و خداوند منتهی می گردد.

آری آتش کبر و غرور، نخست از تکبّر در برابر بندگان خدا سر می زند، سپس به استکبار در برابر انبیا و رسولان پروردگار می رسد و سرانجام به تکبّر در برابر ذات پاک خداوندگار می انجامد!

۴- انگیزه های تکبّر

تکبّر اسباب زیادی دارد و همه آنها به این باز می گردد که انسان در خود کمالی تصوّر کند و بر اثر حبّ ذات، بیش از حدّ آن را بزرگ نماید و دیگران را در برابر خود کوچک بشمرد.

بعضی از بزرگان علم اخلاق مانند مرحوم «فیض کاشانی» در «المحجّه البیضاء» اسباب کبر را در هفت چیز خلاصه کرده اند، نخست اسباب دینی که «علم» و «عمل» است، و اسباب دنیوی که «نسب»، «زیبایی»، «قوّت»، «مال» و «فزونی یاران و یاوران» می باشد و

---

(۱)- همان سوره، ۳۴.

(۲)- فرقان، ۲۱.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۸

درباره هر کدام از اینها شرحی دارد که به طور خلاصه در ذیل از نظر خوانندگان عزیز می گذرد، می گوید:

نخستین اسباب تکبّر «علم» است و چه زود علم سبب غرور گروهی از علما و دانشمندان می گردد، همان گونه که در حدیث نبوی آمده است: «آفت بزرگ علم، تکبر است؛ آفَهُ الْعِلْمِ الْخُیَلَاءُ».

بعضی از افراد آن چنان کم ظرفیّتند

که وقتی چند بابی از علم را می خوانند خود را بزرگ و دیگران را کوچک می شمرند، بلکه با نظر تحقیر به دیگران می نگرند و از همه انتظار احترام و خدمت و تواضع و کرنش دارند.

در حالی که عالمان واقعی هر قدر بر علمشان افزوده می شود، خود را نادان تر می بینند، چرا که خود را در برابر اقیانوس عظیمی مشاهده می کنند که تنها قطراتی از آن را در اختیار دارند.

آنها به خاطر همان مقدار علمی که به دست آورده اند مسؤولیّت خود را سنگین تر می بینند و خوف آنها بیشتر می شود که گفته اند: «مَنِ ازْدَادَ عِلْماً ازْدَادَ خَوْفاً؛ هر کس بر علمش افزوده شود، بر خوف او افزوده می شود».

سبب دوّم، اعمال نیک و عبادت است که موجب کبر و غرور بسیاری از نیکوکاران و عبادت کنندگان می شود، چرا که از این رهگذر، خود را برتر از دیگران می پندارند و انتظار دارند مردم به دیدار آنها بشتابند و مشکلات آنها را حل کنند، در مجالس احترام خاصّی برای آنها قائل شوند و از نیکوکاری و زهد و ورع و تقوای آنها سخن بگویند، گویی عبادت خود را منّتی بر دیگران می پندارند، این در جهات دنیوی.

و در جهات دینی خود را اهل نجات و سایر مردم را اهل هلاک می شمرند و این امور سبب می شود که امتیاز فوق العاده ای برای خود قائل گردند و به فخرفروشی بر دیگران به طور آشکار و پنهان و یا نیمه آشکار بپردازند و در حالی که خود بر لب پرتگاه خطرناکی قرار گرفته اند مردم را چنین فکر می کنند و خود را از عذاب خدا در امان بپندارند!

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۹

در حدیثی از پیامبر اکرم

صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اذَا سَمِعْتُمُ الرَّجُلُ یَقُولُ هَلَکَ النَّاسُ فَهُوَ اهْلَکَهُمْ؛ هنگامی که شنیدید کسی می گوید: مردم (به خاطر اعمالشان) هلاک شدند بدانید خود او هلاکتش از آنان شدیدتر است»!

در حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله می خوانیم: «کَفَی بِالْمَرْءِ شَرّاً انْ یُحَقِّرَ اخَاهُ الْمُسْلِمَ؛ برای انسان این بدی و بدبختی کافی است که برادر مسلمانش را خوار و خفیف بشمرد»!

مرحوم «فیض کاشانی» در «المحجّه البیضاء» بعد از ذکر این سخن می افزاید: چه قدر فرق است بین کسی که عالم یا عابدی را به خاطر علم و عبادتش بزرگ می شمرد، به او احترام می گذارد و خود را در برابر او ناچیز می بیند و آن عالم و عابدی که شخص مزبور را کوچک می داند و دوست دارد از او دور شود! «۱»

او در بخش دیگری از سخنانش می افزاید: این آفتی است که کمتر عابدی از آن در امان می ماند، هرگاه کسی به او بی احترامی کند یقین دارد که بی احترامی کننده مبغوض درگاه الهی است و بعید می داند که خدا او را ببخشد، در حالی که اگر خودش به دیگری چنین آزاری را برساند این قدر اهمّیّت به آن نمی دهد و این نوعی جهل و نادانی است و جمع میان «عجب» و «تکبّر» و «غرور» است و اگر در چنین حالی شخص مزبور گرفتار ناراحتی شود آن را از کرامات خویش می پندارد و انتقام الهی می شمرد!

چه قدر فرق است بین چنین افراد نادان و مغرور و بعضی از عابدان هوشیار متواضع که یک نمونه آن این است: یکی از بزرگان عبّاد، از عرفات در ایّام حجّ بازمی گشت گفت: «اگر

من (گنهکار) در میان آنان نبودم امید می رفت که خدا همه را ببخشد و رحمت کند»!

این سخن را با حدیث دیگری از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به پایان می بریم: در روایتی آمده است که در محضر آن حضرت صلی الله علیه و آله از خوبی و پرهیزکاری کسی سخن گفتند، هنگامی که از دور نمایان شد عرض کردند: ای رسول خدا! این همان کسی است که توصیف او را

---

(۱)- اقتباس از المحجّه البیضاء، جلد ۳، صفحه ۲۶۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۵۰

به شما عرض کردیم! پیغمبر صلی الله علیه و آله نگاهی به چهره او افکند و فرمود: «من در صورت او تاریکی شیطان را می بینم! آن مرد نزدیک آمد و سلام کرد و در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش ایستاد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اسْئَلُکَ بِاللَّهِ حَدَّثَتْکَ نَفْسُکَ انْ لَیْسَ فِی الْقَوْمِ افْضَلُ مِنْکَ؟ فَقَالَ اللَّهُمَّ نَعَمْ!؛ فرمود تو را به خدا سوگند آیا در دل نمی گفتی که در میان این جمعیّت کسی برتر از تو نیست؟ عرض کرد: آری» «۱» اصحاب فهمیدند تاریکی شیطان که پیامبر صلی الله علیه و آله با نور نبوّت آن را مشاهده کرده است همین عجب و کبر و غرور بوده است.

عامل سوم، نسب و حسب عالی است.

به این گونه که کسانی در یک خانواده شریف و معروف به علم و عمل و تقوا و بزرگواری و سخاوت متولّد شده اند، این را برای خود امتیاز بزرگی می شمرند و دیگران را که از خانواده های پایین تری هستند کوچک و بی ارزش می پندارند، در حالی که می دانیم حسب و نسب در اسلام

مطرح نیست، همه مردم بندگان خدا هستند و از یک پدر و مادر آفریده شده اند و امتیازی جز از طریق تقوا بر یکدیگر ندارند.

این مسئله به قدری مهم است که پیشوایان بزرگ اسلام کمترین تعبیراتی را که در آن نشان از برتری جویی از نظر حسب و نسب بود تحمّل نمی کردند، از جمله در حدیثی می خوانیم که «ابو ذر» در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله به کسی گفت «یابن السَّوداء ...!؛ ای فرزند زن سیاه!» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ابو ذر! آرام باش، آرام باش، کسی که مادرش سفید پوست است بر کسی که مادرش سیاه پوست است هیچ برتری ندارد!

ابو ذر می گوید: من (که متوجّه اشتباه خود شدم برای جبران این خطا) روی زمین دراز کشیدم و به آن مرد گفتم: برخیز و پایت را به روی صورت من بگذار! «۲»

به هر حال همان طور که بارها شنیده ایم قرآن و روایات اسلامی به ما می گوید هیچ انسانی بر انسان دیگر به خاطر حسب و نسبش برتری ندارد، اینها یک سلسله امور اعتباری است که در بیرون وجود انسان است، ارزش و شخصیّت انسان به امتیازات معنوی و درونی اوست و به فرض که حسب و نسب به خاطر ارتباطش به بعضی از

---

(۱)- المحجّه البیضاء، جلد ۶، صفحه ۲۴۰.

(۲)- المحجّه البیضاء، جلد ۶، صفحه ۲۴۳.

بزرگان سبب فضیلتی شود نباید این فضیلت موجب کبر و غرور گردد و صاحب نسب شریف بر دیگران فخرفروشی کند.

اگر می بینیم امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه نهج البلاغه، یا امام سجّاد علیه السلام در خطبه معروف شام، به حسب و

نسبشان افتخار می فرمودند، نه برای برتری جویی بود، بلکه هدف دیگری داشتند، آنها می خواستند رسالت امامت و رهبری خود را برای ناآگاهان از این طریق تبیین کنند. درست مثل اینکه فرمانده لشکر برای معرّفی خود و دعوت لشکریان به پیرویش، مقام و موقعیّت خویش را شرح می دهد.

چهارمین اسباب تکبّر و تفاخر، جمال و زیبایی و حسن ظاهر است، به این ترتیب که شخص خوش قد و قامت و زیبا، دیگران به ویژه کسانی را که در اندام خود دارای عیب و نقصی هستند، مورد تحقیر قرار دهد و نسبت به آنها فخرفروشی کند.

این عامل در تمام کسانی که بهره ای از جمال دارند ممکن است ظاهر شود، ولی بیشتر در زنان است که زیبایی خود را به رخ دیگران مخصوصاً کسانی که دارای عیب و نقصی هستند می کشند.

در حدیثی می خوانیم که زن (کوتاه قامتی) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید (و مسائل خود را پرسید) عایشه می گوید: هنگامی که آن زن بیرون رفت من با دست اشاره ای به قد و قامت او کردم (یعنی چقدر کوتاه است) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «غیبتش کردی»!

مرحوم فیض بعد از ذکر این حدیث می گوید: «منشأ این کار تکبّر بود؛ زیرا اگر خود او هم کوتاه قد بود، چنین چیزی را درباره آن زن نمی گفت و این غیبت از غرور و تکبّر سرچشمه می گرفت».

پنجمین اسباب تکبر، داشتن مال و ثروت فراوان است که غالباً در پادشاهان و سرمایه داران بزرگ و صاحبان اراضی وسیع کشاورزی و کارخانه ها دیده می شود.

آنها که غالباً از لباسهای گرانقیمت و پر زرق و برق و مرکب های سواری گرانبها و خانه های وسیع و قصرهای

مجلّل استفاده می کنند، افرادی را که فاقد این امورند مورد تحقیر قرار می دهند و نسبت به آنها فخرفروشی می کنند و این از زشت ترین و کثیف ترین انواع تکبّر است.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۵۲

گاه این گونه متکبّران آن قدر گزافه گویی می کنند که به مؤمنان فقیر صالح خطاب کرده می گویند: بیچاره! اگر من بخواهم صدها مثل تو را می خرم و آزاد می کنم! تو چی هستی و چه ارزشی داری؟ مخارج یک روز منزل من به اندازه مخارج یک سال یا تمام عمر توست! و امثال این ترهّات.

قرآن مجید نمونه هایی از این نوع تکبّر و عاقبت آن را بیان کرده است، از جمله در داستان قارون می خوانیم: او برای برتری جویی بر بنی اسرائیل به نمایش ثروت خود پرداخت و در یکی از روزها او با تمام زینت خود در برابر قومش (بنی اسرائیل) ظاهر شد تا آنجا که صبر و طاقت را از بینندگان ربود و بسیاری از دنیا پرستان آرزو کردند که ای کاش همانند ثروت قارون را داشتند، (فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا اوتِيَ قَارُونُ ...). «۱»

در تواریخ آمده است که او با یک جمعیّت چهار هزار نفری در میان بنی اسرائیل ظاهر گشت در حالی که همه آنها بر اسبهای گرانقیمت با پوشش های سرخ سوار بودند، کنیزان زیبای سفید رو را با خود بیرون آورد که روی زینهای طلا که بر استرهای سفید رنگ قرار داشت سوار بودند و همه غرق زینت آلات بودند!

ولی این تکبّر و برتری جویی چندان نپایید، چیزی نگذشت که زمین به فرمان خدا او و تمام قصرها و ثروتهایش را

در کام خویش فرو برد و زنـدگی این ثروتمند خودخواه مستکبر و مغرور، درس عبرتی برای تمام انسانها در طول تاریخ شد. «۲»

عامل ششم، قدرت و نیروی جسمانی یا موقعیّت سیاسی و اجتماعی است که غالباً در زورمندان و امراء دیده می شود، خود را موجودی برتر و گاه ظِلُّ اللَّهِ فِی الْاَرَضِینَ؛ سایه خدا در سراسر زمین! می پندارند، و انتظار دارند دیگران همچون غلامان و بردگان، در برابر آنان تعظیم کنند، هر گاه کمترین سخن و حرکتی که لایق شأن و مقام کبریایی آنها نباشد از کسی صادر شود قابل بخشش نخواهد بود.

---

(۱)- قصص، ۷۹.

(۲)- برای توضیح بیشتر و برای اطلاع از وضع قارون، به جلد ۱۸ تفسیر نمونه ذیل آیات بالا مراجعه نمایید.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۵۳

در حالات بعضی از سلاطین پیشین نقل کرده اند که هر وقت مردم وارد مجلس آنها می شدند باید دهان خود را با چیزی بپوشانند مبادا فرّ و شکوه سلطانی آنان با بخار و بوی دهان رعایا آلوده شود و همین کبر و غرور فوق العاده غالباً منشأ اشتباهات بزرگ آنها و محاسبه های نادرست و در نتیجه سبب سرعت سقوطشان می شد.

هفتمین سبب، فزونی یاران و مددکاران و شاگردان و پیروان و فرزندان و قوم و قبیله است، پادشاهان به لشکرهایشان افتخار می کردند، بعضی از علما ممکن است به خاطر فزونی شاگردان یا مریدان و پیروان و تابعان گرفتار تکبّر شوند، شیوخ قبایل به کثرت و قوّت قبیله خود بر دیگران فخر می فروشند، حتّی گاه بعضی از فاسقان وقیح و بی شرم افتخار به کثرت گناهان و شرب خمر و فجور با زنان و کودکان می کنند!

این امور هفتگانه، اموری است

که افراد به سبب همه یا بعضی از آنها ممکن است به دیگران فخرفروشی کنند و البتّه منحصر به اینها نیست، هر نقطه کمال و قوّت معنوی یا مادّی، صوری و یا حتّی خیالی و پنداری ممکن است سبب غرور و استکبار صاحبش شود.

مفهوم این سخن آن نیست که انسان برای پرهیز از تکبّر و غرور از اسباب کمال فاصله بگیرد و این امور را در خود بمیراند تا منشأ غرور او نشود، بلکه هدف این است که هر قدر بر علم و عبادت و قوّت و قدرت و ثروت او افزوده می شود، سعی کند متواضع تر و خاضع تر گردد و بیندیشد که هیچ یک از اینها پایدار نیست و همه آنها در برابر قدرت پروردگار بسیار ناچیز و بی ارزش است.

۵- ریشه یابی تکبّر

صفت رذیله تکبّر مانند سایر رذایل اخلاقی، ریشه هایی دارد که باید آنها را جستجو کرد و دقیقاً شناخت، در غیر این صورت ریشه کن کردن این صفت رذیله غیر ممکن است.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۵۴

بعضی از بزرگان مانند مرحوم «فیض کاشانی» در «المحجّه البیضاء» چهار ریشه برای «تکبّر» ذکر کرده است: عجب، کینه، حسد و ریا.

او معتقد است تکبّر درونی ریشه اش «عجب»- خود بزرگ بینی- است، این خود بزرگ بینی سبب می شود که خود را برتر از آنها بداند و بر آنها فخرفروشی کند و ریشه های دیگری دارد که یکی از آنها «کینه» است که نسبت به شخص خاصّی پیدا می کند و همین امر سبب می شود که امتیازات واقعی یا پنداری خود را به رخ او بکشد، و دیگر «حسد» است که سبب بروز این رذیله اخلاقی می گردد و دیگری «ریاکاری» است که سبب می شود شخص

رياكار امتيازات خود را به ديگران ارائه دهد.

اين ريشه هاى چهارگانه، ريشه هاى اصلى تكبّر را تشكيل مى دهد.

ولى ظاهر اين است كه ريشه ها منحصر به اين چهار صفت نيست، بلكه امور ديگرى نيز مى تواند ريشه تكبّر گردد.

۶- آثار و نشانه ها

بيماريهاى اخلاقى مانند بيماريهاى درونى و جسمانى هميشه همراه با آثارى در برون است همان گونه كه يك بيمارى كبدى علايم مختلفى بر پوست بدن، چهره، رنگ چشم، زبان و مانند آن دارد، كسى كه به يك بيمارى سخت اخلاقى گرفتار است آثار و نشانه هايش در اعمال و سخنان او ظاهر مى شود.

بزرگان اخلاق آثار كبر را به طور مشروح و گسترده شمرده اند، اين آثار گاه در چهره ظاهر مى شود، مثل اينكه شخص متكبّر در برابر اشخاص مختلف چهره در هم مى كشد و نگاه هاى تحقير آميزى مى كند حتّى حاضر نيست با تمام صورت با افراد روبرو شود.

گاه آثار اين خوى نكوهيده در سخنانش آشكار مى گردد، تعبيرهايى كه از خود مى كند مبالغه آميز است و پيوسته ضميرهاى جمع در باره خود به كار مى برد، حتّى تُن صداى او نشان مى دهد كه آدم مغرور و متكبّرى است.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۵۵

در ميان حرف اين و آن مى دود و به كسى اجازه سخن گفتن نمى دهد، به سخنان مردم گوش نمى دهد ولى انتظار دارد همه به سخنانش گوش فرا دهند، سخنان كوتاه ديگران را طولانى مى شمرد و سخنان طولانى و بى محتواى خودش را كوتاه و لازم و واجب مى داند!

گاه آثار آن در حركات و اعمال، ظاهر مى شود، دوست دارد ديگران در برابر او بايستند و او نشسته باشد، هنگامى كه وارد مجلس مى شود همه براى او قيام كنند، ولى او براى كسى قيام

نکند!

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ ارادَ انْ یَنْظُرَ الَی رَجُلٍ مِنْ اهْلِ النَّارِ فَلْیَنْظُرْ الَی رَجُلٍ قَاعِدٍ وَ بَیْنَ یَدَیْهِ قَوْمٌ قِیَامٌ!؛ کسی که می خواهد به یکی از دوزخیان نگاه کند، نگاه به کسی کند که نشسته است و مردم در برابر او ایستاده اند»! «۱»

و نیز دوست دارد در کوچه و بازار تنها نباشد و فرد یا گروهی پشت سر او حرکت کنند.

در حدیثی آمده است: «کَانَ رَسُولُ اللَّهِ فِی بَعْضِ الْاوْقَاتِ یَمْشِی مَعَ الْاصْحَابِ فَیَأْمُرُهُمْ بِالتَّقَدُّمِ وَ یَمْشِی فِی غِمَارِهِمْ!؛ پیامبر اکرم گاه با یارانش حرکت می کرد به آنها دستور می داد بر او تقدّم جویند و او در لا به لای آنها راه می رفت»! «۲»

دوست دارد که دیگران به دیدن او آیند بی آنکه او به دیدن دیگران برود، از همنشینی با فقیران و مستمندان و کسانی که ظاهر نامرتّبی دارند پرهیز می کند و اگر گرفتار چنین افرادی شود سعی دارد در نخستین فرصت از کنار آنان برخیزد یا آنها را از خود دور سازد!

دوست دارد هرگز چیزی برای اهل خانه با دست خود خریداری نکند و در خانه کمترین کاری انجام ندهد، زن و فرزند و خدمتکار دست به سینه در برابر او برای انجام حوائج حاضر باشند و او به آنها فرمان دهد!

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۰۶، چاپ آخوندی.

(۲)- مسند الفردوس دیلمی، مطابق نقل المحجّه البیضاء، جلد ۶، صفحه ۲۴۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۵۶

گاه آثار تکبر در طرز پوشیدن لباس، مخصوصاً لباسهای گرانقیمتی که جلب توجّه می کند، یا مرکب سواری، خانه و وسایل زندگی، مرکز کسب و کار و تجارت و یا حتّی طرز

لباس و زندگی فرزندان و بستگان و منتسبین به او آشکار می گردد و در همه این موارد هدفش این است که قارون وار ثروت خود را به رخ دیگران بکشد و به گمان خود برتری خویش را نسبت به سایرین ثابت نماید.

البتّه این سخن بدان معنی نیست که انسان از پوشیدن لباس خوب خودداری کند و لباسهای مندرس و پاره در تن نماید، بلکه همان طور که در حدیث نبوی وارد شده، عمل نماید: «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَالْبِسُوا وَ تَصَدَّقُوا فِي غَيْرِ سَرَفٍ وَ لَامَخِيلَهٍ؛ بخورید و بیاشامید و بپوشید و در راه خدا صدقه دهید بی آنکه اسراف کنید یا تکبر و برتری جویی نمایید». «۱»

کوتاه سخن اینکه ظهور و بروز خوی نکوهیده «تکبر و برتری جویی» در تمام شؤون زندگی انسان امکان پذیر است و ممکن نیست کسی این صفت رذیله را به صورت شدید یا خفیف داشته باشد و در چهره و سخن و اعمال او ظاهر نگردد.

۷- مفاسد و پیامدهای تکبّر و استکبار

این خوی زشت- همان گونه که در سابق اشاره شد- آثار بسیار مخرّبی در روح و جان و اعتقادات و افکار افراد و نیز در سطح جوامع انسانی دارد، به گونه ای که می توان گفت هیچ بخش از زندگی فردی و اجتماعی از مصایب آن در امان نیست که به چند قسمت از آن در ذیل اشاره می شود:

۱- نخستین مفسده آن که از همه خطرناک تر است آلودگی به شرک و کفر است!

آیا کفر ابلیس و انحراف او از مسیر توحید و حتّی اعتراض او بر حکمت پروردگار سرچشمه ای جز کبر داشت؟

آیا فراعنه و نمرودها و همچنین بسیاری از اقوام سرکش که از پذیرش دعوت انبیای

---

(۱)- سنن ابن ماجه، شماره حدیث

۳۶۰۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۵۷

الهی سر باز زدند دلیلی جز تکبّر داشت؟

تکبّر به انسان اجازه نمی دهد که در برابر حق تسلیم گردد، چرا که کبر و غرور حجاب سنگینی در برابر چشم انسان می افکند و او را از دیـدن چهره زیبـای حقّ محروم می کنـد، بلکه گـاهی فرشـته حـق را به صورت هیولاـی وحشـتناک می بینـد! و این بالاترین ضرر و زیان تکبّر است.

شایـد به همین دلیـل است که در حـدیثی می خوانیم که راوی از امـام صـادق علیه السـلام درباره کمترین درجه «الحاد» سؤال کرد، امام علیه السلام فرمود: «انَّ الْکِبْرَ ادْنَاهُ!؛ کمترین درجه کفر و الحاد، تکبّر است»! «۱»

۲- محروم شـدن از علم و دانش، یکی دیگر از پیامدهای شوم کبر است، زیرا انسان وقتی به حقیقت علم و دانش می رسد که آن را در هر جا و نزد هر کس ببینـد همچون گوهر گمشـده ای برباید، حال آنکه اشـخاص متکبر به آسانی حاضـر نمی شوند بهترین علوم و دانشها و برترین و والاترین حکمت ها را از افراد هم ردیف و یا زیر دست خود بپذیرند.

آنها علوم و دانشـهایی را قبول دارند که از فکر خودشان بجوشد در حالی که صـفت کبر و غرور اجازه نمی دهد مطلب مهمّی از کبر آنـان بجوشـد، به همین دلیل در حـدیث معروف «هشام بن حکم» از امام کاظم علیه السـلام می خوانیم: «انَّ الزَّرْعَ یَنْبُتُ فِی السَّهْـلِ وَ لَایَنْبُتُ فِی الصَّفَا فَکَـذَلِکَ الْحِکْمَهُ تَعْمُرُ فِی قَلْبِ الْمُتوَاضِعِ وَ لَاتَعْمُرُ فِی قَلْبِ الْمُتَکَبِّرِ الْجَبَّارِ، لِانَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَاضُـعَ آلَه الْعَقْلِ وَ جَعَلَ التَّکَبُّرَ مِنْ آلَهِ الْجَهْلِ!؛ زراعت در زمینهای نرم و هموار می روید و روی سنگهای سخت هرگز رویش ندارد، همین گونه دانش و

حکمت در قلب انسان متواضع رویش دارد، و قلب متکبر جبّار هرگز آباد نمی گردد؛ زیرا خداوند تواضع را وسیله عقل و تکبر را از ابزار جهل قرار داده است»! «۲»

---

(۱)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۹، باب الکبر، حدیث ۱.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۱۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۵۸

۳- تکبر سرچشمه اصلی بسیاری از گناهان است

گاه در حالات افراد حسود، حریص، بدزبان و آلوده به انواع گناهان دقّت می کنیم می بینیم سرچشمه همه این رذایل را در وجود آنها تکبر تشکیل می دهد.

آنها هیچگاه مایل نیستند کسی را برتر از خود ببینند به همین دلیل هر گاه نعمت و موهبت و موفّقیّتی نصیب دیگران شود، به آنها حسد می ورزند.

آنها برای تحکیم پایه های برتری جویی خود حریص در جمع آوری مالند.

آنها برای اظهار برتری بر دیگران به خود اجازه می دهند که سایرین را تحقیر کنند و با هتك و توهین و سبّ و دشنام، زبان خود را آلوده سازند و به این وسیله آتش درونی خود را فرو نشانده و خویش را اشباع کنند.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «الْحِرْصُ وَ الْكِبْرُ وَ الْحَسَدُ دَوَاعٍ الَی تَقَحُّمٍ فِی الذُّنُوبِ؛ حرص و تکبر و حسد سبب می شود که انسان در انواع گناهان فرو رود». «۱»

در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام می خوانیم: «التَّکَبُّرُ یُظْهِرُ الرَّذِیلَةَ؛ تکبر رذایل اخلاقی را ظاهر می سازد». «۲»

۴- تکبر مایه تنفّر و پراکندگی مردم است

از بلاهای مهمّی که بر سر متکبران وارد می شود انزوای اجتماعی و پراکندگی مردم از اطراف آنهاست، چرا که شرف هیچ انسانی اجازه نمی دهد تسلیم برتری جوییهای افراد متکبّر و مغرور شود، به همین دلیل به

زودی حتّی نزدیک ترین دوستان و بستگان از آنها فاصله می گیرند و اگر به حکم الزامهای اجتماعی مجبور باشند با آنان زندگی کنند، در دل از آنان متنفّرند!

در حدیثی از امام امیر المؤمنین علیه السلام می خوانیم: «مَنْ تَكَبَّرَ عَلَى النَّاسِ ذَلَّ؛ کسی که فخرفروشی کند، ذلیل می شود». «۳»

---

(۱)- نهج البلاغه، حکمت ۳۷۱.

(۲)- غرر الحکم، حدیث ۵۲۳.

(۳)- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۳۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۵۹

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «امْقَتُ النَّاسِ الْمُتَكَبِّرُ؛ منفورترین مردم، متکبّر است». «۱»

در حدیث دیگری از علی علیه السلام آمده است: «ثَمَرَةُ الْكِبْرُ الْمَسَبَّةُ؛ میوه درخت تکبر بدگویی از مردم است». «۲»

این تعبیر که در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام رسیده است نیز بسیار عبرت انگیز است:

«لَيسَ لِلْمُتَكَبِّرِ صَدِيقٌ؛ برای متکبر دوستی باقی نمی ماند»! «۳»

در حدیث دیگری فرمود: «مَا اجْتَلَبَ الْمَقْتَ بِمِثْلِ الْكِبْرِ؛ چیزی مانند تکبر خشم مردم را برنمی انگیزد»! «۴»

۵- تکبر سبب از دست دادن امکانات زندگی است

انسان در صورتی در زندگی موفّق خواهد بود که بتواند همکاری دیگران را جلب کند، افراد منزوی که تلاشهای آنها تنها جنبه فردی دارد یا شکست می خورند و یا موفّقیّت ناچیزی نصیبشان می شود و از آنجا که تکبر انسان را به انزوا می کشاند طبعاً موفّقیّت او را در صحنه زندگی ناچیز می کند.

در حدیثی از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «بِكَثْرَةِ التَّكَبُّرِ يَكُونُ التَّلَفُ؛ فزونی تکبر مایه اتلاف (اسباب موفّقیّت) است». «۵»

این سخن را به گونه دیگری نیز می توان تفسیر کرد و آن اینکه بسیاری از جنگها و خونریزی ها و ویرانی ها از تکبّر و استکبار سرچشمه می گیرد،

گروهی خودخواه زمام امور کشورهای جهان را به دست می گیرند و هر یک می خواهد بر دیگران برتری جویی کند و همین امر سبب درگیری میان آنان می گردد، خونهای بی گناهان در این راه ریخته می شود و خانه ها ویران می گردد.

گاه تکبّر به صورت گروهی ظاهر می شود و نژاد خود را برتر از نژادهای دیگر می پندارد و همین برتری جویی نژادی یکی از اسباب مهمّ جنگها در طول تاریخ بوده است.

---

(۱)- همان، جلد ۷۰، صفحه ۲۳۱.

(۲)- غرر الحکم، حدیث ۴۶۱۴.

(۳)- همان مدرک، حدیث ۷۱۶۲.

(۴)- همان مدرک، حدیث ۷۱۶۷.

(۵)- غرر الحکم، حدیث ۷۱۶۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۶۰

برتری جویی نژاد ژرمن یکی از علل عمده بروز جنگهای جهانی بود که میلیونها کشته و مجروح و میلیاردها میلیارد، زیان و ضرر به جای گذاشت.

کوتاه سخن اینکه: اگر ضایعات تکبّر را در روح و جسم انسان و در زندگی فردی و اجتماعی او مورد بررسی قرار دهیم خواهیم دید که هیچ صفتی از صفات ذمیه، تا این حدّ ویرانگر نبوده و پیامدهای شوم نداشته است.

۸- درمان تکبّر

بزرگان اخلاق در باره راه درمان تکبّر، بحثهای بسیار مشروح دارند که غالب آنها بر این محور دور می زند که راه درمان تکبّر، دو راه است: راه «علمی» و راه «عملی».

امّا راه علمی، به این صورت است که افراد متکبّر درباره خود بیندیشند که کیستند و چیستند؟ و کجا بودند؟ و به کجا می روند؟ و سرانجام کار آنها چه خواهد شد؟

و نیز در باره عظمت خداوند بیندیشند و خود را در برابر ذات بی مثال او ببینند.

تاریخ سراسر عبرت جهان را بررسی کنند، در باره سرنوشت فرعونها و نمرودها و کسراها و خاقانها و قیصرها و سرانجام کار

هریکٔ کمی مطالعه کننـد تا بداننـد پیروزی های زودگـذر جهان چیزی نیست که بتوان بر آن تکیه کرد و آن را نشانه بزرگی شمرد.

انسانی که در آغاز، نطفه بی ارزشـی بوده و در پایان مردار گندیـده ای می شود و چنـد روزی که در میان این دو زندگی می کند، چیزی نیست که به خاطر آن مغرور شود و فخرفروشی نماید.

در ابتـدای تولّـد نوزادی بسـیار ضـعیف و ناتوان است که قـدرت بر کمترین کاری نـدارد و حتّی نمی توانـد آب دهانش را به کمکٔ لبها حفظ کنـد و در دوران پیری چنان ضـعیف و ناتوان می شود که اگر دست و پای سالمی داشـته باشـد برای پیمودن راه کوتاهی چندین بار باید بنشیند و نفس تازه کند و برخیزد و با قامت خمیده عصا زنان بقیّه راه را طی کند

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۶۱

و اگر دست و پای سالم نداشـته باشـد یا گرفتار عوارض پیری که برای غالب اشـخاص پیش می آیـد بشود باید او را به وسـیله چرخ به این طرف و آن طرف ببرند!

در حـدیثی از امـام بـاقر علیه السـلام می خوانیم: «عَجَبـاً لِلْمُخْتَالِ الْفَخُورِ وَ انَّمَا خُلِقَ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ یَعُودُ جِیفَهً وَ هُوَ فِیما بَیْنَ ذَلِکَ لَایَـدْرِی مَا یُصْـنَعُ بِهِ؛ از متکبّر فخرفروش در شـگفتم! او در آغاز از نطفه بی ارزشـی آفریده شده و در پایان کار مردار گندیده ای خواهد بود و در این میان نمی داند به چه سرنوشتی گرفتار می شود و با او چه می کنند». «۱»

اگر سـری به بیمارسـتانها بزنیم و افراد نیرومنـد و قوی پیکری را که بر اثر یـکٔ حـادثه یا یکٔ بیماری به روی تخت بیمارسـتان افتاده اند و قدرت بر حرکت ندارند مشاهده کنیم

می دانیم قوّت و قدرت جسمانی چیزی نیست که انسان به آن فخر کند.

اگر به ثروتمندان معروفی که با دگرگونی مختصر در وضع اقتصادی دنیا گرفتار ورشکستگی عظیم شده و بر خاک سیاه نشسته اند بنگریم خواهیم دید ثروت نیز چیزی نیست که انسان بر آن تکیه کند و به آن فخر نماید.

و اگر به قدرتمندان بزرگی بنگریم که با دگرگونیهای وضع سیاسی در چند روز به کلّی از قدرت سقوط کردند یا پشت میله های زندان قرار گرفتند، یا اعدام شدند، خواهیم دانست که قدرت ظاهری نیز قابل اعتماد نیست.

پس انسان به چه چیزش می نازد؟ و به چه چیز افتخار می کند؟ و بر دیگران فخرفروشی می کند؟!

در حدیثی از امام زین العابدین علیه السلام آمده است که «میان سلمان فارسی و مرد خودخواه و متکبّری خصومت و سخنی واقع شد آن مرد به سلمان گفت تو کیستی؟ (و چه کاره ای؟!) سلمان گفت: امّا آغاز من و تو هر دو نطفه کثیفی بوده و پایان کار من و تو مردار گندیده ای است، هنگامی که روز قیامت شود و ترازوهای سنجش برقرار گردد هر کس ترازوی عملش سنگین باشد کریم و با شخصیّت و بزرگوار است و هر کس ترازوی عملش سبک باشد پست و بی مقدار است»! «۲»

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۲۹.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۳۱، حدیث ۲۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۶۲

کوتاه سخن اینکه انسان هرگاه در این گونه امور بیشتر بیندیشد از مرکب کبر و غرور پیاده می شود.

*** و امّا درمان تکبّر از طریق عملی به این طریق حاصل می شود که سعی کند اعمال متواضعان را انجام دهد تا این فضیلت اخلاقی در

اعماق وجود او ریشه بدوانـد، در برابر خداوند و خلق او تواضع کند، سـر به سـجده و بر روی خاک نهد و لَاالَهَ الَّا اللَّهُ حَقّاً حَقّاً سَجَدْتُ لَکَ تَعَبُّداً وَ رِقّاً لَامُسْتَنْکِفاً وَ لَامُسْتَکْبِراً و مانند این جمله ها را تکرار کند.

لبـاس سـاده بپوشـد، غـذای ساده بخورد، با خادمان یا کارگرانش بر سـر یک سـفره بنشـیند، در سـلام کردن بر دیگران تقـدّم جوید، صدر مجلس ننشیند و در راه رفتن بر دیگران پیشی نگیرد.

بـا کوچـک و بزرگ گرم بگیرد و از همنشـینی بـا افراد متکبّر و مغرور بپرهیزد و در عمـل امتیـازی برای خود بر دیگران قـائل نشود، خلاصه آنچه را نشانه تواضع یا از مظاهر آن است در عمل و سـخن به کار بندد و سعی کند حالت، عادت و سپس ملکه او گردد.

در حالات پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله آمـده است که روی زمین می نشـست و غـذا می خورد و می فرمود: «انَّمَا انَا عَبْدٌ آکُلُ کَمَا یَأْکُلُ الْعَبْدُ؛ مَن بنده ای هستم مانند غلامان غذا می خورم». «۱»

غالباً این حدیث معروف را درباره علی علیه السـلام شـنیده ایم که روزی دو پیراهن خرید یکی به چهار درهم و دیگری به سه درهم، سـپس به غلامش قنبر فرمود: یکی از این دو را انتخاب کن، قنبر پیراهن چهار درهمی را انتخاب کرد و امام پیراهن سـه درهمی را پوشید. «۲»

در خطبه ۱۶۰ نهج البلاغه آمده است که امام علیه السـلام درباره پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله چنین می فرماید: «وَ لَقَدْ کَانَ یَأْکُلُ عَلَی الْارْضِ وَ یَجْلِسُ جِلْسَهَ الْعَبْدِ وَ یَخْصِفُ بِیَدِهِ نَعْلَهُ، وَ

---

(۱)- محجّه البیضاء، جلد ۶، صفحه ۲۵۶.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۷۶، صفحه

.۳۱۰

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۶۳

یَرْقَعُ بِیَدِهِ ثَوْبَهُ وَ یَرْکَبُ الْحِمارَ الْعَارِیَ وَ یُرْدِفُ خَلْفَهُ؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روی زمین (بدون فرش) می نشست و غذا می خورد و با تواضع همچون بردگان جلوس می کرد و با دست خود کفش خویش را وصله می کرد و بر مرکب برهنه سوار می شد و حتّی کسی را پشت سر خویش سوار می کرد».

البتّه با تغییر شرایط زمان بسیاری از این امور، امروز معمول نیست و انجام آن توصیه نمی شود، هدف این است با مطالعه حالات پیشوایان بزرگ و توجّه به مقام والای تواضع آنها درس بگیریم و کبر و غرور را از خود دور سازیم.

*** اینها همه از یک سو و از سوی دیگر:

از آنجا که تکبر اسباب و عللی دارد که در سابق به هفت قسمت از اسباب آن اشاره شد بزرگان اخلاق برای از میان بردن هریک از این اسباب هفتگانه تمهیداتی ارائه کرده اند که بسیار قابل توجّه است، از جمله:

آنها که به خاطر نسب خود بر دیگران فخر می فروشند باید در این حقیقت بیندیشند که اوّلًا افتخار به کمالات دیگران عین جهالت است و اگر پدر کسی فاضل بوده، ولی خودش بی بهره است، از علم پدر حاصلی ندارد و ارزشی برای او ایجاد نخواهد شد و ثانیاً اگر نیک بیندیشد، پدر او نطفه است و جدّ اعلایش خاک و اینها اموری نیستند که انسان به سبب آنها افتخار کند و برای خود امتیازی قائل باشد.

در حدیثی آمده است که لقمان حکیم به فرزندش گفت: «یَا بُنَیَّ وَیْلٌ لِمَنْ تَجَبَّرَ وَ تَکَبَّرَ، کَیْفَ یَتَعَظَّمُ مَنْ خُلِقَ مِنْ طِینٍ، وَ الَی طِینٍ یَعُودُ؟ لَایَدْری الَی

مَاذَا یَصِیرُ؟ الَی الْجَنَّهِ فَقَدْ فَازَ اوْ الَی النَّارِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَاناً مُبِیناً!؛ وای بر کسی که تکبّر و برتری جویی می کند، چگونه خود را بزرگ می پندارد کسی که از خاک آفرید شده و به خاک برمی گردد؟ نمی داند به کجا می رود؟ به سوی بهشت تا رستگار باشد یا به سوی دوزخ تا گرفتار خسران آشکاری گردد»!

امّا کسانی که به خاطر جمال و زیبایی گرفتار کبر و غرور می شونـد باید در این معنی بیندیشـند که با یک بیماری، مخصوصاً بیماریهای پوستی، تمام این جمال و زیبایی بر باد

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۶۴

اخلاق در قرآن ج ۲ ۹۲

می رود و اگر بیماریهـا آن را بر باد ندهـد چنـد روزی که گـذشت گرد و غبار پیری بر سـر و صورتش می نشـیند و آن جوان زیبـای راست قـامت دیروز به پیرمرد خمیـده ناتوانی که صورتش پر از چین و چروک پیری است مبـدّل می شود! چیزی که به این سرعت قابل زوال است چگونه می تواند سبب غرور و برتری جویی بر دیگران شود؟

و اگر سـبب تکبّر او قوّت و قـدرت جسـمانی است بایـد فراموش نکنـد که گـاه بـا یـک عارضه کوچک قلبی یا مغزی تمام یا قسـمتی از بـدن فلـج می شود و به کلّی از کار می افتـد، به گونه ای که نتوانـد حتّی مگسـی را از خود دور کند؟ اگر خار و یا سوزنی به پای او رود و نتواند آن را بیرون بیاورد پیوسته معذّب است.

امّا آنها که به سبب ثروت و فزونی اموال و کثرت یاران و انصار گرفتار غرور و تکبّر می شوند اوّلًا باید به این نکته توجّه کنند که اینها اموری است از بیرون وجود انسان و چیزی

که بیرون وجود انسان است نمی توانـد مـایه مباهـات او گردد، چگونه انسان دارای شخصیّت، به اسب و استر، اتومبیل و خانه اش افتخـار می کنـد؟ و چگونه شـرف و شخصیّت خود را در این امور می پنـدارد؟ اموری که می توانـد در دست پست ترین خلق خدا نیز باشد، اموری که بسیاری از آنها را دزدان به آسانی می ربایند. چه بی ارزش است شرفی که دزد آن را می رباید و صاحبش را فاقد آن می کند!

از این گذشـته همه می دانیم اموال و ثروت های دنیوی دائماً دست به دست می گردد، ثروتمندان بزرگ روزی فقیر می شوند و کاخ نشینان، خاک نشین می گردند.

چیزی که این قدر ناپایدار و قرار است چگونه ممکن است این همه مایه غرور و غفلت گردد.

اگر سـبب کبر و غرور او علم و دانش فراوان است که متأسّـفانه از بدترین آفات نفسانی است و به همین نسبت درمانش سخت تر و پیچیده تر است به خصوص اینکه در فضـیلت علم آن قدر آیات و روایات وارد شده که مطالعه آنها ممکن است انسان را گرفتار کبر و غرور کنـد، باید عالمان بیندیشـند که قرآن مجید در آیه ۵ سوره جمعه عالمـان بی عمل را به خرانی تشبیه کرده که باری از کتاب بر پشت دارند و نیز بیندیشند که شخص عالم به

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۶۵

همـان نسـبت که بر دیگران برتری علمی دارد مسؤولیّتش سـنگین تر است، ممکن است خداونـد از هفتـاد گنـاه جاهل بگـذرد پیش از آنکه از یک گناه عالم بگذرد.

نبایـد فراموش کننـد که حسـاب آنهـا در قیـامت از دیگران بسیار مشـکل تر است، بـا این حـال چگونه می تواننـد به دیگران فخرفروشی کنند؟!

و سر انجام اگر سرچشمه تکبر انواع عبادت و طاعات الهی

است که انسان متکبّر انجام داده بایـد به این واقعیّت بیندیشـد که خداونـد تنها عبادتی را می پذیرد که از هرگونه عُجْب و کبر پاک باشد و به یقین گناهکاران نادم و پشیمان به نجات نزدیکترند تا عابدان مغرور!

بخصوص اینکه از نشـانه هـای قبولی عبادت این است که انسان خود را کوچک و حقیر و بی مقـدار بدانـد و اگر تمام عبادت جنّ و انس را انجام دهد باز از خوف خدا غافل نشود.

۹- آزمایشهای درمانی!

پیش از این گفته ایم بیماریهـای اخلاقی شـباهت زیادی به بیماریهای جسـمانی دارد و با مقایسه آن دو با یکـدیگر بسـیاری از مشـکلات حـلّ می شود از جمله اینکه طبیب پس از درمـان بیماری جسـمانی بار دیگر بیمار را به آزمایشـگاه می فرسـتد تا از بهبودی کامـل او مطمئن شود و اگر آثـاری از بیماری را در او ببینـد به درمان خود ادامه می دهـد تا بیماری به کلّی ریشه کن شود.

بزرگان علم اخلاق در برخورد با بیماری خطرناک «تکبّر» نیز همین روش را پیشـنهاد کرده انـد، به این گونه که وقتی انسان به درمـان تکبر می پردازد برای اطمینـان به ریشه کن شـدن آن بایـد خود را در معرض آزمایش جدیـد قرار دهـد تا از ریشه کن شدن این بیماری مطمئن شود.

مرحوم فیض کاشانی با استفاده از «احیاء العلوم» آزمایشهایی را در این زمینه پیشنهاد

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۶۶

می کند که جالب توجّه است از جمله:

۱- با بعضـی از اقران و هم ردیفان به مناظره مشـغول شود و ببیند اگر حق از زبان دوسـتش ظاهر شد آیا حاضر است به راحتی آن را بپذیرد و حتّی از او تشکّر کند؟ یا هنوز برای او پذیرش حق از دوست هم ردیف

یا از شاگردش سنگین است؟ در صورت اوّل کبر ریشه کن شده و در صورت دوم هنوز ریشه های آن باقی است!

۲- با دوستان و هم ردیفانش در مجالس شرکت کند و آنها را بر خود مقدّم دارد و پشت سر آنها وارد مجلس شود و پایین تر از آنـان بنشـیند، اگر برای او سـخت و نـاگوار نبود تکبّر از وجود او رخت بر بسـته و اگر احسـاس ناراحتی و سـنگینی می کند بداند هنوز ریشه های آن باقی است!

ولی گـاه در اینجـا شـیطان دامی بر سر راه انسان می افکنـد و برای این که خود را در انظار مردم، انسان خوب و متواضع جلوه دهد به او می گوید در پایین ترین نقطه مجلس بنشـین و در میان افراد عادی قرار بگیر و تصوّر می کند این نوعی تواضع است در حالی که هدفش این است از این طریق بزرگی شخصیّت خود را نشان دهد و نظرها را به سوی خود جلب کند که در واقع نوعی تکبّر آمیخته با ریاکاری است.

۳- اگر شـخص فقیر و مسـتمندی از او دعوتی به عمل بیاورد دعوتش را با میل بپـذیرد، یا اگر دوستی نیازی داشت برای انجام حوائج او مثلًا به بازار رود، اگر این گونه کارها بر او سنگین نبود کبر ریشه کن شده، و الّا باید به درمان ادامه دهد!

۴- برای خریـد نیازهای زنـدگی شـخصاً به بازار برود، اگر برای او سـخت بود هنوز ریشه های تکبّر باقی است و اگر مایل بود مردم او را در این حال ببینند و به تواضعش آفرین بگویند باز متکبّر ریاکاری است!

به یقین نمی توان انکار کرد که این امور در همه محیطها و همه زمان ها یکسان نیست،

گاه می شود که برای بعضی اشخاص بعضی از این کارها عیب است و اگر چنین کاری را کنند ضربه اخلاقی برای مردم حاصل می شود، لذا در حدیثی می خوانیم امام صادق علیه السلام مردی از اهل مدینه را دید که چیزی برای خانواده اش خریده و به سوی خانه

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۶۷

می برد، هنگامی که چشم امام علیه السلام به او افتاد شرمنده شد، امام علیه السلام فرمود (نگران نباش) چیزی است که برای خانواده ات خریده ای و به سوی آنها می بری، به خدا سوگند اگر مردم مدینه بر من عیب نمی گرفتند من هم دوست داشتم اشیایی از بازار برای خانواده ام بخرم و خودم برای آنان ببرم، این در حالی است که جدش امیر مؤمنان علی علیه السلام این کار را می کرد و کسی در آن زمان بر آن حضرت علیه السلام خرده نمی گرفت، هدف این است کارهای متواضعانه بر او گران نباشد.

۵- لباس های ساده و کم ارزش بپوشد، اگر احساس ناراحتی نکرد تکبّر از وجودش رخت بربسته و در غیر این صورت هنوز گرفتار است، در حدیث آمده است که پیغمبر اکرم فرمود: «مَنْ اعْتَقَلَ الْبَعِیرَ وَ لَبِسَ الصُّوفَ فَقَدْ بَرِئَ مِنَ الْکِبْرِ!؛ کسی که پای شتر را شخصاً ببندد و لباس پشمینه بپوشد (و احساس ناراحتی نکند) از کبر پاک شده است»!

ولی مبادا انجام این کارها برای خودنمایی و ابراز تواضع باشد که خود نوعی تکبّر توأم با ریاکاری محسوب می شود.

باز تکرار می کنیم که زمان ها و مکان ها و اشخاص همه یکسان نیستند، باید بدون تعصّب شرایط را در نظر گرفت و بدون فریب دادن خویشتن، مقتضای زمان و مکان و موقعیّت هر شخص را مشخّص

نمود و برای این که در این گونه موارد گرفتار خودفریبی نشویم باید از قضاوت دیگران نیز استفاده کنیم.

راستی چرا بسیاری از مردم به طب جسمانی فوق العاده اهمّیت می دهند و بارها و بارها به انواع آزمایشها می پردازند تا از سلامت خود مطمئن شوند، ولی برای طب روحانی و اخلاقی که ضامن سعادت جاویدان و نجات جان انسان است و به مضمون آیه «الّا مَنْ اتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ؛ تنها راه خوشبختی داشتن «قلب سلیم» است» اهمّیّتی قائل نیستند؟!

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۶۹

۲

تواضع و فروتنی

اشاره

ناگفته پیداست که تواضع و فروتنی نقطه مقابل تکبّر و فخرفروشی است و جدا سازی بحثهای کامل این دو از یکدیگر مشکل یا غیر ممکن است و لذا هم در آیات و روایات اسلامی و هم در کلمات بزرگان اخلاق این دو به یکدیگر آمیخته شده است، نکوهش از یکی ملازم تمجید و ستایش از دیگری است و ستایش از یکی همراه با نکوهش از دیگری می باشد، درست مثل اینکه بحثهای مربوط به ستایش و تمجید از علم جدای از نکوهش از جهل نیست و نکوهش از جهل همراه ستایش علم است.

با این حال مفهوم این سخن آن نیست که ما بحثهای مربوط به تواضع را نادیده گرفته و به آنچه در بحث زشتی تکبّر و استکبار گفتیم بسنده کنیم. بخصوص اینکه نسبت بین تکبّر و تواضع به اصطلاح نسبت میان ضدّین است نه وجود و عدم. هم تکبّر یک صفت وجودی است و هم تواضع و هر دو در مقابل یکدیگر قرار دارند، نه از قبیل وجود و عدم که سخن از یکی الزاماً همراه با نفی دیگری باشد.

در روایات اسلامی

نیز به این معنی اشاره شده است از جمله از علی علیه السلام می خوانیم:

«ضَادُّوا الْكِبْرَ بِالتَّواضُعِ؛ به وسیله تواضع با تکبر که ضدّ آن است مقابله کنید». «۱»

با این اشاره به قرآن باز می گردیم و آیات مربوط به مسئله تواضع را گلچین کرده، مورد بررسی قرار می دهیم (هر چند آیاتی که به کنایه یا به ملازمه به آن اشاره می کند بیش از اینها است).

۱- يَا ايُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ اذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ اعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ ... (سوره مائده، آیه ۵۴)

۲- وَ عِبَادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْارْضِ هَوْناً وَ اذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً (سوره فرقان، آیه ۶۳)

۳- وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (سوره شعراء، آیه ۲۱۵)

ترجمه

۱- ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد (به خدا زیانی نمی رساند؛) خداوند به زودی جمعیّتی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند؛ در برابر مؤمنان متواضع، در برابر کافران سرسخت و نیرومندند.

۲- بندگان (خاصّ خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی تکبّر بر زمین راه می روند؛ و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها سلام می گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند).

۳- (ای پیامبر) بال و پر خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می کنند بگستر (و نسبت به آنها تواضع و مهربانی کن).

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه مورد بحث سخن از گروهی از مؤمنان به میان آمده که مشمول فضل

---

(۱)- تصنیف غرر الحکم، حدیث ۵۱۴۸، صفحه ۲۴۹، و شرح غرر الحکم، صفحه ۲۳۲، شماره ۵۹۲۰.

و عنایات الهی هستند هم خدا را دوست می دارند و هم محبوب پروردگارند.

یکی از اوصاف بارز آنها این است که در برابر مؤمنان متواضعند: (اذِلَّةٍ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ) و در برابر کافران نیرومند و قوی هستند (اعِزَّةٍ عَلَی الْکَافِرِینَ).

«اذِلَّةٍ» جمع «ذلول» و «ذلیل» از مادّه «ذُلّ» (بر وزن حُرّ) در اصل به معنی نرمی و ملایمت و تسلیم است در حالی که «اعِزَّه» جمع «عزیز» از مادّه «عزه» به معنی شدّت است، حیوانات رام را «ذلول» می گویند چون ملایم و تسلیمند و «تذلیل» در آیه ذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِیلًا اشاره به سهولت چیدن میوه های بهشتی است.

گاه ذلّت در مواردی به کار می رود که معنی منفی دارد و آن در جایی است که از سوی

غیر به انسان تحمیل می شود وگرنه در مادّه این لغت مفهوم منفی ذاتاً وجود ندارد (دقّت کنید).

به هر حال آیه فوق دلیل روشنی بر اهمّیّت تواضع و عظمت مقام متواضعین است، تواضعی که از درون جان انسان برخیزد و برای احترام به مؤمنی از مؤمنان و بنده ای از بندگان خدا باشد.

*** در دومین آیه باز اشاره به اوصاف برجسته و فضائل اخلاقی گروهی از بندگان خاصّ خداست که در طیّ آیات سوره فرقان از آیه ۶۳ تا آیه ۷۴ دوازده فضیلت بزرگ برای آنها ذکر شده است و جالب اینکه نخستین آنها همان صفت تواضع است، این نشان می دهد همان گونه که «تکبر» خطرناک ترین رذایل است، تواضع مهمترین یا از مهمترین فضائل می باشد، می فرماید:

«بندگان خاص خداوند رحمان کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می روند» (وَ عِبَادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً).

«هون» مصدر است و به معنی نرمی و آرامش و تواضع است و استعمال مصدر در معنی اسم فاعل در اینجا به خاطر تأکید است، یعنی آنها چنان آرام و متواضعند که گویی عین تواضع شده اند و به همین دلیل در ادامه آیه می فرماید: «وَ اذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً؛ و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آنها

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۷۲

سلام می گویند (و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند)».

و در آیه بعد از آن سخن از تواضع آنها در برابر ذات پاک خداست می فرماید:

«وَالَّذِینَ یَبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِیَاماً؛ آنها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند (و به بندگی و عبادت می پردازند)».

«راغب» در کتاب «مفردات» می گوید: «هون»

دو معنی دارد یکی از آنها خضوع و نرمشی است که از درون جان انسان بجوشد که این شایسته ستایش است (سپس به آیه مورد بحث اشاره می کند) و در حدیث نبوی آمده است الْمُؤْمِنُ هَیِّنٌ لَیِّنٌ. «۱» دوم خضوع و تذلّلی است که از سوی دیگری بر انسان تحمیل شود و او را خوار کند.

ناگفته پیداست که منظور از الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأرْضِ هَوْناً این نیست که فقط راه رفتن آنها متواضعانه است، بلکه منظور نفی هرگونه کبر و خودخواهی است که در تمام اعمال انسان و حتّی در کیفیّت راه رفتن که ساده ترین کار است آشکار می شود، زیرا ملکات اخلاقی همیشه خود را در لابه لای گفتار و حرکات انسان نشان می دهند تا آنجا که در بسیاری از مواقع از چگونگی راه رفتن انسان می توان به بسیاری از صفات اخلاقی او راه برد.

آری عِبَادُ الرَّحْمنِ (بندگان خاص خدا) نخستین نشانشان همان تواضع است، تواضعی که در تمام ذرّات وجودشان نفوذ کرده و حتّی در راه رفتن آنها آشکار است و اگر می بینیم خداوند در آیه ۳۷ سوره اسراء به پیامبرش دستور می دهد «وَ لَاتَمْشِ فِی الْأرْضِ مَرَحاً؛ روی زمین با تکبّر راه مرو» منظور فقط راه رفتن نیست بلکه هدف، تواضع در همه کار است که نشانه بندگی و عبودیّت خداست.

*** در سوّمین آیه روی سخن رابه پیامبر صلی الله علیه و آله کرده، می فرماید: «بال و پر خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می کنند پایین بیاور و (تواضع و محبّت کن)؛ وَاخْفِضْ جَنَاحَکَ لِمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ»

---

(۱)- کنز العمّال، حدیث ۶۹۰.

«خَفْض» بر وزن «خشم» در اصل

به معنی پـایین آوردن است و «جنـاح» به معنی بـال می باشـد. بنابراین «وَ اخَفْض جَناح» کنایه از تواضع آمیخته با محبّت است، همان گونه که پرندگان هرگاه می خواهند به جوجه های خود اظهار محبّت کنند بال و پر خود می گسترانند و آنها را زیر بال و پر می گیرنـد تا هم در برابر حوادث احتمالی مصون بماننـد و هم از تشـتّت و پراکندگی حفظ شوند، پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله نیز مأمور بود بدین گونه مؤمنان را زیر بال و پر خود بگیرد!

این تعبیر بسیار ظریف و پر معنی نکات مختلفی را در عبارت کوتاهی جمع کرده است.

جایی که پیامبر مأمور به تواضع آمیخته با محبّت در برابر مؤمنان باشـد تکلیف افراد امّت روشن است چرا که پیغمبر سـرمشق و الگو و «اسوه» برای همه امّت است.

شبیه همین تعبیر در آیه ۸۸ سوره حجر نیز آمـده است آنجا که می فرمایـد: وَاخْفِضْ جَنَاحکَ لِلْمُؤْمِنِینَ که باز مخاطب در آن شخص پیامبر است و مأمور می شود برای مؤمنان «خفض جناح» و تواضع آمیخته با محبّت داشته باشد.

شبیه این تعبیر بـا انـدک تفـاوتی در مورد فرزنـدان در مقابـل پـدران و مـادران در سوره «اسـراء» آمـده، آنجـا که می فرمایـد: «وَاخْفِضْ لَهُمَـا جَنَاحَ الـذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ؛ بالهـای خـود را در برابر آن دو (پـدر و مـادر) از محبّت و لطـف فرود آر (و تواضـعی آمیخته با احترام و محبّت در برابر آنان داشته باش)».

*** از مجموع آنچه در آیات فوق آمده به خوبی اسـتفاده می شود که قرآن مجید نه تنها تکبّر و استکبار را مورد مذمّت قرار داده، بلکه نقطه مقابل آن یعنی تواضع و فروتنی را با تعبیرات گوناگون

مورد تمجید قرار داده است.

***

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۷۴

تواضع و فروتنی در روایات اسلامی

اشاره

در منابع شیعه و اهل سنّت احادیث فراوانی در مورد تواضع به چشم می خورد که بعضی درباره اهمیّت تواضع است و بعضی درباره علامت و آثار متواضعان و یا ثمره تواضع و حد و آداب آن می باشد.

در اهمیّت تواضع تعبیرات بسیار جالبی در روایات آمده:

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: روزی فرمود: «مَا لِی لَاارى عَلَيْكُمْ حَلَاوَةَ الْعِبَادَهِ؟! قَالُوا وَ مَا حَلَاوَةُ الْعِبَادَهِ؟ قَالَ التَّوَاضُعُ!؛ چه می شود که شیرینی عبادت را در شما نمی بینم؟ عرض کردند: شیرینی عبادت چیست؟ فرمود: تواضع است!» «۱»

ناگفته پیداست حقیقت عبادت نهایت خضوع در برابر پروردگار است. کسی که شیرینی خضوع و تواضع در برابر خدا را دریابد در برابر خلق خدا نیز متواضع است.

۲- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «عَلَيْكَ بِالتَّوَاضُعِ فَانَّهُ مِنْ اعْظَمِ الْعِبَادَهِ؛ بر تو باد تواضع که از برترین عبادات است». «۲»

۳- از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده است که فرمود: «التَّوَاضُعُ نِعْمَةٌ لَايُحْسَدُ عَلَيْهَا؛ تواضع نعمتی است که سبب حسادت دیگران نمی شود». «۳»

معمولًا هر نعمتی نصیب انسان می شود مزاحمت های حسودان افزوده می گردد و گاه این حسادت چنان فضای زندگی را تنگ می کند که زندگی بر صاحب نعمت مشکل می شود، ولی تواضع از این قاعده کلّی مستثنی است، نعمتی است که حسادت حسودان را برنمی انگیزد.

این بحث دامنه دار را با حدیث دیگری از نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله پایان می دهیم:

۴- «يُبَاهِي اللَّهُ تَعَالَى الْمَلَائِكَهَ بِخَمْسَهٍ: بِالْمجَاهِدِينَ، وَالْفُقَرَاء، وَالَّذِينَ يَتَوَاضَعُونَ لِلَّهِ تَعَالَى، وَالْغَنِيِّ الَّذِى يُعْطِى الْفُقَرَاءَ وَ لَايَمُنُّ عَلَيْهِمْ، و رَجُلٍ يَبْكِى فِى

الْخَلْوَهِ مِنْ خَشْيَهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ خداوند به پنج دسته از انسانها به فرشتگان مباهات می کند: مجاهدان (راه خدا)،

---

(۱)- تنبیه الخواطر (مطابق نقل میزان الحکمه، جلد ۴، حدیث ۲۱۸۲۵)؛ محجّه البیضاء، جلد ۶، صفحه ۲۲۲.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۱۹، حدیث ۵.

(۳)- تحف العقول، صفحه ۳۶۳.

فقرا (و نیازمندانی که دین خود را به دنیا نمی فروشند) و آنها که به خاطر خدا تواضع می کنند و ثروتمندانی که بی منّت به مستمندان کمک می نمایند و کسی که در خلوت از خوف خدا گریه می کند!». «۱»

در باره ثمرات و آثار مثبت تواضع نیز روایات فراوانی از معصومین به ما رسیده است که چند حدیث پر معنی را در ذیل می آوریم:

در حدیثی از امام امیر المؤمنین می خوانیم: «ثَمَرَهُ التَّوَاضُعِ الَمحَبَّهُ وَ ثَمَرَهُ الْكِبْرِ الْمَسَبَّهُ!؛ میوه درخت تواضع محبّت است و میوه (شوم) تکبر دشنام و ناسزاگویی مردم است!» «۲»

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «بِخَفْضِ الْجَنَاحِ تَنْتَظِمُ الْامُورَ!؛ با تواضع و محبّت کارها نظم و سامان می یابد!». «۳»

روشن است که نظم جامعه جز در سایه همکاری و همدلی حاصل نمی شود و همکاری و همدلی مردم در صورتی ممکن است که شخص مدیر نخواهد خود را بر آنها تحمیل کند و یا فخرفروشی کند و خود را برتر از دیگران قلمداد نماید، همیشه مدیرانی موفّق هستند که در عین قاطعیّت متواضع و پر محبّت باشند.

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «التَّوَاضُعُ لَايَزِيدُ الْعَبْدَ الّا رَفْعَهً فَتَوَاضَعُوا يَرْفَعْكُمُ اللَّهُ!؛ تواضع جز بزرگی بر انسان نمی افزاید پس تواضع کنید تا خداوند شما را بلند مقام سازد!». «۴»

گاه

چنین تصوّر می شود که تواضع انسان را کوچک می کند در حالی که این یک برداشت سطحی و نادرست است، همواره می بینیم افراد متواضع در جامعه مورد احترام و دارای عظمت و شخصیّت هستند و تواضع بر منزلت آنها می افزاید.

از احادیث اسلامی استفاده می شود که تواضع شرط قبولی عبادات و طاعات است، از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «التَّوَاضُعُ اصْلُ کُلِّ خَیْرٍ نَفِیسٍ وَ مَرْتَبَهٌ

---

(۱)- مکارم الاخلاق، صفحه ۵۱.

(۲)- غرر الحکم، حدیث ۴۶۱۴- ۴۶۱۳.

(۳)- غرر الحکم، حدیث ۴۳۰۲.

(۴)- کنز العمّال، ۵۷۱۹.

رَفِیعَهٌ ... وَ مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ شَرَّفَهُ اللَّهُ عَلَی کَثِیرٍ مِنْ عِبَادِهِ ... وَ لَیْسَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عِبَادَهٌ یَقْبَلُهَا وَ یَرْضَیها الّا وَ بَابُهَا التَّوَاضُعُ، وَ لَایَعْرِفُ مَا فِی مَعْنَی حَقِیقَهِ التَّوَاضُعِ الَّا الْمُقَرَّبُونَ الْمُسْتَقِلِّینَ بِوَحْدَانِیَّتِهِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عِبَادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْارْضِ هَوْناً وَ اذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً ...؛ تواضع ریشه هر کار نیک و با ارزش است و مقام والایی است ... و هر کس برای خدا تواضع کند خداوند او را بر بسیاری از بندگانش شرافت می بخشد ... و هیچ عبادتی برای خدا مورد رضا و قبول نخواهد بود مگر اینکه باب آن تواضع است و حقیقت تواضع را جز مقرّبانی که مستقل در وحدانیّت خداوندند درک نمی کنند، خداوند عزّ و جلّ می فرماید: بندگان خداوند رحمان کسانی هستند که در زمین با تواضع راه می روند و هنگامی که جاهلان آنها را (با سخنان نامناسب) خطاب کنند، به آنها سلام می گویند (و با بی اعتنایی می گذرند)». «۱»

این سخن را با حدیثی که از حضرت مسیح علیه

السلام نقل شده است پایان می دهیم. فرمود:

«بِالتَّوَاضُعِ تَعْمُرُ الْحِكْمَهَ لَابِالتَّكَبُّرِ، كَذَلِكَ فِى السَّهْلِ يَنْبُتُ الزَّرْعَ لَافِى الْجَبَلِ!؛ به وسیله تواضع، مزرعه علم و دانش آباد می شود نه با تکبر، همان گونه که زراعت در زمین نرم و هموار می روید نه بر روی کوه!». «۲»

کوتاه سخن اینکه: تواضع هم در زندگی علمی و فرهنگی انسان اثر می گذارد (چرا که افراد متکبّر به خاطر تکبرشان از رسیدن به حق محجوبند) و هم در زندگی اجتماعی (چرا که افراد متواضع از محبوبیّت فوق العاده ای در اجتماع بهره می گیرند و همه مردم برای آنها احترام خاصّی قائلند) و هم در رابطه انسان با خدا مؤثّر است چرا که روح عبادت، تواضع و کلید قبولی آن فروتنی است.

*** در مورد نشانه های تواضع نیز روایات جالبی در منابع اسلامی وارد شده است، در حدیثی از امام علی بن ابی طالب علیه السلام می خوانیم: «ثَلَاثٌ هُنَّ رَأْسُ التَّوَاضُعِ: انْ يَبْدَءَ بِالسَّلَامِ مَنْ لَقِيَهُ، وَ يَرْضَى بِالدُّونِ مِنْ شَرَفِ الَمجْلِسِ، وَ يَكْرَهُ الرِّيَا وَ السُّمْعَهَ؛ سه چیز

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۱۲۱.

(۲)- همان مدرک، جلد ۲، صفحه ۶۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۷۷

است که سرآغاز تواضع است: نخست اینکه انسان هر کس را ببیند ابتدا به او سلام کند و در پایین مجلس بنشیند و تظاهر و ریا و سمعه را ناخوش دارد». «۱»

در بعضی از روایات نشانه های دیگری نیز بر آن افزوده شده است، از جمله: ترک «مراء» و «جدال» یعنی انسان به خاطر برتری جویی با دیگری بحث نکند و دیگر عدم علاقه به اینکه مردم او را بستایند. «۲»

۱- تعریف تواضع

«تواضع» از مادّه «وضع» در اصل به معنی فرونهادن است، این تعبیر

در مورد زنـان باردار که مولود خود را به دنیا می آورنـد به عنوان وضع حمل گفته می شود و در مورد خسارت و زیان کردن و کمبود تعبیر «وضـیعه» به کار می رود و هنگامی که به عنوان یک صفت اخلاقی گفته می شود مفهومش این است که انسان خود را پـایین تر از آنچه موقعیّت اجتمـاعی اوست قرار دهـد، به عکس تکـبّر که مفهومش برتری جویی و قرار دادن خویشـتن برتر از موقعیّت فردی و اجتماعی اوست.

بعضی از ارباب لغت «تواضع» را به معنی «تذلّل» تفسیر کرده اند و منظور از تذلّل در اینجا خضوع و فروتنی و تسلیم است.

مرحوم نراقی در «معراج السعاده» در تعریف تواضع می گوید: «تواضع عبارت است از شکسته نفسی که نگذارد آدمی خود را بالاتر از دیگری ببیند و لازمه آن کردار و گفتار چندی است که دلالت بر تعظیم دیگران و اکرام ایشان می کند». «۳»

تعبیر به «فروتنی» در فارسی دقیقاً همین معنا را می رساند و این مسئله از خلال گفتار و رفتار انسانها نمایان می شود.

---

(۱)- کنز العمّال، حدیث ۸۵۰۶.

(۲)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۲، حدیث ۶.

(۳)- معراج السعاده، صفحه ۳۰۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۷۸

در حدیثی از امام علیّ بن موسی الرضا علیه السلام می خوانیم، سؤال کردند: «مَا حَدُّ التَّوَاضُعِ الَّذِی اذَا فَعَلَهُ الْعَبْدُ کَانَ مُتَوَاضِعاً؟ فَقَالَ: التَّوَاضُعُ دَرَجَاتٌ مِنْهَا انْ یَعْرِفَ الْمَرْءُ قَدْرَ نَفْسِهِ فَیُنَزِّلُهَا مَنْزِلَتَهَا بِقَلْبٍ سَلِیمٍ لَایُحِبُّ انْ یَأْتِیَ الَی احَدٍ الّا مِثْلُ مَا یُؤْتَی الَیْهِ، انْ رَأَیَ سَیِّئَةً دَرَاهَا بِالْحَسَنَهِ، کَاظِمُ الْغَیْظِ، عَافٍ عَنِ النَّاسِ، وَ اللَّهُ یُحِبُّ الُمحْسِنِینَ؛ حـدّ تواضع که اگر انسان آن را انجام دهد متواضع محسوب می شود چیست؟ فرمود: تواضع درجات و مراحلی دارد: یکی

از مراحل آن این است که انسان قدر و موقعیّت نفس خویش را بداند و در همان جایگاه با قلب سلیم (و پذیرش درونی) جای دهد، دوست نداشته باشد کاری درباره کسی انجام دهد مگر همانند کارهایی که درباره او انجام می دهند (همان گونه که انتظار احترام از دیگران دارد باید دیگران را محترم بشمارد و هر کاری را از سوی دیگران دون شأن خود می شمرد درباره دیگران دون شأن بشمرد.) هرگاه بدی از کسی ببیند آن را با نیکی پاسخ دهد، خشم خود را فروبرد، از گناهان مردم درگذرد و آنها را مورد عفو قرار دهد، خداوند نیکوکاران را دوست دارد». «۱»

آنچه در این روایت پرمحتوا آمده، در واقع نشانه های تواضع است که از طریق آن می توان به تعریف تواضع نیز آشنا شد.

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «التَّوَاضُعُ الرِّضَا بِالَمجْلِسِ دُونَ شَرَفِهِ وَ انْ تُسَلِّمَ عَلَی مَنْ لَقِیتَ وَ انْ تَتْرُکَ الْمِرَاءَ وَ انْ کُنْتَ مُحِقّاً؛ تواضع آن است که به کمتر از جایگاه شایسته خود در مجلس قانع باشی و هرگاه کسی را ملاقات کردی در سلام پیشی بگیری و جرّ و بحث را رها کنی هر چند حق با تو باشد». «۲»

حقیقت این است که تعریف تواضع از نشانه های آن جدا نیست؛ چرا که یکی از بهترین راه های تعریف یک موضوع، ذکر نشانه های گوناگون آن است (دقّت کنید.)

***

(۱)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۲۴.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۷۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۷۹

۲- تواضع و کرامت انسان!

معمولًا در این گونه مباحث بعضی راه افراط را در پیش می گیرند و بعضی راه تفریط، مثلًا بعضی تصوّر می کنند حقیقت تواضع آن

است که انسان خود را در برابر مردم خوار و بی مقـدار کنـد و اعمالی انجام دهـد که از نظر مردم بیفتد و نسـبت به او سوء ظنّ پیـدا کننـد، آن گونه که در حـالت بعضـی از صوفیّه نقـل شـده است که هنگامی که در یک منطقه به خوش نامی معروف می شدنـد مرتکب اعمـال زشت و قبیحی می شدنـد تـا از نظر بیفتنـد، مثلًا به بی بنـد و بـاری در عبـادات و خیانت در امانت مردم معروف شوند و مردم آنها را رها کنند و شاید این کار را نوعی تواضع و ریاضت نفس می پنداشتند.

اسـلام اجـازه نمی دهـد کسـی به نام تواضع، خود را تحقیر کنـد و در نظرها سـبک و موهون سازد و کرامت انسانی خویش را پایمـال کنـد، مهم این است که در عین تواضع، شخصـیّت اجتمـاعی انسان ضایع نشود و خوار و ذلیل و بی مقـدار نگردد. اگر تواضـع به صورت صـحیح انجـام شود نه تنهـا چنین اثری نخواهـد داشت بلکه به عکس ارزش او در جـامعه بالاـتر می رود. به همین دلیل در روایات اسلامی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده:

«بِالتَّوَاضُعِ تَکُونُ الرَّفْعَهُ؛ تواضع انسان را بالا می برد!» «۱»

مرحوم «فیض کاشانی»- رضوان اللّه علیه- تحت عنوان غَایَهُ الرِّیَاضَهِ فِی خُلْقِ التَّوَاضُع می گوید: این فضیلت اخلاقی مانند سایر صفـات اخلاـقی دارای طرف افراط و تفریـط و حـدّ وسط است، حـدّ افراط «تکبر» و حـدّ تفریط «پـذیرش ذلّت و پستی» و حدّ وسط «تواضع» است. آنچه صـفت فضـیلت محسوب می شود و قابل سـتایش است همان کوچکی کردن بدون پذیرش پستی و ذلّت است، سپس به ذکر مثالی در اینجا می پردازد.

می گوید: کسی که سعی دارد بر اقران

و امثال خود برتری جوید و آنها را پشت سر اندازد متکبر است و کسی که خود را بعد از آنها قرار می دهد متواضع است، ولی اگر پاره دوزی بر دانشمند بزرگی وارد شود او از جای خود برخیزد و او را به جای خود

---

(۱)- فهرست موضوعی غرر الحکم، جلد ۷، صفحه ۴۰۵ (چاپ دانشگاه تهران).

بنشاند و کفش او را بردارد و پیش پای او جفت کند و تواضعی در (حدّ یک عالم بزرگ) نسبت به او روا دارد، این تواضع نیست، نوعی تذلّل محسوب می شود، این امر قابل ستایش نیست، چیزی شایسته ستایش است که در حدّ اعتدال باشد و حقّ هر کس را نسبت به او ادا کند، در برابر عالم به گونه ای و در برابر افراد دیگر به گونه دیگر. «۱»

---

(۱)- المحجّه البیضاء، جلد ۶، صفحه ۲۷۱ (با کمی تلخیص).

۳ و ۴

حرص و قناعت

اشاره

فراموش نکرده ایم که در حدیثی از امام علیّ بن الحسین علیه السلام، نخستین سرچشمه گناه و معصیت پروردگار تکبر ذکر شده بود که گناه بزرگ ابلیس بود و به خاطر آن به فرمان خدا پشت کرد و از کافران شد؛ سپس حرص به عنوان دوّمین سرچشمه گناه و ترک اولی از ناحیه آدم و حوّا معرّفی شده بود و بعد از این دو، حسد بود که سرچشمه گناه بزرگ فرزند آدم (قابیل) گردید و برادرش هابیل را به قتل رسانید. «۱»

نه تنها در داستان آدم که در طول تاریخ انبیا و مبارزات آنان با اقوام منحرف، آثار منفی رذیله حرص به خوبی نمایان است، در تاریخ گذشته و امروز اقوام مختلف

دنیا نیز مشاهده می کنیم که حرص و فزون طلبی، سرچشمه انواع جنایات و جنگها و خونریزی ها، قتل و غارت ها و پشت کردن به اصول انسانی و فضایل اخلاقی است.

نقطه مقابل آن قناعت است که سبب آرامش، عدالت، صلح و صفا و برادری و اخوّت است.

با توجّه به ترتیبی که برای ذکر فضایل اخلاقی و صفات نکوهیده برگزیده ایم (ترتیبی

---

(۱)- سفینه البحار، جلد ۲، صفحه ۴۵۸ (مادّه کبر).

که از حالات انبیا و پیامبران پیشین از آدم تا خاتم در قرآن مجید آمده است) دوّمین صفت از صفات رذیله را حرص و فزون طلبی اختیار کردیم که در داستان آدم علیه السلام و سرگذشت شعیب و داوود علیه السلام و به طور کلّی یهود و همچنین در سرگذشت مشرکان عرب و مسلمانان ضعیف الایمان در عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز دیده می شود.

با این اشاره به قرآن برمی گردیم و آیات مختلف آن را از این دیدگاه مورد توجّه قرار می دهیم:

۱- فَوَسْوَسَ الَیْهِ الشَّیْطانُ قالَ یا آدَمُ هَلْ ادُلُّکَ عَلی شَجَرَهِ الْخُلْدِ وَ مُلْکٍ لایَبْلی* فَاَکَلا مِنْها فَبَدَتْ لَهُما سَوْآتُهُما وَ طَفِقا یَخْصِفانِ عَلَیْهِما مِنْ وَرَقِ الْجَنَّهِ وَ عَصی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوی (سوره طه، آیه ۱۲۰ و ۱۲۱)

۲- وَ الی مَدْیَنَ اخاهُمْ شُعَیْباً قالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَکُمْ مِنْ الهٍ غَیْرُهُ قَدْ جائَتْکُمْ بَیِّنَهٌ مِنْ رَبِّکُمْ فَاوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزانَ وَ لاتَبْخَسُوا النّاسَ اشْیائَهُمْ وَ لاتُفْسِدُوا فِی الْارْضِ بَعْدَ اصْلاحِها ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ انْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ (سوره اعراف، آیه ۸۵)

۳- انَّ هذا اخِی لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَهً وَ لِیَ نَعْجَهٌ واحِدَهٌ فَقالَ اکْفِلْنِیها وَ عَزَّنِی فِی الْخِطابِ* قالَ لَقَدْ ظَلَمَکَ

بِسُؤ آلِ نَعْجَتِکَ الَی نِعَاجِهِ وَ انَّ کَثِیراً مِنَ الْخُلَطَآءِ لَیَبْغِی بَعْضُهُمْ عَلَی بَعْضٍ الَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِیلٌ مَا هُمْ وَ ظَنَّ دَاوُدُ انَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاکِعاً وَ انَابَ (سوره ص، ۳۴ و ۳۳)

۴- وَ لَتَجِدَنَّهُمْ احْرَصَ النَّاسِ عَلَی حَیَاهٍ وَ مِنَ الَّذِینَ اشْرَکُوا یَوَدُّ احَدُهُمْ لَوْ یُعَمَّرُ الْفَ سَنَهٍ وَ مَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ انْ یُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِیرٌ بِمَا یَعْمَلُونَ (سوره بقره، آیه ۹۶)

۵- انَّ الْانْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً* اذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً* وَ اذَا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوعاً (سوره معارج، آیه ۲۱ تا ۱۹)

۶- وَ اذَا رَأَوْا تِجَارَهً اوْ لَهْواً انْفَضُّوا الَیْهَا وَ تَرَکُوکَ قَائِماً قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجَارَهِ وَاللَّهُ خَیْرُ الرَّازِقِینَ (سوره جمعه، آیه ۱۱)

۷- وَیْلٌ لِکُلِّ هُمَزَهٍ لُمَزَهٍ* الَّذِی جَمَعَ مَالًا وَ عَدَّدَهُ* یَحْسَبُ انَّ مَالَهُ اخْلَدَهُ (سوره همزه، آیات ۳ تا ۱)

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۸۳

ترجمه

۱- ولی شیطان او را وسوسه کرد و گفت: «ای آدم! آیا می خواهی تو را به درخت زندگی جاوید و مُلکی بی زوال راهنمایی کنم؟!»- سرانجام هر دو از آن خوردند (و لباس بهشتیشان فرو ریخت) و عورتشان آشکار گشت و برای پوشاندن خود از برگهای (درختان) بهشتی جامه دوختند! (آری) آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و از پاداش او محروم شد!

۲- و به سوی مدین، برادرشان شعیب را (فرستادیم)؛ گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید! دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده است، بنابراین، حقّ پیمانه و وزن را ادا کنید! و از اموال مردم چیزی نکاهید و در روی زمین بعد از آنکه

(در پرتو ایمان و دعوت انبیا) اصلاح شده است، فساد نکنید! این برای شما بهتر است اگر با ایمان هستید!».

۳- این برادر من است او نود و نه میش دارد و من یکی بیش ندارم، امّا او اصرار می کند که این یکی را هم به من واگذار و در سخن بر من غلبه کرده است- (داوود) گفت مسلّماً او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میشهایش بر تو ستم نموده و بسیاری از شریکان (و دوستان) به یکدیگر ستم می کنند مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند امّا عده آنان کم است داوود دانست که ما او را (با این ماجرا) آزموده ایم از این رو از پروردگارش طلب آمرزش نمود و به سجده افتاد و توبه کرد.

۴- و آنها را حریص ترین مردم- حتّی حریص تر از مشرکان- بر زندگی (این دنیا و اندوختن ثروت) خواهی یافت، (تا آنجا) که هر یک از آنها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود! در حالی که این عمر طولانی، او را از کیفر (الهی) باز نخواهد داشت و خداوند به اعمال آنها بیناست.

۵- به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است- هنگامی که بدی به او رسد بی تابی می کند- و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می شود (و بخل می ورزد).

۶- هنگامی که آنها تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند پراکنده می شوند و به سوی آن می روند و تو را ایستاده به حال خود رها می کنند؛ بگو: آنچه نزد خداست بهتر از لهو و تجارت

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۸۴

است و خداوند بهترین روزی دهندگان است.

۷- وای

بر هر عیب جوی مسخره کننده ای!- همان کس که مال فراوانی جمع آوری و شماره کرده (بی آنکه حساب مشروع و نامشروع آن کند)!- او گمان می کند که اموالش او را جاودانه می سازد!

تفسیر و جمع بندی حرص، آفت بزرگ خوشبختی

نخستین آیه از آیات فوق مربوط به داستان آدم و همسرش حوّا و مبارزه با شیطان است، مطابق آیات قرآن، خدا آدم را در بهشت جای داد و از نزدیک شدن به شجره ممنوعه نهی فرمود و از تسلیم شدن در برابر وسوسه های شیطان برحذر داشت، ولی سرانجام وسوسه های شیطان کار خود را کرد و آدم مرتکب ترک اولی شد و از درخت ممنوعه خورد و زندگی بهشتی را از دست داد و در میان انبوه مشکلات این دنیا گرفتار شد.

آیات بالا اشاره به این نکته کرده می فرماید: «شیطان او را وسوسه کرد و گفت: ای آدم آیا می خواهی تو را به درخت عمر جاویدان و ملک فناناپذیر راهنمایی کنم؟ (در واقع شیطان شجره ممنوعه را درختی معرّفی کرد که هر کس از آن بخورد عمر جاودان می یابد و به صورت فناناپذیر می تواند در ناز و نعمت زندگی کند) سرانجام هر دو (یعنی آدم و حوّا) از آن خوردند (و لباس بهشتیشان فروریخت) و عورتشان آشکار شد و ناچار از برگهای بهشتی برای پوشاندن خود جامه دوختند و آدم نافرمانی پروردگارش کرد و از پادش او محروم شد!».

(فَوَسْوَسَ الَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ ادُلُّكَ عَلَى شَجَرَهِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَايَبْلَى* فَاكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّهِ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوى)

چه انگیزه ای سبب شد که آدم علیه السلام به وسوسه های شیطان تن در دهد و

به وعده های او اعتماد کند و فرمان صریح الهی را در باره شجره ممنوعه به فراموشی بسپارد؟! آیا جز این است که حرص و فزون طلبی، حجابی در برابر چشمان او شد؟!

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۸۵

به این ترتیب می بینیم بعد از مسئله تکبر و استکبار که در آغاز خلقت سبب عصیان شیطان گردید و بدترین پایه فساد در جهان نهاده شد، مسئله حرص و طمع و عشق به مواهب مادّی، عامل دیگری برای افزایش ناراحتی های نسل انسان گشت و به همین دلیل اصول کفر سه چیز شمرده شده، «تکبّر» که سبب انحراف شیطان گشت و «حرص» که سبب اغوای آدم شد و «حسد» که سبب قتل هابیل به وسیله برادرش گشت.

درست است که نهی آدم علیه السلام یک نهی تحریمی نبود و مخالفت با آن گناه مطلق محسوب نمی شد، بلکه «ترک اولی» بود و یا به تعبیر دیگر نوعی نهی ارشادی بود، همانند نهی طبیب نسبت به بیمار به هنگام دستور جهت پرهیز از غذاهای نامناسب، ولی به هر حال از آدم علیه السلام انتظار ترک اولی نیز نمی رفت، ولی صفت حرص و طمع هر چند به صورت کم رنگ در وجود آدم علیه السلام لانه کرده بود و سبب این خطای بزرگ شد، خطایی که او و نسلش را در این جهان به زحمت افکند و این خود روشن ترین هشدار قرآن درباره حرص و فزون طلبی است.

*** در دوّمین آیه اشاره به داستان قوم شعیب علیه السلام می کند که حرص و فزون طلبی آنها را به مخالفت با این پیامبر بزرگ و انکار تعلیمات آسمانی او واداشت، می فرماید: «و به سوی مدین برادرشان شعیب علیه السلام

را (فرستادیم) گفت: ای قوم من! خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید، دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده است بنابراین حقّ پیمانه و وزن را ادا کنید و از اموال مردم چیزی نکاهید و در روی زمین بعد از آنکه (در پرتو ایمان و دعوت انبیا) اصلاح شده است فساد نکنید. این برای شما بهتر است اگر با ایمان هستید»، (وَ الَی مَدْیَنَ اخَاهُمْ شُعَیْباً قَالَ یَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَکُمْ مِنْ الَهٍ غَیْرُهُ قَدْ جَاءَتْکُمْ بَیِّنَهٌ مِنْ رَبِّکُمْ فَاوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزَانَ وَ لَاتَبْخَسُوا النَّاسَ اشْیَائَهُمْ وَ لَاتُفْسِدُوا فِی الْارْضِ بَعْدَ اصْلَاحِهَا ذَلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ انْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ).

مطابق این آیه انحراف قوم شعیب علیه السلام نخست شرک و بت پرستی و سپس کم فروشی و ضایع کردن حقوق مردم و در مجموع فساد در زمین بود، آنها به قدری حریص بر دنیا

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۸۶

بودند که با صراحت به پیامبرشان شعیب گفتند ای شعیب! آیا نمازت به تو دستور می دهد که آنچه را پدرانمان می پرستیدند ترک کنیم یا آنچه را می خواهیم در اموالمان انجام ندهیم؟ (قَالُوا یَا شُعَیْبُ اصَلَاتُکَ تَأْمُرُکَ انْ نَتْرُکَ مَا یَعْبُدُ آبَائُنَا اوْ انْ نَفْعَلَ فِی امْوَالِنَا مَا نَشَاءُ ...) «۱»

این در حالی بود که کم فروشی و غصب حقوق مردم نه تنها سبب فزونی اموال آنها نمی شد، بلکه همان طور که قرآن اشاره کرده است، به فساد جامعه آنها منجر می گشت، اعتماد عمومی از میان می رفت و اموال را به کاستی می گذاشت، بنابراین حرص و فزون طلبی آنها نتیجه معکوس می داد.

*** در سوّمین بخش از آیات، اشاره به داستانی مربوط به زمان داوود علیه السلام شده است که

یکی از چهره های زشت و نفرت انگیز حرص را منعکس می کند، خلاصه داستان چنین است که: دو برادر به عنوان شکایت نزد داوود علیه السلام آمدند یکی از آنها گفت: «این برادر من نود و نُه میش دارد و من تنها یکی دارم، امّا او اصرار می کند که این یکی را نیز به من واگذار و در سخن بر من غلبه کرده است (آیا این انصاف است که صاحب نود و نُه گوسفند مخصوصاً اگر برادر باشد به تنها گوسفند برادرش چشم دوخته باشد)»، (انَّ هَذَا اخِی لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِیَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ اکْفِلْنِیهَا وَ عَزَّنِی فِی الْخِطَابِ). «۲»

« (هنگامی که داوود علیه السلام این سخن را شنید ناراحت شد و) گفت: مسلّماً او با درخواست یک میش تو برای افزودن به میشهایش بر تو ستم کرده است»، (قَالَ لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسُؤآلِ نَعْجَتِکَ الَی نِعَاجِهِ ...). «۳»

« (تنها تو نیستی که گرفتار این ستم شده ای) بسیاری از دوستان (حریص و خودخواه و خودمحور) به یکدیگر ستم می کنند، مگر آنان که ایمان آورده اند و عمل صالح دارند، امّا عدّه آنان کم است.»

---

(۱)- هود، ۸۷.

(۲)- ص، ۳۳.

(۳)- ص، ۳۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۸۷

و در ذیل آیه می خوانیم: «داوود علیه السلام گمان کرد: ما او را (با این ماجرا) آزموده ایم، از پروردگارش طلب آمرزش کرد و به سجده افتاد و توبه نمود؛ (وَ ظَنَّ دَاوُدُ انَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاکِعاً وَ انَابَ) «۱»

در اینکه آزمون داوود علیه السلام در این ماجرا چه بوده است گفتگو است، در تورات محرَّف آن را مربوط به مسئله چشم داشت داوود علیه السلام به همسر یکی

از فرمانـدهان لشـکرش به نام «اوریّای حِتّی» که زن بسـیار زیبایی بود و داوود علیه السـلام مایل بود اوریّا او را رها کند تا آزاد باشد و بتواند به همسـری داوود علیه السـلام در آید با اینکه خود داوود علیه السـلام همسران متعدّدی داشت می داند در حالی که می دانیم این داسـتان یـک داسـتان خرافی است که هرگز بـا قـداست انبیای الهی تناسب نـدارد بلکه انسانهایی که در یک سطح اخلاقی معمولی قرار داشته باشند مرتکب چنین کارهای زشتی نمی شوند.

مشـهور در میان مفسّران اسلامی این است که آزمایش داوود علیه السلام مربوط به قضاوت او بود چرا که او در قضاوت عجله کرد و پیش از آنکه طرف مقابـل دعوا سـخنان خود را بگویـد به داوری برخاست، هر چنـد داوری او به حق بود، خداونـد این ترک اولی را شایسته ندانست و او را مؤاخذه فرمود، او هم از خطای خود هر چند یک ترک اولی بیش نبود توبه کرد.

به هر حـال آنچه مقصود مـا در اینجـاست این است که هنگـامی که حرص بر انسـان غلبه کنـد حتّی نسـبت به برادر ضـعیف و ناتوان خود مرتکب ظلم فاحش می شود که هر انسان با وجدانی آن را نکوهش می کند.

آری حرص بر مال دنیا حدّ و مرزی نمی شناسد و انسان را به بدترین ظلم و ستمها وادار می کند.

*** در چهارمین بخش از این آیات، اشاره به حرص یهود شده و مورد نکوهش شدید قرار گرفته اند می فرماید:

---

(۱)- ص، ۳۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۸۸

«آنهـا را حریص ترین مردم بر زنـدگی دنیـا می یـابی حتّی حریص تر از مشـرکان»، (وَ لَتَجِـدَنَّهُمْ احْرَصَ النَّاسِ عَلَی حَیَاهٍ وَ مِنَ الَّذِینَ اشْرَکُوا).

حریص در اندوختن اموال و

ثروتهـا، حریص در قبضه کردن دنیـا و حریص در انحصـارطلبی و عجب اینکه آنها از مشـرکان که پایبنـد به هیـچ دین و آیین آسـمانی نبودند نیز حریص تر بودند، در حالی که تعلیمات آیین آسمانی می بایست آنها را از این کار بازمی داشت، ولی آنها آن قدر حریص بودند که بر افراد بی دین نیز پیشی می گرفتند.

«آنها چنان علاقه به دنیا داشتند که هر کدام آرزو می کردند هزار سال عمر کنند»، (یَوَدُّ احَدُهُمْ لَوْ یُعَمَّرُ الْفَ سَنَهٍ).

برای گردآوری ثروت بیشـتر، یـا به خـاطر ترس از مجـازات الهی که به جهت سـتم هـایی که در جمع آوری ثروتهـای حرام یا خونریزی بی گناهان مرتکب شده بودند، آرزوی چنین عمر طولانی می کردند.

قابل توجّه اینکه امروز نیز همان خوی زشت حرص شدید در آنان دیده می شود، بلکه شدیدتر و گسترده تر از گذشـته! تاریخ معاصـر گواهی می دهـد که آنها برای افزودن به حجم ثروتهای کلان خویش از هیچ جنایتی ابا ندارند، جنگهای خونین به راه می اندازنـد، خونهـای بی گناهان را می ریزنـد، آتش فتنه و فساد بر پا می کننـد، همسایگان را به جان هم می اندازنـد و برای فروش اسـلحه بیشتر و موادّ مخـدّر و ثروت انـدوزی بیشتر هر کاری از دسـتشان ساخته باشد انجام می دهند و برای تحکیم پایه های قدرت خود پنجه بر وسایل ارتباط جمعی دنیا افکنده و از هیچ دروغ و تهمتی نسبت به دیگران ابا ندارند.

اگر کسی بخواهد آثار شوم و مرگبار حرص و دنیا پرستی را ببیند، باید اعمال این قوم و ملّت را بنگرد!

تعبیر به حیاه به صورت نکره، در آیه مورد بحث، گویا اشاره به این حقیقت است که آنها فقط می خواهنـد زنـده بمانند، لذّت ببرند، امّا کدام حیات

و زندگی، حیات انسانی؟ یا حیات حیوانات؟ یا درندگان بیابان؟ هر چه باشد برای آنها تفاوتی ندارد.

به گفته بعضی از مفسّران این آیه تنها سخن از یهود نمی گوید، بلکه هشداری است به

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۸۹

همه افراد که در عاقبت حرص و دنیا پرستی بیندیشند مبادا در همان گردابهایی که قوم یهود افتادند گرفتار شوند.

در آیات قرآن و روایات اسلامی آمده است که یهود، بسیاری از پیامبران را کشتند، تنها به دلیل اینکه آنها را مخالف منافع نامشروعشان می دیدند و نیز بسیاری از آیات الهی را به همین جهت تحریف کردند و اینها همه از پیامدهای حرص آنها بود.

*** در پنجمین آیه اشاره به حرص و کم طاقتی انسان به طور کلّی کرده، می فرماید:

«انسان حریص و کم طاقت آفریده شده، هنگامی که شرّی به او رسد بی تابی می کند و هنگامی که خیری به او رسد بخل می ورزد و از دیگران دریغ می دارد»، (انَّ الْانْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً* اذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً* وَ اذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً).

مفسّران و ارباب لغت برای «هلوع» معانی زیادی گفته اند که بسیاری از آنها نزدیک به هم یا لازم و ملزوم یکدیگر است، از جمله در لسان العرب چهار معنی برای آن ذکر کرده: حرص، جزع و کم صبری، یا بدترین نوع جزع و در مجمع البیان نیز آن را به معنی شخص «ضجور» یعنی بی قرار و بی حوصله، «شحیح» یعنی بخیل و «جزوع» یعنی بی تابی کننده و «شدید الحرص» ذکر کرده است.

نویسنده محترم التحقیق معتقد است که ریشه اصلی این مادّه تمایل به بهره گیری از نعمت ها و لذّت هاست امّا جزع و حرص و کم صبری، همه از

آثار همین ریشه نخستین است. «۱»

از مجموع سخنانی که گفته شد چنین به نظر می رسد که این واژه به سه نکته منفی اخلاقی اشاره می کند، حرص، بی تابی و بخل.

در واقع تفسیری که بعد از «هلوع» در دو آیه بالا آمده است مفهوم واقعی این واژه را روشن می سازد و هر سه مفهوم را در بر می گیرد؛ زیرا «جزوع» از ماده «جزع» به معنی بی تابی کردن، و «منوع» از مادّه «منع» به معنی بخل و حرص است.

---

(۱)- التحقیق، مادّه هلع.

به هر حال آیات فوق در مقام مذمّت است و افراد حریص و بخیل و جزوع را نکوهش می کند.

می توان گفت «حرص» است که سرچشمه «بخل» می شود، چرا که حریص می خواهد همه چیز را برای خود حفظ کند، همچنین حرص است که گاه سبب جزع و بی تابی می شود، چرا که حریص هر گاه بعضی امکانات خود را از دست دهد پریشان حال و مشوّش می شود و بی تابی می کند.

آیه می گوید انسان با این صفات آفریده شده است، امّا اینکه چطور انسان با این نقایص آفریده شده در حالی که می دانیم خداوند حکیم، انسان را برای سعادت آفریده و ممکن نیست چنین نقایصی را که بزرگترین مانع راه سعادت بشر است بر سر راه او قرار دهد.

بعضی در پاسخ این سؤال گفته اند: این صفات مربوط به انسانهایی است که فاقد ایمان باشند اگر طبیعت آدمی با ایمان همراه گردد، کانونی از صبر و حوصله و سخاوت خواهد شد، ولی هنگامی که با ایمان وداع گوید طبیعی است که در برابر کمترین ناملایمات بی تابی می کند، زیرا تکیه گاه محکمی ندارد که بر آن

اعتمـاد کنـد و با توکّل بر او به جنگ با مشـکلات برخیزد و نیز حریص و بخیل می شود، چرا که به لطف خداونـدی که کلید خزانه های غیب به دست اوست و سرچشمه همه نعمتها و برکات است امیدوار نیست.

شاهد این تفسیر آیات بعد از آن است که نمازگزاران با ایمان را از آن استثنا می کند.

این احتمـال نیز وجود دارد که آیـات فوق ماننـد بسـیاری دیگر از آیـات قرآنی که انسـان را «ظلوم» و «جهول» (احزاب، ۷۲) و «یؤوس» و «کفور» (هود، ۹) و «طغیـانگر به هنگام وفور نعمتها» (علق، ۶) شـمرده، اشاره به دو بُعد وجود انسان داشـته باشد که در قوس صـعودی آن قدر بالا می رود که به اعلی علّیین می رسد و در قوس نزولی آن قدر پایین می آید که به اسفل السّافلین کشیده می شود.

مرحوم «علّامه طباطبایی» در «المیزان» نظر دیگری در این زمینه دارد و می گوید:

حرص (و هلوع بودن) که ذاتی انسان است و از شاخه های حبّ ذات می باشد، در اصل از

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۹۱

رذایل نکوهیـده نیست، چرا که حبّ ذات که این صـفات از آن برمی خیزد وسـیله منحصـر به فردی است که انسان را به سوی سعـادت و تکامـل دعوت می کنـد، این صـفات هنگـامی مـذموم و نکوهیـده است که انسان با تـدبیر صـحیح آنها را در آنچه شایسـته است به کار نگیرد و در واقع مانند سایر صـفات نفسانی است که اگر در حدّ اعتدال باشد فضیلت است و اگر به جانب افراط و تفریط منحرف شود نکوهیده و رذیلت است.

به هر حال آیات فوق نشان می دهد که قرآن انسانها را به سوی ایمان و نماز و نیایش و انفاق

در راه او دعوت می کند تا آتش حرص و بخل و جزع را در درون او فرو بنشاند.

*** در ششمین آیه سخن از ماجرایی در عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است و آن اینکه در یکی از سالها که مردم مدینه گرفتار خشکسالی و گرسنگی و افزایش قیمت اجناس بودند، کاروانی از شام وارد مدینه شد که با خود موادّ غذایی حمل می کرد ورود این کاروان درست همزمان با روز جمعه و خطبه های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در نماز جمعه بود.

در آن زمان معمول بود که برای اعلام ورود کاروان طبل می زدند و آلات موسیقی دیگر را می نواختند، این امر سبب شد که مردم به سرعت خود را به بازار برسانند، گروهی از تازه مسلمانان که در مسجد برای نماز اجتماع کرده بودند خطبه پیامبر صلی الله علیه و آله را رها کرده و برای تأمین نیاز خود به سوی بازار شتافتند، در حالی که این کار ضرورتی نداشت، بعد از نماز نیز می توانستند به بازار روند و از اجناس کاروان بهره بگیرند، تنها دوازده مرد و یک زن در مسجد باقی ماندند، آیات فوق نازل شد و حریصانی را که نماز جمعه را برای به دست آوردن مال دنیا رها کرده بودند سخت مذمّت کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر این گروه اندک نیز می رفتند از آسمان سنگ بر مردم می بارید. «۱»

از لحن آیه فوق استفاده می شود که انگیزه هجوم به بازار، مسئله تأمین نیازهای اصلی زندگی نبود بلکه بعضی از سر هوس بازی به سراغ ساز و آوازها رفتند و بعضی هم برای ثروت اندوزی

به سراغ تجارت.

---

(۱)- در تفسیر مجمع البیان و بسیاری از تفاسیر دیگر، در تفسیر سوره جمعه این داستان با تفاوت مختصری آمده است.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۹۲

به هر حال قرآن در بیان این ماجرا می گوید: «هنگامی که تجارت یا سرگرمی لهوی را دیدند (از گرد تو) پراکنده شدند و به سوی آن رفتند و تو را در حالی که (برای خواندن خطبه ها) ایستاده بودی رها کردند»، (وَ اذَا رَأَوْا تِجَارَهً اوْ لَهْواً انْفَضُّوا الَیْهَا وَ تَرَکُوکَ قَائِماً).

سپس در ذیل آیه می فرماید: «بگو آنچه نزد خداست بهتر از لهو و تجارت است و خداوند بهترین روزی دهندگان است»، (قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجَارَهِ وَاللَّهُ خَیْرُ الرَّازِقِینَ).

ممکن است در میان آن گروهی که نماز و ذکر خدا و پیامبرش را رها کرده، به سوی بازار دویدند، افرادی بوده اند که واقعاً برای نیازهای ضروری خود دست به چنین کاری زدند (هر چند آنها هم وقت کافی برای تهیّه نیاز خود داشتند، ولی تعبیر بالا به خوبی نشان می دهد که گروهی از حریصان به قصد اینکه اجناس را بخرند و گران تر بفروشند و ثروتی بیندوزند و گروهی برای مشاهده صحنه های هوس آلود، به سوی کاروان کشیده شدند و خود را از سعادت نماز در محضر بزرگترین پیامبر الهی صلی الله علیه و آله محروم ساختند.

*** در هفتمین و آخرین آیات مورد بحث سخن از عیبجویان استهزا کننده ای است که به خاطر مال و ثروت، مغرور شده اند و به خود اجازه می دهند مؤمنان راستین تهیدست را به سخریّه کشند، می فرماید:

«وای بر هر عیبجوی مسخره کننده ای، همان کس که اموال ناچیزی گردآوری کرده و شماره

می کند (و به دقّت مراقب حفظ آن است، بی آنکه حساب حلال و حرام آن را داشته باشد) و گمان می کند که اموالش سبب جاودانگی اوست (نه مرگی به سراغ او می آید، نه حادثه ای که سبب زوال مال و ثروت او شود!)»، (وَیْلٌ لِکُلِّ هُمَزَهٍ لُّمَزَهٍ* الَّذِی جَمَعَ مَالًا وَ عَدَّدَهُ* یَحْسَبُ انَّ مَالَهُ اخْلَدَهُ).

جمله «عَدَّده» که ناظر به شمارش کردن اموال از سوی این دنیاپرستان است، اشاره به حرص و ولع شدید آنهاست که هر قدر بر اموالشان افزوده می شود باز طالب بیشترند، به همین دلیل پیوسته آنها را شمارش می کنند.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۹۳

جمله الَّذِی جَمَعَ مَالًا وَ عَدَّدَهُ در واقع به منزله علّت برای «همز» و «لمز» و عیبجویی کردن آنهاست، یعنی ثروت سرشار دنیا آنها را چنان مست و مغرور ساخته که افراد تهیدست با ایمان را به باد سخریّه و استهزاء می گیرند و گمان می کنند نه تنها این ثروتها جاودانی است، بلکه به آنها نیز آب و رنگ جاودانگی می دهد در حالی که «از نسیمی دفتر ایّام بر هم می خورد!»

بررسی حال دنیاپرستان عجایب و شگفتی هایی به ما نشان می دهد که عقل آدمی را مات و مبهوت می کند، بعضی از آنان را سراغ داریم با اینکه در علوم ظاهری و مادّی پیش رفته بودند، هدفی جز جمع آوری ثروت نداشتند و هنگامی که از آنها سؤال می شد شما با این ثروت چه می خواهید بکنید، نه تشکیل خانواده داده اید نه مسافرتهای تفریحی می روید و نه ... در پاسخ می گفتند: ما از این دلخوش هستیم که یک «صفر» بر ارقام اموال ما افزوده شود!

نتیجه نهایی

اخلاق در قرآن ج ۲ ۱۱۷

از مجموع آیات

فوق و تفسیری که بر آن ذکر شد چنین نتیجه می گیریم که مسئله حرص و آز و دنیاپرستی و دلباختگی و دلدادگی نسبت به مواهب مادّی از دیدگاه قرآن بسیار خطرناك و نکوهیده و مایه انواع شرّ و فساد است و به یقین در مسیر خودسازی و تکامل اخلاق از بزرگترین موانع محسوب می شود.

حرص و دنیاپرستی در احادیث اسلامی

اشاره

واژه حرص و الفاظ مترادف و هم معنی آن در احادیث اسلامی، به طور وسیع مورد بحث واقع شده و آثار و پی آمدهای بسیار منفی برای آن ذکر گردیده است که بخشی را گلچین کرده در ذیل از نظر می گذرانیم:

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۹۴

۱- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم که به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «اعْلَمْ یَا عَلِیُّ! انَّ الْجُبْنَ وَ الْبُخْلَ وَ الْحِرْصَ غَرِیزَهٌ وَاحِدَهٌ یَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ!؛ بدان ای علی! که ترس و بخل و حرص، یک غریزه هستند و همه در سوء ظن (به خدا) خلاصه می شوند!» «۱»

۲- همین معنی به صورت دیگری در فرمان مالك اشتر در نهج البلاغه آمده است آنجا که امام علیه السلام که امام مالك اشتر را از مشورت با بخیلان و افراد ترسو و حریصان برحذر می دارد، سپس می افزاید: «انَّ الْبُخْلَ وَ الْجُبْنَ وَ الْحِرْصَ غَرَائِزٌ شَتَّی یَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ؛ بخل و ترس و حرص، غرایز مختلفی هستند که یک ریشه دارند و آن سوء ظنّ به خداست!» «۲»

کسی که حسن ظنّ به پروردگار و قدرت او نسبت به انجام وعده هایی که درباره تأمین رزق و روزی بندگان تلاشگر داده، داشته باشد هرگز برای جمع آوری اموال حرص نمی زند.

و آن کسی

که توکّل بر خدا و الطاف و عنایات او دارد بی جهت از هر چیزی نمی ترسد.

و آن کس که به رحمت و لطف او امیدوار است بخل نمی ورزد.

آری کسی که توحید او کامل باشد و به اسماء و صفات حُسنای الهی معتقد باشد گرفتار این خوهای سه گانه کثیف نمی شود که در ظاهر سه صفت از صفات رذیله است ولی در باطن یک ریشه دارند (و به همین دلیل گاه غریزه واحده به آنها اطلاق شده و گاه غرایز شتّی؛ چرا که در ظاهر متعدّدند و در باطن یکی).

۳- «حرص» در دنیا انسان را گرفتار رنج و تعب دایمی می کند، چنان که علی علیه السلام فرمود: «الْحِرْصُ مَطِیَّهُ التَّعَبِ!؛ حرص مرکب رنج و زحمت است!» «۳»

۴- در تعبیر دیگری از آن حضرت آمده است «الْحِرْصُ عَنَاءُ الْمُؤَبَّدِ؛ حرص مایه رنج

---

(۱) میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۵۸۸، شماره ۳۱۳۹.

(۲) نهج البلاغه، نامه ۵۳.

(۳) غرر الحکم، حدیث ۸۲۰؛ میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۵۸۶، شماره ۳۵۹۶.

و زحمت ابدی است». «۱»

هر گاه کمی در احوال حریصان دقیق شویم و زندگی پر درد و رنج و مشقّت آنها را بررسی کنیم که شب و روز می دوند و اموالی را گردآوری می کنند و بی آنکه از آن بهره ای بگیرند رها می کنند و می روند، به صدق کلام بالا آشناتر می شویم و به گفته سعدی:

گفت: چشم تنگ دنیا دوست رایا قناعت پر کند یا خاک گور!

که در واقع مقتبس از همین احادیث است.

۵- انسان حریص هرگز سیر نمی شود، به همین دلیل دائماً برای جمع و اندوختن ثروت تلاش می کند و حتّی خودش از آن بهره نمی گیرد،

امیر مؤمنـان علی علیه السـلام در سـخن پر معنای دیگری می فرمایـد: «الْحَرِیصُ فَقِیرٌ وَ لَوْ مَلَکَ الـدُّنْیَا بِحَـذَافِیرِهَا!؛ آدم حریص فقیر است هر چند تمام دنیا را مالك شود!» «۲»

۶- تنها کسانی از غنای درون بهره مند می شوند که اسیر حرص نباشـند، همان گونه که مولا امیر مؤمنان علی علیه السـلام در سخن دیگری می فرمایـد: «اغْنَی الْغِنَی مَنْ لَمْ یَکُنْ لِلْحِرْصِ اسِـیراً!؛ از همه بی نیـازی هـا بالاـتر بی نیازی کسـی است که اسـیر چنگال حرص نباشد!» «۳»

۷- حرص برای جمع آوری اموال دنیا سـرانجام انسان را به هلاکت می افکند، نه فقط هلاکت معنوی که در بسـیاری از اوقات هلاکت مادّی نیز به همراه دارد، در حـدیثی از رسول خدا صـلی الله علیه و آله می خوانیم: «انَّ الدِّینَارَ وَ الدِّرْهَمَ اهْلَکَا مَنْ کَانَ قَبْلَکُمْ وَ هُمَا مُهْلِکَاکُمْ!؛ دینار و درهم (سکّه های طلا و نقره) پیشینیان شما را هلاک کردند شما را نیز هلاک می کنند!» «۴»

۸- آدم حریص روز به روز خود را گرفتارتر می کند تا آنجا که راه نجات را به روی

---

(۱) غرر الحکم، حدیث ۹۸۲؛ میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۵۸۶، شماره ۳۵۹۲.

(۲) غرر الحکم، حدیث ۱۷۵۳؛ میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۵۸۷، شماره ۳۶۱۵.

(۳) اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۱۶، حدیث ۷۶، باب «حبّ الدنیا و الحرص علیها».

(۴) اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۱۶، حدیث ۶، باب «حبّ الدنیا و الحرص علیها».

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۹۶

خود می بنـدد، چنـانکه در مثال بسـیار جالبی در کلمات امام باقر علیه السـلام آمـده است: «مَثَلُ الْحَرِیصِ عَلَی الـدُّنْیَا مَثَلُ دُودَهِ الْقَزِّ، کُلَّمَا ازْدَادَتْ مِنَ الْقَزِّ عَلَی نَفْسِهَا لَفّاً کَانَ ابْعَدَ لَهَا مِنَ الْخُرُوجِ! حَتَّی تَمُوتَ غَمّاً!؛ آدم حریص

نسبت به دنیا مانند کرم ابریشم است که هر چه بیشتر بر اطراف خود می تند (و پیله را ضخیم تر می کند) سخت تر می تواند از آن خارج شود و سرانجام در درون پیله خود می میرد!» «۱»

۹- حرص و آز شخصیّت انسان را در هم می شکند و ارزش او را در انظار مردم پایین می آورد، علی علیه السلام می فرماید: «الْحِرْصُ یَنْقُصُ قَدْرَ الرَّجُلِ، فَلَایَزِیدُ فِی رِزْقِهِ!؛ حرص قدر آدمی را پایین می آورد، بی آنکه چیزی بر رزق او بیفزاید!» «۲»

۱۰- حرص از اموری است که سرچشمه گناهان زشت دیگری می شود و از آن جمله عدم مراعات حلال و حرام و ترک احترام به حقوق مردم و آلوده شدن به انواع ظلم و ستمهاست، به همین دلیل امیر مؤمنان علی علیه السلام از جمله دستورهای مهمّی که در فرمان معروف خود به مالک اشتر داد این بود: «لَاتُدْخِلَنَّ فِی مَشْوَرَتِکَ حَرِیصاً یُزَیِّنُ لَکَ الشَّرَهَ بِالْجَوْرِ!؛ هرگز آدم حریص را به عنوان مشاور خود انتخاب مکن چرا که او تمایل به ستمگری را در نظر تو زینت می دهد!» «۳»

*** بدین ترتیب، حرص پیامدهای بسیار خطرناک و زیانباری دارد، انسان را از خدا دور می کند، شخصیّت او را در نظرها در هم می شکند، آرامش را از او می گیرد، او به خاطر حرص، به گناهان بزرگ دیگری آلوده می شود، روز به روز از سعادت دورتر می گردد و همچون بنده ای اسیر و ذلیل و گرفتار می شود و در یک کلمه دین و دنیای او تباه می گردد.

***____

(۱) غرر الحکم، حدیث ۱۵۵۰؛ تصنیف الغرر، صفحه ۲۹۴.

(۲) غرر الحکم، حدیث ۶۶۲۸.

(۳) نهج البلاغه، نامه ۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۹۷

۱- تعریف حرص

گر چه معنی و مفهوم «حرص»

اجمالًا بر همه روشن است، ولی توجّه به مفهوم دقیق آن نکته های تازه ای را به ما می آموزد.

«راغب» در «مفردات» حرص را به معنی شدّت تمایل به چیزی می داند و می گوید:

این واژه در اصل به معنی فشردن لباس به هنگام شستشو به وسیله کوبیدن چوب مخصوصی بر آن است!

امیر مؤمنان علی علیه السلام تعبیر بسیار جالبی در تعریف حرص دارد، هنگامی که از حضرتش پرسیدند: حرص چیست؟ فرمود: «هُوَ طَلَبُ الْقَلِیلِ بِاِضاعَهِ الْکَثِیرِ!؛ حرص آن است که انسان چیز کمی را جستجو کند در برابر چیز بسیاری را که از دست می دهد!» «۱»

علمای اخلاق، حرص را از رذایل اخلاقی و متعلّق به قوّه شهویّه می دانند و در تعریف آن چنین می گویند: «حرص صفتی است نفسانی که انسان را به اندوختن بیش از احتیاج خود وامی دارد و از شعب حبّ دنیا و از صفات مهلکه و از اخلاق گمراه کننده است، حرص به بیابانی می ماند که کرانه های آن ناپیداست و همچون سرزمین وحشتناک بی انتهاست که هر قدر حریص در آن پیش می رود به آخر آن نمی رسد.

«حریص» به کسی می ماند که مبتلا به بیماری استسقاء شده است هرچه آب می آشامد تشنگی او فرو نمی نشیند.

«حریص» هیچ دلیل منطقی را نمی پذیرد، مثلًا اگر به او گفته شود که هشتاد سال عمر کرده ای و چیزی از عمر تو باقی نمانده، این همه تلاش و وَلَع برای جمع آوری مال به خاطر چیست؟! در عین اینکه پاسخی برای این سؤال ندارد باز هم دست از کار خود نمی کشد، بلکه به عکس، گاهی انسان با افزایش سن و سال و نزدیک شدن به آخر خط، حریص تر می شود، چنانکه در حدیث معروفی از

پیامبر اکرم علیه السلام آمده است: «یُشِیبُ بْنُ آدَمَ وَ یَشُبُّ فِیهِ خَصْلَتَانِ: الْحِرْصُ وَ طُولُ الْآمَلِ!؛ انسان پیر می شود امّا دو صفت در او جوان می گردد: حرص و آرزوهای طولانی!» «۲»

---

(۱)- سفینه البحار، مادّه حرص.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۹۸

۲- آثار شوم حرص در زندگی فردی و اجتماعی بشر

در آیات و روایاتی که قبلًا به طور مشروح آمد، آثار سوء حرص به خوبی تبیین شده بود و مطالعه آنها ما را از هرگونه شرح و تفسیر دیگر بی نیاز می سازد، از جمله اینکه:

۱- حرص انسان را به رنج و زحمت ابدی گرفتار می سازد.

۲- حریص هرگز سیر نمی شود و به همین دلیل اگر مالك تمام دنیا گردد باز فقیر است.

۳- حریص همچون فقیران زندگی می کند و همچون فقیران می میرد، ولی همچون اغنیا در قیامت محاسبه می شود.

۴- حرص انسان را به هلاکت می افکند، زیرا شخص حریص به خاطر دلباختگی به دنیا خطراتی را که در اطراف او وجود دارد نمی بیند و با عجله و شتاب به پیش می تازد.

۵- آدم حریص روز به روز خود را گرفتارتر می کند و سرانجام راه نجات را بر خود می بندد.

۶- حرص آبروی انسان را می ریزد و ارزش او را در نظرها پایین می آورد، چرا که شخص حریص برای رسیدن به مقصود خود حتّی ملاحظات اجتماعی را کنار می گذارد و همچون اسیری که زنجیر به گردن او افکنده باشند به این سو و آن سو کشیده می شود.

۷- حرص، انسان را آلوده به انواع گناهان: دروغ، خیانت، ظلم و غصب حقوق دیگران می کند، چرا که اگر بخواهد حلال و حرام خدا را رعایت کند به مقصودش نمی رسد.

۸- حرص، انسان را از خدا دور می سازد، در

نظر بندگان خدا کوچک می کند، آرامش را از او سلب می نماید و زندگی توأم با ناراحتی و شکنجه برای او به بار می آورد.

۹- حریص اموالی را می اندوزد که زحمت و مسؤولیّتش از آن اوست و سود و استفاده اش از آن دیگران.

۱۰- حرص نتیجه سوء ظنّ به خداست و محصولش تشدید این سوء ظنّ می باشد.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۹۹

۳- غنای درون!

این نکته قابل توجّه است که حریص غنا و بی نیازی را در برون می جوید در حالی که ریشه غنا را باید در درون جان پیدا کرد، از یکی از دانشمندان سؤال شد حقیقت غنا و بی نیازی چیست؟ در پاسخ گفت: این است که آرزوهایت کوتاه باشد و به آنچه خدا به تو داده است راضی شوی.

در حدیث بسیار پر معنایی که هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده و هم از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «خَيْرُ الْغِنيَ غِنَى النَّفْسِ؛ بهترین بی نیازی، بی نیازی روح انسان است». «۱»

در تعبیر دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْغِنَى فِي الْقَلْبِ، وَ الْفَقْرُ فِي الْقَلْبِ؛ غنا و بی نیازی در درون جان انسان است، فقر و نیاز نیز در درون جان اوست». «۲»

آری اگر روح به خاطر حرص گرسنه باشد، تمام دنیا را به انسان بدهند باز فقیر است و اگر روح بی نیاز و سیراب گردد، تمام جهان را از او بگیرند بی نیاز است.

۴- حرص مذموم و ممدوح

واژه «حرص» معمولًا بار منفی دارد و هرگاه اطلاق می شود از آن حرص بر مال، ثروت، مقام و سایر شهوات مادّی به ذهن می رسد، این به خاطر آن است که غالباً این واژه در این گونه موارد به کار می رود که عموماً مذموم و نکوهیده است.

ولی گاه این واژه در مواردی به کار می رود که شایسته ستایش است، نه تنها جزء اخلاق رذیله نیست بلکه فضیلتی محسوب می شود و آن در جایی است که این صفت در مورد علاقه شدید به کارهای خیر به کار رود.

قرآن مجید یکی از فضایل پیامبر

اسلام صلی الله علیه و آله را «حرص بر هدایت مردم و نجات آنها از

---

(۱)- امالی صدوق، صفحه ۳۹۴؛ غرر الحکم، حدیث ۴۹۴۹.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۶۹، صفحه ۶۸.

گمراهی» می شمرد، می فرماید: «لَقَدْ جَائَکُمْ رَسُولٌ مِنْ انْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ؛ به یقین رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است». «۱»

در جای دیگر می فرماید: «انْ تَحْرِصْ عَلَی هُدَاهُمْ فَانَّ اللَّهَ لَایَهْدی مَنْ یُضِلُّ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِینَ؛ هر قدر بر هدایت آنها حریص باشی (سودی ندارد چرا که) خداوند کسی را (که به خاطر اعمال و صفات زشتش) گمراه ساخته، هدایت نمی کند و آنها یاورانی نخواهند داشت». «۲»

شبیه این معنی در آیات دیگری از قرآن مجید نیز آمده است. «۳»

البتّه در قرآن مجید این واژه در مصادیق منفی آن نیز به کار رفته است.

در روایات اسلامی نیز واژه «حرص» در موارد زیادی در جایی به کار رفته است که بار مثبت دارد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه معروف همّام ضمن بیان صفات پرهیزکاران می فرماید:

«فَمِنْ عَلَامَةِ احَدِهِمْ انَّکَ تَری لَهُ قُوَّةً فِی دِینٍ وَ حِرْصاً فِی عِلْمٍ؛ از نشانه های آنان (پرهیزکاران) قدرت در دین ... و حرص در کسب دانش است.» «۴»

در روایات متعدّدی از نشانه های انسان با ایمان، حرص در فقه یا حرص در جهاد، یا حرص در تقوا ذکر شده است. «۵»

این سخن را با حدیثی از امام باقر علیه السلام پایان می دهیم: «لَا حِرْصَ کَالْمُنَافِسَهِ فِی الدَّرَجَاتِ!؛ حرصی برتر از رقابت

با یکدیگر در وصول به درجات (بالا در نزد خدا) نیست!» «۶»

بنـابراین حرص مفهوم گسترده ای دارد که به معنی شـدّت علاقه به چیزی و تلاش فوق العاده برای وصول به آن است که اگر در طریق خیر و سعادت باشد ممدوح و هرگاه در طریق دنیاپرستی باشد مذموم است، ولی غالباً این واژه بار منفی دارد.

***

(۱)- توبه، ۱۲۸.

(۲)- نحل، ۳۷.

(۳)- یوسف، ۱۰۳؛ نساء، ۱۲۹.

(۴)- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

(۵)- بحار الانوار، جلد ۶۴، صفحه ۲۷۱، حدیث ۳ و صفحه ۲۹۴، حدیث ۱۸.

(۶)- میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۵۸۹، حدیث ۳۶۴۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۰۱

۵- طرق درمان «حرص»

می دانیم همیشه برای درمان اساسی یک بیماری جسمانی، باید به سراغ عوامل و ریشه های آن برویم، چرا که بدون ریشه کن شدن آن عوامل، نتایج همچنان باقی و برقرار است و اگر به طور موقّت با داروهای مسکّن آثار آن را بپوشانیم باز بعد از مدّتی خود را نشان می دهد.

بیماریهای اخلاقی نیز به یقین همین گونه است حتماً باید ریشه یابی شود، سپس ریشه ها را بخشکانیم.

همان گونه که قبلًا اشاره شـد (و در احادیث اسـلامی نیز آمده بود) یکی از ریشه های حرص، سوء ظنّ به خدا و عدم توکّل بر اوست که بازگشت به تزلزل پایه های توحید افعالی می کند.

کسـی که خـدا را قادر و رازق می دانـد و کلیـد همه نیکی ها را به مضـمون (بِیَدِکَ الْخَیْرُ اَنَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ «۱») در دست او می بیند، حرص در جمع مال و مواهب دیگر مادّی نخواهد داشت.

کسـی که ایمان کامل به وعده های الهی دارد و پیام «مَا عِنْدَکُمْ یَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ ...؛ «۲» آنچه نزد شماست فانی می شود امّا آنچه نزد خداست

باقی می ماند» را به گوش جان شنیده و پذیرفته است، به جای حرص در جمع آوری مال، حرص در انفاق فی سبیل اللّه دارد.

هنگامی که پایه های ایمان، به ویژه توحید افعالی در وجود انسان متزلزل گردد صفات رذیله بی شماری به سراغ انسان می آید که یکی از خطرناک ترین آنها حرص است، پس با تقویت پایه های ایمان باید به مقابله با آن برخاست.

یکی دیگر از ریشه های حرص، جهل و بی خبری نسبت به پی آمدهای آن می باشد.

اگر انسان بداند حرص، آرامش او را در تمام زندگی بر هم می زند، حرص مایه رنج و تعب دایمی اوست، حرص شخصیّت او را در هم می کوبد و در انظار خوار و خفیف

---

(۱)- آل عمران، ۲۶.

(۲)- نحل، ۹۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۰۲

می سازد، حرص سبب می شود که در عین غنا همچون فقیران زندگی می کند، او زحمت بکشد و اموالش را برای دیگران ذخیره کند، در قیامت حساب آنها را باید پس دهد، ولی در دنیا دیگران لذّت آن را ببرند.

آری اگر حریص در این پیامدها بیندیشد قطعاً در روح او اثر می گذارد.

مرحوم فیض کاشانی در «المحجّهُ البیضاء» می گوید: داروی بیماری حرص سه رکن دارد «صبر» و «علم» و «عمل» که مجموع آن پنج چیز می شود.

نخست اقتصاد و میانه روی در هزینه های زندگی، زیرا کسی که هزینه هایش افزون گردد، زندگی آمیخته با قناعت او را سیر نمی کند، بنابراین رعایت اعتدال و میانه روی در صرف اموال دشمن حرص است.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنِ اقْتَصَدَ اغْنَاهُ اللَّهُ، وَ مَنْ بَذَّرَ افْقَرَهُ اللَّهُ؛ کسی که اعتدال در هزینه های زندگی را رعایت کند خدا او را بی نیاز می کند و

کسی که اسراف و تبذیر کند فقیرش می سازد». «۱»

دوّم هنگامی که مال به انـدازه کافی برای زیسـتن دارد، نگران آینـده نباشد چرا که بسـیاری از حریص ها به خاطر تأمین آینده حرص می زننـد، آینـده ای که بـا تـدبیر در موقع خود قابل تأمین است، این همان است که قرآن می گویـد: «الشَّیْطَانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ وَ یَأْمُرُکُمْ بِالْفَحْشَاءِ ...؛ شـیطان شـما را (به هنگام انفاق) وعـده فقر و تهیـدستی می دهـد و به فحشاء (و زشتی ها) امر می کند!» «۲»

سوّم در فوایـد قنـاعت و عزّت حاصل از آن و زیانهای حرص و طمع و ذلّت ناشـی از آنها بیندیشـد تا انگیزه ای برای قناعت و فاصله گرفتن از حرص او گردد، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «عِزُّ الْمُؤْمِنِ اسْتِغْنَاهُ عَنِ النَّاسِ؛ عزّت مؤمن از بی نیازی او از مردم است». «۳»

چهارم در تاریخ گذشـتگان مخصوصاً گروهی از یهود حریص و دنیاپرستان از اقوام دیگر بیندیشد و حال آنها را با حال انبیا و اولیاء اللّه مقایسه کند و عقل خود را در این

---

(۱)- میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۲۵۵۷.

(۲)- بقره، ۲۶۸.

(۳)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۵، صفحه ۳۳۸.

میان به داوری طلبد که آیا به آن گروه بپیوندد یا به این گروه؟ آنهایی که با افتخار زیسـتند و با افتخار از جهان چشم پوشیدند و به جوار رحمت حق با روحی پاک و اعمالی صالـح شـتافتند، یا کسانی که بـدنام زیسـتند و بـدنام از دنیا رفتند و با کوهی از گناه به سوی سرنوشت شومشان در قیامت شتافتند؟!

پنجم در خطرات مال و ثروت بی حساب بیندیشد و آفات دنیا و آخرت این کار را

در نظر بگیرد و نیز در آرامش و امنیّت حاصل از قناعت و عاقبت محمود آن فکر کند، همیشه در امر دنیا به زیردستان خود نگاه کند، نه به آنها که بالادست او هستند، چرا که شیطان دائماً او را تحریک می کند که به افراد بالاتر نگاه کند و به او می گوید تو چه چیز از آنها کم داری؟ چرا تلاش نمی کنی؟ ببین آنها چگونه غرق ناز و نعمتند و از لذایذ دنیا بهره می گیرند؟! تو از خوف خدا بر خود تنگ گرفته ای و دائماً حلال و حرام می کنی، مگر آنها خوف از خدا ندارند یا تو از آنها دیندارتری؟!

ابو ذر می گوید: «اوْصَانِی خَلِیلِی صلی الله علیه و آله انْ انْظُرَ الَی مَنْ هُوَ دُونِی، لَاالَی مَنْ هُوَ فَوْقِی؛ یار با وفای من (رسول خدا صلی الله علیه و آله) به من سفارش کرد (در امر دنیا) همیشه به زیردستان بنگرم نه به بالادستان!» «۱»

۶- رفع یک اشتباه

در اینجا ممکن است بعضی تصوّر کنند اسلام با توجّه به روایات و آیات بالا چندان تمایلی به پیشرفت زندگی مادّی مردم ندارد و از اصول تمدّن مادّی و ترقّی صنایع ناخشنود است؛ زیرا پیروان خود را دعوت به بیگانگی از دنیا می کند! در حالی که این یک اشتباه بزرگ است، اسلام با حرص و دنیاپرستی و فدا کردن همه ارزشها در برابر مال و ثروت و مقام و شهوت مبارزه می کند، نه از به کارگیری مواهب دنیا در مسیر عزّت و آزادگی و ارزشهای معنوی.

---

(۱)- اقتباس از المحجّه البیضاء، جلد ۶، صفحه ۵۸ تا ۵۴ (با تلخیص).

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۰۴

توضیح اینکه: مواهب مادّی در حدّ ذات خود

ابزاری هستند برای وصول به مقاصد دیگر، هرگاه از آنها برای فراهم آوردن زمینه های رشد معنوی و تعالی انسانی استفاده شود مطلوبند و اگر از آنها در راه خودکامگی و هوسرانی استفاده شود و یا این مواهب به صورت هدف نهایی در آید و انسان را از اهداف اصلی آفرینشش بیگانه سازد قطعاً نامطلوب است.

این درست به ابزار و وسایل صنعتی جدید می ماند که قابل بهره گیری دوگانه است، هواپیماها می توانند وسیله ای برای نقل و انتقال سریع و آسان انسانها در طریق کسب دانش و تأمین روزی حلال و گسترش عدالت و کمک به نیازمندان و عمران و آبادی باشند، همان گونه که می توانند وسیله ای برای فروریختن بمب های ویرانگر، یا به صورت ابزار کشتار جمعی در آیند که نه بر انسان رحم کند نه بر حیوان و گیاه!

بنابراین نباید نکوهش از حرص و دنیاپرستی، بهانه ای برای رها کردن فعالیّت های مثبت اقتصادی و رشد و شکوفایی صنعت و مانند آن شود و افراد تنبل و بیکاره خود را زیر پوشش کناره گیری از حرص و دنیاپرستی قرار دهند و آن را توجیهی برای کاستی های خود بدانند.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۰۵

۵

حبّ دنیا

اشاره

یکی از ریشه های «حرص» که به عواقب دردناک آن در بحث گذشته اشاره شد، دلباختگی و دلدادگی در برابر زرق و برق دنیاست.

هنگامی که آتش سوزان این عشق در درون جان انسان زبانه می کشد او را به سوی حرص و ولع نسبت به مواهب دنیای مادّی می کشاند، مانند: سایر عشّاق بی قرار که فارغ از هرگونه فکر منطقی پیوسته دست و پا می زنند و روز به روز خود را در این لجنزار آلوده تر می سازند.

به همین دلیل قرآن مجید

برای خشکانیدن ریشه حرص و ولع به سراغ حبّ دنیای افراطی و یا به تعبیر دیگر «دنیاپرستی» می رود و با تعبیرات گوناگون قدر و قیمت مواهب دنیا را در نظرها می شکند تا عاشقان بی قرار دنیا به خود آیند و حریصانه به دنبال آن نشتابند و همه ارزشها را به خاطر وصول به آن زیر پا نگذارند.

با این اشاره به قرآن مجید بازمی گردیم و تعبیرات دقیق و حساب شده قرآن را در این زمینه بررسی می کنیم.

***

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۰۶

۱- قرآن در موارد متعدّدی زندگی دنیا را نوعی بازیچه کودکانه و لهو و سرگرمی می شمرد، می فرماید:

«وَ مَا الْحَیَاهُ الدُّنْیَا الّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ ...؛ زندگی دنیا چیزی جز بازی و سرگرمی نیست.» «۱»

در جای دیگر می فرماید: «اعْلَمُوا انَّمَا الْحَیَاهُ الدُّنْیَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِینَهٌ وَ تَفَاخُرٌ بَیْنَکُمْ وَ تَکَاثُرٌ فِی الْامْوَالِ وَ الْاوْلَادِ ...؛ بدانید زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی و تجمّل پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است.» «۲»

در حقیقت دنیاپرستان را به کودکانی تشبیه می کند که از همه چیز غافل و بی خبرند و تنها به سرگرمی و بازی مشغولند و حتّی خطراتی را که در یک قدمی آنها وجود دارد نمی بینند!

بعضی از مفسّران زندگی انسان را به پنج دوران (از کودکی تا چهل سالگی) تقسیم کرده اند و برای هر دورانی مدّت هشت سال قائلند و می گویند: هشت سال به بازی مشغول است، هشت سال به لهو و سرگرمی ها، هشت سال در بحبوحه جوانی به سراغ زینت و زیبایی می رود، هشت سال به تفاخر و فخرفروشی می پردازد و بالاخره در هشت سال آخر به دنبال تکاثر

و افزون طلبی در اموال و نیروها می رود و در اینجا شخصیّت انسان تثبیت می شود و این حالت تا آخر عمر ممکن است باقی بماند و در نتیجه مجالی برای دنیاپرستان جهت اندیشیدن به حیات معنوی در ارزشهای جاودانی باقی نماند.

*** ۲- در آیات دیگری زندگی دنیا سرمایه «فریب و غرور» شمرده شده است، می فرماید:

«... وَ مَا الْحَیَاةُ الدُّنْیَا الّا مَتَاعُ الْغُرُورِ؛ زندگی دنیا چیزی جز سرمایه فریب نیست!» «۳»

در جای دیگر می فرماید: «... فَلَاتَغُرَّنَکُمُ الْحَیَاةُ الدُّنْیَا وَ لَایَغُرَّنَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ؛ پس

---

(۱)- انعام، ۳۲.

(۲)- حدید، ۲۰.

(۳)- آل عمران، ۱۸۵.

مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد و مبادا (شیطان) فریبکار شما را به (کرم) خدا مغرور سازد و فریب دهد!» «۱»

این تعبیرات نشان می دهد که زرق و برق دنیای فریبنده یکی از موانع مهم بر سر راه تکامل معنوی انسان است که تا این مانع را پشت سر ننهد راه به جایی نمی برد.

زندگی دنیا همچون سرابی است که تشنه کامان را در بیابان سوزان تعلّقات مادّی به سوی خود فرامی خواند، امّا هنگامی که نزد آن می آیند چیزی که عطش را فرونشاند پیدا نیست، بلکه دویدن در این بیابان سوزان آنها را تشنه تر می کند، باز سراب را در فاصله دیگری جلو خود می بینند و به گمان اینکه آنجا آب است به سوی آن می شتابند و باز هم تشنه تر و تشنه تر می شوند تا هلاک گردند.

بسیارند کسانی که سالها به سوی دنیا دویده اند، هنگامی که به آن رسیده اند صریحاً اعلام می کنند نه تنها گمشده خود را (یعنی آرامش و آسایش) پیدا نکرده اند، بلکه «شهد» آن را با «شرنگ» و «گل» آن را با «خار» همراه دیده اند، غالباً

به جای آرامش، نگرانی ها و اضطراب های آنها برای حفظ آنچه دارند چندین برابر شده است!

*** ۳- گروه دیگری از آیات از این حقیقت پرده برمی دارد که مجذوب شدن به زرق و برق دنیا انسان را از آخرت غافل می کند؛ یعنی شغل شاغل و همّ واحد آنها می شود و تمام توجّه آنان را به سوی خود جلب می کند.

می فرماید: «یَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمُ غَافِلُونَ؛ آنها تنها ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و از آخرت غافلند!» «۲»

آنها حتّی زندگی دنیا را نشناخته اند و به جای اینکه آن را مزرعه آخرت و قنطره و گذرگاهی برای نیل به مقامات معنوی و میدانی برای ورزیدگی و تمرین جهت به دست آوردن فضایل اخلاقی بشناسند آن را به عنوان هدف نهایی و مطلوب حقیقی و معبود واقعی خود شناخته اند و طبیعی است که چنین افرادی از آخرت غافل می شوند.

---

(۱)- لقمان، ۳۳.

(۲)- روم، ۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۰۸

در جای دیگر می فرماید: «ارَضِیتُمْ بِالْحَیَاهِ الدُّنْیَا مِنَ الْآخِرَهِ؛ آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده اید؟!» سپس می افزاید: «فَمَا مَتَاعُ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا فِی الْآخِرَهِ الّا قَلِیلٌ؛ با اینکه متاع زندگی دنیا در برابر آخرت چیز اندکی بیش نیست». «۱»

آری افراد کم ظرفیّت و هوسباز، چنان دنیای کوچک و ناپایدار در نظرشان بزرگ جلوه می کند که حیات جاویدان و ابدی را که مملوّ از مواهب الهی است به فراموشی می سپارند.

*** ۴- در بخش دیگری از آیات، دنیا به عنوان «عَرَض» (بر وزن غَرَض) به معنی موجود بی ثبات و زوال پذیر تعبیر شده است، از جمله می فرماید: «... تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمُ کَثِیرَهٌ

...؛ شـما سـرمایه زوال پـذیر دنیا را طلب می کنید در حالی که نزد خداوند غنیمت های فراوانی برای شـما (در سـرای آخرت) است». «۲»

در جـای دیگر خطـاب به اصـحاب پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله می فرمایـد: «شـما متـاع ناپایـدار دنیا را می خواهیـد ولی خداوند سرای دیگر را برای شما می خواهد»، (... یُرِیدُونَ عَرَضَ الدُّنْیَا وَ اللَّهُ یُرِیدُ الْآخِرَهَ ...) «۳»

در آیات دیگری نیز همین گونه تعبیر دیـده می شود که نشان می دهد گروهی از مسـلمانان یا غیر مسـلمین به خاطر حرص در جمع آوری متاع زوال پـذیر و ناپایـدار دنیا از پرداختن به مواهب پایدار الهی در سـرای دیگر و ارزشـهای والای انسانی و مقام قرب به خدا باز می مانند. آری نعمت حقیقی زوال ناپذیر نزد اوست و باقی همه «عرض» و «عارضی» و زوال پذیر است.

این تعبیر هشداری است به همه دنیاپرستان که مراقب باشند سرمایه های عظیم انسانی خود را فدای امور زوال پذیر نکنند.

***

(۱)- توبه، ۳۸.

(۲)- نساء، ۹۴.

(۳)- انفال، ۶۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۰۹

۵- در بخش دیگری از آیات، از مواهب مادّی دنیا تعبیر به زِینَهُ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا شده است «۱».

تعبیراتی مشابه آن در آیات دیگر نیز آمـده است، ماننـد: «مَنْ کَانَ یُرِیـدُ الْحَیَاهَ الدُّنْیَا وَ زِینَتَهَا نُوَفِّ الَیْهِمْ اعْمَالَهُمْ فِیها وَ هُمْ فِیهَا لَایُبْخَسُونَ؛ کسانی که زنـدگی دنیا و زینت آن را بخواهنـد، (نتیجه) اعمالشان را در همین دنیا به طور کامل به آنها می دهیم و چیزی از آنها کم و کاست نخواهد شد (ولی در آخرت بهره ای نخواهند داشت)». «۲»

در جـای دیگر خطـاب به زنـان پیامبر صـلی الله علیه و آله می فرمایـد: «یَا ایُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِازْوَاجِکَ انْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیَاهَ الـدُّنْیَا وَ زِینَتَهَا

فَتَعَالَيْنَ امَتِّعْكَنَّ وَ اسَرِّحْكَنَّ سَرَاحاً جَمِيلًا؛ ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می خواهید بیایید با هدیه ای شما را بهره مند سازم و به طرز نیکویی رها سازم! (تا بتوانید به مقصد خود برسید)». «۳»

این تعبیرات به خوبی نشان می دهد که این زرق و برق ها تنها زیور و زینتی است برای حیات دنیای مادّی. بدیهی است هرگز در مورد امور حیاتی و سرنوشت ساز تعبیر به زینت نمی شود آن هم زینت «حیات دنیا» که به معنی زندگی پست است.

شایان توجّه اینکه: حتّی زینت بودن آن هم در آیات دیگر زیر سؤال رفته است و تعبیر به «زُیِّنَ» شده که نشان می دهد یک زینت مصنوعی و خیالی و پنداری است، نه یک زینت واقعی و حقیقی.

مثلًا در سوره بقره آیه ۲۱۲ می خوانیم: «زُیِّنَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا الْحَیَاهُ الدُنْیَا ...؛ زندگی دنیا برای کافران زینت داده شده است»!

و در سوره آل عمران آیه ۱۴ می فرماید: «زُیِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِینَ وَ الْقَنَاطِیرِ الْمُقَنْطَرَهِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِ ...؛ محبّت امور مادّی از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و ... در نظر مردم زینت داده شده است»!

این تعبیرات و تعبیرات مشابه آن نشان می دهد که حتّی زینت بودن این امور جنبه

---

(۱)- کهف، ۴۶ و ۲۸.

(۲)- هود، ۱۵.

(۳)- احزاب، ۲۸.

پنداری و خیالی دارد و گرفتاران آنها در واقع گرفتار خیال و پندار خویشند.

در اینجا سؤال مهمّی مطرح است: چرا خداوند این امور را در نظرها زینت داده؟! به یقین برای آزمایش انسانها و تربیت و پرورش آنهاست؛ زیرا هنگامی که این

اشیای زینتی جالب و دلربا که غالباً با گناه و حرام آلوده است به خاطر خدا رها می کند، نهال ایمان و تقوا در وجود آنها بارور می شود وگرنه صرف نظر کردن از اشیای غیر جالب افتخاری محسوب نمی شود.

به تعبیر دقیق تر تمایلات افسار گسیخته درونی و هوا و هوس های سرکش، امور مادّی و گناه آلود را در نظر انسان جلوه می دهد، بنابراین زینت بودنش از درون انسان می جوشد و اگر به خدا نسبت داده شده است به خاطر آن است که خداوند چنین اثری را در آن تمایلات و هوس های سرکش آفریده و اگر در بعضی از آیات به شیطان نسبت داده شده، مانند «... وَ زُيِّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اعْمَالَهُم ...؛ شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داد» «۱» نیز به خاطر همین است که این تزیین از یک نظر کار خداست چرا که اثر هر چیزی از اوست و از نظر دیگر کار هوس های درونی است و از دیدگاه سوم کار شیطان است (دقّت کنید).

*** به هر حال از مجموعه آیات بالا به دست می آید که حبّ دنیا هرگاه به صورت افراطی در آید انسان را به بیگانگی از خدا می کشاند.

دنیاپرستی در احادیث اسلامی

نکوهش از دنیاپرستی در روایات اسلامی مخصوصاً در سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خطبه های نهج البلاغه به صورت بسیار وسیعی دیده می شود، از جمله:

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ این سؤال که چرا «دنیا»، «دنیا» نامیده شده؟ (توجّه داشته باشید که دنیا از مادّه دَنی به معنی پایین و پست است) فرمود: لِانَ

---

(۱)- نمل، ۲۴.

الدُّنْيا دَنِيَّةٌ

خُلِقَتْ مِنْ دُونِ الْآخِرَهِ ...؛ به خاطر این است که دنیا پست است و پیش از آخرت آفریده شده». «۱»

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت نقل شده که فرمود: «اكْبَرُ الْكَبَائِرِ حُبُّ الدُّنْيَا؛ بزرگترین گناهان، دنیاپرستی است»! «۲»

۳- همین معنی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز آمده است که فرمود: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ الْفِتَنِ وَ اصْلُ الِمحَنِ؛ دنیاپرستی سرآغاز فتنه ها و ریشه همه محنتها و رنج هاست»! «۳»

۴- در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می خوانیم: «انَّ الدُّنْيَا لَمُفْسِدَهُ الدِّينِ وَ مُسْلِبَهُ الْيَقِينِ؛ دنیاپرستی دین انسان را بر باد می دهد و ایمان و یقین او را می گیرد». «۴»

۵- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «انَّ اوَّلَ مَا عُصِىَ اللَّهُ بِهِ سِتٌّ: حُبُّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ الرِّئَاسَهِ وَ حُبُّ الطَّعَامِ وَ حُبُّ النِّسَاءِ وَ حُبُّ النَّوْمِ وَ حُبُّ الرَّاحَهِ؛ نخستین چیزی که با آن عصیان و نافرمانی خدا شد شش چیز بود: دنیاپرستی، حبّ ریاست، علاقه به غذا (شکم پرستی)، محبّت (افراطی) زنان، پرخوابی و علاقه به راحتی و تن پروری». «۵»

غالب این امور ششگانه یا تمام آنها در داستان عصیان و سرکشی شیطان و ترک اولای آدم و گناه قابیل دیده می شود لذا به عنوان اولین ها ذکر شده است.

۶- در حدیث دیگری می خوانیم که از امام علیّ بن الحسین علیه السلام پرسیدند: «ایُّ الْاعْمَالِ افْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ کدام عمل در نزد خداوند متعال افضل است» فرمود: «مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَهِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ مَعْرِفَهِ رَسُولِهِ افْضَلُ مِنْ بُغْضِ الدُّنْيَا وَ انَّ لِذَلِكَ لَشُعَباً كَثِيرَهً وَ لِلْمَعَاصِى شُعَباً؛ هیچ عملی بعد از شناخت پروردگار

متعال و شناخت پیامبر او صلی الله علیه و آله برتر از دشمنی با دنیا (و ترک دنیاپرستی) نیست و این شاخه های فراوانی دارد و همان گونه که گناهان دیگر شاخه های بسیار دارد».

سپس امام علیه السلام به سرکشی و عصیان شیطان که از «تکبّر» سرچشمه گرفت و «حرص» که سبب گناه و ترک اولای آدم و حوّا شد، و «حسد» که سرچشمه عصیان قابیل گشت تا

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۵۴، صفحه ۳۵۶.

(۲)- کنز العمّال، جلد ۳، صفحه ۱۸۴، حدیث ۶۰۷۴.

(۳)- غرر الحکم، حدیث ۴۸۷۰.

(۴)- غرر الحکم، حدیث ۳۵۱۸.

(۵)- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۶۰.

آنجا که دست خود را به خون برادرش آلوده ساخت اشاره فرموده، می افزاید: «فَتَشَعَّبَ مِنْ ذَلِکَ حُبُّ النِّسَاءِ وَ حُبُّ الدُّنْیا وَ حُبُّ الرِّئَاسَهِ وَ حُبُّ الرَّاحَهِ وَ حُبُّ الْکَلَام وَ حُبُّ العُلُوِّ وَ الثَّرْوَهِ، فَصِرْنَ سَبْعُ خِصَالٍ، فَاجْتَمَعْنَ کُلُّهُنَّ فی «حُبِّ الدُّنْیا»! فَقَالَ الْاَنْبِیاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بَعْدَ مَعْرِفَهِ ذَلِکَ، حُبُّ الدُّنْیَا رَأْسُ کُلِّ خَطِیئَهٍ؛ از اینجا شاخه های علاقه به زن، و محبّت دنیا و محبّت به ریاست و علاقه به راحتی و تن پروری و محبّت سخن گفتن (پرگویی) و محبّت برتری جویی و مال و ثروت پیدا شد، و این هفت صفت همه در «حبّ دنیا» خلاصه می شود و اینجاست که پیامبران و علما بعد از آگاهی بر این موضوع گفتند: محبّت دنیا سرچشمه همه گناهان است»!

سپس برای اینکه تفاوت میان دنیای ممدوح و مذموم را روشن سازد امام در پایان می فرماید: «وَ الدُّنْیا دُنْیَائَان: دُنْیا بَلَاغٍ وَ دُنْیا مَلْعُونَه؛ و دنیا دو گونه است: دنیایی که به حدّ کفاف است

(و انسان را به آخرت و معنويّت) مى رساند و دنياى نفرين شده (كه انسان را از خدا دور مى كند)»! «۱»

۷- در حديث ديگرى از امام علىّ بن ابى طالب عليه السلام مى خوانيم، فرمود: «ارْفُضِ الدُّنْيَا فَانَّ حُبَّ الدُّنْيَا يُعْمِى وَ يُصِمُّ وَ يُبْكِمُ وَ يُذِلُّ الرِّقَابَ؛ دنياپرستى را ترك كن چرا كه حبّ دنيا چشم را كور و گوش را كر و زبان را لال مى كند و گردنها را به ذلّت مى كشاند»! «۲»

طبيعى است كه وقتى عشق به چيزى در وجود انسان چيره مى شود، او را از روشن ترين واقعيّت ها غافل مى كند، چشم دارد امّا گويى نابيناست، گوش دارد امّا گويى ناشنواست، زبان دارد ولى جز به آنچه به آن دل بسته است گردش نمى كند و براى رسيدن به اين محبوب خود يعنى دنيا تن به هر ذلّتى مى دهد.

۸- باز در حديثى كه در مورد آثار منفى دنياپرستى از امير مؤمنان على عليه السلام نقل شده و در واقع فلسفه اين حكم الهى در آن تبيين گرديده، مى خوانيم: «حُبُّ الدُّنْيَا يُفْسِدُ الْعَقْلَ، وَ يُصِمُّ الْقَلْبَ عَنْ سَمَاعِ الْحِكْمَهِ وَ يُوجِبُ الِيمَ الْعِقَابِ؛ دنياپرستى خرد را فاسد مى كند و

---

(۱)- اصول كافى، جلد ۲، صفحه ۱۳۰، باب «حبّ الدنيا»، حديث ۱۱.

(۲)- اصول كافى، جلد ۲، صفحه ۱۳۶.

گوش قلب را از شنيدن سخنان حكمت آميز ناشنوا مى سازد و سبب عذاب دردناك (در دنيا و آخرت) مى شود». «۱»

۹- در حديث ديگرى در بيان آثار زيانبار دنياپرستى از پيامبر اكرم صلى الله عليه و آله چنين آمده است: «انَّ الدُّنْيَا مُشْغِلَهٌ لِلْقُلُوبِ وَ الْابْدَانِ؛ دنياپرستى هم فكر انسان را به خود مشغول مى دارد

و هم بدنها را (نه آرامش فکر می گذارد و نه آسودگی جسم)»! «۲»

۱۰- این سخن را با حدیث پرمعنی دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می دهیم، فرمود:

«انَّهُ مَا سَكَنَ حُبُّ الدُّنْيَا قَلْبَ عَبْدٍ الّا الْتَاطَ بِثَلَاثٍ: شُغْلٍ لَايَنْفَدُ عَنَاوَئُهُ، وَ فَقْرٌ لَايُدْرَکُ غِنَاهُ، وَ امَلٍ لَايَنَالُ مُنْتَهَاهُ؛ دنیاپرستی در هیچ دلی ساکن نمی شود مگر اینکه او را به سه چیز آلوده می کند، گرفتاری مستمرّی را که هرگز خستگی آن پایان نمی گیرد و احساس فقر و بینوایی که هرگز به غنا نمی رسد و آرزوی درازی که هیچگاه پایان نمی گیرد»! «۳»

***

دنیای مطلوب و دنیای مذموم

بارها گفته ایم حبّ دنیا در این بحث ها چیزی مساوی دنیاپرستی است نه بهره گیری معقول از مواهب مادّی در طریق وصول به معنویّت که اگر چنین باشد حبّ دنیا نیست، بلکه حبّ آخرت است و به تعبیر دیگر بسیاری از برنامه های معنوی بدون امکانات مادّی میسّر نیست و در واقع امکانات مادّی از قبیل مقدّمه واجب است که انسان اگر آن را به نیّت مقدّمه واجب بجا آورد نه تنها عیبی ندارد بلکه مشمول ثواب الهی نیز می شود.

به همین دلیل در آیات فراوانی از قرآن مجید تعبیرات مثبتی درباره مواهب دنیا دیده می شود:

۱- از جمله در آیه وصیّت، از مال دنیا تعبیر به «خیر» (خیر مطلق) شده است، می فرماید: «كُتِبَ عَلَيْكُمْ اذَا حَضَرَ احَدَكُمُ الْمَوْتُ إنْ تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّهُ لِلْوَالِدَيْنِ وَ

---

(۱)- غرر الحکم شرح فارسی، جلد ۳، صفحه ۳۹۷، شماره ۴۸۷۸.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۸۱.

(۳)- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۸۸.

الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ ...؛ بر شما نوشته شده: هنگامی که یکی از شما مرگش فرارسد، اگر

«خیری» (مالی و ثروتی) از خود به جای گذارده برای پدر و مادر و نزدیکانش به طور شایسته وصیّت کند!». «۱»

۲- در جای دیگر از آن تعبیر به «برکات آسمان و زمین» نموده که درهای آن به روی پرهیزکاران گشوده می شود: «وَ لَوْ انَّ اهْلَ الْقُری آمَنُوا وَ اتَّقَوا لَفَتَحْنَا عَلَیْهِمْ بَرَکَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْارْضِ ...؛ اگر اهل شهر و آبادیها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم». «۲»

۳- در جای دیگر از مال و ثروت تعبیر به «فَضْلِ اللَّه» شده است، در سوره جمعه می خوانیم: «فَاذَا قُضِیَتِ الصَّلَوةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْارْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ ...؛ هنگامی که نماز (جمعه) پایان گرفت (ممنوع بودن معامله پایان می یابد و شما آزادید) در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی بهره بگیرید». «۳»

۴- در جای دیگر افزایش منابع مالی را به عنوان «پاداشی در برابر توبه از گناه و روی آوردن به سوی خدا» می شمرد، چنانکه در داستان نوح علیه السلام می خوانیم: «یُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَیْکُمْ مِدْرَاراً* وَ یُمْدِدْکُمْ بِامْوَالٍ وَ بَنِینَ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ جَنَّاتٍ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ انْهَاراً؛ من به آنها (مشرکان) گفتم از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است- تا بارانهای پر برکت آسمان را پی در پی بر شما فرستد- و شما را با اموال و فرزندان فراوان (نیروی مالی و انسانی) امداد و یاری کند و باغهای سرسبز و نهرهای جاری در اختیار شما قرار دهد». «۴»

در جای دیگر منابع مالی را وسیله قوام زندگی شمرده و تأکید می کند آن را به دست افراد بی کفایت و نادان قرار ندهید

و از آن به خوبی نگهداری کنید: «وَ لَاتُؤْتُوا السُّفَهَاءَ امْوَالَكُمُ الَّتِی جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَاماً؛ اموال خود را که خداوند آن را وسیله قوام زندگی شما قرار داده به دست سفیهان نسپارید»! «۵»

۵- در جای دیگر به مجاهدان راه خدا وعده غنایم جنگی می دهد و آن را پاداش

---

(۱)- بقره، ۱۸۰.

(۲)- اعراف، ۹۶.

(۳)- جمعه، ۱۰.

(۴)- نوح، ۱۲ تا ۱۱.

(۵)- نساء، ۵.

الهی می شمرد، می فرماید: «وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ ...؛ خداوند به شما غنایم فراوانی وعده داده بود که آنها را به دست می آورید، این (موهبت) را در اختیار شما قرار داد». «۱»

۶- در بخش دیگر از آیات از نعمت های مادّی دنیا تعبیر به «طیّبات» شده است، در سوره اعراف آیه ۳۲ می خوانیم: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِی اخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ ...؛ بگو چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزی های پاکیزه را حرام کرده است»؟!

در جای دیگر می فرماید: «وَ اذْكُرُوا اذْ انْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِی الْارْضِ تَخَافُونَ انْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَ ايَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛ به خاطر بیاورید هنگامی را که شما گروهی اندك و ضعیف در روی زمین بودید، آن چنان که می ترسیدید مردم شما را بربایند! ولی او شما را پناه داد و با یاری خود تقویت کرد و از روزی های پاکیزه (طیّبات) بهره مند ساخت شاید شکر نعمتش را بجا آورید». «۲»

از این تعبیرات پرمعنی و مانند آن که در قرآن وارد شده به خوبی استفاده می شود که مواهب مادّی دنیا در شرایط معقول، نه تنها نامطلوب و آلوده نیست بلکه پاك و

پاکیزه و مایه پاکی و پاکیزگی انسانهاست!

۷- در بعضی دیگر از آیات، تعبیراتی دیده می شود که نشان می دهد امکانات مادّی علاوه بر اینکه فضل الهی است می تواند سبب قرار گرفتن انسان در زمره صالحان شود، همان گونه که در آیه ۷۵ توبه می خوانیم: «وَ مِنْهُمْ مَنْ عاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتانا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ؛ گروهی از آنها کسانی هستند که با خدا پیمان بسته اند که اگر خداوند ما را از فضل خود روزی دهد قطعاً صدقه خواهیم داد و از صالحان خواهیم بود»!

این آیه مخصوصاً با توجّه به شأن نزولش که درباره یکی از انصار به نام ثعلبه بن حاطب نازل شد که از پیامبر صلی الله علیه و آله درخواست کرد دعا کند خدا مال فراوانی به او دهد تا از آن در راه کمک به نیازمندان و رسیدن به مقام صالحان و شاکران بهره گیرد و پیامبر صلی الله علیه و آله

---

(۱)- فتح، ۲۰.

(۲)- انفال، ۲۶.

با روحیّه ای که در او سراغ داشت برای او دعا نکرد و پس از اصرار دعا فرمود، به خوبی نشان می دهد که امکانات مادّی می تواند وسیله ای برای سعادت و خوشبختی انسانها و وصول آنان به درجه صالحان و مقرّبان گردد.

*** از مجموع عناوین هفتگانه ای که در آیات بالا آمد به خوبی می توان نتیجه گرفت که نعمت های مادّی دنیا ذاتاً مذموم و منفور و زشت و پلید نیستند، بلکه تابع چگونگی بهره گیری از آنهاست که به آنها این شکل را می دهد، اگر از آنها به طور صحیح بهره گیری شود، چهره ای محبوب و مطلوب و زیبا و جالب و پاک و پاکیزه

دارد، در غیر این صورت منفورند.

شاهد این سخن روایات متعدّدی است که در کتاب وسائل در باب «اسْتِحْبَابُ الْاستِعَانَهِ بِالدُّنْیا عَلَی الْآخِرَهِ» «۱» آمده است.

مرحوم شیخ حرّ عاملی در این باب یازده روایت نقل می کند که همه آنها شاهد بر این است که می توان از مواهب مادّی برای سعادت جاویدان بهره گرفت، از جمله در حدیثی از رسول خدا نقل شده که فرمود: «نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَی تَقْوَی اللَّهِ الْغِنَی؛ بهترین کمک برای به دست آوردن تقوای الهی، غنا و بی نیازی است ...». «۲»

در حدیث دیگری در همان باب از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود: «غِناً یَحْجُزُکَ عَنِ الظُّلْمِ خَیْرٌ مِنْ فَقْرٍ یَحْمِلُکَ عَلَی الْاثْمِ؛ آن غنا و بی نیازی که تو را از ستم در باره دیگران بازدارد، بهتر از فقری است که تو را وادار به گناه کند»!

و در حدیث دیگری آمده است که یکی از یاران معروف امام صادق علیه السلام نقل می کند که در حضور آن حضرت بودم که مردی (از روی تأسّف و تأثّر) عرض کرد: «به خدا سوگند ما طالب دنیا هستیم و دوست داریم دنیا عاید ما شود»! امام فرمود: «تُحِبُّ انْ تَصْنَعَ بِهَا مَاذَا؟!؛ تو این دنیا را برای چه می خواهی؟» عرض کرد: «اعُودُ بِهَا عَلَی نَفْسِی وَ

---

(۱)- جلد ۱۲، صفحه ۱۸ تا ۱۶.

(۲)- وسائل الشیعه، جلد ۱۲، صفحه ۱۶.

عِیَالِی، وَ اصِلُ بِهَا، وَ اتَصَدَّقُ بِهَا، وَ احُجُّ و اعْتَمِرُ؛ می خواهم به وسیله آن زندگی خود و خانواده ام (آبرومندانه) تأمین کنم و با آن صله رحم بجا آورم و برای خدا صدقه بدهم و حج و عمره بجا آورم.» امام فرمود: «لَیْسَ

هَذَا طَلَبَ الدُّنْيَا هَذَا طَلَبُ الْآخِرَهِ؛ این طلب دنیا نیست، این طلب آخرت است»! «۱»

این سخن را با کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه ۲۰۹ نهج البلاغه پایان می بریم:

هنگامی که امام با جمعی از یارانش برای عیادت «علاء بن زیاد حارثی» که از شخصیّت های معروف بصره و از یاران علی علیه السلام بود، وارد خانه او شد و خانه وسیع و گسترده او را دید، به او فرمود: «مَا کُنْتَ تَصْنَعُ بِسِعَهِ هَذِهِ الدَّارِ فِی الدُّنْیَا وَ انْتَ الَیْهَا فِی الْآخِرَهِ کُنْتَ احْوَجُ؛ با این خانه چنین وسیعی در دنیا چه می کنی؟ (و برای چه می خواهی؟) در حالی که در آخرت به آن نیازمندتری»!

سپس امام علیه السلام سخن انتقاد آمیزش را با این جمله تکمیل فرمود: «وَ بَلَی انْ شِئْتَ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَهَ تُقْرِیَ فِیهَا الضَّیْفَ، وَ تَصِلُ فِیهَا الرَّحِمَ، وَ تُطْلِعُ مِنْهَا الْحُقُوقَ مَطَالِعَهَا، فَاذَا انْتَ قَدْ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَهَ؛ آری اگر بخواهی با همین خانه وسیع می توانی به آخرت برسی (و سرای دیگرت را آباد کنی) از میهمانان در آن پذیرایی کنی و در آن صله رحم بجای آوری و حقوق واجب آن را ادا کنی، با این حال به وسیله این خانه به آخرت رسیده ای»! «۲»

نتیجه اینکه: هرگاه مواهب مادّی دنیا ابزاری برای وصول به آخرت و کمک به نیازمندان و حمایت از ضعفا و ترویج و تحکیم پایه های حق و عدالت باشد، چیزی بهتر از آن نیست و اگر در مسیر گناه و حرص و جمع مال بدون ملاحظه حلال و حرام مصرف گردد چیزی بدتر از آن نیست، آری این گونه دنیاپرستان مجموعه ای از صفات زشت و رذیله

را در درون خود گردآوری می کنند.

یکی از یاران معروف امام علیّ بن موسی الرضا علیه السلام به نام محمّد بن اسماعیل بن بزیع

---

(۱)- وسائل الشیعه، جلد ۱۲، صفحه ۱۹، باب استحباب جمع المال من حلال ...، حدیث ۳.

(۲)- نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹.

می گوید: از آن حضرت شنیدم می فرمود: «لَایَجْتَمِعُ الْمَالُ الّا بِخِصَالٍ خَمْسٍ بِبُخْلٍ شَدِیدٍ وَ امَلٍ طَوِیلٍ وَ حِرْصٍ غالبٍ وَ قَطِیعَهِ الرَّحِمِ وَ ایثَارِ الدُّنْیَا عَلَی الْآخِرَهِ؛ اموال دنیا در یک جا جمع نمی شود، مگر (به کمک) پنج چیز: بخل شدید، آرزوهای دور و دراز، حرص غالب، قطع رحم و مقدّم داشتن دنیا بر آخرت»! «۱»

---

(۱)- وسائل الشیعه، جلد ۱۲، صفحه ۱۹، حدیث ۴.

حسد و خیرخواهی

اشاره

یکی دیگر از رذایل اخلاقی که در طول تاریخ بشر آثار بسیار منفی فردی و اجتماعی داشته است مسئله حسد است، حسد به معنی «ناراحت شدن از نعمتهایی که خداوند نصیب دیگران کرده و آرزوی زوال آنها و حتّی تلاش و کوشش در این راه»!

حسد فضای روح آدمی را تیره و تار و فضای زندگی او را ظلمانی و محیط جامعه را مملوّ از ناامنی می کند!

حسودان نه آرامشی در دنیا دارند، نه آسایشی در آخرت و چون تمام تلاششان این است که نعمت را از محسود بگیرند، آلوده انواع جنایت ها می شوند: دروغ می گویند، غیبت می کنند، دست به انواع ظلم و ستم می زنند و حتّی در حالات شدید و بحرانی از قتل و خونریزی نیز ابا ندارند!

در واقع می توان گفت: حسد یکی از ریشه های اصلی تمام بدی هاست و از دامهای بسیار خطرناک شیطان است، همان

دامی که در نخستین روزهای آفرینش بشر کار خود را کرد و فرزند آدم علیه السلام «قابیل» را به کام خود فروکشید و دستش را به خون برادرش «هابیل» آلوده کرد و به همین دلیل در روایات اسلامی، حسد یکی از اصول سه گانه کفر

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۲۰

شمرده شده است (تکبّر، حرص و حسد).

«حسود» در واقع معترض به حکمت الهی است و به همین دلیل نوعی کفر و شرک خفی محسوب می شود.

نقطه مقابل حسد، «خیرخواهی» است و آن این است که انسان از نعمت هایی که نصیب دیگری می شود لذّت ببرد و در راه حفظ آن بکوشد و سعادت خود را در سعادت دیگران بداند و منافع دیگران را با منافع خود به یک چشم بنگرد.

با این اشاره به آیات قرآن بازمی گردیم و بازتاب این مسئله را در آیات قرآنی مشاهده می کنیم.

۱- وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ ابْنَیْ آدَمَ بِالْحَقِّ اذْ قَرَّبَا قُرْبَاناً فَتُقُبِّلَ مِنْ احَدِهِمَا وَ لَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَاقْتُلَنَّکَ قَالَ انَّمَا یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ* لَئِنْ بَسَطْتَ الَیَّ یَدَکَ لِتَقْتُلَنِی مَا انَا بِبَاسِطٍ یَدِیَ الَیْکَ لِاقْتُلَکَ انِّی اخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِینَ* فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ اخِیهِ فَقَتَلَهُ فَاصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِینَ (سوره مائده، آیات ۲۷ و ۲۸ و ۳۰)

۲- اذْ قَالَ یُوسُفُ لِابِیهِ یَا ابَتِ انِّی رَأَیْتُ احَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی سَاجِدِینَ* قَالَ یَا بُنَیَّ لَاتَقْصُصْ رُؤْیَاکَ عَلَی اخْوَتِکَ فَیَکِیدُوا لَکَ کَیْداً انَّ الشَّیْطَانَ لِلْانْسَانِ عَدُوٌّ مُبِینٌ (سوره یوسف، آیه ۴ و ۵)

۳- امْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَی مَا ءَاتَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنَا آلَ ابْرَاهِیمَ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ آتَیْنَاهُمْ مُلْکاً عَظِیماً (سوره نساء، آیه ۵۴)

۴- وَدَّ

كَثِيرٌ مِنْ اهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكَمْ مِنْ بَعْدِ ايمَانِكَمْ كُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ انْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِامْرِهِ انَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ (سوره بقره، آيه ۱۰۹)

۵- وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ اذَا حَسَدَ (سوره فلق، آيه ۵)

۶- وَ الَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِاخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْايمَانِ وَ لَاتَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلّاً لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا انَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ (سوره حشر، آيه ۱۰)

۷- وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ اخْوَاناً عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ (سوره حجر، آيه ۴۷)

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۲۱

ترجمه

۱- و داستان دو فرزند آدم را به حق بر آنها بخوان: هنگامی که هر کدام، کاری برای تقرّب (به پروردگار) انجام دادند، امّا از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد (برادری که عملش مردود شده بود، به برادر دیگر) گفت: «به خدا سوگند تو را خواهم کشت» (برادر دیگر) گفت: «من چه گناهی دارم (زیرا) خدا تنها از پرهیزگاران می پذیرد».

اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی، من هرگز به قتل تو دست نمی گشایم، چون از پروردگار جهانیان می ترسم.

نفس سرکش کم کم او را به کشتن برادرش ترغیب کرد (سرانجام) او را کشت و از زیانکاران شد.

۲- (به خاطر بیاور) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت: «پدرم! من در خواب دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه در برابرم سجده می کنند».

گفت: فرزندم! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن که برای تو نقشه (خطرناکی) می کشند، چرا که شیطان، دشمن آشکار انسان است.

۳- یا اینکه نسبت به مردم (پیامبر و خاندانش) بر آنچه خدا از

فضلش به آنان بخشیده، حسد می ورزند؟ ما به آل ابراهیم (که یهود از خاندان او هستند نیز) کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیار آنها (پیامبران بنی اسرائیل) قرار دادیم.

۴- بسیاری از اهل کتاب از روی حسد- که در وجود آنها ریشه دوانده- آرزو می کردند شما را بعد از اسلام و ایمان به حال کفر بازگردانند با اینکه حق برای آنها کاملًا روشن شده است، شما آنها را عفو کنید و گذشت نمایید تا خداوند فرمان خودش (فرمان جهاد) را فرستد، خداوند بر هر چیزی تواناست.

۵- و از شر هر حسودی هنگامی که حسد می ورزد.

۶- (همچنین) کسانی که بعد از آنها (بعد از مهاجران و انصار) آمدند و می گویند: «پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفته اند بیامرز و در دلهایمان حسد و کینه ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا تو مهربان و رحیمی!

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۲۲

۷- هرگونه غلّ (حسد و کینه و دشمنی) را از سینه آنها برمی کنیم (و روحشان را پاک می سازیم) در حالی که همه برادرند و بر تختها رو به روی یکدیگر قرار دارند.

تفسیر و جمع بندی آتش سوزان حسد

در نخستین آیات مورد بحث، سخن از داستان فرزندان آدم است که یکی بر دیگری حسد برد و سرانجام دستش به خون برادر آغشته شد و نخستین قتل و جنایت در روی زمین صورت گرفت و سرآغازی برای جنایتهای دیگر شد!

می فرماید: «داستان دو فرزند آدم را آن گونه که بوده است بر آنها بخوان آن زمان که هر کدام کاری برای تقرّب به پروردگار انجام دادند امّا از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد (برادری که عملش

مردود شده بود به برادر دیگر) گفت: به خدا سوگند تو را خواهم کشت! (او در پاسخ) گفت: (اگر عمل تو پذیرفته نشده است من گناهی ندارم زیرا) خداوند تنها از پرهیزکاران می پذیرد»! (وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ ابْنَیْ آدَمَ بِالْحَقِّ اذْ قَرَّبَا قُرْبَاناً فَتُقُبِّلَ مِنْ احَدِهِمَا وَ لَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَاقْتُلَنَّکَ قَالَ انَّمَا یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ). «۱»

یعنی من مشکلی برای تو ایجاد نکرده ام که قصد جان مرا کرده ای، مشکل تو از درون جان توست، تو عملت ناخالص بوده و با تقوا آمیخته نشده و به همین دلیل مقبول درگاه خداوند نگردیده است، او پاک است و جز پاک نمی پذیرد!

سپس افزود: «اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی من هرگز این کار نمی کنم و دست به قتل تو نمی گشایم، چون از پروردگار جهانیان می ترسم». (لَئِنْ بَسَطْتَ الَیَّ یَدَکَ لِتَقْتُلَنِی مَا انَا بِبَاسِطٍ یَدِیَ الَیْکَ لِاقْتُلَکَ انِّی اخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِینَ). «۲»

سرانجام آتش کینه و حسد در دل او چنان شعله ور شد که پیوندهای برادری و اخوّت را نابود کرد، خون چشمان قابیل را گرفت و آن گونه که قرآن می گوید: «نفس

---

(۱)- مائده، ۲۷.

(۲)- مائده، ۲۸.

سرکش او، وی را مصمّم به کشتن برادر کرد و او را کشت و از زیانکاران شد»! (فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ اخِیهِ فَقَتَلَهُ فَاصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِینَ). «۱»

آری او گرفتار زیان و خسران شد، هم برادر خود را از دست داد، هم آرامش دنیا را، چرا که قاتل اگر ذرّه ای وجدان داشته باشد پیوسته در عذاب وجدان است و آرامشی در دنیا نخواهد داشت و آخرت خود را نیز به تباهی می کشاند.

در بعضی از

روایات آمده است: او برادرش را در حال خواب کشت «۲» و این جنایتی است مضاعف و نشان می دهد که وقتی آتش حسد در درون انسان زبانه بکشد همه چیز را خاکستر می کند!

ولی به زودی از کار خود پشیمان شد، اندوه عمیقی بر سراسر وجود او حاکم گشت، هر زمان چشمش به بدن خونین و بی جان برادر می افتاد وحشت و اضطراب تمام وجودش را فرامی گرفت، جسد برادر را بر دوش گرفت و نمی دانست چه کند و کجا ببرد که هم آثار جنایت خود را بپوشاند و هم این منظره هولناک آزار دهنده را از برابر چشمان خود دور کند، در این هنگام علی رغم جنایت هولناک و گناه بزرگی که او مرتکب شده بود باز گوشه ای از لطف خدا برای او نمایان گشت: «خداوند زاغی را فرستاد که در زمین کند و کاو کند تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر را دفن کند، هنگامی که این درس را از آن پرنده آموخت گفت: ای وای بر من! آیا من نمی توانم (حدّ اقل) مثل این زاغ باشم و جسد برادر خود را در زمین پنهان کنم؟! سرانجام (این کار را انجام داد) و از کرده خود سخت پشیمان شد». (فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَاباً يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ اخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى اعَجَزْتُ انْ اكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَاوَارِيَ سَوْأَةَ اخِي فَاصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ). «۳»

در بعضی از روایات آمده است که قابیل در برابر چشمان خود دو زاغ را دید که با هم می جنگند و یکی دیگری را کشت سپس زمین را با چنگال خود حفر کرد و جسد مقتول را در آن

دفن نمود. «۴»

---

(۱)- مائده، ۳۰.

(۲)- تفسیر قرطبی، جلد ۳، صفحه ۲۱۳۳.

(۳)- مائده، ۳۱.

(۴)- نور الثقلین، جلد ۱، صفحه ۶۱۶.

و بعضی گفته اند آن زاغ جسد مرده زاغی را آورد دفن کرد و گاه گفته شده او ملاحظه کرد که زاغ بعضی از موادّ غذایی خود را برای محفوظ ماندن در زیر خاک دفن می کند و از آن کار، دفن اموات را یاد گرفت.

به هر حال او پشیمان شد امّا نه آن پشیمانی پایدار که مقدّمه توبه و انابه به درگاه پروردگار باشد و زنگ این گناه بر او ماند!

در اینجا دو سؤال مطرح است، نخست اینکه: منظور از «قربان» (وسیله قرب به خدا) در جمله «اذ قرّبا قرباناً» که فرزندان آدم به پیشگاه خدا تقدیم داشتند چیست؟ و دیگر اینکه از کجا معلوم شد که تقدیمی «هابیل» در پیشگاه خدا پذیرفته شد و تقدیمی «قابیل» مردود گشت.

در قرآن مجید در پاسخ این دو سؤال چیزی نیامده و به صورت سربسته ذکر شده است و روایات در این زمینه هم از نظر متن و هم از نظر سند متفاوت است، آنچه با منطق و عقل و قراین موجود سازگارتر است روایتی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «آدم از سوی خدا مأمور شد که هابیل را به عنوان وصیّ خود برگزیند و اسم اعظم را به او تعلیم دهد، در حالی که قابیل از او بزرگتر بود، هنگامی که قابیل این سخن را شنید خشمناک شد و گفت: من به این امر سزاوارترم. آدم به آنها دستور داد که هر کدام قربانی (وسیله تقرّب) به پیشگاه خدا

تقدیم دارد (طبق روایت دیگری هابیل که دامداری داشت بهترین دام خود را برای قربانی برگزید و قابیل که کشاوزی داشت از بـدترین محصول زراعت خود برای این کـار انتخـاب کرد، هر دو قربـانی خود را بالای کوهی گذاشـتند، صاعقه ای آمـد و قربـانی هابیـل را- به علامت قبولی- سوزانـد و قربانی قابیل همچنان به جا مانـد و این تأییـدی بود بر شایسـتگی هابیل برای امر جانشینی آدم!) این امر آتش حسد را در دل قابیل برافروخت و خون برادر را ریخت»! «۱»

در هر حـال قابیـل برای برطرف کردن وضع ناهنجـار خود دو راه در پیش داشت: یکی آنکه توبه به درگاه خـدا آورد و سـعی کند با عمل های خالص تر و پاک تر عقب ماندگی

---

(۱)- تفسیر نور الثقلین، جلد ۱، صفحه ۶۱۰، حدیث ۱۲۵.

معنوی خویش را در پیشگاه خدا جبران نماید (این همان کاری است که علمای اخلاق آن را «غبطه» می نامند و امری شایسته و سازنـده و مسـتحسن است)، ولی قابیـل راه دیگری را برگزیـد، یعنی تلاش کرد نعمت را از برادر خود بگیرد و برای این کار نیز بـدترین راه را انتخـاب کرد، دست خود را به خون او آغشـته کرد تا سوز دل خود را که از آتش حسـد به وجود آمـده بود فرونشاند!

اگر «تکبّر» ابلیس سـبب شـد برای همیشه از درگـاه خـدا رانـده شـود و «حرص» آدم سـبب شـد برای همیشه از بهشت محروم گردد، حسـد قابیل سبب شد که با ریختن خون برادر، برای همیشه ملعون و مطرود درگاه خدا شود و هر قتلی در دنیا واقع می شود او به عنوان بنیانگذار اصلی! در آن سهیم باشد.

تاریخ

پر است از جنایات فجیعی که انگیزه اصلی آن فقط حسد بوده است.

*** در بخش دوّم از آیات به چهره دیگری از صفت زشت حسد و آثار مرگبار آن در زندگی انسانها برخورد می کنیم و آن مربوط به داستان حضرت یوسف علیه السلام و برادران اوست.

یوسف علیه السلام نه تنها چهره بسیار زیبایی داشت بلکه خلق و خوی او نیز در نهایت زیبایی بود و همین امر که از آینده درخشانی خبر می داد نظر تیزبین پدرش یعقوب پیامبر را به خود جلب کرد و نخستین بذر حسد در دل برادرانش که از او بزرگتر بودند پاشیده شد.

این موضوع هنگامی به اوج شدّت خود رسید که یوسف علیه السلام به پدرش گفت: «پدر! من در خواب دیدم یازده ستاره به اضافه خورشید و ماه در برابرم سجده می کنند»! (اذْ قَالَ یُوسُفُ لِابِیهِ یَا ابَتِ انِّی رَأَیْتُ احَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَیْتُهُمْ لِی سَاجِدِینَ). «۱»

یعقوب که می دانست این خواب یک خواب کودکانه نیست بلکه نشانه بارزی از آینده بسیار درخشان یوسف علیه السلام است به او گفت: «فرزندم خواب خود را برای برادرانت نقل نکن، مبادا برای تو نقشه خطرناکی بکشند چرا که شیطان دشمن آشکار انسان است».

---

(۱)- یوسف، ۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۲۶

(قَالَ یَا بُنَیَّ لَاتَقْصُصْ رُؤْیَاکَ عَلَی اخْوَتِکَ فَیَکِیدُوا لَکَ کَیْداً انَّ الشَّیْطَانَ لِلْانْسَانِ عَدُوٌّ مُبِینٌ). «۱»

آیا برادران یوسف علیه السلام از جریان این خواب عجیب که از آینده بسیار درخشان یوسف علیه السلام خبر می داد آگاه شدند یا نه؟ دقیقاً روشن نیست، اگر با خبر شده باشند این دوّمین پایه حسادت و کینه آنها را تشکیل داد، ولی به هر

حال پـدر می دانست که اگر برادران از این خـواب شـگفت انگیز بـا خـبر شونـد نقشه خطرنـاکی بر ضـدّ یوسف علیه السـلام خواهند کشید و به همین دلیل اصرار بر کتمان آن داشت.

در بعضـی از روایات آمده است که یعقوب از شدّت خوشحالی این خواب را با همسرش در میان گذاشت به گمان اینکه فاش نخواهد شد، ولی از آنجا که هر سـرّی از دو نفر تجاوز کند، فاش می شود، این داسـتان فاش شد و برادران یوسف از آن آگاه شدنـد و در روایت دیگر آمـده که یوسف نتوانست خواب را کتمان کنـد (و نهی پـدر را نهی ارشادی می دانست نه تحریمی) هنگامی که برادران آگاه شدند گفتند یوسف سر پادشاهی دارد! «۲»

امّا اگر برادران از آن آگاه نشده باشـند لا اقل رفتار پدر را با یوسف می دیدند که همچون جان گرامی او را دوست می دارد، در آغوش می کشد و نوازش می کند، به خصوص اینکه یادگار مادر از دست رفته اش راحیل بود.

قرآن می گویـد: «برادران یوسف علیه السـلام گفتنـد: یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پـدر از ما محبوب ترنـد، در حالی که ما نیرومنـدتریم (و پـدر را در حلّ مشـکلات یاری می کنیم) به یقین پـدر ما در گمراهی آشـکار است»! (اذْ قَالُوا لَیُوسُفُ وَ اخُوهُ احَبُّ الَی ابِینَا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَهٌ انَّ ابَانَا لَفِی ضَلَالٍ مُبِینٍ). «۳»

بـه ایـن ترتیب حکم «ضـلالت پـدر» را صـادر کردنـد! و به دنبـال آن تصـمیم نهـایی را برای برداشـتن این مـانع بزرگ- یعنی یوسف- از سر راه خود گرفتند و در یک «مشاوره

---

(۱)- یوسف، ۴.

(۲)- تفسیر برهان، جلد ۲، صفحه ۲۴۳۳؛ تفسیر ابو الفتوح رازی، جلد ۶، صفحه ۳۴۱.

(۳)- یوسف، ۸.

قرآن، ج ۲، ص: ۱۲۷

شیطانی» چنین نظر دادند: «یوسف را بکشید، یا او را به سرزمین دوردستی بیفکنید تا توجّه پدر فقط به شما باشد و بعد از آن (از گناه خود توبه می کنید و) افراد صالحی خواهید بود»! (اقْتُلُوا یُوسُفَ اوِ اطْرَحُوهُ ارْضاً یَخْلُ لَکُمْ وَجْهُ ابِیکُمْ وَ تَکُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْماً صَالِحِینَ). «۱»

همان گونه که می دانیم با وساطت بعضی از برادران قتل یوسف انجام نشد، ولی مقدّمات تبعید او به سرزمینهای دور دست فراهم گردید، درست است که این تبعید، یعقوب را چنان اندوهگین کرد که چشمانش از کثرت گریه و اندوه نابینا شد امّا برخلاف آنچه برادران می خواستند این تبعید مقدّمه عظمت یوسف و فرمانروایی او بر کشور مصر را که از مهمترین کشورهای بزرگ آن زمان بود فراهم ساخت و پدر هم توجّهی به آنها ننمود.

آری امواج خروشان و خطرناک حسد آن قدر قوی و هولناک است که برادران را دعوت به کشتن برادر می کند و سبب گناهان زیاد دیگری از جمله گفتن دروغهای مختلف برای کتمان جنایت خود و نسبت دادن پدر به ضلالت و گمراهی و اهانت آشکار به مقام والای این پیامبر بزرگ.

*** در سوّمین آیه اشاره به داستان یهود شده است. می دانیم گروه عظیمی از آنان که نشانه های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را در کتابهای خود خوانده بودند از «شامات» به سرزمین «مدینه» کوچ کردند تا به افتخار دیدار آن حضرت برسند و پیوسته ظهورش را انتظار می کشیدند و به خود نوید می دادند.

امّا پس از ظهور آن حضرت بسیاری از آنان نه تنها بر تعهّدات باطنی خود نسبت به حمایت از آن حضرت باقی نماندند،

بلکه در صف مخالفین سرسخت در آمدند و دلیل عمده آن یکی «حسد» بود و دیگری «به خطر افتادن منافع مادّی آنان»!

قرآن مجید در این زمینه می گوید: «آیا آنها نسبت به مردم (پیامبر و خاندان او) به خاطر آنچه خدا از فضلش به آنها داده حسد می ورزند؟ با اینکه به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و

---

(۱)- یوسف، ۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۲۸

حکومتی عظیم در اختیار آنان قرار دادیم». (امْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَی مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنَا آلَ ابْرَاهِیمَ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ آتَیْنَاهُمْ مُلْکاً عَظِیماً). «۱»

آری یک روز به آل ابراهیم که یهود از خاندان او هستند نبوّت و دانش و حاکمیّت بخشیدیم، روز دیگر اراده ما بر این قرار گرفت که به محمّد صلی الله علیه و آله و خاندان او این نعمتها را ببخشیم و همه اینها بر طبق مصالحی بود، آیا یهود در آن زمان خوش داشتند که دیگران نسبت به آنان حسد ورزند؟ پس چرا اکنون که نوبت دیگران شده است آتش حسد در درون آنان شعله ور گردیده و از هیچ جنایتی فروگذار نیستند؟!

*** چهارمین آیه باز اشاره به گروهی از اهل کتاب دارد و ظاهراً بیشتر ناظر به یهود می باشد، می فرماید: «بسیاری از اهل کتاب دوست دارند که شما را بعد از اسلام و ایمان آوردن، به حال کفر برگردانند و این به خاطر حسدی است که در وجود آنان ریشه دوانده، بعد از آنکه حق برای آنها روشن شده است (ولی) شما آنها را عفو کنید و گذشت نمایید تا خداوند فرمان خود را (در مورد جهاد) بفرستد، خداوند بر هر چیزی تواناست»، (وَدَّ

كَثِيرٌ مِنْ اهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكَمْ مِنْ بَعْدِ ايمَانِكَمْ كُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ انْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِامْرِهِ انَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَىْ ءٍ قَدِيرٌ). «۲»

کار حسد در وجود انسان به جایی می رسد که نه تنها در امور مادّی که مورد تزاحم و کشمکش بین انسانهاست اثر می گذارد، بلکه در امور معنوی که هیچ مزاحمتی در آن نیست و هر کس می تواند به آن دست یابد نیز اثر می گذارد، گاه می شود که انسان به خاطر لجاجت آگاهانه پا بر سر حق می گذارد و راه سعادت را به روی خود می بندد و در همین حال حسد سبب می شود که دیگران را نیز از راه سعادت باز دارد و این راستی عجیب است.

بسیاری از مفسّران گفته اند جمله حَسَداً مِنْ عِنْدِ انْفُسِهِمْ اشاره به این است که عامل این کار حسدی است که در وجود آنان ریشه دوانده و مربوط به جهل و نادانی و

---

(۱)- نساء، ۵۴.

(۲)- بقره، ۱۰۹.

بی خبری نیست، بلکه همان گونه که در جمله بعد آمده (مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ) بعد از آگاهی از حق، راه غلط می پیمایند!

ولی قرآن به مسلمانان دستور می دهد که این حسودان را به حال خود واگذارند (چرا که آتشی که از حسد به جان آنها افتاده، بهترین مجازاتشان است) ولی تصوّر نکنند این عفو و گذشت همیشه به همین صورت خواهد بود تا آزاد باشند هر بلایی را بر سر بندگان خدا خواستند بیاورند، نه، هرگز!

زمانی فرامی رسد که یا از دنیا می روند و به مجازات الهی گرفتار می شوند، یا در همین دنیا، سپاه نیرومند حق، توطئه های

آنها را در هم می کوبد.

به هر حال آیه اشاره به این است که مسلمانانی که تازه در آغوش اسلام قرار گرفته اند، تسلیم وسوسه های یهود و سایر بداندیشان نشوند، چرا که آنچه آنها می گویند از سر حسد است، آنها از خوشبختی مسلمانان در سایه ایمان و تقوا رنج می برند.

*** پنجمین آیه که آیه پنجم سوره فلق است اشاره به شرّ حاسدان می کند و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور می دهد که از شرّ آنها به خدا پناه برد و بگوید: «به خدا پناه می برم از شرّ حسود هنگامی که حسد بورزد». (وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ اذَا حَسَدَ)

در آغاز این سوره به پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: «بگو: پناه می برم به پروردگار سپیده صبح از شرّ تمام مخلوقات (شرور)».

سپس به سه گروه از مخلوقات شرور اشاره می کند که اساس شرّ و عامل اصلی شرارت در جهانند:

نخست مهاجمان شروری که از تاریکی شب استفاده می کنند و به انسانها در حال خواب و بیداری حمله ور می شوند، تعبیر به «غَاسِقٍ» (موجود شروری که شب حمله ور می شود) به خاطر آن است که نه فقط حیوانات درنده و گزنده، شب هنگام از لانه های خود بیرون می آیند و زیان می رسانند، بلکه افراد شرور و ناپاك و پلید نیز غالباً از تاریکی شب برای وصول به مقاصد خود استفاده می کنند.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۳۰

ولی تاریکی و ظلمت در اینجا می تواند معنی گسترده تری داشته باشد و شامل هرگونه ناآگاهی و جهل و پنهان کاری شود، چرا که راهزنان طریق حق همیشه از جهل و ناآگاهی مردم استفاده می کنند و با نقشه های شوم و پنهانی خود به مؤمنان پاکدل حمله ور می شوند.

سپس به

شرورانی اشاره می کند که در گره ها می دمند و این تعبیر اشاره به زنان وسوسه گر یا مطلق وسوسه گران است که همچون ساحران به هنگام سحر «اورادی» را می خوانند و در گره ها می دمند، پی در پی مطالب بی اساس خود را در گوش مردم می خوانند تا با این وسوسه ها اراده آنان را سست کنند و به حالت تردید بکشانند و هنگامی که اراده ها سست شد راه برای حمله لشگر شیطان هموار می شود.

سپس به سوّمین و آخرین گروه از شروران اشاره کرده، می فرماید: «بگو به خدا پناه می برم از شرّ حاسدان، هنگامی که حسد می ورزند».

از اینجا روشن می شود که یکی از عمده ترین عوامل تخریب و فساد در جهان، تخریب و فسادی است که از حسودان سرچشمه می گیرد و به این ترتیب منابع سه گانه مهمّ شرّ و فساد (مهاجمان تاریک دلی که از تاریکی ها استفاده می کنند و بر مردم هجوم می آورند و وسوسه گرانی که با تبلیغات سوء خود ایمان و عقیده و پیوندهای مردمی را سست می کنند و حسودانی که کارشان همواره تخریب است) در عبارات کوتاهی بیان شده و شاهد گویایی بر مقصود یعنی آثار زیانبار حسد است.

توصیفی که در آغاز آیه برای خداوند ذکر شده (بِرَبِّ الْفَلَقِ) می تواند اشاره به این نکته باشد که طوایف سه گانه شرور بالا همیشه از تاریکی جهل و اختلاف و کفر استفاده می کنند که اگر این تاریکی مبدّل به روشنایی علم و اتّحاد و ایمان شود، حربه های آنان به کندی می گراید.

*** در ششمین آیه مورد بحث بعد از مدح و ستایش بلیغی که از انصار شده است (همانها که پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و یارانش را به شهر خود

(یثرب) دعوت کردند و با آغوش

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۳۱

باز از آنان استقبال نمودند، با جان و دل از آنها پذیرایی کردند و امکانات خود را به پای آنها ریختند) سخن از «تابعین» به میان آورده (همانها که بعد از مهاجران و انصار روی کار آمدند و خطّ ایمان و انقلاب اسلامی را تداوم بخشیدند) می فرماید: «و کسانی که بعد از آنها آمدند و می گویند ما و برادرانمان را که در ایمان به ما پیشی گرفتند بیامرز و در دلهایمان کینه و حسدی نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا! تو مهربان و رحیمی»، (وَ الَّذِینَ جَائُوا مِنْ بَعْدِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِاخْوَانِنَا الَّذِینَ سَبَقُونَا بِالْایمَانِ وَ لَاتَجْعَلْ فِی قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنَا انَّکَ رَؤُوفٌ رَحِیمٌ). «۱»

به این ترتیب آنها بعد از طلب آمرزش برای خود و پیشگامان در اسلام و ایمان (مهاجران و انصار) تنها چیزی را که از خدا می طلبند، از بین رفتن هرگونه «غلّ و کینه و حسد» نسبت به مؤمنان است، چرا که می دانند تا این امور از دل ریشه کن نشود، رشته های محبّت و برادری و اتّحاد هرگز محکم نخواهد شد و بدون آن به هیچ موفقیّتی نایل نمی شوند.

واژه «غِلّ» که از «غَلَل» گرفته شده و به گفته «راغب» در کتاب «مفردات» در اصل به معنی چیزی است که مخفیانه و تدریجاً نفوذ می کند و به همین جهت به آب جاری «غَلَل» می گویند، چرا که تدریجاً در میان درختان نفوذ پیدا می کند.

سپس به «خیانت»، «غُلُول» گفته شده، به خاطر اینکه نفوذی مخفیانه و تدریجی دارد و نیز به «کینه» و «حسد» که نفوذ تدریجی مخفیانه در دل دارد،

«غِلّ» گفته می شود.

در «لسان العرب»، حسد را نوعی «غِلّ» می شمرد، همان گونه که کینه و عداوت را نیز از مصادیق آن می دانند.

بسیاری از مفسّران نیز در تفسیر غِلّ، حسد را ذکر کرده اند، مانند فخر رازی در «التّفسیر الکبیر» و «مراغی» در تفسیر خود و «قرطبی» در «الجامع لاحکام القرآن» در ذیل آیه مورد بحث.

***

(۱)- حشر، ۱۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۳۲

در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث، سخن از صفات بهشتیان است، می فرماید: بعد از آنکه فرشتگان الهی به استقبال آنان می آیند و از آنان دعوت می کنند که در نهایت سلامت و امنیّت وارد بهشت شود: «ما هرگونه غلّ (حسد و کینه و عداوت) را از سینه آنها برمی کنیم، در حالی که همه برادرند و بر تختها رو به روی یکدیگر قرار دارند». (وَ نَزَعْنَا مَا فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ اخْوَاناً عَلَی سُرُرٍ مُتَقَابِلِینَ). «۱»

آری بهشتیان از هرگونه حسد و کینه و عداوت که از صفات دوزخیان است پاکند و اگر اخوّت و برادری در میان آنهاست و در سلامت و امنیّت به سر می برند به خاطر ریشه کن شدن همین امور از وجود آنها (به لطف پروردگار و در سایه اعمال پاکشان) است.

بی شک در دنیا نیز اگر خوهای زشت، کینه و عداوت و حسد از میان انسانها برچیده شود، زندگی مردم همچون زندگی بهشتیان خواهد شد و در امن و امان و اخوّت و برادری خواهند زیست.

نتیجه

از مجموع آنچه در آیات بالا آمد آثار فوق العاده زیانبار حسد در زندگی فردی و اجتماعی و نکوهش شدید قرآن از آن روشن می شود، حسد دست برادر را به خون برادر آغشته می کند و انسان را از

مشاهده حق بازمی دارد، فضای جامعه را تیره و تار می کند، رشته های محبّت را پاره می نماید و جهنّم سوزانی در دنیا برای کسانی که به آن آلوده هستند، به وجود می آورد.

***

(۱)- حجر، ۴۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۳۳

حسد در روایات اسلامی

در روایات اسلامی نکوهش شدیدی از حسد شده به گونه ای که در باره کمتر صفتی از صفات رذیله چنین نکوهش دیده می شود، به عنوان نمونه کافی است که به چند حدیث زیر که گوشه کوچکی از آن احادیث است نظر بیافکنیم:

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «الْحَسَدُ یَأْکُلُ الْحَسَنَاتِ کَمَا تَأْکُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ حسد حسنات را می خورد همان گونه که آتش هیزم را می خورد». «۱»

تعبیر بالا به خوبی نشان می دهد که آتش حسد می تواند تمام خرمن سعادت انسان و حسنات او را بسوزاند و زحمات یک عمر او را بر باد دهد به گونه ای که دست خالی از دنیا برود.

۲- همین معنی به صورت شدیدتری از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده است، می فرمایند: «انَّ الْحَسَدَ یَأْکُلُ الْایمانَ کَمَا تَأْکُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ حسد ایمان را می خورد همان گونه که آتش هیزم را می خورد». «۲»

آری صفت رذیله حسد نه تنها خرمن حسنات را می سوزاند که خرمن ایمان را نیز خاکستر می کند. شرح این سخن در تحلیل های آینده خواهد آمد.

۳- در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «الْحَسَدُ شَرُّ الْامْرَاضِ؛ حسد بدترین بیماری اخلاقی است». «۳»

طبق این حدیث هیچ بیماری اخلاقی بدتر از حسد نیست.

۴- از همان حضرت نقل شده است که فرمود: «رَأْسُ الرَّذَائِلِ الْحَسَدُ؛ سرچشمه صفات رذیله حسد است». «۴»

۵- و نیز از همان حضرت

در یک تعبیر کنایی آمـده است که فرمود: «لِلَّهِ دَرُّ الْحَسَدِ مَا اعْدَلَهُ بَدَءَ بِصَاحِبِهِ فَقَتَلَهُ؛ آفرین بر حسد! چقدر عدالت پیشه است، نخست به سراغ

---

(۱)- المحجّه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۳۲۵.

(۲)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۶، حدیث ۱ و ۲.

(۳)- غرر الحکم، شرح فارسی، جلد ۱، صفحه ۹۱.

(۴)- همان مدرک.

صاحبش می رود و او را می کشد»! «۱»

۶- باز از همان حضرت نقل شده که فرمود: «ثَمَرَهُ الْحَسَدِ شَقَاءُ الدُّنْیا وَ الْآخِرَه؛ میوه درخت حسد شقاوت دنیا و آخرت است»! «۲»

۷- در حـدیث دیگری از امام صادق علیه السـلام آمـده است: «آفَهُ الدِّینِ الْحَسَدُ وَ الْعُجْبُ وَ الْفَخْرُ؛ آفت دین و ایمان (سه چیز است) حسد و خود بزرگ بینی و فخرفروشی». «۳»

۸- امام صادق علیه السلام می فرماید: هنگامی که موسی بن عمران علیه السلام با خدا مناجات می کرد چشمش به مردی افتاد که در سایه عرش الهی قرار داشت، عرض کرد: «یَا رَبِّ مَنْ هَذَا الَّذِی قَدْ اظَلَّهُ عَرْشُکَ؛ خداوندا این کیست که عرش تو بر سر او سایه افکنده است؟!» فرمود: «یَا مُوسَی هَذَا مِمَّنْ لَمْ یَحْسُدُ النَّاسَ عَلَی مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؛ ای موسی! این از کسانی است که نسبت به مردم در برابر آنچه خداوند از فضلش به آنها ارزانی داشته، حسد نورزیده». «۴»

۹- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله می خوانیم: «سِتَّهٌ یَدْخُلُونَ النَّارَ قَبْلَ الْحِسَابِ بِسِتَّهٍ؛ شـش گروهند که قبل از حساب الهی وارد آتش دوزخ می شوند به خاطر شش چیز»!

«قِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هُمْ؟؛ عرض کردند ای رسول خدا! آنها کیانند»؟

«قَالَ: الْامَرَاءُ بِالْجَوْرِ، وَ الْعَرَبُ بِالْعَصَبِیَّهِ، وَ الدَّهَاقِینُ

بِالتَّكَبُّرِ، وَ التُّجَّارُ بِالْخِيَانَهِ، وَ اهْلُ الرُّسْتَاقِ بِالْجَهَالَهِ، وَ الْعُلَمَاءُ بِالْحَسَدِ؛ زمامداران به خاطر ظلم و بیدادگری، عرب به خاطر تعصّب، کدخدایان و خان ها به خاطر تکبّر، تجّار به خاطر خیانت به مردم، روستاییان به خاطر جهل و دانشمندان به خاطر حسد»! «۵»

به این ترتیب حسد در درجه اول بلای بزرگ برای دانشمندان است!

۱۰- این بحث را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به پایان می بریم (هر چند احادیث در این زمینه بسیار است) فرمود: «انَّهُ سَیُصِیبُ امَّتِی دَاءُ الْامَمِ! قَالُوا: وَ مَاذَا دَاءُ

---

(۱)- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱، صفحه ۳۱۶؛ بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۴۱.

(۲)- غرر الحکم، حدیث ۶۸۵۷.

(۳)- المحجّه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۳۲۷.

(۴)- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۷۵.

(۵)- المحجّه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۳۲۷.

الْامَمِ؟! قَالَ: الْاشَرُ وَ الْبَطَرُ وَ التَّکَاثُرُ وَ التَّنَافُسُ فِی الدُّنْیا، و التَّبَاعُدُ و التَّحَاسُدُ حَتَّی یَکُونَ الْبَغْیُ، ثُمَّ یَکُونُ الْهَرْجُ!؛ به زودی بیماری (بزرگ) امّتها، امّت مرا فرامی گیرد! عرض کردند: بیماری (بزرگ) امّتها چیست؟ فرمود: هوسرانی و عیّاشی و فزون طلبی، مسابقه در دنیاپرستی، اختلاف و نفاق و حسد نسبت به یکدیگر و سرانجام به ظلم و ستم و سپس به هرج و مرج مبتلا می شوند»! «۱»

چند مسئله مهم

اشاره

با روشن شدن دیدگاه قرآن مجید و روایات اسلامی در مورد این رذیله اخلاقی (حسد) و عمق فاجعه ای که از آن حاصل می شود، به سراغ چند نکته مهم که در این بحث باقی مانده است می رویم تا موضوع حسد از جوانب مختلف روشن گردد و آنها عبارتند از:

۱- معنی و مفهوم حسد.

۲- انگیزه های حسد.

۳- نشانه ها و آثار

حسد.

۴- پیامدهای فردی و اجتماعی حسد.

۵- طرق درمان و پیشگیری حسد.

۱- مفهوم «حسد» و تفاوت آن با «غبطه»

بزرگان علم اخلاق در تفسیر «حسد» چنین گفته اند: «حسد» که در فارسی از آن تعبیر به «رشک» می شود به معنی «آرزوی زوال نعمت از دیگران است، خواه آن نعمت به حسود برسد یا نرسد» بنابراین کار حسود یا ویرانگری است، یا آرزوی ویران شدن بنیان

---

(۱)- غرر الحکم شرح فارسی، جلد ۱، صفحه ۳۲۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۳۶

نعمتهایی است که خداوند به دیگران داده است، خواه آن سرمایه و نعمت به او منتقل شود یا نه!

بنابراین بدترین نوع حسد آن است که انسان نه فقط آرزوی زوال نعمت دیگران داشته باشد بلکه در مسیر آن گام بردارد، خواه از طریق ایجاد سوء ظنّ و بدبینی نسبت به محسود» یعنی کسی که مورد حسد واقع شده است باشد یا از طریق ایجاد مانع در کار او و این نوع حسد حاکی از خباثت شدید درونی حسودان است.

مرحله ساده تر آن است که هدفش به چنگ آوردن آن نعمت است از طریق سلب کردن آن از دیگران گر چه این هم از رذایل و صفات زشت است، ولی به شدّت نوع قبل نیست.

باز مرحله پایین تر آن است که تنها آرزوی سلب نعمت از دیگری کند بی آنکه کمترین سخنی بگوید و کوچکترین گامی در این راه بردارد.

این حالت هر گاه بی اختیار برای انسان پیدا شود- که گفته اند برای بسیاری پیدا می شود- گناهی بر او نیست، ولی اگر در اختیار انسان باشد به طوری که از طریق مقدّماتی حاصل شود و با مقدّماتی از میان برود، بی شک آن هم جزء رذایل اخلاقی است، ولی اینکه گناه دارد

یـا نه قابل تأمّل است و این تأمّل از آنجا ناشـی می شود که آیا صـفات زشت درونی هر چنـد اختیاری باشـد مادام که در عمل انسان ظاهر نشود حرام است یا تنها یک انحطاط اخلاقی محسوب می شود؟

به هر حال نقطه مقابل حسـد «غبطه» است و آن این است که انسان آرزو کنـد که نعمتی همانند دیگران یا بیشتر از آنها داشـته باشد، بی آنکه آرزوی زوال نعمت کسی را داشته باشد.

ولی بعضی معتقدند که «غبطه» نیز نوعی حسد است و حتّی حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان شاهد نقل کرده اند. «۱»

امّا روشن است که این سخن در صورتی است که حسد را به معنی وسیعی تفسیر کنیم

---

(۱)- به لسان العرب و التحقیق فی کلمات القرآن الحکیم مراجعه شود.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۳۷

که مقـایسه نعمت های خویش با دیگران را شامل شود که در واقع یک نزاع لفظی است و معروف همان است که در بالا گفته شد.

به هر حال حسد صـفتی است مذموم و نکوهیده در حالی که «غبطه» نه تنها مذموم نیست بلکه پسـندیده و مایه ترقّی و پیشرفت است همان گونه که «طریحی» در «مجمع البحرین» مادّه حسد آورده است.

در حدیثی از امام صادق صلی الله علیه و آله می خوانیم: «انَّ الْمُؤْمِنَ یَغْبُطُ وَ لَایَحْسُدُ، وَ الْمُنَافِقُ یَحْسُدُ وَ لَایَغْبُطُ؛ مؤمن غبطه می خورد، ولی حسد نمی ورزد، امّا منافق حسد می ورزد و غبطه نمی خورد». «۱»

۲- انگیزه های حسد

می دانیم بسیاری از صفات رذیله از یکدیگر سرچشمه می گیرند، یا به تعبیر دیگر تأثیر متقابل دارند. حسد نیز از صفاتی است که از صفات زشت دیگری ناشی می شود و خود نیز سرچشمه رذایل فراوانی

است!

علمای اخلاق برای حسد سرچشمه های زیادی ذکر کرده اند: از جمله عداوت و کینه است که موجب می شود انسان آرزوی زوال نعمت از کسی که مورد عداوت اوست کند.

دیگر کبر و خودبرتربینی است، به همین جهت اگر ببیند دیگران مشمول نعمت های بیشتری شده اند آرزو دارد بلکه تلاش می کند که نعمت آنان زایل گردد تا برتری او را نسبت به دیگران به خطر نیفکند!

سوّم حبّ ریاست است که سبب می شود آرزوی زوال نعمت دیگران کند، تا بتواند بر آنها حکومت نماید؛ زیرا اگر امکانات او از نظر مال و ثروت و قدرت او بیش از دیگران نباشد پایه های ریاست او سست می شود.

---

(۱)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۷، حدیث ۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۳۸

چهارم از اسباب حسد ترس از نرسیدن به مقاصد مورد نظر است، چرا که گاه انسان تصوّر می کند نعمت های الهی محدود است اگر دیگران به آن دست یابند امکان رسیدن او را به آن نعمت ها کم می کنند.

پنجمین سبب احساس حقارت و خود کم بینی است، افرادی که در خود لیاقت رسیدن به مقامات والایی را نمی بینند و از این نظر گرفتار عقده حقارتند آرزو می کنند دیگران هم به جایی نرسند تا همانند یکدیگر شوند!

ششمین اسباب حسد بخل و خباثت نفس است؛ زیرا بخیل نه تنها حاضر نیست از نعمت های خود در اختیار دیگران بگذارد بلکه از رسیدن دیگران به نعمت های الهی نیز بخل می ورزد و ناراحت می شود، آری تنگ نظری، کوته بینی و رذالت طبع آدمی را به حسد می کشاند و گاه می شود که همه این امور ششگانه دست به دست هم می دهند و گاه دو یا سه منشأ به هم ضمیمه می شوند و

به همان نسبت، خطر حسد فزونی می یابد.

ولی فراتر از اینها حسد ریشه هایی در عقاید انسان نیز دارد، کسی که ایمان به قدرت خدا و لطف و عنایت او و حکمت و تدبیر و عدالتش دارد چگونه می تواند حسد بورزد؟

شخص حسود با زبان حال دارد به خداوند اعتراض می کند که چرا فلان نعمت را به فلان کس دادی؟! این چه حکمتی است و چه عدالتی؟! چرا به من نمی دهی؟! و نیز به زبان حال می گوید: هرگاه خدا به دیگری نعمتی دهد ممکن است از دادن مثل آن به من الْعِیَاذُ بِاللَّهِ عاجز باشد پس چه بهتر که نعمت از او سلب گردد تا به من برسد!

بنابراین حسودان در واقع گرفتار نوعی تزلزل در پایه های ایمان به توحید افعالی پروردگار و حکمت و قدرت او هستند، چه اینکه انسانی که به این اصول مؤمن باشد می داند تقسیم نعمت ها از سوی خداوند حسابی دارد و بر طبق حکمتی است و نیز می داند خداوند توانایی دارد که بیشتر و بهتر به او ببخشد، هرگاه آنها را شایسته نعمت بداند، پس باید کسب شایستگی کند.

به همین دلیل در حدیثی از زکریّا (پیامبر بزرگ الهی) آمده است که خداوند

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۳۹

می فرماید: «الْحَاسِدُ عَدُوٌّ لِنِعْمَتِی، مُتَسَخِّطٌ لِقَضَائِی، غَیْر رَاضٍ لِقِسْمَتِیَ الَّتِی قَسَمْتُ بَیْنَ عِبَادی؛ حسود دشمن نعمت من است، او خشمگین در برابر قضا و تقدیر من و ناراضی از قسمتی است که در میان بندگانم کرده ام»! «۱»

شبیه همین معنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که می فرماید: خداوند به موسی بن عمران فرمود: «لَاتَحْسُدَنَّ النَّاسُ عَلَی مَا آتَیْتُهُمْ مِنْ فَضْلِی، وَ لَاتَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ

الَی ذلِکَ، وَ لَاتَتَّبِعْهُ نَفْسَکَ، فَانَّ الْحاسِدَ ساخِطٌ لِنِعَمِی، ضادٌّ لِقَسْمِیَ الَّذی قَسَمْتُ بَیْنَ عِبادی وَ مَنْ یَکُ کَذلِکَ فَلَسْتُ مِنْهُ وَ لَیْسَ مِنّی!؛ ای موسی! هرگز در مورد آنچه به مردم از فضلم عطا کرده ام حسد مورز و چشم به آنها ندوز و آنها را در دل پیگیری نکن (و بر این امور خرده مگیر)؛ زیرا حسود نسبت به نعمت های من خشمگین و مخالف تقسیمی است که در میان بندگانم کرده ام، هر کس چنین باشد نه من از اویم و نه او از من است»! «۲»

کوتاه سخن اینکه حسود در واقع پایه های اعتقادی محکمی ندارد وگرنه می دانست حسدورزی نوعی انحراف از توحید است.

شاعر عرب در همین زمینه می گوید:

الا قل لمن کان لی حاسداًأ تدری علی من اسأت الادب؟!

اسأت علی اللّه فی فعله اذا انت لم ترض لی ما وهب!

«به حسود من بگو آیا می دانی نسبت به چه کسی اسائه ادب می کنی؟ تو بی ادبی در برابر خداوند نسبت به کارش داری، هرگاه راضی به بخشش خدا در باره من نشوی»! «۳»

۳- نشانه های حسد

این صفت رذیله مانند بسیاری از صفات دیگر گاه آشکار و صریح است و گاه مخفی و در حال کمون، به همین دلیل باید از آثاری که بزرگان علم اخلاق و روانکاوان برای

---

(۱)- المحجّه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۳۲۶.

(۲)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۷.

(۳)- سفینه البحار، مادّه حسد.

آن ذکر کرده اند یا به تجربه دریافته ایم، آن را در مراحل اولیه باید شناخت و پیش از آنکه در وجود انسان ریشه بدواند و مستحکم گردد به درمان آن پرداخت.

از جمله نشانه هایی که برای آن ذکر شده امور زیر

است:

۱- هنگامی که می شنود نعمتی به دیگری رسیده است، غمگین و ناراحت می شود، هر چند آثاری از خود بروز ندهد.

۲- گاه از این مرحله فراتر می رود و زبان به غیبت و عیبجویی می گشاید.

۳- گاه از این هم فراتر می رود و به دشمنی و عداوت و کارشکنی برمی خیزد!

۴- گاه تنها به بی اعتنایی و بی مهری و یا قطع رابطه از شخصی که مورد حسد او قرار گرفته قناعت می کند، سعی دارد او را نبیند و سخنی از او نشنود و اگر سخنی درباره او بگویند سعی می کند با ورود در مطالب دیگر گوینده را از ادامه سخن بازدارد، یا اگر مجبور به بیان مطلبی در باره او شود سعی می کند صفات برجسته او را پنهان سازد و یا نسبت به آن سکوت کند.

هر یک از این امور می تواند نشانه ای از بروز رذیله حسد باشد.

در احادیثی که در منابع اهل عصمت علیهم السلام برای ما نقل شده است اشارات روشنی به این معنی دیده می شود، از جمله در کلامی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «يَكْفِيكَ مِنَ الْحَاسِدِ انَّهُ يَغْتَمُّ فِي وَقْتِ سُرُورِكَ؛ برای شناخت حسود همین بس که او غمگین شود در حالی که تو شادمان هستی»! «۱»

به عکس هنگامی که زیانی به انسان برسد، شخص حسود خوشحال می شود، همان گونه که در آیه ۵۰ سوره توبه می خوانیم: «انْ تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ انْ تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ اخَذْنَا امْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَ يَتَوَلَّوا وَ هُمْ فَرِحُونَ؛ هرگاه نیکی به تو رسد آنها را ناراحت می کند و اگر مصیبتی به تو رسد می گویند: ما قبلًا پیش بینی چنین مطلبی را می کردیم و تصمیم لازم را گرفتیم

و باز می گردند در حالی که خوشحالند»!

---

(۱)- سفینه البحار، مادّه حسد (این احتمال در تفسیر روایت نیز داده شده که این مجازات برای حسود بس که او غمگین می شود در حالی که تو شادمان هستی).

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۴۱

آیات متعدّد دیگری نیز اشاره به همین گونه عکس العمل ها از سوی کافران حسود دارد از جمله آیه ای است که در آغاز بحث گذشت که کافران به مواهبی که از سوی خداوند به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده بود حسد می ورزیدند.

در روایات اسلامی نیز اشارات مکرّری به همین مسئله دیده می شود که حسودان همیشه از زوال نعمت محسود خوشحال می شوند و از موفّقیّت او ناراحت، از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «اَلْحَاسِدُ یَفْرَحُ بِالشُّرُورِ وَ یَغْتَمُّ بِالسُّرُورِ؛ حسود از شرور و بدی ها خوشحال می شود و از سرور و خوشحالی دیگران غمگین می گردد»! «۱»

۴- پیامدها و آثار سوء حسد

حسد آثار بسیار زیانباری از نظر فردی و اجتماعی و مادّی و معنوی به بار می آورد و کمتر صفتی از صفات رذیله است که این همه پیامدهای سوء داشته باشد، مهمترین آنها آثار زیر است:

نخست اینکه حسود دائماً ناراحت است و همین امر سبب بیماری جسمی و روانی او می شود، هر اندازه دیگران صاحب موفّقیّت بیشتر و نعمت های فزون تر گردند او به همان اندازه ناراحت می شود تا آنجا که گاه خواب و آرامش و استراحت را به کلّی از دست می دهد و بیمار و رنجور و نحیف و ضعیف می شود، در حالی که امکانات خوبی دارد و اگر این رذیله را از خود دور می ساخت برای خودش زندگی آبرومند و مرفّهی داشت.

در احادیث فراوانی به این

نکته اشاره شده و معصومین علیهم السلام نسبت به آن هشدار داده اند، از جمله در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «اسْوَءُ النَّاسِ عَیْشاً الْحَسُود!؛ بدترین مردم از نظر (آرامش در) زندگی حسود است»! «۲»

همین معنی در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام به صورت فشرده تری نقل شده که

---

(۱)- غرر الحکم، ۱۴۷۴.

(۲)- تصنیف غرر الحکم، صفحه ۳۰۰ و ۳۰۱؛ شرح غرر الحکم، ۲۹۳۱.

فرمود: «لَا رَاحَهَ لِحَسُودٍ؛ حسود راحتی ندارد»! «۱»

در تعبیر دیگری از همان حضرت می خوانیم: «الْحَسَدُ شَرُّ الْامْرَاض؛ حسد بدترین بیماریهاست»! «۲»

و در تعبیر دیگری آمده است: «الْعَجَبُ لِغَفْلَهِ الْحُسَّادِ عَنْ سَلَامَهِ الْاجْسَادِ؛ تعجّب می کنم چگونه حسودان برای سلامتی جسم خود ارزش قائل نیستند و از آن غافلند»! «۳»

این سخن را با حدیث دیگری از آن حضرت به پایان می بریم، هر چند احادیث در این زمینه بسیار است، فرمود: «الْحَسَدُ لَایَجْلِبُ الّا مَضَرَّهً وَ غَیْظاً، یُوهِنُ قَلْبَکَ، وَ یَمْرُضُ جِسْمَکَ؛ حسد جز زیان و خشم چیزی در وجود انسان ایجاد نمی کند، حسد سبب می شود که قلب انسان ناتوان و جسم او بیمار گردد»! «۴»

دیگر اینکه زیانهای معنوی حسد از زیانهای مادّی و جسمانی آن به مراتب بیشتر است، زیرا حسد ریشه های ایمان را می خورد و نابود می کند و انسان را نسبت به عدل و حکمت الهی بدبین می سازد، چرا که حسود در اعماق قلبش به بخشنده نعمت ها یعنی خداوند بزرگ معترض است!

در حدیث معروفی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «لَاتُحَاسِدُوا فَانَّ الْحَسَدَ یَأْکُلُ الْایمَانَ کَمَا تَأْکُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ نسبت به یکدیگر حسد نورزید، چرا که حسد ایمان را می خورد همان گونه که

آتش هیزم را می خورد»! «۵»

همین معنی از بنیانگذار اسلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و از فرزند گرامیش امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است.

در حدیث دیگری که مرحوم کلینی در کافی آورده است از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «آفَةُ الدِّینِ الْحَسَدُ وَ الْعُجْبُ وَ الْفَخْرُ؛ آفت دین و ایمان، حسد و خودبرتربینی و فخرفروشی است»! «۶»

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۵۶.

(۲)- شرح غرر الحکم، ۳۳۱.

(۳)- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۵۶.

(۴)- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۵۶.

(۵)- تصنیف غرر الحکم، صفحه ۳۰۰؛ شرح غرر الحکم، ۱۰۳۷۶.

(۶)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۷.

از همان امام بزرگوار علیه السلام نقل شده است که فرمود: «انَّ الْمُؤْمِنَ یَغْبِطُ وَ لَایَحْسُدُ، وَ الْمُنَافِقُ یَحْسُدُ وَ لَایَغْبِطُ!؛ مؤمن غبطه می خورد (و تمنّای نعمت هایی شبیه دیگران می کند ولی) حسد نمی ورزد، در حالی که منافق حسد می ورزد و غبطه نمی خورد»! «۱»

از این حدیث به خوبی استفاده می شود که حسد با روح ایمان سازگار نیست و هماهنگ با نفاق است.

در بحث های گذشته نیز در حدیث قدسی خواندیم که خداوند به موسی بن عمران فرمود: «از حسد بپرهیز که حسود نسبت به نعمت های من خشمگین است و با قسمت من در میان بندگانم مخالف می باشد»!

سوّمین اثر زیانبار دیگر حسد این است که حجاب ضخیمی در برابر معرفت و شناخت حقایق می افکند، چرا که حسود نمی تواند نقطه های قوّت محسود را ببیند هر چند استاد و مربّی و بزرگ او باشد، بلکه دائماً چشم او در پی جستجو برای نقاط ضعف است و ای بسا به خاطر حسد، خوبی را بدی و نقاط قوّت را

ضعف بپندارد و از آنها دوری کند. به همین دلیل از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الْحَسَدُ حَبْسُ الرُّوحِ؛ حسد روح انسان را زندانی می کند و از درک حقایق باز می دارد». «۲»

چهارمین اثر زیانبار حسد این است که انسان دوستان خود را از دست می دهد، زیرا هر کس دارای نعمتی است که احیاناً دیگری ندارد و اگر انسان دارای صفت رذیله حسد باشد طبعاً نسبت به همه مردم حسد می ورزد و همین امر سبب می شود که افراد از او دوری کنند و پیوندهای محبّت میان او و دیگران گسسته شود.

شاهد این سخن کلام پرباری است که از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

«الْحَسُودُ لَاخُلَّهَ لَهُ؛ حسود، دوستی ندارد». «۳»

پنجمین اثر سوء حسد آن است که انسان را از رسیدن به مقامات والا- بازمی دارد به گونه ای که شخص حسود هرگز نمی تواند از مدیریّت بالایی در جامعه برخوردار شود

---

(۱)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۷.

(۲)- شرح غرر الحکم، حدیث ۳۷۱.

(۳)- شرح غرر الحکم، ۸۸۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۴۴

چرا که حسد، دیگران را از گرد او پراکنده می کند و کسی که دارای قوّه دافعه است هرگز به بزرگی نمی رسد.

شاهد این سخن گفتار دیگری از علی علیه السلام است که فرمود: «الْحَسُودُ لَایَسُودُ؛ حسود هرگز به سیادت و بزرگی نمی رسد». «۱»

ششمین اثر بسیار منفی حسد آلوده شدن به انواع گناهان دیگر است، زیرا حسود برای رسیدن به مقصد خود یعنی زایل کردن نعمت از دیگران، به انواع گناهان مانند ظلم و غیبت و تهمت و دروغ و سعایت و غیر آن متوسّل می شود و تمام نیروی خود را به کار می گیرد تا محسود را

به زمین زند لذا از هر وسیله نامشروعی برای وصول به این مقصد نامشروع کمک می گیرد.

باز شاهد این سخن، کلام نورانی دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام است که فرمود:

«الْحَسُودُ کَثِیرُ الحَسَرَاتِ، وَ مُتَضَاعَفُ السَّیِّئَاتِ؛ حسود بسیار حسرت و اندوه دارد و گناهانش پیوسته افزوده می شود»! «۲»

هفتمین بدبختی حسود این است که پیش از آنکه به «محسود» زیان برساند به خودش ضرر می زند، چرا که قبل از هر چیز خودش را گرفتار ناراحتی روح و جسم و عذاب دنیا و عقبی می سازد.

در احادیث اسلامی به این حقیقت اشاره شده، امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید:

«الْحَاسِدُ مُضِرٌّ بِنَفْسِهِ قَبْلَ انْ یَضُرَّ بِالَمحْسُودِ، کَابْلِیسِ اورِثَ بِحَسَدِهِ بِنَفْسِهِ اللَّعْنَهُ، وَ لِآدَمَ علیه السلام الْاجْتِبَاءُ وَ الْهُدَی ...؛ حسود پیش از آنچه می تواند به «محسود» ضرر برساند به خویشتن زیان می رساند، مانند ابلیس که با حسدش لعنت برای خود آفرید و برای آدم برگزیدگی و هدایت». «۳»

***

(۱)- غرر الحکم، حدیث ۱۰۱۷.

(۲)- تصنیف غرر الحکم، صفحه ۳۰۱؛ شرح غرر الحکم، ۱۵۲۰.

(۳)- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۵۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۴۵

۵- مراتب حسد

بزرگان علم اخلاق برای «حسد» مراحل مختلفی ذکر کرده اند از جمله دو مرحله کاملًا متمایز زیر:

۱- وجود حسد در درون دل و در اعماق روح، به گونه ای که انسان آن را کنترل کند و اثرش در گفتار و رفتار او ظاهر نگردد.

۲- وجود حسد در درون به گونه ای که از کنترل او خارج شود و با سخنان و اعمال شیطانی بروز کند و برای انتقام گیری از محسود و زوال نعمت او تلاش کند.

از بعضی روایات استفاده می شود که همه (یا غالب) مردم رگه های حسد در درون

جانشان وجود دارد، ولی تا آن را در گفتار و رفتار خود ظاهر نکنند، گناهی بر آنان نوشته نمی شود!

از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «ثَلَاثٌ لَایَنْجُو مِنْهُنَّ احَدٌ: الظَّنُّ، وَ الطِّیَرَهُ، وَ الْحَسَدُ، وَ سَاحَدِّثُکُمْ بِالَمخْرَجِ مِنْ ذَلِکَ، اذَا ظَنَنْتَ فَلَاتُحَقِّق، وَ اذَا تَطَیَّرْتَ فَامْضِ، وَ اذَا حَسَدْتَ فَلَاتَبْغِ؛ سه چیز است که هیچ کس از آن رهایی نمی یابد:

گمان بد، فال بد و حسد و من راه نجات از آنها را برای شما بازگو می کنم، هنگامی که گمان بد در باره کسی بردی، ترتیب اثر به آن نده و هنگامی که فال بد زدی اعتنا مکن و به کار خود ادامه بده و هنگامی که به کسی حسد پیدا کردی ستم مکن (و در گفتار و اعمال با حسد هماهنگ مشو)»! «۱»

در حدیث دیگری آمده است: «قَلَّ مَنْ یَنْجُو مِنْهُنَّ؛ کمتر کسی از این سه صفت نجات می یابد»! «۲»

از این تعبیر استفاده می شود که این حکم عمومی نیست و انبیا و اولیا را شامل نمی شود، چرا که اگر آنها در ظاهر و باطن از حسد پاک نشوند هرگز به آن مقامات والای روحانی و معنوی نمی رسند، به همین دلیل حدیثی را که می گوید: «هیچ کس از حسد خالی نیست حتّی انبیا» به عنوان محسود واقع شدن تفسیر کرده اند، یعنی حسودان

---

(۱) محجّه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۳۲۵.

(۲) همان مدرک.

در برابر همه کس حتّی پیامبران الهی ظاهر می شوند که نسبت به مقامات آنها حسد می ورزند.

به هر حال، در اینکه صفت حسد از رذایل اخلاقی است خواه به مرحله ظهور و بروز برسد

یا نه شکّی نیست، سخن در این است که آیا اگر به مرحله ظهور و بروز نرسد گناه و عقوبتی بر آن نوشته می شود یا نه؟ ظاهراً دلیلی بر گناه بودن آن در مرحله عدم ظهور و بروز نداریم، هر چند صفت نکوهیده ای است.

ولی مرحوم «نراقی» در «معراج السعاده» در این زمینه می گوید: «هر گاه حسد آدمی را به افعال و گفتار ناپسند وادار کند تا زبان به غیبت و بدگویی بگشاید و ... گناه کرده، همچنین اگر از اظهار و ابراز آن خویشتن داری نماید و از رفتار و گفتاری که دلالت بر حسد نماید پرهیز کند، ولی در باطن زوال نعمت محسود را طالب و به درد و رنج او راغب باشد و از این نظر احساس ناراحتی نکند و بر خود خشمگین نباشد باز گناه کرده است». «۱»

ولی ظاهراً دلیلی بر حرام بودن قسم دوّم وجود ندارد.

به این ترتیب مرحله عدم ظهور و بروز باز دو حالت دارد: حالتی که صاحبش از وجود آن ناراحت نباشد و در رفع آن نکوشد بلکه در درون با آن هماهنگ گردد و حالتی که چنین نباشد، گناه بودن حالت اول بعید به نظر نمی رسد هر چند دلیل قاطعی بر آن نداریم.

۶- درمان حسد

همان گونه که از بحث های پیشین استفاده شد «حسد» از بیماری های خطرناك اخلاقی است که اگر انسان به درمان آن نپردازد دین و دنیای او را تباه می کند.

درمان این بیماری اخلاقی مانند درمان صفات رذیله دیگر است که بر دو اساس استوار می باشد.

---

(۱) معراج السعاده، صفحه ۴۲۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۴۷

۱- طرق علمی.

۲- طرق عملی.

در قسمت «علمی» شخص حسود باید روی دو چیز مطالعه

و دقّت کند یکی پیامدها و آثار ویرانگر حسد از نظر روح و جسم و دیگر ریشه ها و انگیزه های پیدایش حسد.

همان گونه که شخص معتاد به یک اعتیاد خطرناک، مانند اعتیاد به هروئین، باید سرانجام کارِ معتادان را بررسی کند و ببیند آنها چگونه سلامت و تندرستی خود را از دست داده و زن و فرزند و حیثیّت اجتماعی آنها بر باد می رود و با دردناک ترین وضعی در جوانی جان می سپارند و نه تنها کسی از مرگ آنها ناراحت نمی شود بلکه مرگ او را سعادتی برای خانواده و فامیل و دوستانش می شمرند! همین طور «حسود» باید بیندیشد که این بیماری اخلاقی به زودی جسم او را بیمار می کند، مانند خوره روح او را می پوساند و می خورد و از بین می برد، خواب و آرامش را از او سلب می کند و هاله ای از غم و اندوه همیشه اطراف قلب او را گرفته است و از آن بدتر اینکه مطرود درگاه خدا می شود و به سرنوشتی همچون ابلیس و قابیل گرفتار می آید و تازه با همه اینها نیز نمی تواند به مقصود خود یعنی زوال نعمت محسود برسد!

بی شک مرور بر این آثار و پیامدها و بررسی مکرّر احادیث نابی که در این زمینه آمده و در بخشهای گذشته به آن اشاره شد، تأثیر بسیار مثبتی در درمان این بیماری اخلاقی دارد.

«حسود» باید بیندیشد، اگر موادّ مخدّر سلامت روح و جسم را بر هم می زند و مرگ زودرس و رقّت بار را به استقبال او می فرستد، او نیز علاوه بر بیماری های جسمی و روانی، آخرت خود را هم از دست می دهد، چرا که عملًا به حکمت خدا اعتراض می کند و در

پرتگاه شرک و کفر سقوط می نماید، اینها از یک سو.

از سوی دیگر در باره انگیزه های حسد باید بیندیشد و ریشه های آن را یکی پس از دیگری قطع نماید، اگر دوستان ناباب و وسوسه های آنها او را به این وادی کشانده است با آنها قطع رابطه کند و هرگاه تنگ نظری و بخل سرچشمه این رذیله اخلاقی شده، به

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۴۸

مداوای آنها برخیزد، اگر ضعف ایمان و عدم آشنایی به توحید افعالی خداوند او را در این گرداب پرتاب کرده است به تقویت مبانی ایمان و توحید بپردازد و هرگاه ناآگاهی از استعدادهای خویش و ظرفیّت هایی که برای ترقّی و پیشرفت در وجود اوست، او را گرفتار عقده حقارت و به دنبال آن حسد نموده است به درمان آن رو آورد و در سایه توکّل به خدا و اعتماد به نفس، عقده حقارت را بگشاید و رذیله حسد را از خود دور سازد.

چه بهتر اینکه «حسود» عصاره و خلاصه ای از این امور را در صفحه یا صفحاتی بنویسد و هر چند روز یک بار بر آن مرور کند و حتّی با صدای بلند آن را برای خودش در تنهایی جمله جمله بخواند و پیرامون آن بیندیشد و مخصوصاً روی روایاتی که در این زمینه از معصومین علیهم السلام رسیده و در بحث های گذشته به آن اشاره شد تکیه کند، بی شک هر حسودی این برنامه را به طور جدّی دنبال کند در مدّت کوتاهی نتیجه خواهد گرفت، روح و جسم خود را تدریجاً از شرّ حسد رهایی می بخشد و افق های روشنی از سلامت و سعادت در برابر او نمایان می گردد.

مخصوصاً «حسود» باید روی این

نکته کاملًا فکر کند که اگر وقت و نیرویی را که او برای زوال نعمت از محسود به کار می گیرد صرف پیشرفت خودش کند چه بسا از او جلو بیفتد.

به تعبیر دیگر باید انگیزه های حسد را به انگیزه های غبطه تبدیل کند و نیروهای ویرانگر را به نیروهای سازنده مبدّل سازد.

این معنی در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «احْتَرِسُوا مِنْ سُورَهِ الْجُمَدِ وَ الْحِقْدِ وَ الْغَضَبِ وَ الْحَسَد وَ اعِدُّوا لِکُلِّ شَیْ ءٍ مِنْ ذَلِکَ عِدَّهً تُجَاهِدُونَ بِهَا مِنَ الْفِکْرِ فِی الْعَاقِبَهِ وَ مَنْعِ الرَّذِیلَهِ وَ طَلَبِ الْفَضِیلَهِ؛ خود را از شدّت بخل و کینه و غضب و حسد در امان دارید و برای مبارزه با هر یک از این امور وسیله ای آماده سازید، از جمله تفکّر در عواقب سوء این صفات رذیله و راه درمان و طلب فضیلت از این طریق»! «۱»

---

(۱)- تصنیف غرر الحکم، صفحه ۳۰۰، حدیث ۶۸۰۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۴۹

امّا از نظر «عملی»، می دانیم: تکرار یک عمل تدریجاً تبدیل به یک عادت می شود و ادامه عادت تبدیل به ملکه و صفت درونی می گردد، اگر حسود به جای اینکه برای در هم شکستن اعتبار و شخصیّت فردی که مورد حسدش قرار گرفته به تقویت موقعیّت خود بپردازد، به جای غیبت و مذمّتش او را به خاطر صفات خویش مدح و ستایش کند و به جای تلاش در تخریب زندگی مادّی او خود را آماده اعانت و همکاری با او نماید، تا می تواند از او سخن بگوید، تا ممکن است نسبت به او محبّت کند و تا آنجا که در اختیار اوست خیر و سعادت او را بطلبد

و به دیگران نیز همین امور را توصیه کند، به یقین تکرار این کارها تدریجاً آثار رذیله حسد را از روح او می شوید و نقطه مقابل آن که «نصح» و «خیرخواهی» است با یک دنیا نور و صفا و روحانیت جانشین آن می گردد.

علمای اخلاق به افراد ترسو برای از میان بردن این رذیله اخلاقی توصیه می کنند که در میدان هایی که ورود در آن شجاعت فراوان می خواهد گام بگذارند و این کار را بر خود تحمیل کنند تا تدریجاً ترس آنها بریزد و شجاعت به صورت عادت و حالت در آید و سپس ملکه گردد.

همین گونه حسود باید با استفاده از ضدّ آن به درمان پردازد که درمان هر بیماری دارویی است که از ضدّ آن تشکیل یافته است!

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «اذَا حَسَدْتَ فَلَاتَبْغِ؛ هنگامی که نسبت به کسی حسد پیدا کردی بر طبق آن عمل نکن و بر او ستمی روا مدار». «۱»

و در حدیث دیگری از امیر مؤمنان آمده است که فرمود: «انَّ الْمُؤْمِنَ لَایَسْتَعْمِلُ حَسَدَهُ؛ مؤمن حسد خود را به کار نمی گیرد». «۲»

از جمله اموری که در درمان حسد بسیار مؤثّر است راضی به رضای حق بودن و تسلیم در برابر اراده او شدن و قانع به زندگی خویش گشتن است، در حدیثی از امیر مؤمنان می خوانیم: «مَنْ رَضِیَ بِحَالِهِ لَمْ یَعْتَوِرَهُ الْحَسَد؛ کسی که به آنچه دارد راضی باشد حسد دامان او را نمی گیرد». «۳»

---

(۱)- تحف العقول، صفحه ۵۰.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۵۵، صفحه ۳۲۳، حدیث ۱۲؛ کافی، جلد ۸، صفحه ۱۰۸.

(۳)- تصنیف غرر الحکم، صفحه ۳۰۰، حدیث ۶۸۰۸.

۷- نصح و خیرخواهی

نقطه مقابـل حسـد، «نصـح» و خیرخواهی است، به این معنی که نه تنها انسان خواهان زوال نعمت از دیگران نباشـد بلکه طالب بقای نعمت و افزون شدن آن برای همه نیکان و پاکان گردد، یا به تعبیری دیگر آنچه از خیر و خوبی و سعادت معنوی و مادّی برای خویش می خواهد برای دیگران نیز بطلبد و این یکی از فضایل معروف است که در آیات قرآن و روایات اسـلامی به آن اشاره شده است.

پیـامبران الهی خیرخواهان امّت ها بودنـد و یکی از صـفات بارز آنها همین موضوع بود. قرآن مجیـد از زبان «نوح» شـیخ الانبیا چنین نقل می کند که به قوم خود فرمود:

«ابَلِّغُکُمْ رِسَالَاتِ رَبِّی وَ انْصَحُ لَکُمْ وَ اعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَاتَعْلَمُونَ؛ رسالت های پروردگارم را به شـما ابلاغ می کنم و خیرخواه شما هستم و از خداوند چیزهایی (از لطف و مرحمت و عنایت) می دانم که شما نمی دانید». «۱»

در اینجا بعد از مسئله ابلاغ رسالت سخن از نصح و خیرخواهی امّت به میان آمده که نقطه مقابل حسد و بخل و خیانت است.

همین معنی با تفاوت مختصـری در مورد پیامبر بزرگ خـدا هود علیه السـلام آمـده است آنجا که می گویـد: «ابَلِّغُکُمْ رِسَالَاتِ رَبِّی وَ انَا لَکُمْ نَاصِحٌ امِینٌ؛ رسالتهای پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم و من خیرخواه امینی برای شما هستم». «۲»

همین معنی درباره حضرت صالح (اعراف، ۷۹) و حضرت شعیب (اعراف، ۹۳) وارد شده است.

بـدیهی است خیرخـواهی منحصـر به این چهـار بزرگوار نبوده بلکه همه انبیـای الهی و اولیـا معصومین این ویژگی را داشـتند و پیروان راستین آنان نیز باید خیرخواه دیگران باشند، نه حسود باشند و

نه بخیل.

در حدیث پر معنایی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که درباره مردی از طایفه انصار شهادت داد که او از اهل بهشت است، هنگامی که درباره زندگی این مرد بهشتی

---

(۱)- اعراف، ۶۲.

(۲)- همان، ۶۸.

تحقیق کردند عبادت زیادی در او مشاهده نکردند، بلکه دیدند شب هنگام که به بستر استراحت می رود یاد خدا می کند و سپس به خواب می رود تا موقع نماز صبح، مشاهده این وضع موجب سؤال از خودش شد، او در جواب گفت: «مَا هُوَ الّا مَا تَرَوْنَ غَیْرَ انِّی لَااجِدُ عَلی احَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ فِی نَفْسِی غِشّاً وَ لَاحَسَداً عَلی خَیْرٍ اعْطَاهُ اللَّهُ ایَّاهُ؛ وضع من همان است که دیدید، ولی من نسبت به هیچ کس از مسلمانان که خدا نعمتی به او بخشیده در دل خود نه خیانتی می بینم و نه حسدی (بلکه من خیرخواه همه هستم و از نعمت های آنها خوشحالم)»! «۱»

در حدیث دیگری آمده است که پیامبر اکرم فرمود: «انَّ اعْظَمَ النَّاسِ مَنْزِلَهً عِنْدَاللَّهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ امْشَاهُمْ فِی ارْضِهِ بِالنَّصِیحَهِ لِخَلْقِهِ؛ بلند مقام ترین مردم در پیشگاه خداوند در قیامت کسی است که از همه بیشتر تلاش در خیرخواهی مردم کرده است». «۲»

در روایت دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله میزان و معیاری برای خیرخواهی بیان شده و آن این است که از منافع دیگران به اندازه منافع خویش دفاع کند فرمود: «لِیَنْصَحُ الرَّجُلُ مِنْکُمْ اخَاهُ کَنَصِیحَتِهِ لِنَفْسِهِ؛ باید هر کدام از شما نسبت به برادر مؤمن خود خیرخواه باشد به همان اندازه که نسبت به خویش خیرخواه است»! «۳»

واژه «نصح» و «نصیحت» گر چه در

زبان روزمرّه فارسی ما معمولًا به معنی انـدرز به کار می رود ولی در لغت عرب چنین نیست، بلکه مفهوم وسیع و گسترده ای دارد.

«راغب» در کتاب «مفردات» می گویـد: «نصـح و نصیحت» هر کار و هر سخنی است که در آن مصلحت دیگری باشد و این واژه در اصـل به معنی خلوص و اخلاص است. به همین دلیل عسل خالص را «ناصح» می گوینـد، کار خیّاط را هم نصح می نامنـد به خاطر اصـلاح کردن پارچه ای که به او داده شـده است و از آنجا که شخص خیرخواه از روی خلوص و اخلاص در اصـلاح کـار دیگران می کوشـد، واژه نصـح و نصیحت در باره او به کار می رود و اصولًا هر چیزی که خالص و صاف باشـد خواه در سخن یا عمل و در امور

---

(۱)- محجّه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۳۲۵.

(۲)- اصول کافی، صفحه ۲۸، حدیث ۵ و ۴.

(۳)- همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۵۲

مادّی یا معنوی، واژه «نصح» بر آن اطلاق می شود.

بنابراین هنگامی که در بحث های اخلاقی سخن از نصیحت به میان می آید مقصود ترک هر گونه حسد، کینه، بخل و خیانت است.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۵۳

۷

غرور و خودبینی

اشاره

یکی از رذایـل اخلاقی که نه تنهـا در میـان علمـای اخلاق معروف و مشـهور است بلکه در میـان توده هـای مردم نیز از جمله صفـات زشت شـناخته شـده می باشـد «غرور» است. این صـفت رذیله مـوجب از خـود بیگـانگی و جهـل نسبت به خویشـتن و دیگران و فراموش کردن موقعیّت فردی و اجتماعی خود و غوطه ور شدن در جهل و بی خبری است.

غرور انسان را از خدا دور می کند و به شیطان نزدیک می سازد، واقعیّت ها را در نظر او دگرگون می کند و

همین امر سبب خسارت های شدید مادّی و معنوی می گردد.

افراد مغرور همیشه در جامعه منفورند و به خاطر توقّع نامحدودشان گرفتار انزوای اجتماعی می شوند.

غرور سرچشمه صفات رذیله دیگری مانند خودبرتربینی و تکبر و عجب و خودپسندی و ترک تواضع و کینه و حسد نسبت به دیگران و تحقیر آنها می شود.

می دانیم یکی از عوامل اصلی رانده شدن شیطان از درگاه خدا «غرور» او بود و یکی از علل عدم تسلیم بسیاری از اقوام پیشین در برابر دعوت انبیا وجود همین صفت نکوهیده در وجود آنان بود.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۵۴

فرعونها و نمرودها به خاطر غرورشان از خدا دور شدند و به سرنوشت شومی که عبرت برای همگان شد گرفتار گشتند.

«غرور» گاه در یک فرد پیدا می شود و گاه قوم و ملّت یا نژادی در چنگال این رذیله اخلاقی گرفتار می شوند و بی شک قسم دوم خطرناک تر است؛ زیرا گاه کشور یا دنیایی را به آتش می کشد و نمونه آن جنگ جهانی اول و دوم بود که حدّ اقل یکی از علل عمده آن غرور و نژادپرستی آلمانی ها بود.

با این اشاره، نخست به سراغ تفسیر واژه «غرور» در منابع لغت و کتب علمای اخلاق و سپس به سراغ آیات و روایات و تفسیر و تحلیل آنها می رویم و به دنبال آن از اسباب غرور، آثار و پیامدها و راه درمان آن سخن می گوییم.

۱- مفهوم غرور

اشاره

این واژه به طور وسیعی در کلمات عرب مخصوصاً در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی به کار رفته و در گفتگوهای روزمرّه فارسی زبانان نیز کم و بیش در همان معانی اصلی یا لوازم آن به کار می رود.

«راغب» در کتاب «مفردات» واژه «غَرور»

(به فتح غین که معنی وصفی دارد) را به معنی هر چیزی که انسان را می فریبد و در غفلت فرومی برد خواه مال و مقام باشد یا شهوت و شیطان تفسیر می کند.

در «صحاح اللغه» «غُرور» به معنی اموری که انسان را غافل می سازد و می فریبد (خواه مال و ثروت باشد یا جاه و مقام یا علم و دانش و غیر آن) تفسیر شده است.

بعضی از ارباب لغت- به گفته «طریحی» در «مجمع البحرین» گفته اند: «غرور چیزی است که ظاهر جالب و دوست داشتنی دارد ولی باطنش ناخوشایند و مجهول و تاریک است».

در کتاب «التحقیق فی کلمات قرآن الکریم» بعد از نقل کلمات ارباب لغت چنین آمده

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۵۵

است: «ریشه اصلی این واژه به معنی حصول غفلت به سبب تأثیر چیز دیگری در انسان است و از لوازم و آثار آن جهل و فریب و نیرنگ و نقصان و شکست و ... می باشد».

در «المحجه البیضاء فی تهذیب الاحیاء» که از بهترین کتب اخلاق محسوب می شود و تکمیل و تهذیبی است برای «احیاء العلوم» «غزالی» چنین می خوانیم: «غرور عبارت است از دلخوش بودن به چیزی که موافق هوای نفس و تمایل طبع انسانی است و ناشی از اشتباه انسان یا فریب شیطان است و هر کس گمان کند آدم خوبی است (و نقطه ضعفی ندارد) خواه از نظر مادّی یا معنوی باشد و این اعتقاد از پندار باطلی سرچشمه بگیرد آدم شروری است و غالب مردم خود را آدم خوبی می دانند در حالی که در اشتباهند بنابراین اکثر مردم شرورند، هر چند شکل غرور آنها و درجه آن متفاوت است». «۱»

در تفسیر نمونه در معنی

این واژه چنین آمده است: «غَرور» بر وزن (جَسُور) صیغه مبالغه به معنی موجود فوق العاده فریبنده است و شیطان را از این رو «غَرور» می گویند که انسان را با وسوسه های خود فریب می دهد و غافل می سازد و در حقیقت بیان مصداق واضح آن است وگرنه هر انسان یا کتاب فریبنده، هر مقام وسوسه گر و هر موجودی که انسان را گمراه سازد در مفهوم وسیع «غرور» داخل است.

غرور در قرآن مجید

این واژه در قرآن مجید کراراً به کار رفته و در آیات دیگری گرچه این واژه دیده نمی شود ولی مفهوم و محتوای آن را در بر دارد، در آیات زیر دقّت کنید:

۱- ... قَالَ انَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (سوره اعراف، آیه ۱۲)

۲- فَقَالَ الْمَلَاءُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَيكَ الّا بَشَراً مِثْلَنَا وَ مَا نَرَيكَ اتَّبَعَكَ الَّا الَّذِينَ هُمْ ارَاذِلُنَا بَادِىَ الرَّأْىِ وَ مَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ ... قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَاكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا انْ كُنْتَ مِنَ

---

(۱) جلد ۶، صفحه ۲۹۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۵۶

الصَّادِقِينَ (سوره هود، آیات ۳۲ و ۲۷)

۳- قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيراً مِمَّا تَقُولُ وَ انَّا لَنَرَيكَ فِينَا ضَعِيفاً وَ لَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَ مَا انْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ (سوره هود، آیه ۹۱)

۴- وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِى قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ الَيْسَ لِى مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْانْهَارُ تَجْرِى مِنْ تَحْتِى افَلَاتُبْصِرُونَ* امْ انَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِى هُوَ مَهِينٌ وَ لَايَكَادُ يُبِينُ (سوره زخرف، آیات ۵۲- ۵۱)

۵- ذَلِكَ بِانَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ الّا ايَّاماً مَعْدُودَاتٍ وَ غَرَّهُمْ فِى دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (سوره آل

عمران، آیه ۲۴)

۶- فَعَقَرُوا النَّاقَهَ فَعَتَوا عَنْ امْرِ رَبِّهِمْ وَ قَالُوا يَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا انْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ (سوره اعراف، آیه ۷۷)

۷- يُنَادُونَهُمْ الَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَى وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ انْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمُ الْامَانِيُّ حَتَّى جَاءَ امْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ (سوره حدید، آیه ۱۴)

۸- هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَاتُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُّوا وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْارْضِ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَايَفْقَهُونَ* يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا الَى الْمَدِينَهِ لَيُخْرِجَنَّ الْاعَزُّ مِنْهَا الْاذَلَّ وَ لِلَّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَايَعْلَمُونَ (سوره منافقون، آیات ۷ و ۸)

۹- فَامَّا الْانْسَانُ اذَا مَا ابْتَلَيهُ رَبُّهُ فَاكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّى اكْرَمَنِ (سوره فجر، آیه ۱۵)

۱۰- امْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرٌ* سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُوَلُّونَ الدُّبُرَ (سوره قمر، آیات ۴۴ و ۴۵)

۱۱- وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِباً وَ لَهْواً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيَاهُ الدُّنْيَا (سوره انعام، آیه ۷۰)

۱۲- يَا ايُّهَا النَّاسُ ... انَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَاتَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاهُ الدُّنْيَا وَ لَايَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ (سوره لقمان، آیه ۳۳)

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۵۷

ترجمه

۱- (خداوند به شیطان) فرمود: «در آن هنگام که به تو فرمان دادم چه چیز تو را مانع شد که سجده کنی؟!» گفت: «من از او بهترم! مرا از آتش آفریده ای و او را از گِل»!

۲- اشراف کافر قومش (قوم نوح) گفتند: «ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی بینیم! و کسانی را که از تو پیروی کرده اند جز گروهی اراذل ساده لوح مشاهده نمی کنیم و برای شما فضیلتی نسبت به خود نمی بینیم! بلکه شما را دروغگو تصوّر می کنیم! گفتند: ای نوح! تو با

ما جرّ و بحث کردی و زیاد هم جرّ و بحث کردی! (بس است!) اگر راست می گویی آنچه را (از عذاب الهی) به ما وعده می دهی بیاور!».

۳- گفتند: «ای شعیب! بسیاری از آنچه را می گویی ما نمی فهمیم! و ما تو را در میان خود ضعیف می یابیم و اگر (به خاطر) قبیله کوچکت نبود تو را سنگسار می کردیم و تو در برابر ما قدرتی نداری»!

۴- فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت: «ای قوم من! آیا حکومت مصر از آن من نیست؟ و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی بینید؟!- مگر نه این است که من از این مردی که از خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید بهترم؟!».

۵- این عمل آنها (یهود) به خاطر آن است که می گفتند: «آتش (دوزخ) جز چند روزی به ما نمی رسد (و کیفر ما به خاطر امتیازی که بر اقوام دیگر داریم بسیار محدود است) این افترا (و دروغی که به خدا بسته بودند) آنها را در دینشان مغرور ساخت (و گرفتار انواع گناهان شدند)».

۶- سپس (قوم صالح) «ناقه» را پی کردند و از فرمان پروردگارشان سرپیچیدند و گفتند:

«ای صالح! اگر تو از فرستادگان (خدا) هستی آنچه ما را به آن تهدید می کنی بیاور»!

۷- آنها (دوزخیان) را صدا می زنند «مگر ما با شما نبودیم؟! می گویند: آری! ولی شما خود را به هلاکت افکندید و انتظار (مرگ پیامبر را) کشیدید و (در همه چیز) شک و تردید داشتید و آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد تا فرمان حق فرارسید و شیطان فریبکار شما را در برابر (فرمان) خدا فریب داد»!

۸- آنها

(منافقان) کسانی هستند که می گویند: «به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۵۸

نکنید تا پراکنده شوند! (غافل از اینکه) خزاین آسمانها و زمین از آن خداست ولی منافقان نمی فهمند- آنها می گویند: اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون می کنند! در حالی که عزّت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است، ولی منافقان نمی دانند!».

۹- امّا انسان هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش، اکرام می کند و نعمت می بخشد (مغرور می شود) و می گوید: «پروردگارم مرا گرامی داشته است»!

۱۰- یا می گویند: «ما جماعتی متّحد و نیرومند و پیروزیم»؟!- (ولی بدانند) به زودی جمعشان شکست می خورد و پا به فرار می گذارند.

۱۱- کسانی را که آیین (فطری) خود را به بازی و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا آنها را مغرور ساخته، رها کن!

۱۲- ای مردم! ... به یقین وعده الهی حق است، پس مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد و مبادا (شیطان) فریبکار شما را به (کَرَم) خدا مغرور سازد!

تفسیر و جمع بندی

نخستین جرقه های غرور همان طوری که اشاره شد در آغاز آفرینش انسان و در چهره شیطان دیده شد و همان گونه که در اوّلین آیه مورد بحث آمده هنگامی که خداوند به او خطاب کرد «چه چیز تو را مانع شد از اینکه بر آدم سجده کنی هنگامی که به تو فرمان دادم»، (قَالَ مَا مَنَعَکَ الّا تَسْجُدَ اذْ امَرْتُکَ ...). «۱»

«شیطان (با لحنی غرورآمیز) گفت: من از او بهترم! مرا از آتش آفریده ای او را از گل»، (قَالَ انَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ). «۲»

آری حجاب غرور و خودبینی چنان بر چشم بصیرت او افتاد که به او

اجازه نداد راه سعادت خود را که فرمان صریح خداست ببیند و در پرتگاه عصیان سقوط کرد و برای همیشه مطرود و ملعون شد، بنابراین می توان گفت: همان گونه که پیشوای مستکبران جهان ابلیس است پیشوای مغروران عالم نیز اوست و این دو، یعنی «غرور» و «استکبار»، لازم و ملزوم یکدیگرند!

---

(۱)- اعراف، ۱۲.

(۲)- همان، ۱۲.

ابلیس بر اثر غرور و استکبار نتوانست برتری خاک را بر آتش و برتری توبه را بر لجاجت و اصرار بر گناه دریابد، گام در بیراهه گذارد و همچنان در بیراهه سرگردان است.

*** در آیه بعد به داستان نوح یعنی نخستین پیامبر اولوا العزم می رسیم که به خوبی نشان می دهد یکی از عوامل مهم سرپیچی قوم او در برابر ارشادهای دلسوزانه اش همان صفت رذیله «غرور» بود، می فرماید: «اشراف کافر قومش (در برابر دعوت او) گفتند: ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی بینیم و کسانی را که از تو پیروی کرده اند جز گروهی فرومایه و اراذلی ساده لوح نمی یابیم! و فضیلتی برای شما نسبت به خود مشاهده نمی کنیم بلکه شما را جمعی دروغگو گمان می کنیم»، (فَقَالَ الْمَلَاءُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَیکَ الّا بَشَراً مِثْلَنَا وَ مَا نَرَیکَ اتَّبَعَکَ الَّا الَّذِینَ هُمْ ارَاذِلُنَا بَادِیَ الرَّأْیِ وَ مَا نَرَی لَکُمْ عَلَیْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّکُمْ کَاذِبِینَ). «۱»

و در چند آیه بعد نخوت و غرور خود را بیشتر ظاهر می کنند با صراحت می گویند:

«ای نوح! با ما جرّ و بحث کردی و زیاد سخن گفتی (بس است!) اگر راست می گویی آنچه را (از عذاب الهی) به ما وعده می دهی بیاور»! (قَالُوا یَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَاکْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا

بِمَا تَعِدُنَا انْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ). «۲»

معمولًا انسانها از ضررهای احتمالی به حکم عقل پرهیز دارند، ولی این قوم مغرور با اینکه آثار حقّانیّت را در معجزات نوح می دیدند و احتمال مجازات الهی بسیار قوی بود، نه تنها اعتنایی نداشتند بلکه نوح را تشویق به درخواست عذاب الهی می کردند!

آری همان غروری که حجاب شیطان شد حجاب قوم نوح گردید و سرانجام در چنبر عذاب الهی گرفتار شدند و ریشه آنها قطع شد. این است سرنوشت مغروران در تمام طول تاریخ.

در سوّمین آیه سخن از قوم شعیب است که به دنبال قوم نوح گرفتار غرور و خودبینی شدند و سرنوشتی همانند آنها پیدا کردند، می فرماید: «آنها به شعیب گفتند: «بسیاری را از

---

(۱)- هود، ۲۷.

(۲)- همان، ۳۲.

آنچه می گویی ما اصلًا نمی فهمیم! ما تو را در میان خود ضعیف می بینیم و اگر به خاطر احترام قبیله کوچکت نبود سنگسارت می کردیم! و تو در برابر ما قدرتی نداری»! (قَالُوا یَا شُعَیْبُ مَا نَفْقَهُ کَثِیراً مِمَّا تَقُولُ وَ انَّا لَنَرَیکَ فِینَا ضَعِیفاً وَ لَوْلا رَهْطُکَ لَرَجَمْنَاکَ وَ مَا انْتَ عَلَیْنَا بِعَزِیزٍ). «۱»

آنها در واقع در برابر دلایل منطقی و سخنان سنجیده و معجزات الهی حضرت شعیب پاسخی نداشتند، ولی غرور و نخوتشان اجازه نمی داد تسلیم حق شوند و سرانجام صیحه و صاعقه آسمانی در یک چشم بر هم زدن خانه و کاشانه و خود آنها را به آتش کشید و در هم کوبید و چیزی جز پیکرهای نیم سوخته آنها باقی نماند!

*** در چهارمین آیه که ناظر به داستان فرعون است چهره زشت دیگری از این صفت رذیله نیز دیده می شود و نشان می دهد که

غرور و نخوت چنـان مغز او را پر کرده بود که نه تنها اعتنایی به دلایل روشن موسـی نکرد بلکه با سـخنانی کودکانه سـرپیچی خـود را تـوجیه نمود، می فرمایـد: «فرعون در میـان قوم خود نـدا داد و گفت آیـا حکومت مصـر از آن من نیست؟ و این نهرها تحت فرمان من جریان نـدارد؟ آیا نمی بینیـد- من از این مردی که از خانواده حقیری است و هرگز نمی تواند فصـیح صـحبت کنـد برترم»! (وَ نَادَی فِرْعَوْنُ فِی قَوْمِهِ قَالَ یَا قَوْمِ الَیْسَ لِی مُلْکُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْاَنْهَارُ تَجْرِی مِنْ تَحْتِی افَلَاتُبْصِرُونَ* امْ انَا خَیْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِی هُوَ مَهِینٌ وَ لَایَکَادُ یُبِینُ). «۲»

سپس به سخنان واهی و بی اساسی توسّل جست که اگر موسی راست می گوید چرا موسی دستبند طلا ندارد؟ چرا فرشتگان با او نیامدند؟!

افراد مغرور همچون فرعونهـا و نمرودهـا به خاطر بی اعتنایی و غرورشان اهمّیّتی به چگونگی سـخنان خود نمی دادنـد و بسـیار دیـده شـده که حرفهای ابلهانه ای می زنند که حتّی نزدیکانشان در دل به آنها می خندیدند و به یقین چنین حالتی سدّ راه همه معارف الهیه و شناخت واقعیّات زندگی است.

جالب اینکه موسی علیه السلام اگر گرهی در زبانش بود مربوط به کودکی بود امّا هنگامی که

---

(۱)- هود، ۹۱.

(۲)- زخرف، ۵۲- ۵۱.

به نبوّت رسـید و از خـدا درخواست گشوده شـدن عقـده زبانش کرد خداوند به تقاضای او جامه تحقّق پوشـید ولی فرعون بی اعتنا به وضع جدید همچنان به وضع سابق اشاره می کند و لکنت زبانش را یادآور می شود.

*** در پنجمین آیه اشاره ای به قوم یهود دارد که آنها نیز بر اثر غرور و خودبینی امتیازات نامعقولی برای

خود قائل بودند و همین تفکّر غلط سبب گمراهی و طغیان آنها شد، می فرماید: «این (اعراض و روی گردانی آنها از آیات الهی) به خاطر آن است که می گفتند:

جز چند روزی آتش دوزخ به ما نمی رسد (و مجازات ما به خاطر گناهان سنگینمان بسیار کم است چون قوم برتری هستیم!) این افترا و دروغی که (به خدا) بسته بودند آنها را در دینشان مغرور ساخته بود»، (ذَلِکَ بِانَّهُمْ قَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ الّا ایَّاماً مَعْدُودَاتٍ وَ غَرَّهُمْ فِی دِینِهِمْ مَا کَانُوا یَفْتَرُونَ). «۱»

تاریخ بنی اسرائیل نشان می دهد که از گناهکارترین و سرکش ترین اقوام بوده اند و یکی از دلایل عمده آن همان غرور و نخوت آنها بوده است.

متأسّفانه هنوز گروهی از آنها به نام صهیونیستها از باده غرور سرمستند و هر روز مرتکب جنایات تازه ای می شوند که چهره تاریخشان را سیاه تر از سابق می کند.

آنها همه چیز را برای خودشان می خواهند و برای دیگران حقّی قائل نیستند خود را قوم برتر می شمرند و دیگران را با دیده حقارت می نگرند.

*** ششمین آیه ناظر به قوم «صالح» است که آنها نیز چنان مست باده غرور بودند که با صراحت از پیامبرشان تقاضای مجازات الهی کردند، با اینکه معجزه آشکار او را با چشم خود می دیدند، می فرماید: «آنها ناقه را (همان شتری که به اعجاز الهی از کوه بیرون آمده بود) پی کردند و از فرمان پروردگارشان سرپیچیدند و گفتند: ای صالح اگر از فرستادگان خدا هستی عذابی را که ما را به آن تهدید می کنی بیاور»! (فَعَقَرُوا النَّاقَةَ فَعَتَوا عَنْ امْرِ رَبِّهِمْ وَ

---

(۱)- آل عمران، ۲۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۶۲

قَالُوا یَا صَالِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا انْ کُنْتَ مِنَ

الْمُرْسَلِینَ). «۱»

قرآن به دنبال آن می گوید: «زمین لرزه وحشتناکی آنها را فراگرفت و صبحگاهان بدنهای بی جانشان در خانه هاشان باقی ماند! (و این است سرانجام یک قوم مغرور و از خدا بی خبر)»!

*** در هفتمین آیه سخن از دوزخیان است که در قیامت در ظلمت و تاریکی به سر می برند در حالی که مؤمنان با نور ایمان در عرصه محشر شتابان می گذرند: «منافقان دوزخی آنها را صدا می زنند که مگر ما با شما نبودیم؟ می گویند: آری! و لکن شما خود را به هلاکت افکندید و انتظار (مرگ پیامبر را) کشیدید (و در همه چیز) شکّ و تردید داشتید و آرزوهای دور و دراز، شما را مغرور ساخت تا فرمان خدا فرارسید و شیطان شما را در برابر خداوند به غرور و فریب واداشت»! (یُنَادُونَهُمْ الَمْ نَکُنْ مَعَکُمْ قَالُوا بَلَی وَ لَکِنَّکُمْ فَتَنْتُمْ انْفُسَکُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْکُمُ الْامَانِیُّ حَتَّی جَاءَ امْرُ اللَّهِ وَ غَرَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ). «۲»

سپس در آیه بعد از آن با صراحت به آنها گفته می شود که «امروز هیچ راه فراری ندارید و جایگاه شما آتش دوزخ است».

در اینجا به خوبی می بینیم که یکی از صفات بارز منافقان دوزخی غرور و گرفتاری در چنگال آرزوهای دور و دراز شمرده شده است.

همان گونه که در آغاز بحث گفتیم در عنوان «غرور» معنی فریب نهفته شده است، ولی گاه انسان خودش را فریب می دهد و مغرور می شود و گاه شیطان و یا انسانهای شیطان صفت.

*** در هشتمین آیه سخن از منافقان مغرور در این دنیاست که چگونه در برابر مؤمنان راستین و فقیر نمایش ثروت می دادند و آنها را تحقیر می کردند، می فرماید: «آنها

کسانی هستند که می گویند: به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند (غافل از

---

(۱)- اعراف، ۷۷.

(۲)- حدید، ۱۴.

اینکه) خزاین آسمانها و زمین از آن خداست ولی منافقان نمی دانند»! (هُمُ الَّذِینَ یَقُولُونَ لَاتُنْفِقُوا عَلی مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّی یَنْفَضُّوا وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّماوَاتِ وَ الْارْضِ وَ لَکِنَّ الْمُنَافِقِینَ لَایَفْقَهُونَ). «۱»

سپس غرور و نخوت را به اوج رسانده می گویند: «اگر ما (از میدان جنگ) به مدینه بازگردیم عزیزان، ذلیلان را بیرون خواهند کرد در حالی که عزّت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است ولی منافقان نمی دانند»، (یَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا الَی الْمَدِینَهِ لَیُخْرِجَنَّ الْاعَزُّ مِنْهَا الْاذَلَّ وَ لِلَّهِ الْعِزَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ لَکِنَّ الْمُنَافِقِینَ لَایَعْلَمُونَ). «۲»

اگر منافقان، «مغرور» نبودند این گونه ثروت و قدرت خود را به رخ مؤمنان نمی کشیدند و به آنها با دیده حقارت نمی نگریستند و در وادی خطرناک کفر و نفاق سرگردان نمی شدند.

*** در نهمین آیه سخن از طبیعت انسان- یا به تعبیر دیگر طبیعت انسانهای تربیت نایافته و کم ظرفیّت است- که به هنگام نعمت و قدرت مغرور می شوند و سرکش، می فرماید:

«امّا انسان هنگامی که خداوند او را به عنوان امتحان اکرام می کند و نعمت می بخشد (مغرور می شود و) می گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است»! (فَامَّا الْانْسَانُ اذَا مَا ابْتَلَیهُ رَبُّهُ فَاکْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَیَقُولُ رَبِّی اکْرَمَنِ). «۳»

اگر این سخن از سر شکرگزاری و سپاس پروردگار بود به یقین مایه تواضع و کمک به یتیمان و مسکینان می شد، ولی همان گونه که لحن آیات بعد از آن نشان می دهد این سخن از روی غرور و نخوت است و به همین

دلیل نه تنها اثر مطلوب و سازنده ای بر آن مترتّب نمی شود بلکه سرچشمه سرکشی و طغیان می گردد.

*** در دهمین آیه سخن از مشرکان خودخواه و خودپرست مکّه است، می فرماید: «آنها

---

(۱)- منافقون، ۷.

(۲)- همان، ۸.

(۳)- فجر، ۱۵.

می گویند ما جماعتی متّحد و نیرومندیم (و به همین دلیل پیروزی با ماست)»، (امْ یَقُولُونَ نَحْنُ جَمِیعٌ مُنْتَصِرٌ). «۱»

خداوند به این مغروران سبک مغز هشدار می دهد که: «به زودی جمعشان شکست می خورد و پا به فرار می گذارند»! (سَیُهْزَمُ الْجَمْعُ وَ یُوَلُّونَ الدُّبُرَ). «۲»

در تمام این موارد به خوبی می بینیم که غرور و خودبینی عامل مهمّ گناه و شکست و بدبختی است و قرآن مجید در یک پیشگویی اعجاز آمیز خبر از شکست و ناکامی این گروه مغرور می دهد، شکستی که به زودی دامانشان را گرفت و عبرت مردم شدند.

*** در یازدهمین آیه سخن از مشرکانی است که دین و آیین حق را به بازی گرفته اند و مال و ثروت دنیا آنها را مغرور ساخته است و همین امر سبب کفر و عنادشان با حق شد، می فرماید: «کسانی را که آیین (فطری) خود را به بازی و سرگرمی (و استهزاء) گرفتند و زندگی دنیا آنها را مغرور ساخته است رها کن»، (وَذَرِ الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَهُمْ لَعِباً وَ لَهْواً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیَاةُ الدُّنْیا ...). «۳»

این تعبیر شاید گواه این باشد که آنها قابل هدایت نیستند، چرا که باده غرور چنان آنها را سرمست کرده و زرق و برق دنیای مادّی چنان آنها را فریب داده که به هیچ وجه حاضر به تسلیم در برابر حق نیستند و جز سخریّه و استهزاء در برابر حق کاری ندارند و

این معنی از عمق فاجعه ای که به خاطر غرورشان در آن گرفتارند خبر می دهد.

تعبیر به «دینهم» اشاره به فطری بودن دین الهی است که در سرشت همه انسانها حتّی مشرکان وجود داشته و دارد، یا اینکه اشاره به کسانی است که حتّی آیین بت پرستی خودشان را به بازی و مسخره می گرفتند و به خاطر غرور حتّی به آن هم پایبند نبودند و یا اشاره به آیین اسلام است که خداوند به نفع آنان و برای آنها فرستاده است.

***

(۱)- قمر، ۴۴.

(۲)- همان، ۴۵.

(۳)- انعام، ۷۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۶۵

در دوازدهمین آیه به همه انسانها هشدار می دهد و از اینکه فریب زرق و برق دنیا را بخورند و به آن مغرور شوند و در دام شیطان بیفتند بر حذر می دارد، می فرماید: «ای مردم! ... وعده الهی حق است مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد و مغرور سازد و مبادا شیطان شما را فریب دهد»! (یَا اَیُّهَا النَّاسُ ... انَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَاتَغُرَّنَّکُمُ الْحَیَاهُ الدُّنْیَا وَ لَایَغُرَّنَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ). «۱»

جالب اینکه اسباب غرور در این آیه دو چیز شمرده شده: «زرق و برق دنیا» و «شیطان» و این تعبیر نشان می دهد که گاه انسان بی آنکه از زندگی مادّی مرفّهی برخوردار باشد تنها با مشتی خیالات بی اساس مغرور می شود و برای خود مقام و شخصیّتی می پندارد، در برابر حق سرکشی می کند و در دام شیطان گرفتار می شود.

درست است که دنیای پر زرق و برق یکی از دامهای شیطان است ولی گاه خیال و پندار هم سرچشمه نفوذ شیطان می گردد و انسان با آن دلخوش می شود.

نتیجه نهایی

اشاره

از مجموع آنچه در تفسیر و شرح آیات بالا گفته

شـد این واقعیّت به دست می آیـد که مسـئله غرور و نخوت از آن روزی که آدم پـا به این کره خاکی نهاد، در تمام دورانهای تاریخ و عصـر انبیای پیشین تا امروز، یکی از سرچشمه های اصلی و خطرناک فساد و انحراف و کفر و نفاق بوده است، مطالعه در این آیات نشان می دهد که تا چه حد این صـفت رذیله مایه بدبختی گروه عظیمی از انسانها و جوامع بشری می شود و اگر هیچ دلیلی بر زشتی این رذیله اخلاقی جز همین آیات نباشد کافی است.

۱- نکوهش غرور در روایات اسلامی

مذمّت از این خوی زشت در احادیث اسلامی نیز بازتاب گسترده ای دارد:

۱- در حدیثی از امام امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم: «سُکْرُ الْغَفْلَهِ وَ الْغُرُورِ ابْعَدُ افَاقَهً مِنْ

---

(۱)- لقمان، ۳۳.

سُکْرِ الْخَمُورِ!؛ مستی غفلت و غرور از مستی شراب طولانی تر است». «۱»

۲- در حـدیث دیگری از همـان حضـرت می خوانیم: «جِمَاعُ الشَّرِّ فِی الْاغْرَارِ بِالْمَهَل وَ الْاتِّکَالِ عَلَی الْعَمَلِ؛ کانون بـدی ها در مغرور شدن به مهلت الهی و اعتماد بر اعمال (ناچیز) است». «۲»

انسـان عمل خیر ناچیزی انجام می دهـد و به وسـیله آن خود را اهل نجات می دانـد و آزادی بی قیـد و شـرطی برای خود قائل است یا اینکه گناهانی از او سر زده و مهلت پروردگار سبب غرورش می شود.

۳- در حدیث دیگری از آن حضـرت می بینیم غرور ضدّ عقل شـمرده شده است، می فرماید: «لَایُلْقَی الْعَاقِلُ مَغْرُوراً؛ آدم عاقل هرگز مغرور دیده نمی شود». «۳»

۴- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که غرور، انسان را در انبوهی از خیالات گرفتار می سازد و اسباب نجات را از او قطع می کند: «مَنْ غَرَّهُ السَّرَابُ تَقْطَعَتْ بِهِ الْاسْبَابُ!؛ کسی

که سراب ها او را فریب دهد و مغرور سازد اسباب (نجات) از او قطع می شود»! «۴»

۵- همان امام بزرگوار در تعبیر زیبای دیگری در باره گروهی از منحرفان می فرماید:

«زَرَعُوا الْفُجُورَ وَ سَقَوْهُ الْغُرُورَ وَ حَصَدُوا الثُّبورَ؛ آنها بذر فجور و گناه را افشاندند و با آب غرور و فریب آن را آبیاری کردند و محصول آن را که بدبختی و هلاکت بود درو کردند»! «۵»

۶- در سخن دیگری آن حضرت غرور و خودبینی را یکی از موانع پندپذیری انسان می شمرد، می فرماید: «بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَ الْمَوْعِظَهِ حَجَابٌ مِنَ الْغِرَّهِ؛ در میان شما و موعظه حجابی از غرور است»! «۶»

۷- و نیز از همان حضرت در جمله کوتاه و پرمعنی دیگری آمده است: «طُوبَی لِمَنْ لمْ تَقْتُلُهُ قَاتِلَاتِ الْغَرُورِ؛ خوشا به حال کسی که عوامل کشنده غرور او را از پای در نیاورد». «۷»

---

(۱)- غرر الحکم، حدیث ۵۷۵۰.

(۲)- غرر الحکم، حدیث ۳۰۰۲.

(۳)- غرر الحکم، حدیث ۷۱۸۳.

(۴)- غرر الحکم، حدیث ۲۳۷۶.

(۵)- نهج البلاغه، خطبه ۲.

(۶)- نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۲۸۲.

(۷)- غرر الحکم، حدیث ۵۹۷۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۶۷

آنچه در بالاـ گفته شد تنها بخش کوچکی از روایاتی است که در باره خطرات غرور و خودبینی سخن می گوید وگرنه روایات در این زمینه فراوان است و مطالعه همین بخش برای پی بردن به آثار زیانبار غرور و خطرات آن کافی است.

۲- اسباب غرور

بعضی از بزرگان علم اخلاق گفته اند غرور از صفات زشتی است که هر گروهی به نوعی به آن گرفتارند هر چند اسباب و درجات غرور آنها مختلف است.

اسباب غرور و خودبینی بسیار زیاد است و مغروران گروه های مختلفی هستند:

مغروران به علم و دانش و آنها کسانی

هستند که وقتی به مقـامی از علم می رسـند غرور و خودبینی بر آنها عارض می شود، جز افکار خویشـتن را نمی بیننـد و برای افکار دیگران ارزشی قائل نیستند، گاه خود را از مقرّبان الهی می پندارند و قطعاً اهل نجات! اگر کسی کمترین انتقادی از آنها کند ناراحت می شوند و از همه انتظار احترام و پذیرش و قبول را دارند!

گـاه می شود که افراد کم ظرفیّت بـا فراگرفتن علم نـاچیزی و خوانـدن کتـاب و یـا کتابهایی بر مرکب غرور سوار می شونـد و خود را شـکننده صـد قفل و صـد زنجیر می داننـد چرا که تنها صـرف میرِ میر را خوانـده اند! و این بدترین نوع غرور است که عالم و دانشمند را هم از نظر ارزش علمی ساقط می کند و هم از جهت ارزش اجتماعی!

در حـدیثی از رسـول خـدا صـلی الله علیـه و آلـه می خـوانیم که به ابن مسـعود فرمـود: «يَابْنَ مَسْعُود! لَاتَغْتَرَّنَّ بِاللَّهِ وَ لَاتَغْتَرَّنَّ بِصَلَاحِكَ وَ عِلْمِكَ وَ عَمَلِكَ وَ بِرِّكَ وَ عِبَادَتِكَ؛ ای ابن مسـعود! به (کرم) خـدا مغرور نشو و همچنین به صالح بودن و علم و عمل و نیکوکاری و عبادت هایت»! «۱»

در این حدیث به عوامل دیگر غرور از جمله اعمال صالح، انفاق در راه خدا و

---

(۱)- مکارم الاخلاق، جلد ۲، صفحه ۳۵۰.

عبادات اشاره شده که هر کدام از آنها می تواند عاملی برای مستی غرور گردد.

افراد صالـح کم ظرفیّتی را می بینیم که هرگـاه توفیق انجـام عبادات یا اعمال نیکی پیـدا می کننـد ناگهان بر مرکب غرور سوار شـده و خود را اهـل نجات و سـعادت می شـمرند و همه مردم در نظرشان کوچک می شونـد و همین امر باعث هلاکتشان می گردد.

یکی دیگر از

عوامل غرور، مغرور شدن به لطف و کرم و مغفرت خداست، افرادی هستند که بی محابا و جسورانه گناه می کنند، هنگامی که از آنها سؤال شود این چه کار زشتی است که شما انجام می دهید؟ می گویند: خداوند کریم و غفور و رحیم است، خدایی را که ما می شناسیم از آن بالاتر است که گناهان این بنده ناچیز را به رخ او بکشد و به خاطر آن ما را مجازات کند، اصولًا اگر ما گناه نکنیم عفو و کرم خدا چه می شود؟

این گونه افکار انحرافی و سخنان غیر منطقی جرأت آنها را در گناه بیشتر می کند و باعث سقوط و هلاکتشان می شود!

به همین دلیل در قرآن و روایات اسلامی از این نوع غرور شدیداً نهی شده است در آیه ۶ سوره انفطار می خوانیم: «یَا ایُّهَا الْانْسَانُ مَا غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ؛ ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور ساخته است؟»

امیر مؤمنان علیه السلام در تفسیر این آیه می فرماید: «یَا ایُّهَا الْانْسَانُ مَا جَرَّأَکَ عَلَی ذَنْبِکَ؟ وَ مَا غَرَّکَ بِرَبِّکَ؟ وَ مَا انَّسَکَ بِهَلَکَهِ نَفْسِکَ؟!؛ ای انسان! چه چیز تو را بر گناهت جرأت داده؟ و چه چیز تو را در برابر پروردگارت مغرور ساخته؟ و چه چیز تو را به هلاکت خویشتن علاقه مند کرده است». «۱»

فرق است بین کسی که گناه می کند و جسور است و گویی خود را طلبکار می داند و بین کسی که گناهی از او سرزده و شرمنده است و امید به رحمت حق دارد، اوّلی بر مرکب غرور سوار است و دومی دست به دامن لطف پروردگار زده است.

جهل و نادانی یکی دیگر از اسباب غرور است، همان گونه که

علم و دانش گاه سبب غرور می شود جهل و نادانی نیز در بسیاری از جاهلان سبب غرور است. در حدیثی از

---

(۱)- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۳.

امیر مؤمنـان می خوانیم: «مَنْ جَهِلَ اغَرَّ بِنَفْسِهِ وَ كانَ يَوْمُهُ شَرّاً مِنْ امْسِهِ؛ کسـی که جاهـل است مغرور به خویشـتن می شود و امروزش بدتر از دیروز اوست»! «۱»

دیگر از اسباب غرور که گروه زیادی را در کام خود فرو برده است دنیا و زرق و برق دنیا، مال، مقام، جوانی، زیبایی و قدرت است.

افراد کم ظرفیّت همین که به یکی از این امور نایـل شونـد فراموش می کننـد که اینها عاریتی است و همیشه در معرض زوال و نـابودی قرار دارد. این فراموشـی سـبب خودبینی و غرور آنهـا می شود و این غرور آنهـا را از خـدا دور و به شـیطان نزدیـک و آلوده به انواع گناهان می سازد.

در حـدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السـلام می خوانیم: «الـدُّنْيا حُلُمٌ وَ الْاغْتِرَارُ بِهَا نَدَمٌ؛ دنیا خواب و خیالی بیش نیست و مغرور شدن به آن سبب پشیمانی است»! «۲»

در حدیثی از همان بزرگوار می خوانیم: «لَاتَغُرَّنَّكَ الْعَاجِلَهُ بِزُورِ الْمَلَاهِي، فَانَّ اللَّهْوَ يَنْقَطِعُ، وَ يُلْزِمُكَ مَا اكْتَسَبْتَ مِنَ الْمَآثِمِ؛ دنیا تو را با سرگرمی های باطل نفریبد و مغرور نسازد چرا که سرگرمی ها پایان می یابد و گناهش بر تو باقی می ماند»! «۳»

از شـگفتیها این است که همه مردم با چشم خود زوال سـریع نعمت ها و از میان رفتن اموال و ثروت ها و سقوط حکومت ها و قـدرت های دنیوی را همه روز با چشم خود می بینند، امّا هنگامی که خودشان به آن می رسـند چنان مغرور می شوند که فکر می کنند آنچه مربوط به آنهاست جاودانی است

و هرگز از آنها گرفته نمی شود!

آری اسباب غرور بسیار متنوّع است و رهایی از چنگال آن مشکل و جز در سایه بیداری و تقوا و سپردن خویش به خداوند و توجّه به زوال سریع نعمت ها امکان پذیر نیست.

***

(۱)- غرر الحکم، حدیث ۸۷۴۴.

(۲)- همان مدرک، حدیث ۱۳۸۴.

(۳)- همان مدرک، حدیث ۱۰۳۶۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۷۰

۳- علایم و نشانه های غرور

نشانه های غرور گاهی بسیار آشکار است به گونه ای که انسان در نخستین برخورد به آن پی می برد و می فهمد که فلان شخص گرفتار غرور و خودبینی است. بی اعتنایی به مردم، بی توجّهی به حلال و حرام الهی، رعایت نکردن ادب با بزرگان و ترک محبّت با دوستان و بستگان، بی رحمی نسبت به زیردستان، ذکر سخنان ناموزون و دور از ادب، سر دادن خنده و قهقهه بلند، دویدن در حرف دیگران، نگاه های تحقیرآمیز به صالحان و پاکان و عالمان و همچنین راه رفتن به صورت غیر متعارف، پا را به زمین کوبیدن، شانه ها را تکان دادن، نگاه های غیر متعارف به زمین و آسمان نمودن و حتّی گاهی کارهای دیوانگان را انجام دادن اینها همه از نشانه های غرور است.

ولی گاه حالت غرور مخفی است و به این سادگی خود را نشان نمی دهد بلکه با دقّت می توان به وجود چنین صفتی در خویشتن و یا دیگران پی برد. مانند اینکه بعضی افراد پس از مدّت کوتاهی درس استاد را رها می کنند و خود را مستغنی و بی نیاز می دانند، یا مانند کسی که علاقه شدیدی در خود به انزوا و گوشه گیری از مردم احساس می کند و ممکن است بهانه آن را آلوده نشدن به مجالس غیبت و گناه و مانند آن ذکر کند در حالی

که با دقّت می یابیم که عامل اصلی، غرور و خود بزرگ بینی است. خود را پاک، آگاه و مؤمن می پندارد و دیگران را ناقص و آلوده.

آری نه تنها غرور، بلکه بسیاری از صفات رذیله گاهی در زوایای روح انسان پنهان می شوند و خود را به صورت فضایل نشان می دهند، به گونه ای که تشخیص آن جز برای اساتید هوشیار اخلاق میسّر نیست.

۴- آثار و پیامدهای فردی و اجتماعی غرور

در میان صفات رذیله شاید کمتر صفتی به اندازه غرور زیان آور و مرگبار باشد.

پیامدهای غرور تمام زندگی انسان را تحت تأثیر خود قرار می دهد و دنیا و آخرت را

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۷۱

تباه می کند. از میان آثار زیانبار غرور به امور زیر می توان اشاره کرد:

۱- غرور، حجاب ضخیمی بر عقل و فهم انسان می فکند و او را از درک حقایق بازمی دارد و به او اجازه نمی دهد خود و دیگران را آن چنان که هست و هستند بشناسد و حوادث اجتماعی را درست ارزیابی کرده در برابر آنها موضع صحیح بگیرد.

در بحث های سابق در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام خواندیم: «مستی غرور از مستی شراب هم سخت تر است!» این مستی همان حجاب غرور است.

۲- غرور مایه شکست در زندگی و سبب عقب افتادگی است، یک لشکر مغرور به سادگی جنگ را می بازد، یک سیاستمدار مغرور به آسانی زمین می خورد، یک محصّل مغرور در امتحانات رفوزه می شود، یک ورزشکار مغرور بازی را به حریف می بازد و بالاخره یک مسلمان مغرور خود را گرفتار قهر و غضب الهی می سازد.

تعبیر به «قاتلات الغرور» در روایات اسلامی ممکن است اشاره به همین معنی باشد.

۳- غرور تکامل انسان را متوقّف می سازد، بلکه مایه انحطاط و عقب گرد او می شود؛ زیرا

هنگامی که انسان مغرور می شود نقایص خود را نمی بیند و کسی که احساس نقصان نکند به دنبال کمال نمی رود.

آنچه در حدیث امیر مؤمنان در گذشته خواندیم که می فرمود: «کسی که جاهل باشد مغرور می شود و امروز او از دیروزش بدتر است» اشاره به همین نکته مهم است.

۴- غرور سبب فساد و تباهی عمل می شود، زیرا در انجام آن دقّتی به خرج نمی دهد و همین امر کار او را خراب می کند، یک جرّاح مغرور ممکن است بیمار خود را در کام مرگ فروبرد و یا حدّ اقل ناقص سازد، یک راننده مغرور گرفتار تصادف های زیانبار می شود، همچنین یک مؤمن مغرور گرفتار ریا و عجب و سایر اموری که عمل را فاسد می کند می شود؛ در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم: «غَرُورُ الْامَلِ یُفْسِدُ الْعَمَلَ؛ غرور ناشی از آرزوها، سبب فساد عمل می شود». «۱»

۵- غرور مانع از عاقبت اندیشی است، چنانکه در حدیثی از امیر مؤمنان آمده است:

---

(۱)- غرر الحکم، حدیث ۶۳۹۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۷۲

«لَمْ یُفَکِّرْ فِی عَوَاقِبِ الْامُورِ مَنْ وَثِقَ بِزُورِ الْغُرُورِ؛ کسی که اعتماد بر غرور و باطل کند از تفکّر در عاقبت کارها باز می ماند». «۱»

۶- غرور غالباً سبب ندامت و پشیمانی می شود، چرا که انسان نمی تواند ارزیابی صحیحی از خود و دیگران را داشته باشد و در محاسبات خود در حرکت فردی و اجتماعی گرفتار اشتباه می شود و همین امر او را به ندامت و پشیمانی می کشاند، در همین زمینه در حدیث امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم: «دنیا خواب و خیالی بیش نیست و مغرور شدن به آن موجب پشیمانی است». «۲»

۷- در یک جمله می توان گفت: افراد مغرور در

دنیا و آخرت تهیدست و بیچاره اند، چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «الْمَغْرُورُ فِی الدُّنْیا مِسْکِینٌ و فِی الْآخِرَهِ، مَغْبُونٌ لِانَّهُ بَاعَ الْافْضلَ بِالْادْنَی؛ انسان مغرور در دنیا مسکین و بیچاره است و در آخرت مغبون؛ چرا که متاع برتر را به متاع پست تر فروخته است». «۳»

۵- طرق درمان غرور

از آنجا که غرور غالباً ناشی از جهل و عدم شناخت خویشتن و قدر و منزلت انسان در پیشگاه خداست نخستین گام درمان این بیماری اخلاقی شناخت خویشتن و معرفت پروردگار و نیز شناخت لیاقت ها و شایستگی ها در انسانهای دیگر است.

اگر انسان به گذشته خویش برگردد که طفلی بود از هر نظر عاجز و ناتوان و به آینده خویش بنگرد که پیر و ناتوان و از کار افتاده می شود و اگر چند روزی قدرت، مال، ثروت، جوانی و زیبایی دارد، همه آنها در معرض انواع آفات است و طبق ضرب المثل معروف «به مالت نناز که به شبی از بین می رود و به جمالت نناز که به تبی از بین می رود!» همه اینها آسیب پذیر است.

---

(۱)- همان مدرک، ۷۵۶۶.

(۲)- غرر الحکم، حدیث ۱۳۸۴.

(۳)- میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۲۲۳۷ (مادّه غرور).

و نیز اگر به تاریخ پیشینیان بنگرد و سرعت زوال قدرت ها و از میان رفتن اموال و نابودی امکانات با خبر شود هرگز مست غرور نخواهد شد.

چگونه انسان به علمش مغرور شود و حال آنکه ممکن است با ضربه ای که به مغز او تصادفاً وارد شود نه تنها همه علومش را فراموش کند حتّی نام خود را نیز فراموش کند؟!

چگونه به اموالش مغرور گردد در حالی که با یک نوسان بازار

و پیش آمدن یک حادثه مهم اجتماعی، سیاسی و یا نظامی نه تنها همه ثروت خود را از دست دهد بلکه بدهی زیادی به بار آورد؟!

چگونه به قدرتش بنازد در حالی که ممکن است فردا آن را از دست دهد و پشت میله های زندان باشد!

به هر حال آنچه انسان را از مرکب غرور پایین می کشد و به مستی غرور پایان می دهد شناخت خویشتن و اوضاع جهان و بی اعتباری و شدّت دگرگونی احوال آن است.

قرآن مجید به مغروران خطاب می کند و با این سخن بیدارگر به آنها هشدار می دهد، می فرماید: «اوَلَمْ یَسیرُوا فِی الْارْضِ فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ کَانُوا اشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّهً وَ ا ثَارُوا الْارْضَ وَ عَمَرُوهَا اکْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَ جَائَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنَاتِ فَمَا کَانَ اللَّهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَ لَکِنْ کَانُوا انْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ؛ آیا در زمین گردش نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنها بودند چگونه بود؟ آنها نیرومندتر از اینان بودند و زمین را (برای زراعت و آبادی) بیش از اینان دگرگون ساختند و آباد کردند و عمران نمودند و پیامبرانشان با دلایل روشن به سراغشان آمدند (امّا آنها انکار کردند و کیفر خود را دیدند) خداوند هرگز به آنها ستم نکرد، آنها به خودشان ستم می کردند». «۱»

شبیه همین معنی در سوره غافر آیه ۲۱ و ۸۲ نیز آمده است.

اگر انسان درست به جسم و روح و امکانات خود توجّه کند که چقدر آسیب پذیرند و چگونه حوادث کوچک می توانند زندگی او را بر هم زنند، هرگز مست و مغرور

---

(۱)- روم، ۹.

نمی شود، امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «مِسْکِینُ بْنُ آدَمَ مَکْتُومُ الْاجَلِ، مَکْنُونُ

الْعِلَلِ، مَحْفُوظُ الْعَمَلِ، تُؤْلِمُهُ الْبَقَّهُ وَ تَقْتُلُهُ الشَّرْقَهُ وَ تُنْتِنُهُ الْعَرْقَهُ؛ بیچاره آدمیزاد! سرآمد زندگیش نامعلوم، علل بیماریش ناپیدا و اعمالش ثبت و ضبط می شود، پشه ای او را می آزارد و گلوگیر شدن آب یا غذایی او را می کشد و عرق مختصری او را متعفّن و بدبو می سازد»! «۱»

در حالات «ایاز» وزیر معروف و مقتدر سلطان محمود غزنوی نقل کرده اند که همه روز در اطاق مخصوصی می رفت و در را می بست و بعد از لحظاتی بیرون می آمد، بینندگان تعجّب کردند که در این اطاق چه سرّی نهفته است که همه روز «ایاز» به آن سرکشی می کند، بعد از تحقیق معلوم شد لباس دوران چوپانیش را در آنجا گذارده و همه روز به آنجا می رود و به آن نگاه می کند و می گوید: «ایاز تو چوپان بودی! اکنون که خداوند تو را به مقام وزارت رسانده مغرور مباش، از این بترس که فردا مقامت را از دست بدهی و از گذشته نیز ناتوان تر شوی»!

اگر همه قدرتمندان چنین اسباب عبرتی در اختیار داشته باشند هرگز مغرور نخواهند شد، ولی متأسّفانه هر کس «ایاز» نمی شود.

---

(۱)- نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۴۱۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۷۵

۸

آرزوهای دراز!

(طول امل) اشاره

«طول امل» و به تعبیر دیگر «آرزوهای دور و دراز» از مهمترین رذایل اخلاقی است که انسان را به انواع گناهان آلوده می کند، از خدا دور می سازد، به شیطان نزدیک می کند و گرفتار عواقب خطرناکی می سازد.

البتّه اصل «آرزو» و «امید» نه تنها مذموم و نکوهیده نیست، بلکه نقش بسیار مهمّی در حرکت چرخهای زندگی و پیشرفت در جنبه های مادّی و معنوی بشر دارد.

اگر امید و آرزو در دل «مادر» نباشد هرگز فرزندش را

شیر نمی دهـد و انواع زحمت هـا و نـاراحتی ها را برای پرورش او تحمّل نمی نمایـد، همان گونه که در حـدیث معروف نبوی صلی الله علیه و آله آمده است: «الْاَمَلُ رَحْمَهٌ لِامَّتِی وَ لَوْلَا الْاَمَلُ مَا رَضِعَتْ وَالِدَهٌ وَلَدَهَا وَ لَاغَرَسَ غَارِسٌ شَجَرَهَا!؛ امید و آرزو، رحمت برای امّت من است و اگر امید و آرزو نبود هیچ مادری فرزندش را شیر نمی داد و هیچ باغبانی نهالی نمی کاشت». «۱»

کسی که یقین کند مثلًا امروز روز آخر زندگی اوست یا در آینده بسیار نزدیکی از

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۷۳.

دنیا می رود، دست از همه کار می شویـد و در واقع موتور زنـدگی او خاموش می شود و چرخهای آن از کار می افتد و شاید یکی از دلایل مخفی بودن پایان عمر هر کس همین باشد که چراغ پر فروغ امید و آرزو در دلش خاموش نشود و به تلاشـهای زندگی ادامه دهد.

همـان گونه که در حـدیثی از حضـرت مسـیح علیه السـلام می خوانیم: «در جایی نشسـته بود و پیرمردی را مشاهـده کرد که با کمـک بیل به شـکافتن زمین مشـغول است (و تلاش گرم و مسـتمرّی برای کار کشاوزی دارد) حضـرت مسـیح علیه السـلام به پیشگاه خدا عرضه داشت:

«خداونـدا امیـد و آرزو را از او برگیر!» ناگهان پیرمرد بیل را به کناری انـداخت و روی زمین دراز کشـید و خوابیـد، کمی بعد حضـرت مسـیح علیه السـلام عرضه داشت: «بارالها! امید و آرزو را به او بازگردان!» ناگهان مشاهده کرد که پیرمرد برخاست و دوباره مشغول فعّالیّت و کار شد! حضرت مسیح علیه السلام از او سؤال کرد که من دو حال مختلف

از تو دیدم، یک بار بیل را به کنار افکندی و روی زمین خوابیدی، امّا در مرحله دوم ناگهان برخاستی و مشغول کار شدی؟!

پیرمرد در جواب گفت: «در مرتبه اوّل فکر کردم من پیر و ناتوانم و آفتاب لب بامم، امروز بمیرم یا فردا خدا می داند، چرا این همه به خود زحمت دهم و این همه تلاش کنم؟ بیل را به کنار انداختم و بر زمین خوابیدم!

ولی چیزی نگذشت که این فکر به خاطرم خطور کرد از کجا معلوم که من سالهای زیادی زنده نمانم؟ افرادی مثل من بودند و سالها عمر کردند، انسان تا زنده است زندگی آبرومند می خواهد و باید برای خود و خانواده اش تلاش کند، برخاستم و بیل را گرفتم و مشغول کار شدم». «۱»

به همین دلیل برای ایجاد تحرّک بیشتر در گروه های مختلف اجتماعی باید امید به آینده را در دل آنها زنده نگه داشت.

ولی همین امید و آرزو که رمز حرکت و تلاش انسانهاست و مانند قطرات حیاتبخش

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۱۴، صفحه ۳۲۹ (با کمی توضیح).

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۷۷

باران، که سرزمین های مرده را زنده می کند، سرزمین دل انسان را زنده نگه می دارد، اگر از حدّ بگذرد به صورت سیلابی ویرانگر در می آید و همه چیز را با خود می برد و سرانجام انسان را غرق دنیاپرستی و ظلم و جنایت و گناه می کند.

به همین دلیل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «طول امل» را یکی از دو دشمن بسیار خطرناک برای انسانها شمرده و فرموده است:

«خِصْلَتَانٌ اتِّبَاعُ الْهَوی وَ طُولُ الْامَلِ، فَامَّا اتِّبَاعُ الْهَوی فَانَّهُ یَعْدِلُ عَنِ الْحَقِّ، امَّا طُولُ الْامَلِ فَانَّهُ یُحبب الدُّنْیَا؛

شدیدترین چیزی که از آن بر شما می ترسم دو خصلت است: پیروی از هوا و آرزوی طول و دراز؛ زیرا هواپرستی شما را از حق بازمی دارد و امّا آرزوی دور و دراز شما را حریص بر دنیا می کند». «۱»

شبیه همین معنی با کمی تفاوت در نهج البلاغه از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است. «۲»

با این اشاره به آیات قرآن بازمی گردیم و نتیجه طول امل را در سرنوشت اقوام پیشین و انسانها به طور کلّی مورد بررسی قرار می دهیم:

۱- وَاذْكُرُوا اذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِی الْارْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُوراً وَ تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتاً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَ لَاتَعْثَوْا فِی الْارْضِ مُفْسِدِينَ (سوره اعراف، آیه ۷۴)

۲- اتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ* وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ (سوره شعراء، آیات ۱۲۹ و ۱۲۸)

۳- يُنَادُونَهُمْ الَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَى وَ لَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ انْفُسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمُ الْامَانِیُّ حَتَّى جَاءَ امْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ (سوره حدید، آیه ۱۴)

۴- الَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا انْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لَايَكُونُوا كَالَّذِينَ اوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْامَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ (سوره حدید، آیه ۱۶)

۵- ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يُلْهِهِمُ الْامَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (سوره حجر، آیه ۳)

---

(۱)- المحجّه البیضاء، جلد ۸، صفحه ۲۴۵.

(۲)- نهج البلاغه، خطبه ۴۲.

۶- امْ لِلْانْسَانِ مَا تَمَنَّى* فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَ الْاولَى (سوره نجم، آیات ۲۴ و ۲۵)

۷- وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ* الَّذِی جَمَعَ مَالًا وَ عَدَّدَهُ* يَحْسَبُ انَّ مَالَهُ اخْلَدَهُ (سوره همزه، آیات ۱ تا ۳)

۸- انَّ

الَّذِینَ ارْتَدُّوا عَلَی ادْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدَی الشَّیْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ امْلَی لَهُمْ (سوره محمّد، آیه ۲۵)

ترجمه

۱- و به خاطر بیاورید که خداوند شما را جانشینان قوم «عاد» قرار داد و در زمین مستقرّ ساخت که در دشتهایش، قصرها برای خود بنا می کنید و در کوهها برای خود خانه ها می تراشید! بنابراین نعمت های خدا را متذکّر شوید و در زمین به فساد نکوشید.

۲- آیا شما بر هر مکان مرتفعی نشانه ای از روی هوا و هوس می سازید؟!- و قصرها و قلعه های زیبا و محکم بنا می کنید، شاید در دنیا جاودانه بمانید؟!

۳- (منافقان) آنها را صدا می زنند «مگر ما با شما نبودیم؟!» می گویند «آری ولی شما خود را به هلاکت افکندید و انتظار (مرگ پیامبر را) کشیدید و (در همه چیز) شک و تردید داشتید و آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد تا فرمان خدا فرارسید و شیطان فریبکار (نیز) شما را در برابر (فرمان) خداوند فریب داد!».

۴- آیا وقت آن نرسیده است که دلهای مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل کرده است خاشع گردد؟! و مانند کسانی نباشند که در گذشته به آنها کتاب آسمانی داده شد، سپس زمانی طولانی بر آنها گذشت و قلب هایشان قساوت پیدا کرد و بسیاری از آنها گنهکارند!

۵- بگذار آنها بخورند و بهره گیرند و آرزوها آنان را غافل سازد ولی به زودی خواهند فهمید!

۶- آیا آنچه انسان تمنّا دارد به آن می رسد؟!- در حالی که آخرت و دنیا از آن خداست!

۷- وای بر هر عیبجوی مسخره کننده ای!- همان کس که مال فراوانی جمع آوری و شماره کرده (بی آنکه مشروع و

نامشروع آن را حساب کند)!- او گمان می کند که اموالش او را جاودانه

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۷۹

می سازد!

۸- کسانی که بعد از روشن شدن هدایت برای آنها، پشت به حق کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است!

تفسیر و جمع بندی سرچشمه طول امل

آیات اول و دوم ناظر به قوم «عاد» و «ثمود» است که پیامبرانی به نام «هود» و «صالح» داشتند این جمعیّت با پیشرفتی که در کشاورزی و صنعت پیدا کرده بودند سخت سرگرم به دنیا شده و به آن دل بسته بودند و آرزوهای دور و دراز آنها را در خود غرق ساخته بود و چنان گرفتار غرور و کبر و نخوت شده بودند که نه تنها کمترین اعتنایی به دعوت خیرخواهانه پیامبرشان هود و صالح علیهما السلام نکردند، بلکه به مبارزه با آنها برخاستند.

قرآن مجید در نخستین آیه از آیات بالا، از زبان حضرت صالح علیه السلام خطاب به آن قوم سرکش چنین نقل می کند: «به خاطر بیاورید که قوم عاد به خاطر طغیان از میان رفتند و خداوند شما را جانشینان آنان قرار داد و در زمین مستقرّ ساخت که در دشتهایش قصرها برای خود بنا می کنید و در کوهها (در دل سنگها) برای خود خانه هایی می تراشید، به یاد نعمت های خدا باشید و در زمین فساد نکنید»! (وَاذْكُرُوا اذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِى الْارْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُوراً وَ تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتاً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ وَ لَاتَعْثَوْا فِى الْارْضِ مُفْسِدِينَ). «۱»

در دوّمین آیه وضع قوم «عاد» را شرح می دهد که توضیحی است برای آیه قبل که درباره قوم «ثمود» بود.

از زبان پیامبرشان

(حضرت هود علیه السلام) چنین نقل می کند: «آیا شما بر هر مکان مرتفعی

---

(۱)- اعراف، ۷۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۸۰

اخلاق در قرآن ج ۲ ۱۹۹

نشانه ای از سر هوا و هوس می سازید؟- و قصرها و قلعه های زیبا و محکم بنا می کنید که گویی در دنیا جاودانه خواهید ماند»! (اتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ* وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ). «۱»

هود علیه السلام با این سخن به آنها می فهماند که یکی از علل مهمّ انحراف شما هوسرانی و تکیه بر آرزوهای دراز است که شما را از خدا غافل کرده و در زرق و برق دنیا غرق ساخته است.

«مصانع» جمع «مصنع» به معنی ساختمان و قصر مجلّل و محکم است، این واژه از مادّه «صنع» گرفته شده که به معنی کار نیکو انجام دادن است، بنابراین صنع به هر کاری گفته نمی شود، بلکه به کارهایی اطلاق می گردد که دارای امتیاز خاصّی است.

قوم عاد و ثمود تصوّر می کردند که با این بناهای محکم و زیبا و خانه های مجلّلی که در درون دل کوهها ایجاد کرده بودند، می توانند خود را از آفات و گزند حوادث مصون دارند و سالیان دراز زنده بمانند و به عیش و نوش بپردازند.

همین معنی در باره قوم ثمود در آیات دیگری مطرح شده است و باز از زبان صالح علیه السلام این چنین می خوانیم: «اتُتْرَكُونَ فِي مَا هَهُنَا آمِنِينَ* فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ* وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ* وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً فَارِهِينَ؛ آیا چنین می پندارید که همیشه در نهایت امنیّت در نعمت هایی که اینجاست، می مانید- در این باغها و چشمه ها- در این زراعت ها و نخلهایی که میوه هایش شیرین و رسیده است

و شـما از کوهها خانه هایی (بسـیار محکم) می تراشـید و در آن به عیش و نوش می پردازید (و همه چیز را به دست فراموشـی می سپارید؟!)». «۲»

بی شک غرور و غفلت حاصل از طول امل منحصر به قوم عاد و ثمود نبود، ولی در قرآن مجید در مورد این دو گروه سرکش، این رذیله اخلاقی برجستگی خاصّی دارد.

*** در سوّمین آیه سخن از گفتگوی مؤمنان و منافقان در روز قیامت است که منافقان

---

(۱)- شعرا، ۱۲۹- ۱۲۸.

(۲)- شعرا، ۱۴۹ تا ۱۴۶.

خود را در ظلمت و تاریکی در صحنه محشر می بیننـد، در حالی که مؤمنان در پرتو نور و ایمان به سوی بهشت در حرکتنـد، منافقان از مؤمنان تقاضا می کننـد اجازه بدهیـد ما هم از نور شـما بهره ای بگیریم، ولی دیوار بلندی در میان این دو فاصـله می شود.

در اینجا منافقان فریاد می زنند «... الَمْ نَکُنْ مَعَکُمْ ...؛ آیا ما در دنیا با شما نبودیم (پس چرا از ما جدا شدید؟)» «۱»

مؤمنـان در پاسـخ می گوینـد: «آری ما با هم بودیم، ولی شـما خود را فریب دادیـد و در انتظار حوادث ناگوار برای مسـلمانان بودید و پیوسـته در امر معاد و دعوت پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله ابراز تردید می کردید و آرزوهای دراز، پیوسته شما را مغرور سـاخت تـا فرمان مرگ شـما از سوی خـدا فرارسـید»، (... قَالُوا بَلَی وَ لَکِنَّکُمْ فَتَنْتُمْ انْفُسَـکُمْ وَ تَرَبَّصْـتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْکُمُ الْامَانِیُّ حَتَّی جَاءَ امْرُ اللَّهِ ...) «۲»

به این ترتیب آیه فوق عامل بدبختی منافقان را در چهار چیز خلاصه می کند که چهارمین آنها آرزوهای طول و دراز است.

«امانیّ» جمع «امْنِیّه» از مادّه «مَنْی» (بر وزن

مَغز) در اصل به معنی انـدازه گیری کردن است، و «تمنی» به معنی آرزوست، چرا که انسان در درون دل در عالم خیال اموری را برای خود اندازه گیری می کند و به همین جهت به خیالات باطل و سخنان دروغ و آرزوهای دور و دراز «امْنِیّه» و جمع آن «امانیّ» اطلاق شده است.

در تفسـیر منهج الصادقین و تفسیر قرطبی در ذیل این آیه حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که مضمونش این است: «آن حضـرت در حـالی که یـارانش را موعظه می فرمود خطهایی (موازی هم) بر زمین کشـید، بعـد یک خط عمودی بر همه آنان رسم فرمود، سپس گفت: می دانید این خطوط چه معنی دارد؟ عرض کردند: نه یا رسول اللَّه! فرمود:

این خطوط ماننـد آرزوهـای دور و دراز انسانهـاست (که حـدّ و مرزی ندارنـد) و آن یـک خط (عمودی) همان مرگ و پایان زندگی است که بر همه آنها کشیده می شود و همه آمال و آرزوها را باطل می کند».

---

(۱)- حدید، ۱۴.

(۲)- همان، ۱۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۸۲

همین معنی با تفاوت مختصری از «ابن مسعود» نقل شده است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطّی به شکل مربّع کشید و خطّی در وسط آن رسم فرمود و آن را به خارج مربّع ادامه داد و خطوط کوچکی از طرف راست و چپ آن کشید، سپس فرمود: «این (خطّی که در وسط مربّع است) انسان است و این (مربّع) اجل اوست که به او احاطه کرده و این (ادامه خطّی که به خارج از مربّع پیش رفته) آرزوهای دراز اوست که از اجل و مرگ او هم فراتر می رود و این

خطوط کوچک عوارض و حوادثی است که او را احاطه کرده، اگر (فرضاً) اجل خطا کند، این حوادث و عوارض او را از بین می برند و اگر این حوادث و عوارض خطا کنند اجل او را از میان برمی دارد». «۱»

*** در چهارمین آیه مؤمنان را به طور غیر مستقیم مخاطب قرار داده و هشدار می دهد که مراقب وضع خویش باشند، مبادا بر اثر آرزوهای دور و دراز به سرنوشت مرگبار و اسفناک اقوام پیشین گرفتار شوند، می فرماید: «آیا وقت آن نرسیده است که دل های مؤمنان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده است خاشع گردد، و مانند کسانی نباشند که پیش از این کتاب آسمانی بر آنها داده شد، سپس زمان طولانی به آنها گذشت (و بر اثر غفلت و آرزوهای دراز) قلب های آنها قساوت پیدا کرد. و بسیاری از آنان گناهکارند. الَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا انْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللَّهِ وَ مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لَایَکُونُوا کَالَّذِینَ اوتُوا الْکِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَیْهِمُ الْامَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ کَثِیرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ». «۲»

مطابق این آیه آنچه باعث نرمش قلب آدمی و انعطاف آن به سوی حق و خشوع و خضوع در پیشگاه خدا می شود، همان ذکر للّه و یاد خدا و توجه به حق است، آری یاد خدا است که آرزوهای دور و دراز را بر می چیند، و انسان را متوجّه مسؤولیّت هایش می کند، و دل را نورانی، و فکر انسان را واقع بین و ماهیّت زندگی ناپایدار دنیا را در برابر او مشخص می سازد.

---

(۱)- تفسیر قرطبی، جلد ۹، صفحه ۶۴۱۷.

(۲)- حدید، ۱۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۸۳ دلی کز نور معنی نیست

روشن مخوانش دل که آن سنگ است و آهن

دلی کز گرد غفلت زنگ دارداز آن دل سنگ و آهن ننگ دارد

*** در پنجمین آیه خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، اشاره به کفّار و مشرکان کرده، می فرماید:

«بگذار آنها بخورند و از دنیای مادّی بهره گیرند و آرزوها (ی دراز) آنان را غافل سازد ولی به زودی خواهند فهمید (که چه اشتباه بزرگی مرتکب شده اند)»، (ذَرْهُمْ یَأْکُلُوا وَ یَتَمَتَّعُوا وَ یُلْهِهِمُ الْاَمَلُ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ).

آری آنان همچون چهارپایانند که جز آب و علف چیزی نمی فهمند، تنها تفاوتی که با چهارپایان دارند و آنها را از چهارپایان پست تر کرده این است که یک مشت آرزوی طول و دراز اطراف فکرشان را احاطه کرده و به آنها اجازه نمی دهد که در سرنوشت خود بیندیشند و پیش از آنکه دست اجل گریبان آنها را بگیرد بیدار شوند و از بیراهه بازگردند.

در اینجا تأثیر منفی آرزوهای دراز در وجود انسان به خوبی تبیین شده و نشان می دهد که تا چه حد آرزوها انسان را به خود مشغول می سازد و از خدا غافل می کند.

تعبیر به «ذَرْهُمْ» (آنها را رها کن) به وضوح نشان می دهد که امیدی به هدایت این گروه نیست وگرنه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هرگز مأمور نمی شد آنها را رها سازد.

چگونه می توان امید به هدایت گروهی داشت که هدف نهایی آنها خور و خواب همچون حیوانات است و آرزوهای دراز به آنها اجازه نمی دهد که لحظه ای به پایان زندگی و به آفریدگاری که این مواهب حیات را به آنها بخشیده بیندیشند و درباره هدفی که برای آن آفریده شده اند لحظه ای فکر کنند.

در ششمین

آیه مورد بحث، اشاره به این حقیقت می کند که غالباً آرزوهای دراز که هرگز انسان به آنها نمی رسد، او را احاطه می کنند و امکانات او را که باید در مسیر سعادت به کار گرفته شود به خود جذب می کند و او را از راه بازمی دارد، می فرماید: «آیا

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۸۴

انسان به آنچه آرزو می کند می رسد؟! (نه هرگز نخواهد رسید)» (امْ لِلْانْسَانِ مَا تَمَنَّى). «۱»

این استفهام در واقع یک نوع استفهام انکاری است، چگونه ممکن است انسان به همه آرزوهایش برسد در حالی که طول آرزوها گاه دهها یا صدها برابر عمر اوست! و گاه اصلًا نقطه پایانی ندارد! و هر جا برسد آرزوهای دیگری در برابر او خودنمایی کرده و وی را به سوی خود جلب می نماید.

باید توجّه داشت که این آیه به دنبال آیاتی است که اشاره به بتهای مشرکان می کند که آرزو داشتند شفیع آنها در درگاه خداوند شوند و قرآن می گوید این آرزو هرگز برآورده نخواهد شد، ولی با این حال مفهوم آیه عام است و به اصطلاح مورد، مخصّص نیست.

*** در هفتمین آیه سخن از دنیاپرستان خودخواه با آرزوهای دور و دراز است، می فرماید: «وای بر هر عیبجوی مسخره کننده ای- همان کس که مال و ثروت (عظیمی) را جمع آوری و شماره کرده است (بی آنکه حساب مشروع و نامشروع را بکند) و گمان می کند اموالش سبب جاودانگی اوست!»، (وَیْلٌ لِکُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ* الَّذِی جَمَعَ مَالًا وَ عَدَّدَهُ «۲»* یَحْسَبُ انَّ مَالَهُ اخْلَدَهُ). «۳»

در واقع این سه آیه علّت و معلول یکدیگرند، چرا که این انسان بی خبر و خودبین و خودپسند دیگران را استهزاء می کند، به خاطر آنکه ثروت عظیمی

برای خود از طرق نامشروع فراهم ساخته، چرا دست به جمع چنین ثروتی زده؟ به خاطر اینکه می پندارند داشتن چنین ثروتی به او جاودانگی می دهد، این پندار که با «طول امل» و آرزوهای دراز همراه است سبب غرور و خودبرتربینی می شود و آن هم به نوبه خود سبب استهزاء و عیبجویی نسبت به دیگران است. «۴»

---

(۱)- نجم، ۲۴.

(۲)- این احتمال نیز در تفسیر «عـدَّده» داده شده است که منظور شمارش کردن نیست، بلکه مال را وسیله و «عُدّه» خود قرار دهد و در همه حال بر آن تکیه نماید.

(۳)- همزه، ۱ تا ۳.

(۴)- «هُمَزَه» و «لُمَزَه» هر دو صیغه مبالغه است، اولی از مادّه «هَمْز» به معنی شکستن گرفته شده و دومی

از این آیه به خوبی می توان استفاده کرد که آرزوهای دراز گاهی به حدّی می رسد که انسان مرگ را به کلّی فراموش کرده، خود را جاودانه می پندارد و همین امر سبب طغیان و سرکشی او می شود و آن طغیان سرچشمه گناهان دیگری می گردد.

*** در هشتمین و آخرین آیه مورد بحث، سخن از گروهی است که حق را شناختند و سپس به آن پشت کردند و از آن اعراض نمودند، می فرماید: «کسانی که بعد از روشن شدن حق به آن پشت کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است!»، (انَّ الَّذِینَ ارْتَدُّوا عَلَی ادْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدَی الشَّیْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ امْلَی لَهُمْ). «۱»

«امْلَی لَهُمْ» از مادّه «امْلَاء» به معنی پدید آوردن آرزوهای دور و دراز است که انسان را به خود مشغول می دارد.

در واقع آیه ناظر به

این حقیقت است که چگونه ممکن است یک انسان حق را بشناسد و باور کند سپس آن را نادیده بگیرد و به آن پشت کند و راه نجات خود را ببیند با این حال از بیراهه برود!

آیا می توان باور کرد انسان عاقلی چنین کند؟! آری! هنگامی که تسویلات شیطان انسان را احاطه کند و زشتی ها را در نظرش به صورت زیبایی ها نشان دهد و او را گرفتار آرزوهای دور و دراز سازد، بعید نیست حق را به دست فراموشی بسپارد و به آن پشت کند.

از اینجا می توان دریافت که آرزوهای طولانی چه بلایی بر سر انسان می آورد و چگونه انسان عاقل را به کلّی از عقل و خرد بیگانه می کند؟!

*** از مجموع آیات فوق که قسمتی درباره اقوام پیشین بود و بخشی در باره معاصران

از مادّه «لَمْز» به معنی غیبت و عیبجویی کردن است، بعضی معتقدند «هُمَزَه» به کسی می گویند که با اشارات عیبجویی می کند و «لُمَزَه» به کسی که با زبان این کار را انجام می دهد.

(۱)- محمد، ۲۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۸۶

پیامبر صلی الله علیه و آله و قسمتی نیز به صورت یک قانون کلّی مطرح شده بود می توان چنین نتیجه گرفت که طول امل و آرزوهای دراز از خطرناک ترین دشمنان سعادت بشر است که نه تنها افراد، بلکه اقوام و ملّت ها را در کام مرگ و بدبختی فرومی برد.

طول امل در روایات اسلامی

از آنجا که آرزوهای دراز تأثیر بسیار مخرّبی بر زندگی معنوی و اخلاقی و حتّی مادّی انسانها دارد، در روایات اسلامی با تعبیرات گوناگون از آن نکوهش شده و با عبارات پرمعنایی به علل منطقی آن نیز اشاره شده است، به عنوان نمونه به

روایات زیر می توان اشاره کرد:

۱- در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ارْبَعَهٌ مِنَ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَیْنِ وَ قَسَاوَهُ الْقَلْبِ وَ طُولُ الْامَلِ وَ الْحِرْصِ عَلَی الدُّنْیَا؛ چهار چیز است که نشانه شقاوت و بدبختی انسان است: خشک بودن چشمها (به گونه ای که هرگز از خوف خدا اشکی نریزد) و سنگدلی و آرزوهای دراز و حرص بر دنیا». «۱»

۲- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ اطَالَ امَلَهُ سَاءَ عَمَلُهُ؛ کسی که آرزوی طولانی داشته باشد، عملش بد خواهد شد»! «۲»

همین معنی به صورت گویاتری در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که فرمود: «اطْوَلُ النَّاسِ امَلًا اسْوَئُهُمْ عَمَلًا!؛ آن کسی که آرزوهایش از همه طولانی تر باشد، عملش از همه زشت تر و بدتر است»! «۳»

۳- در نهج البلاغه خطبه ۱۴۷ نیز تعبیر گویایی در این زمینه دیده می شود، فرمود:

«انَّمَا هَلَکَ مَنْ کَانَ قَبْلَکُمْ بِطُولِ آمَالِهِمْ وَ تَغَیُّبِ آجَالِهِمْ حَتَّی نَزَلَ بِهِمُ الْمَوْعُودُ الَّذِی تُرَدُّ عَنْهُ الْمَعْذِرَهُ وَ تَرْفَعُ عَنْهُ التَّوْبَهُ؛ اقوامی که پیش از شما بودند و گرفتار عذاب شدند، فقط

---

(۱)- تفسیر قرطبی، جلد ۵، صفحه ۳۶۱۸؛ شبیه به همین معنی با کمی تفاوت در بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۶۴ نیز آمده است.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۷۰ صفحه ۱۶۳، حدیث ۱۹.

(۳)- تصنیف غرر الحکم، صفحه ۳۱۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۸۷

به خاطر آرزوهای طولانی و فراموش کردن اجل و سرآمد زندگیشان بود تا آنکه عذاب موعود فرارسید، همان عذابی که با فرارسیدنش معذرت خواهی رد می شود و درهای توبه بسته خواهد شد»!

۴- در حدیث دیگری از فاطمه بنت الحسین از پدرش امام حسین علیه السلام از

جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین آمده است: «انَّ صَلَاحَ اوَّلِ هَذِهِ الْامَّهِ بِالزُّهْدِ وَ الْیَقِینِ وَ هَلَاکَ آخِرِهَا بِالشُّحِّ (بِالشَّکِّ) وَ الْامَلِ!؛ دو عامل سبب اصلاح (و پیروزی) آغاز این امّت شد که یکی زهد (و ترک وابستگی به دنیا) بود و دیگری ایمان و یقین محکم و آنچه باعث هلاکت (و شکست) آخر این امّت می شود بخل (شکّ) و آرزوهای دراز است». «۱»

بدیهی است ایمان و یقین محکم، به اضافه بی اعتنایی به زرق و برق دنیا، سبب شد که مسلمانان نخستین به هنگام ورود در میدان جهاد از هیچ چیز پروا نکنند، جز خدا را در نظر نگیرند و جز برای خدا شمشیر نزنند و هرگز پشت به دشمن ننمایند و این عامل مهمّ پیروزی آنان بود.

ولی هنگامی که آرزوهای دراز و دلبستگی ها و دلدادگی ها نسبت به ظواهر دنیا جای «زهد» را گرفت و شک و تردید به جای یقین نشست، عقب گردها و شک ها شروع شد و امروز هم برای تجدید عظمت نخستین، راهی جز احیای دو اصل نخست نیست.

۵- در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان می خوانیم: «الْامَلُ سُلْطَانُ الشَّیَاطِینِ عَلَی قُلُوبِ الْغَافِلِینَ؛ آرزوی دراز سبب سلطه شیطانها بر قلوب غافلان می شود»! «۲»

۶- در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام چنین افرادی به عنوان بدترین مردم معرّفی شده اند، می فرماید: «شَرُّ النَّاسِ الطَّوِیلُ الْامَلِ، السَّیِّئُ الْعَمَلِ؛ بدترین مردم کسی است که آرزوهایش از همه طولانی تر باشد و عملش از همه بدتر»! «۳»

و نیز از آن حضرت در حدیث دیگری می خوانیم: «انَّ الْمَرْءَ یُشْرِفُ عَلَی امَلِهِ فَیَقْطَعُهُ حُضُورُ اجَلِهِ، فَسُبْحَانَ اللَّهِ لَاامَلٌ یُدْرَکُ وَ لَامُؤَمَّلٌ یُتْرَکُ!؛ انسان پیوسته دنبال

-(۱)

بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۶۴.

(۲)- تصنیف غرر الحکم، صفحه ۳۱۲.

(۳)- همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۸۸

آرزوهای خویش است (و از مبدأ و معاد غافل است) ناگهان حضور اجل، آرزوهایش را قطع می کند، سبحان اللّه! نه به آرزو رسیده و نه صاحب آرزو رها شده است»! «۱»

۷- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «اشْرَفُ الْغِنَی تَرْکُ الْمُنَی؛ برترین بی نیازی ترک آرزوهاست»! «۲»

چرا که آرزوهـای دور و دراز سـبب می شود که انسـان دائماً خود را نیازمنـد ببینـد و دست حاجت به سوی هر کس و هر جا دراز کند و شخصیّت انسانی خود را به خاطر اموری که هرگز به آن نمی رسد بشکند!

۸- در حـدیث دیگری از همان امام بزرگوار آمده است: «کَذَّبَ مَنِ ادَّعَی الْایمَانَ وَ هُوَ مَشْـغُوفٌ مِنَ الدُّنْیا بِخِدَعِ الْامَانِیِّ وَ زُورِ الْمَلَاهِیِّ؛ دروغ می گویـد کسـی که ادّعـای ایمان می کنـد در حالی که به خاطر خـدعه های آرزوها و سـرگرمی های باطل، دلباخته دنیا شده است»! «۳»

روشن است که دلباختگان آرزوها ناگزیرند برای وصول به آنها همه چیز را به دست فراموشـی بسپارند و از همین جا رخنه در ایمان آنها پیدا می شود.

۹- و نیز از همـان بزرگوار در سـخن کوتـاه و پر معنای دیگری می خوانیم: «الْامَانِیُّ تُعْمَی عُیُونَ الْبَصَائِرِ؛ آرزوهای دراز چشـم بصیرت انسان را کور می کند»! «۴»

۱۰- در حدیثی از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله آمده است که روزی به اصـحاب فرمود: «اکُلُّکُمْ یُحِبُّ انْ یَدْخُلَ الجَنّةَ؟؛ آیا همه شما دوست دارید وارد بهشت شوید»؟!

«قَالُوا نَعَمْ یَا رَسُولَ اللّهِ؛ همگی عرض کردند آری ای رسول خدا»!

فرمود: «قَصِّرُوا مِنَ الْامَلِ وَ اجْعَلُوا آجَالَکُمْ بَیْنَ ابْصَارِکُمْ وَ اسْتَحْیُوا مِنَ

اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ؛ دامنه آرزوها را کوتاه کنید و مرگ را در مقابل چشم خود قرار دهید و از خداوند (و مخالفت فرمان او) آن گونه که شایسته است شرم کنید». «۵»

۱۱- باز در حدیث پرمحتوای دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «انَّ الْامَلَ

---

(۱)- همان مدرک، صفحه ۳۱۳.

(۲)- نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۲۱۱ و ۳۴.

(۳)- تصنیف غرر الحکم، صفحه ۳۱۲، حدیث ۷۲۲۳.

(۴)- غرر الحکم، حدیث ۱۳۷۵.

(۵)- المحجّه البیضاء، جلد ۸، صفحه ۲۴۶.

یُذْهِبُ الْعَقْلَ، وَ یُکَذِّبُ الْوَعْدَ، وَ یَحِثُّ عَلَى الْغَفْلَهِ وَ یُورِثُ الْحَسْرَهَ؛ آرزوهای دراز عقل انسان را می برد و وعده آخرت را دروغ می شمرد و انسان را به غفلت وامی دارد و سرانجام آن، حسرت و ندامت است»! «۱»

۱۲- این بحث را با روایت دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله- به عنوان «خِتَامُهُ مِسْکٌ» پایان می دهیم، در این حدیث آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سه عدد چوب را گرفت، یکی را پیش روی خود در زمین فرو کرد، دیگری را در کنار آن و سوّمی را در فاصله دورتر، سپس فرمود: آیا می دانید این چیست؟ عرض کردند: خدا و رسولش آگاه ترند، فرمود:

«هَذَا الْانْسَانُ! وَ هَذَا الْاجَلُ! وَ هَذَا الْامَلُ یَتَعَاطَاهُ ابْنُ آدَمَ وَ یَخْتَلِجُهُ الْاجَلُ دُونَ الْامَلُ!؛ این (چوب اول) انسان است و این (چوب دوم) سرآمد عمر است و این (چوب سوم که در نقطه دوری در زمین فرو شده بود) آرزوهای دراز انسان است، (آری) پیش از آنکه انسان به آرزوهایش برسد دست اجل گریبان او را خواهد گرفت»! «۲»

در احادیث بالا که گلچینی بود از

احادیث فراوانی که در منابع معروف اسلامی درباره طول امل آمده است به خوبی گستردگی خطرات و عواقب شوم این رذیله اخلاقی را نشان می دهد و ثابت می کند که آرزوهای دراز از بزرگترین دشمنان سعادت انسان و مانع قرب او در پیشگاه خداست.

آثار و پیامدهای طول امل

اشاره

آرزوهای دراز و گاه بی پایان، آثار مخرّب فراوانی در زندگی معنوی و مادّی انسان دارد که گوشه هایی از آن در احادیث بالاـ و همچنین در آیاتی که در قرآن مجید در آغاز این بحث ذکر شد آمده است و به طور کلّی می توان گفت: طول امل پیامدهای خطرناک و مخرّب و سوء زیر را دارد.

---

(۱)- میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۱۰۳ (مادّه امل).

(۲)- میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۱۰۴؛ المحجّه البیضاء، جلد ۸، صفحه ۲۴۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۹۰

۱- طول امل سرچشمه بسیاری از گناهان

یکی از بدترین آثار منفی طول امل و آرزوهای دراز این است که انسان را به انواع گناهان دعوت می کند، زیرا رسیدن به این آرزوها معمولًا از طریق مشروع غیر ممکن است، بنابراین گرفتاران این رذیله اخلاقی خود را ناگزیر می بینند که در کسب درآمدها چشم بر هم نهند و حلال و حرام را شناسایی نکنند و از غصب حقوق دیگران، خوردن اموال یتیمان، کم فروشی، رباخواری، رشوه و مانند این امور، ابا نداشته باشند.

به همین دلیل در حدیث معروف غرر الحکم آمده است: «مَنْ طَالَ امَلُهُ سَاءَ عَمَلُهُ؛ کسی که آرزویش دراز باشد عملش بد می شود»! «۱»

و نیز آمده: «اطْوَلُ النَّاسِ امَلًا اسْوَئُهُمْ عَمَلًا؛ آن کس که آرزوهایش طولانی تر است عملش زشت تر خواهد بود». «۲»

و در نقطه مقابل آن آمده است: «مَنْ قَصَّرَ امَلُهُ حَسُنَ عَمَلُهُ؛ کسی که آرزویش کوتاه باشد عملش نیک خواهد بود»! «۳»

هر سه حدیث بالا از مولا امیر مؤمنان علی علیه السلام است که جان به فدای سخنان نورانی و انسان سازش باد.

۲- طول امل یکی از اسباب مهمّ قساوت قلب

همان گونه که در آیات آغاز این بحث خوانـدیم قرآن مجید درباره یکی از اقوام پیشـین می گوید: آنها کسانی بودند که می پنداشتند عمر طولانی دارند (و گرفتار آرزوهای دراز شده اند) و از این رو قلب های آنها قساوت یافت.

دلیـل این مسـئله روشن است؛ زیرا طول امل انسان را از خـدا غافل می کنـد و به دنیا حریص می سازد و آخرت او را به دسـت فراموشی می سپارد و اینها همه اسباب سنگدلی و قساوت است.

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۱۵۶.

(۲)- غرر الحکم، حدیث ۳۰۵۴.

(۳)- همان مدرک، جلد ۵، صفحه ۲۹۵ (چاپ دانشگاه تهران).

به همین

دلیل در حدیثی آمده است که خداوند به موسی علیه السلام فرمود: «يَا مُوسَى لَاتُطَوِّلْ فِي الدُّنْيَا امَلَكَ فَيَقْسُوا قَلْبَكَ، وَ الْقَاسِي الْقَلْبِ مِنِّي بَعِيدٌ؛ ای موسی! آرزوی خود را در دنیا طولانی نکن که قسیّ القلب خواهی شد و قسیّ القلب از من دور است». «۱»

همین معنی در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علیه السلام آمده است که فرمود: «مَنْ يَأْمُلُ انْ يَعِيشَ ابَداً يَقْسُوا قَلْبُهُ وَ يَرْغَبُ فِي الدُّنْيَا؛ کسی که آرزو دارد جاودانه در این دنیا بماند قسیّ القلب می شود و راغب در دنیا می گردد». «۲»

۳- طول اَمَل سبب نسیان اجل

این اثر نیاز به شرح و بسط ندارد و به خوبی در زندگی آنها که گرفتار این رذیله اخلاقی هستند نمایان است که هرگز نه سخنی از مرگ بر زبان می رانند و نه در فکر آخرتند، بلکه دائماً در گرداب غفلت غوطه ورند.

حدیث معروفی که هم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و هم از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که می فرماید: «طُولُ الْامَلِ يُنْسِي الْآخِرَه؛ درازی آرزوها سبب فراموشی آخرت است» گواه صدق این مدّعاست. «۳»

در حدیث دیگری از مولا علی علیه السلام می خوانیم: «اكْثَرُ النَّاسِ امَلًا اقَلُّهُمْ لِلْمَوْتِ ذِكْراً؛ کسی که آرزویش از همه طولانی تر است از همه کمتر به یاد مرگ است». «۴»

۴- زندگی پررنج محصول دیگری از طول امل

بدیهی است هر قدر آرزوها طولانی تر باشد تهیّه مقدّمات بیشتری را می طلبد، همچنین صرفه جویی بیشتری برای حفظ اموال و ثروت ها جهت رسیدن به آن آرزوهای دور و دراز لازم است و نتیجه این دو، یک زندگی توأم با درد و رنج و سخت گیری بر خود و خانواده خود توأم با تلاش شبانه روزی بی رویّه خواهد بود.

---

(۱)- میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۱۰۴ (مادّه امل).

(۲)- همان مدرک.

(۳)- قبلًا در بخش احادیث گذشت.

(۴)- تصنیف الغرر، صفحه ۳۱۲، حدیث ۷۲۱۵.

به همین جهت در احادیثی که از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است می خوانیم: «مَنْ كَثُرَ مُنَاهُ كَثُرَ عَنَائُهُ؛ کسی که

آرزوهایش زیاد باشد، تعب و رنج او فزونی خواهد یافت».

و نیز می فرماید: «مَنِ اسْتَعَانَ بِالْاَمَانِیِّ افْلَسَ؛ کسی که از آرزوهای دراز کمک بگیرد فقیر و مفلس می شود (و زندگی فقیرانه ای خواهد داشت هر چند ثروتمند باشد)».

و نیز می فرماید: «الرَّغْبَهُ مِفْتَاحُ النَّصَبِ؛

تمایل به دنیا (و آرزوهای دراز) کلید درد و رنج است»! «۱»

۵- طول امل و زندگی ذلّت بار

صاحبان آرزوهای دراز نه تنها در رنج و تعب دائم به سر می برند، بلکه ناچارند شخصیّت انسانی خود را نیز در هم بشکنند و برای رسیدن به مقصود خیالی در برابر هر کس و ناکس خضوع کنند و دست التماس به سوی این و آن دراز نمایند و به زندگی ذلّت بار تن در دهند. در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «ذُلُّ الرِّجَالِ فِی خَیْبَهِ الْآمَالِ؛ خواری مردان در ناکامی آرزوهاست». «۲»

۶- محرومیّت از نعمتها

همان گونه که در بالا اشاره شد، کسانی که گرفتار آرزوهای دور و درازند و در دریای امانی غوطه ورند، غالباً به سراغ صرفه جویی و سخت گیری هر چه بیشتر در استفاده از مواهب حیات و زندگی می روند تا به آرزوهای دور و دراز خود برسند. به همین دلیل نسبت به همه کس حتّی خویشتن و زن و فرزند بخیل خواهند بود، همان بخلی که آنها را از بهره گیری از نعمت های الهی محروم می سازد و در عین برخورداری از امکانات فراوان، زندگی فقیرانه ای دارند.

در زمان خود افرادی را می بینیم که تحت عنوان «تأمین آینده»! برای خود و فرزندان، گرفتار طول امل هستند و همین امر آنان را از مواهبی که در اختیار دارند محروم می سازد.

---

(۱)- تصنیف الغرر، صفحه ۳۱۴.

(۲)- غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۴۰۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۹۳

۷- طول امل و محروم بودن از درک حقایق

آرزوهای دراز همچون سرابی است که تشنگان را در بیابان زندگی به دنبال خود می کشاند و تشنه تر می سازد، بی آنکه به جایی برسند، این آرزوها چهره واقعیّت ها را به گونه ای دروغین نشان می دهد و انسان به خاطر آنها درک نمی کند کجاست و به کجا می رود؟ و وظیفه اش در برابر این سرنوشت چیست؟

از همین رو در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام که سابقاً به آن اشاره کردیم آمده است: «الْاَمَانِیُّ تُعْمِی عُیُونَ الْبَصَائِرِ؛ آرزوهای دراز دیدگان بصیرت را نابینا می کند»! «۱»

کوتاه سخن اینکه: کسی می تواند چهره زیبای حقیقت را آن گونه که هست ببیند و به سرچشمه زلال معرفت برسد که دیده

عقل خود را با حجاب آرزوها نپوشاند و در میان ابرهای تیره و تار طول امل قرار نگیرد.

۸- طول امل سبب کفران نعمت است

بـدیهی است آرزوهای دراز، انسان را به آن چه نـدارد و شاید هرگز به آن نمی رسد دلبند می سازد، به همین دلیل آنچه را از نعمت های الهی در دست دارد کوچک می شـمرد و نسـبت به آن بی اعتناست و این کفران نعمت، پیامدهای شومی در دنیا و آخرت برای او دارد.

در حـدیثی از مولای متّقیان امیر مؤمنان علی علیه السـلام می خوانیم: «تَجَنَّبُوا الْمُنَی فَاِنَّهَا تُـذَهِّبُ بِبَهْجَهِ نِعَمِ اللَّهِ عِنْـدَکُمْ، و تُلْزِمُ اسْتِصْغَارَهَا لَدَیْکُمْ، وَ عَلَی قِلَّهِ الشُّکْرِ مِنْکُمْ؛ از آرزوهای دراز بپرهیزید که زیبایی نعمت های الهی را از نظر شما می برد و آنها را نزد شما کوچک می کند و به کمی شکر (و کفران نعمت) از سوی شما منتهی می شود»! «۲»

***____

(۱)- غرر الحکم، حدیث ۱۳۷۵.

(۲)- تصنیف الغرر، صفحه ۳۱۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۹۴

اسباب و انگیزه های طول امل

عمـده ترین چیزی که سـبب آرزوهای دراز می شود جهل و بی خبری است، جهل نسـبت به خویشـتن و نسـبت به دنیا و جهل نسبت به قدرت و لطف خدا و ثواب آخرت و عقبی، مجموعه این جهل ها انسان را به وادی آرزوهای دراز می کشاند.

توضیـح اینکه: انسـان به سـبب بی خـبری از وضـع خویش و عـدم توجّه به این حقیقت که هر لحظه ممکن است پایـان عمر او فرارسـد، یـک لخته خون کوچک می توانـد مجرای رگهای قلب یا مغز او را بگیرد و در یک لحظه، سـکته قلبی یا مغزی بر او عارض شود یا حادثه ای همچون زلزله و آتش سوزی، تصادف در رانندگی، لغزیدن و بر زمین خوردن و ضربه مغزی شدن یا مانند اینها به زندگی او پایان دهد. آری بر اثر جهل به این امور گرفتار این پندار می شود که عمری طولانی دارد

و سپس یک مشت آرزوهای دراز اطراف فکر او را احاطه می کند و به او اجازه نمی دهد به غیر آن بیندیشد.

همچنین جهل نسبت به ناپایداری و بی وفایی دنیا، دنیایی که نه بر صغیر رحم می کند و نه بر کبیر، نه بر جوان رحم می کند نه بر پیر، گاه پیش از آنکه پیری بمیرد صدها کودک و جوان از دنیا می روند و گاه پیش از آنکه مریض سخت جان دهد ده ها سالم در آغوش مرگ قرار می گیرند.

گاه سلاطین مقتدر در یک روز به ضعیف ترین افراد مبدّل می شوند و در زندان انفرادی جای می گیرند و گاه ثروتمندان غرق ناز و نعمت در یک شب فقیر و تهیدست می شوند و بر خاک سیاه می نشینند، آری جهل به این امور است که انسان را در گرداب طول امل می اندازد.

اینجاست که سلمان فارسی، شاگرد بزرگ مکتب وحی، می گوید: «ثَلَاثٌ اعْجَبَتْنِی حَتَّی اضْحَکَتْنِی: مُؤَمِّلُ الدُّنْیَا وَ الْمَوْتُ یَطْلِبُهُ، وَ غَافِلٌ لَیْسَ بَمَغْفُولٍ عَنْهُ، وَ ضَاحِکٌ مُلِئَ فِیهِ لَایَدْرِی اسَاخِطٌ رَبُّ الْعَالَمِینَ عَلَیْهِ امْ رَاضٍ عَنْهُ؛ سه کس مرا در شگفتی فرو برده تا آنجا که به خنده واداشته است: کسی که دنیا را آرزو می کند در حالی که مرگ در پی اوست و کسی که از اجل خویش غافل است در حالی که اجل از او غافل نیست و کسی که با تمام

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۹۵

وجودش می خندد در حالی که نمی داند پروردگار جهانیان از او راضی است یا نه»؟ «۱»

در روایات اسلامی نیز اشاره های روشنی به این معنی شده است، مولای متّقیان علی علیه السلام می فرماید: «مَنْ ایْقَنَ انَّهُ یُفَارِقُ الْاحْبَابَ وَ یَسْکُنُ التُّرَابَ وَ یُوَاجِهُ الْحِسَابَ وَ

يَسْتَغْنِی عَمَّا خَلَّفَ، وَ يَفْتَقِرُ الَی مَا قَدَّمَ كَانَ حَرِيّاً بِقَصْرِ الْامَلِ وَ طُولِ الْعَمَلِ؛ کسی که یقین دارد (به زودی) از دوستان جدا می شود و در زیر خاک مسکن می گزیند و با حساب الهی روبه روست و از آنچه بر جای گذاشته بی نیاز می گردد و به آنچه از پیش فرستاده محتاج می شود، سزاوار است که آرزو را کوتاه و اعمال صالح را طولانی کند»! «۲»

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «اتَّقُوا خِدَاعَ الْامَالِ، فَكَمْ مِنْ مُؤَمِّلِ يَوْمٍ لَمْ يُدْرِكْهُ، وَ بَانِی بَنَاءٍ لَمْ يَسْكُنْهُ، وَ جَامِعِ مَالٍ لَمْ يَأْكُلْهُ؛ از فریب آرزوها بپرهیزید، چه بسیار کسانی که آرزو داشتند روزی را (در آغوش ناز و نعمت) بگذرانند و هرگز به آن نرسیدند، چه بسیار کسانی که خانه و قصری ساختند ولی هرگز در آن ساکن نشدند و چه بسیار کسانی که اموال زیادی اندوختند ولی هرگز از آن نخوردند»! «۳»

گاه جهل به آخرت و نعمت های بی پایان آن سرای جاویدان که یک لحظه نگاه کردن به آنها به تمام دنیا می ارزد، سبب می شود که انسان به آرزوهای دراز در این جهان کشیده شود، حتّی گاه می شود بی خبری از لذّت زهد در دنیا و آزادگی از چنگال اسارت زرق و برق آن، انسان را به وادی طول امل می کشاند!

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «اسْتَجْلِبْ حَلَاوَةَ الزِّهَادَةِ بِقَصْرِ الْامَلِ؛ شیرینی زهد را با کوتاهی آرزوها به دست آر»! «۴»

و گاه می شود انسان قدرت خدا را فراموش می کند و یا نسبت به آن جاهل و بی خبر است و نمی داند خدایی که از لحظه انعقاد نطفه در رحم مادر پیوسته به او

روزی داده است، در حالی که هیچ کس دسترسی به او نداشته می تواند تا پایان عمر زندگی او را اداره کند و فرزندانش اگر دوست خدا باشند، خدا آنها را تنها نمی گذارد و اگر دشمن خدا

---

(۱)- المحجّه البیضاء، جلد ۸، صفحه ۲۴۶.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۱۶۷.

(۳)- تصنیف غرر الحکم، صفحه ۳۱۳.

(۴)- تحف العقول، صفحه ۲۰۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۹۶

باشند خدمت به آنها بی دلیل است.

آری جهل به این امور سبب می شود که زیر پوشش (تأمین آینده خود و فرزندان)، گرفتار آرزوهای دراز و طول امل گردد.

مجموعه این جهل ها و بی خبری ها (جهل به خویشتن، جهل به دنیا، جهل نسبت به خدا و قدرت بی مانند او و جهل نسبت به آخرت و مواهب بی پایانش) آدمی را در بیابان بیکران و برهوت خشک و سوزان آرزوها سرگردان می سازد.

درمان طول امل

همیشه برای علاج قطعی بیماریها به ریشه کن کردن اسباب آن باید پرداخت و تا اسباب بیماری ریشه کن نشود درمان ها سطحی و ناپایدار است و به تعبیر دیگر جنبه مسکّن را دارد.

با توجّه به این اصل اساسی و با توجّه به ریشه های درازی آرزوها به خوبی می توان نتیجه گرفت که برای زدودن آثار طول امل و از میان بردن آن باید به تفکّر و اندیشه پرداخت.

از یک سو باید انسان خود را به خوبی بشناسد و بداند موجودی است آسیب پذیر که فاصله میان مرگ و زندگی او بسیار کم است، امروز سالم است و پر نشاط، فردا ممکن است گرفتار سخت ترین بیماریها یا اندوه بارترین مصایب گردد، امروز قوی و غنی و قدرتمند است، فردا ممکن است از ضعیف ترین و فقیرترین افراد باشد و نمونه های آن صفحات

تاریخ بشریّت را پر کرده است.

از سوی دیگر باید درباره بی اعتباری دنیا بیاندیشید که «از نسیمی دفتر ایّام بر هم می خورد» و فراموش نکند نادر شاه قدرتمند

«شبانگه به دل قصد تاراج داشت»«سحر گه نه تن سر، نه سر تاج داشت»!

آری با «یک گردش چرخ نیلوفری، نه نادرها به جا می مانند و نه نادری»!

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۹۷

از سوی سوّم به این حقیقت بیندیشد که ما اعتقاد به معاد و سرای آخرت و حساب و کتاب الهی و پاداش کیفر اعمال داریم و این جهان را منزلگاهی در مسیر یک سفر طولانی می دانیم و برنامه ما در این جهان آماده شدن و اندوختن زاد و توشه است نه اقامتگاهی برای همیشه ماندن!

و نیز اندیشه کند که حرص در اندوختن و ذخیره کردن اموال و برنامه ریزی برای رسیدن به آرزوها و آمال، هرگز مایه سعادت انسان نمی شود، بلکه دائماً او را به درد و رنج گرفتار می سازد.

و اندیشه کند که مهمترین آرامش، آرامش روح و وجدان است که آن از طریق تقوا و توکّل بر پروردگار فراهم می شود نه از طریق حرص و ولع و دنیاپرستی!

بهترین راه برای وصول به این هدف همان است که در حدیث نبوی معروف آمده است فرمود: «خُذْ مِنْ دُنْيَاكَ لِآخِرَتِكَ وَ مِنْ حَيَاتِكَ لِمَوْتِكَ، وَ مِنْ صِحَّتِكَ لِسُقْمِكَ، فَانَّكَ لَاتَدْرِى مَا اسْمُكَ غَداً؛ از دنیایت برای آخرتت بهره گیر و از زندگانیت برای مرگ (و زندگی بعد از آن) و از تندرستیت برای زمان بیماری استفاده کن، چرا که نمی دانی فردا نام تو چیست (آیا تو را زنده می نامند یا جزء مردگان، سالم می گویند یا بیمار؟)». «۱»

عامل دیگر برای

آرزوهای دراز هواپرستی و عشق به دنیاست، هر قـدر از این علاقه کاسـته شود دامنه آرزوها کوتاه تر می گردد و به عکس هر اندازه انسان دلبستگی بیشتر به دنیا پیدا کند، دامنه آرزوها گسترده تر می شود.

برای رسـیدن به این هدف، یعنی کوتاه کردن دامنه آرزوها یکی از مؤثّرترین راهها یاد مرگ است که پرده ها را از جلو چشم بصیرت انسان برمی گیرد و واقعیّت های زندگی را برای او آشکار می سازد.

به همین دلیـل امیر مؤمنـان علی علیه السـلام در پایان خطبه ۹۹ از نهـج البلاـغه می فرمایـد: «الَا فَاذْكُرُوا هَادِمَ اللَّذَّاتِ، وَ مُنَغِّصَ الشَّهَوَاتِ، وَ قَاطِعَ الْامْنِيَّاتِ؛ به هوش باشـید و به یاد چیزی بیفتیـد که لـذّات را در هم می کوبـد و شـهوات را بر هم می زنـد و آرزوها را قطع می کند».

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۲۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۱۹۸

و در حدیث دیگری از نبیّ اکرم صـلی الله علیه و آله می خوانیم که در ضمن سخنانش فرمود: «عُدَّ نَفْسَكَ فِي اصْحَابِ الْقُبُورِ؛ خود را جزء مردگان حساب کن (تا گرفتار طول امل نشوی)». «۱»

و نیز در نقطه مقابل این معنی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «اكْثَرُ النَّاسِ امَلًا اقَلُّهُمْ لِلْمَوْتِ ذِكْراً؛ آنها که آرزوهایشان بیشتر است کمتر به یاد مرگ می افتند». «۲»

راه دیگر برای مبارزه با طول امل مطالعه پیرامون پیامدهای بسیار شوم آن است.

آری توجّه به این نکته که آرزوهای دراز سرچشـمه بسـیاری از گناهان و رذایل اخلاقی دیگر است و از علل مهمّ قساوت قلب و فراموشـی آخرت و سـبب زنـدگی پررنـج و ذلّت بـار و محرومیّت از مواهب و نعم الهی و از حجـاب هـای ضـخیم معرفت و آگاهی محسوب

می شود، سبب می گردد که انسان به فکر علاج و درمان بیفتد و پیش از آنکه سیلاب طول امل کاخ سعادت او را ویران سازد به فکر چاره بیفتد، از دامنه آرزوهایش بکاهد و به صف خردمندان و سعادتمندان بازگردد و آرزوها را در حدّ معقول و شایسته مهار کند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «حَاصِلُ الْمُنَی الْاَسَفُ وَ ثَمَرَتُهُ التَّلَفُ؛ حاصل آرزوهای دراز تأسّف است و ثمره آن تلف شدن (عمر و امکانات و سعادت انسان) می باشد»! «۳»

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «احْذَرُوا الْاَمَانِیَّ فَانَّهَا مَنَایَا مُحَقَّقَةٌ؛ از آرزوهای دراز بپرهیزید که مرگ های مسلّم در آن نهفته است». «۴»

در اینجا دو نکته قابل توجّه است:

نخست اینکه در طبّ مادّی برای درمان بسیاری از بیماریهای جسمی و روانی به فکر جانشین می روند، یعنی خواسته هایی که انسان را به بیماری می کشاند به خواسته های برتری تبدیل می کنند که منتهی به سلامت او گردد، مثلًا کسی که علاقه زیادی به موادّ چربی و نشاسته ای دارد و سبب بیماری های گوناگون در او شده به استفاده از کمیّت قابل ملاحظه از میوه و سبزی سالم هدایت می کنند و یا افرادی که معتاد به موادّ مخدّرند،

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۲۲.

(۲)- تصنیف غرر الحکم، صفحه ۳۱۲.

(۳)- تصنیف غرر الحکم، صفحه ۳۱۴.

(۴)- همان مدرک.

اعتیادهای سالمی برای آنها پیش بینی می کنند.

این نکته در بیماریهای اخلاقی نیز صادق است، به این ترتیب که معلّم اخلاق آرزوهای دراز مادّی را به آرزوهای معنوی نسبت به پاداش الهی در سرای آخرت تبدیل می کند و عشق به علم و دانش و معرفه اللّه را جایگزین عشق به مال و جاه و

مقام می سازد.

نکته دیگر اینکه آرزوهـا مراتبی دارد، گـاه انسان آرزو می کنـد عمر بسـیار طولانی یا جاویـدان! داشـته باشـد، همان گونه که قرآن درباره گروهی از قوم یهود می فرمایـد: «... یَوَدُّ احَدُهُمْ لَوْ یُعَمَّرُ الْفَ سَنَهٍ ...؛ (آنها چنان علاقه به دنیا دارند که) هر یک از آنها آرزو دارد هزار سال عمر کند»! «۱»

اگر هزار سـال به معنی تعـداد باشـد دلیـل بر تقاضـای عمر بسـیار طولانـی است و اگر عـدد تکثیر باشـد دلیـل بر تقاضـای عمر نامحدود است.

گروهی آرزوهایی در مراحل پایین تر دارند، آرزوی صد سال زیستن، پنجاه سال، ده سال یا کمتر، از روایات استفاده می شود که همه اینهـا جزء آرزوهـای دراز محسوب می شود (البتّه در صورتی که هـدف جنبه هـای مـادّی و زرق و برق دنیا باشـد، نه جنبه های معنوی و الهی و کمک به پیشرفت جامعه انسانی).

از سوی دیگر امانی و آرزوها انواع مختلفی پیدا می کند، گاه آرزوها به سوی مسائل مادّی هدف گیری می کند و گاه مقام و گاه شهوات و گاه همه اینها.

تمام اقسام آرزوهای دور و دراز، زشت و نکوهیده است هر چند بعضی زشت تر از بعض دیگر محسوب می شود.

آرزوهای مثبت و سازنده

آخرین سخن در بحث طول امل پیرامون این مطلب است که همیشه آرزوها جنبه

---

(۱)- بقره، ۹۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۰۰

اخلاق در قرآن ج ۲ ۲۳۲

منفی ندارد و نشانه انحطاط شخصیّت و سقوط اخلاقی نیست.

زیرا اگر آرزوها متوجّه ارزشـهای والای انسانی باشد و یا جنبه مردمی و اجتماعی پیدا کند و در مسـیر تکامل و پیشرفت واقعی انسانها و درجات کمال قرار گیرد و انسان را به تلاش و کوشش بیشتر در این راهها وادارد، بدون شک چنین آرزویی هر

قدر طولانی بوده باشد، نه تنها نشانه پستی نیست که نشانه کمال انسان است.

اساساً همـان گـونه کـه در آغـاز ایـن بحث نیز اشـاره شـد امیـد و آرزو نسـبت به آینـده نیروی محرّک انسـان برای تلاشـها و کوششهاست و اگر چراغ پرفروغ امید و آرزو در دل انسان خاموش گردد، در واقع روح او می میرد، نشاط زندگی از او رخت برمی بندد و انسان را به موجودی سست و بی هدف و بی تلاش مبدّل می کند.

در واقع آرزو بر دو قسم است «آرزوهای کاذب» که همچون سـراب در بیابان زندگی ظاهر می شوند و تشنه کامان را به دنبال خود می کشانند و هر لحظه تشنه تر می سازند تا از شدّت تشنگی هلاک شوند.

و «آرزوهـای صـادق» و مثبت و سازنـده که همچـون آب حیـات، گلسـتان وجود آدمی را سـیراب و پرثمر می سـازد و هر چه زحمت می کشد نشاط و معنویّت بیشتری می یابد.

این همان چیزی است که در قرآن مجید به آن اشاره شده است: «الْمَالُ وَ الْبَنُونَ زِینَهُ الْحَیَاهِ الدُّنْیَا وَ الْبَاقِیَاتُ الصَّالِحَاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَوَاباً وَ خیْرٌ امَلًا؛ مال و فرزندان، زیور حیات دنیا هست و باقیات الصّالحات (ارزشـهای پایدار و شایسـته) نزد پروردگارت ثوابش بهتر و امید بخش تر است». «۱»

در این آیه به هر دو بخش از آرزوها اشاره شده است (دقّت کنید).

در روایـات اسـلامی نیز اشـارات پرمعنـایی به آرزوهای مثبت و سازنـده دیـده می شود از جمله در حـدیثی از امام صادق علیه السـلام می خوانیم: «انَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِیرَ لَیَقُولُ یَا رَبِّ ارْزُقْنِی حَتَّی افْعَلَ کَذَا وَ کَذَا مِنَ الْبِرِّ وَ وُجُوهُ الْخَیْرِ، فَاذَا عَلِمَ اللَّهُ ذَلِکَ مِنْهُ بِصِدْقِ نِیَّتِهِ کَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْاجْرِ مِثْلَ مَا

يَكْتُبُ لَهُ لَوْ عَمِلَهُ، انَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ؛ گاهی بنده مؤمن تهی دست

---

(۱)- کهف، ۴۶.

می گوید: خداوندا! به من روزی عطا کن تا فلان کار خیر و نیک را بجا آورم، هرگاه خداوند در او صدق نیّت بداند (نه اینکه این آرزو پوششی برای رسیدن به هوا و هوسها باشد) تمام اجر و پاداشی را که در صورت رسیدن به این آرزو و انجام آن کارهای خیر استحقاق پیدا می کرد برای او نوشته می شود (هر چند هیچ یک را انجام نداده باشد) رحمت خداوند گسترده و کرمش بی پایان است». «۱»

اصولًا همّت انسان به اندازه آرزوهای مثبت اوست، هر قدر دامنه آنها گسترده تر باشد همّت او والاتر است و جالب اینکه از روایات اسلامی نیز به خوبی استفاده می شود که خداوند به مقدار این آرزوها به افراد با ایمان، اجر و پاداش می دهد، چرا که نشانه آمادگی روح و جسم آنها برای انجام هر چه بیشتر اعمال صالح است و حتّی از روایات استفاده می شود که اگر انسان آرزوی خوبی برای رضای خدا داشته باشد از دنیا بیرون نمی رود مگر اینکه خداوند او را به آرزویش می رساند، در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ تَمَنَّى شَيْئاً وَ هُوَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ رِضاً، لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يُعْطَاهُ؛ کسی که آرزوی چیزی کند در حالی که رضای خداوند متعال در آن باشد از دنیا خارج نمی شود مگر اینکه به خواسته خود می رسد». «۲»

البتّه ممکن است در مواردی مصالحی ایجاب کند که انسان به آرزویش نرسد، چرا که اگر برسد آثار بدی مانند غرور و غفلت و عشق

به دنیا و مانند آن در او ایجاد می شود.

خداوند با الطاف خفیّه اش او را از وصول به آرزویش بازمی دارد.

این بحث را با اشاره به نکته دیگری پایان می دهیم و آن اینکه: آرزوهای سازنده و بلند انسان را به سازندگی خویش دعوت می کند و سبب تکامل و ترقّی روحی او می شود، زیرا می داند تکیه بر جای بزرگان زدن بدون آماده ساختن اسباب بزرگی میسّر نیست و به گفته شاعر عرب:

اعَلِّلُ النّفس بالآمال ادركُهَامَا اضْيَقَ الْعَيْشُ لَوْ لَا فُسْحَهُ الْامَلِ!

«خویشتن را به وسیله آرزوهای سازنده پرورش می دهم تا به آن برسم. چقدر میدان زندگی تنگ است اگر گستردگی آرزوها نباشد»!

---

(۱) بحار الانوار، جلد ۸، صفحه ۲۶۱.

(۲) بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۲۶۱.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۰۳

۹

تعصّب و لجاجت

اشاره

بی تردید اساسی ترین پایه عبودیّت و بندگی خدا، تسلیم و تواضع در برابر حق است و به عکس هرگونه تعصّب و لجاجت مایه دوری از حقّ و محروم شدن از سعادت است.

تعصّب به معنی «وابستگی غیر منطقی به چیزی» تا آنجا که انسان حق را فدای آن کند و لجاجت به معنی اصرار بر چیزی است به گونه ای که منطق و عقل را زیر پا بگذارد، ثمره این دو شجره خبیثه نیز «تقلید کورکورانه» است که سدّ راه پیشرفت و تکامل انسانهاست.

هنگامی که به تاریخ انبیای بزرگ بازمی گردیم و علل انحراف و گمراهی اقوام پیشین را مورد بررسی قرار می دهیم به خوبی می توان دریافت که این سه امر (تعصّب و لجاجت و تقلید کورکورانه) نقش اصلی را در انحراف آنها داشته است و قرآن مجید پر است از اشارات روشن به این مسئله که در یک بررسی فشرده در

اینجا به سراغ آن می رویم:

از قوم نوح علیه السلام آغاز می کنیم، قرآن مجید می گوید:

۱- وَ انِّی کُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا اصَابِعَهُمْ فِی آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِیَابَهُمْ وَ اصَرُّوا وَاسْتَکْبَرُوا اسْتِکْبَاراً (سوره نوح، آیه ۷)

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۰۴

۲- وَ قَالُوا لَاتَذَرُنَّ آلِهَتَکُمْ وَ لَاتَذَرُنَّ وَدّاً وَ لَاسُوَاعاً وَ لَایَغُوثَ وَ یَعُوقَ وَ نَسْراً (سوره نوح، آیه ۲۳)

سپس به داستان هود نگاه می کنیم، قرآن درباره آنها می گوید:

۳- قَالُوا اجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مَا کَانَ یَعْبُدُ آبَائُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا انْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ (سوره اعراف، آیه ۷۰)

سپس نوبت به داستان ابراهیم علیه السلام می رسد، قرآن در این زمینه می گوید:

۴- اذْ قَالَ لِابِیهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِیلُ الَّتِی انْتُمْ لَهَا عَاکِفُونَ* قَالُوا وَجَدْنَا آبَائَنَا لَهَا عَابِدِینَ (سوره انبیاء، آیات ۵۲ و ۵۳)

۵- قَالَ هَلْ یَسْمَعُونَکُمْ اذْ تَدْعُونَ* اوْ یَنْفَعُونَکُمْ اوْ یَضُرُّونَ* قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَائَنَا کَذَلِکَ یَفْعَلُونَ (سوره شعراء، آیات ۷۲ تا ۷۴)

سپس نوبت به قوم موسی و فرعون می رسد، می فرماید:

۶- قَالُوا اجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَیْهِ آبَائَنَا وَ تَکُونَ لَکُمَا الْکِبْرِیَاءُ فِی الْارْضِ وَ مَا نَحْنُ لَکُمَا بِمُؤْمِنِینَ (سوره یونس، آیه ۷۸)

سپس به عصر پیامبر گرامی اسلام بازمی گردیم و همین معنی را در سخنان و اعمال دشمنان آن حضرت نمایان می بینیم:

۷- وَ اذَا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا انْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا الْفَیْنَا عَلَیْهِ آبَائَنَا اوَلَوْ کَانَ آبَائُهُمْ لَایَعْقِلُونَ شَیْئاً وَ لَایَهْتَدُونَ (سوره بقره، آیه ۱۷۰)

۸- اذْ جَعَلَ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّهَ حَمِیَّهَ الْجَاهِلِیَّهِ فَانْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ عَلَی رَسُولِهِ وَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ وَ الْزَمَهُمْ کَلِمَهَ التَّقْوی وَ کَانُوا احَقَّ بِهَا وَ اهْلَهَا وَ کَانَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیماً (سوره فتح،

آیه ۲۶)

۹- و نیز می فرماید: وَ لَوْ نَزَّلْناهُ عَلَی بَعْضِ الْاعْجَمِینَ* فَقَرَأَهُ عَلَیْهِمْ مَا کَانُوا بِهِ مُؤْمِنِینَ (سوره شعراء، آیات ۱۹۸ و ۱۹۹)

گاه تعصّب اقوام را بر ضدّ یکدیگر بیان می کند و می فرماید:

۱۰- وَ قَالَتِ الْیَهُودُ لَیْسَتِ النَّصَارَی عَلَی شَیْ ءٍ وَ قَالَتِ النَّصَارَی لَیْسَتِ الْیَهُودُ عَلَی

شَیْ ءٍ وَ هُمْ یَتْلُونَ الْکِتَابَ کَذَلِکَ قَالَ الَّذِینَ لَایَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فِیمَا کَانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ (سوره بقره، آیه ۱۱۳)

در جای دیگر مسئله تقلید کورکورانه و تعصّب و لجاجت را به عنوان یک برنامه عمومی همه اقوام گمراه شمرده، می فرماید:

۱۱- وَ کَذَلِکَ مَا ارْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ قَرْیَهٍ مِنْ نَذِیرٍ الَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا انَّا وَجَدْنَا آبَائَنَا عَلَی امَّهٍ وَ انَّا عَلَی آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ (سوره زخرف، آیه ۲۳)

۱۲- وَ یَقُولُونَ ائِنَّا لَتَارِکُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ (سوره صافّات، آیه ۳۶)

ترجمه

۱- و من (نوح) هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند) تو آنها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوشهایشان قرار داده و لباسهایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدّت استکبار کردند.

۲- و (قوم نوح) گفتند: دست از خدایان و بتهای خود برندارید (به خصوص) بتهای «وَدّ»، «سواع»، «یغوث»، «یعوق» و «نسر» را رها نکنید!

۳- گفتند: آیا به سراغ ما آمده ای که تنها خدای یگانه را بپرستیم و آنچه را پدران ما می پرستیدند، رها کنیم؟! پس اگر راست می گویی آنچه را (از بلا و عذاب الهی) به ما وعده می دهی، بیاور (ما آماده ایم)!

۴- (به یاد بیاور ابراهیم را) آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت: «این مجسّمه های بی روح چیست که شما

همواره آنها را پرستش می کنید»؟! گفتند: «ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می کنند»!

۵- گفت: «آیا هنگامی که آنها را می خوانید صدای شـما را می شنوند؟! یا سود و زیانی به شما می رسانند»؟! گفتند: «ما فقط نیاکان خود را یافتیم که چنین می کنند».

۶- (فرعونیان به موسـی) گفتنـد: «آیا آمده ای که ما را از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم منصـرف سازی و بزرگی (و ریاست) در روی زمین، از آن شما دو تن (موسی و هارون) باشد؟!

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۰۶

ما (هرگز) به شما ایمان نمی آوریم»!

۷- و هنگامی که به آنها گفته شود: «از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید!» می گویند:

« (نه) ما از آنچه پـدران خود را بر آن یافتیم پیروی می نماییم» آیا اگر پدران آنها چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند (باز از آنها پیروی خواهند کرد)؟!

۸- (به خاطر بیاورید) هنگامی را که کافران در دلهای خود خشم و نخوت جاهلیّت داشتند

(در مقابـل) خداونـد آرامش و سـکینه خود را بر فرسـتاده خویش و مؤمنان نازل فرمود و آنها را به حقیقت تقوا ملزم ساخت و آنان از هر کس شایسته تر و اهل آن بودند و خداوند به همه چیز داناست.

۹- هرگـاه مـا قرآن را بر بعضـی از عجم هـا (غیر عرب) نـازل می کردیم- و او آن را بر ایشـان می خوانـد (به خـاطر تعصّب و لجاجت) به آن ایمان نمی آوردند!

۱۰- یهودیان گفتند: «مسیحیان هیچ موقعیّتی (نزد خدا) ندارند» و مسیحیان نیز گفتند:

«یهودیان هیچ موقعیّتی ندارند (و بر باطلند)» در حالی که هر دو دسـته کتاب آسمانی را می خوانند (و باید از این گونه تعصّب ها برکنار باشند) افراد نادان (دیگر، همچون مشرکان) نیز، سخنی

همانند سخن آنها داشتند خداوند، روز قیامت در باره آنچه در آن اختلاف داشتند داوری می کند.

۱۱- و این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبر انذار کننده ای نفرستادیم مگر اینکه ثروتمندان مست و مغروران گفتند: «ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و به آثار آنان اقتدا می کنیم»!

۱۲- و پیوسته می گفتند: «آیا ما معبودان خود را به خاطر شاعری دیوانه رها کنیم»؟!

تفسیر و جمع بندی برنامه عمومی اقوام منحرف!

همان گونه که در بالا- اشاره شد این رذایل سه گانه اخلاقی یعنی «تعصّب» و «لجاجت» و «تقلید کورکورانه» یک برنامه عام برای همه اقوام زشتکار پیشین بوده است، آنها به

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۰۷

خاطر وابستگی شدید به افکار و برنامه های خرافی، و لجاجت و اصرار بر آنها، چشم و گوش بسته به پیروی نیاکانشان ادامه می دادند و به این طریق، خرافات بی اساس از نسلی به نسل دیگر منتقل می شد، و صدای دلنشین مردان الهی که برای هدایت آنها آمده بودند، در میان نعره های جاهلانه آنان گم می شد.

نخست از داستان نوح علیه السلام شروع می کنیم می بینیم که بت پرستان عصر آن پیامبر اولواالعزم به قدری لجوج و متعصّب بودند که حتّی از شنیدن صدای این منادی توحید وحشت داشتند، همان گونه که در نخستین آیه مورد بحث از زبان نوح علیه السلام می خوانیم: «و من هر زمان آنها را دعوت کردم که ایمان بیاورند، و تو (ای خدا) آنها را بیامرزی انگشتان خود را در گوشها قرار داده و لباسهایشان را بر سر و صورت می پیچیدند و در مخالفت با حق اصرار ورزیدند و شدیداً تکبّر کردند»! (وَ انِّی کُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا اصَابِعَهُمْ فِی آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِیَابَهُمْ وَ اصَرُّوا

وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْباراً). «۱»

آری تعصّب و لجاجت آنها به قدری شدید بود که اجازه نمی دادند ذرّه ای از امواج صوتی نوح علیه السلام که حامل پیام حقیقت بود به گوش آنها برسد، و یا چهره او را ببینند و این گونه گریز از حقیقت به راستی عجیب و خطرناک است.

*** در آیه بعد چهره دیگری از همین رذایل اخلاقی در قوم نوح علیه السلام به چشم می خورد، قرآن درباره آنها می گوید: «آنها گفتند: دست از خدایان و بتهای خود برندارید مخصوصاً بتهای (بزرگ) «وَدّ»، «سواع»، «یَغُوث»، «یعوق» و «نسر» را رها نکنید»، (وَ قَالُوا لَاتَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَ لَاتَذَرُنَّ وَدّاً وَ لَاسُوَاعاً وَ لَايَغُوثَ وَ يَعُوقَ وَ نَسْراً). «۲»

امّا چرا و به چه دلیل دست از این بت های رنگارنگ که ساخته و پرداخته دست خودشان بود برندارند و آنها را بر مقدّرات جهان هستی، و هم بر مقدّرات سازندگانش حاکم بدانند؟! هیچ دلیلی بر آن جز تعصّب و تقلید کورکورانه نداشتند.

***

---

(۱)- نوح، ۷.

(۲)- همان، ۲۳.

در سومین آیه که از قوم عاد و گفتگوی پیامبرشان هود علیه السلام با آنها سخن می گوید، می فرماید: «قوم عاد به قدری لجوج و متعصّب و جاهل بودند که در برابر دعوت آن حضرت به توحید خالص و ناب گفتند: آیا به سراغ ما آمده ای که تنها خدای یکتا را بپرستیم و آنچه را پدران ما می پرستیدند رها کنیم؟ (ما هرگز چنین کاری نخواهیم کرد، هر کاری از دست تو ساخته است انجام بده و) آنچه را (از بلا و عذاب الهی) به ما وعده می دهی بیاور اگر راست می گویی»! (قَالُوا اجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مَا كَانَ

يَعْبُدُ آبَائُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا انْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ). «۱»

به این ترتیب بر اثر تعصّب و لجاجت و تقلید کورکورانه، توحید خالص که روح جهان هستی است در نظر آنها امری وحشتناک، و پرستش بت های بی عقل و شعور امری شایسته و با ارزش جلوه می کرد، و حتّی برخلاف قانون دفع ضرر محتمل که عقل حاکم به آن است کمترین اعتنایی به احتمال عذاب الهی نمی کردند و مصرّاً از او می خواستند که به تهدیدهای خود جامه عمل بپوشاند، این خیره سری چیزی جز محصول تعصّب و لجاجت نبود.

آری آنها برای فرار از حق و ادامه تقلید کورکورانه به سوی عذاب الهی شتافتند و سرانجام خود را در آتش عذاب سوزاندند، و این است نتیجه لجاجت و تعصّب خشک و تقلید غلط!

*** در چهارمین آیه، سخن از پیامدهای شوم این رذایل اخلاقی درباره «نمرود» و نمرودیان است، می فرماید: «هنگامی که ابراهیم به پدرش (عمویش آزر) و قوم او گفت این مجسّمه های بی روحی را که شما همواره پرستش می کنید چیست»؟ (اذْ قَالَ لِابِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ الَّتمَاثِيلُ الَّتِی انْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ). «۲»

ولی آنها جوابی نداشتند جز اینکه «گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت

---

(۱)- اعراف، ۷۰.

(۲)- انبیاء، ۵۲.

می کنند»، (قَالُوا وَجَدْنَا آبَائَنَا لَهَا عَابِدِينَ). «۱»

و هنگامی که ابراهیم علیه السلام با صراحت به آنها گفت که هم خودتان و هم نیاکانتان در گمراهی آشکاری بوده اید بیدار نشدند، ابراهیم علیه السلام بی اعتبار بودن این خدایان ساختگی و بی ارزش را از طریق بت شکنی به آنها نشان داد، باز هم بر سر عقل نیامدند، بلکه ابراهیم بیدارگر و پاره کننده

پرده های جهل و تعصّب و لجاجت را به سوزاندن در آتش تهدید کردند، و به تهدید خود جامه عمل پوشاندند و او را در میان دریایی از آتش پرتاب کردند، و هنگامی که آتش بر ابراهیم علیه السلام سرد و خاموش و گلستان شد، و بزرگترین معجزه الهی در برابر چشمانشان به وقوع پیوست باز هم این اسیران زنجیرهای جهل و تعصّب و لجاجت به بهانه های دیگری همچون سحر به راه خود ادامه دادند.

اینها همه نشان می دهد که تا چه حدّ این رذایل اخلاقی خطرناک و مانع از آزاد اندیشی و رسیدن به حق است، و آنها که در چنگال آن گرفتار می شوند تن به هر ذلّت و حقارتی می دهند و عظمت مقام انسان و روح بلند او را در هم می شکنند ولی تسلیم حق نمی شوند.

*** در پنجمین آیه نیز اشاره به بت پرستی لجوجانه قوم «نمرود» می کند، هنگامی که ابراهیم علیه السلام با دلیل بسیار روشن و قاطع، بت پرستی را ابطال می نماید و به آنها می گوید:

«آیا آنها را که می خوانید صدای شما را می شنوند؟ یا سود و زیانی به شما می رسانند»؟ (قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ اذْ تَدْعُونَ* اوْ يَنْفَعُونَكُمْ اوْ يَضُرُّونَ). «۲»

آنها هیچ پاسخ منطقی در برابر این گفتار روشن نداشتند، جز اینکه پناه به تقلید کورکورانه ببرند و بگویند: «ما فقط نیاکان خود را یافتیم که چنین می کردند»، (قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَائَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ). «۳»

---

(۱)- انبیاء، ۵۳.

(۲)- شعراء، ۷۳، ۷۲.

(۳)- شعراء، ۷۴.

در حالی که اگر انسان می خواهد تقلید کند حدّ اقل باید از عالم و دانشمندی تبعیّت کند که او را به واقعیّت ها رهنمون گردد نه از جاهل و گمراهی

بدتر از خود! ولی این حجاب تعصّب و لجاجت به قدری ضخیم است که اجازه نمی دهد کمترین نور آفتاب هدایت و منطق و دلیل عقل در آن نفوذ کند، و ماورای آن را روشن سازد.

*** در ششمین آیه سخن از لجاجت فرعونیان در برابر معجزات روشن حضرت موسی علیه السلام است، آنها بر آیین بت پرستی نیاکانشان لجاجت و اصرار ورزیدند و گفتند:

« (ای موسی) آیا آمدی که ما را از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم منصرف سازی؟ و بزرگی (و ریاست) در روی زمین فقط از آن تو و برادرت باشد، ما هرگز به شما ایمان نمی آوریم»! (قَالُوا اجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا «۱» عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَائَنَا وَ تَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْاَرْضِ وَ مَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ). «۲»

آنها هرگز از خود سؤال نمی کردند که آیین موسی علیه السلام حق است یا باطل و در برابر آیین نیاکانشان چه امتیازی دارد؟ سخن آنها فقط این بود که ما باید آیین نیاکان خود را حفظ کنیم، خواه حق باشد یا باطل! ارزش واقعی برای ما همین است و بس، سپس آن را با سوء ظن نیز آمیختند و گفتند آنچه را موسی علیه السلام به عنوان آیین الهی ارائه می دهد در واقع مقدّمه ای است برای رسیدن به مقاصد سیاسی و حکومت بر مردم، نه خدایی در کار است و نه وحی آسمانی! این بدبینی نیز از آثار همان تعصّب و لجاجت بود که جهت فرار از حق، عذر و بهانه های واهی برای خود می تراشیدند.

و شاید آنها از این بیم داشتند که اگر نور هدایت از طریق آیین موسی علیه السلام بر افکار مصریان بیفتد، هم آیین

خرافی نیاکانشان را از دست می دهند، و هم حکومتی را که بر اساس آن بنیان نهاده بودند. به همین دلیل با تمام قدرت در برابر آن به پا خاستند و مردم را به تعصّب و لجاجت تشویق کردند و از آنجا که درباریان فرعون همه چیز را برای ادامه حکومت خود می خواستند، تصوّرشان این بود که موسی و هارون نیز همه چیز را ابزار وصول به حکومت کرده اند.

---

(۱)- «لِتَلْفِتَنا» از مادّه «لفت» (بر وزن نفت) به معنی منصرف ساختن است، و التفات نیز از همین مادّه گرفته شده و به معنی توجّه به چیزی بعد از انصراف از چیز دیگر است.

(۲)- یونس، ۷۸.

این رشته در طول تاریخ همچنان ادامه می یابد تا عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسد.

در هفتمین آیه نیز می بینیم که عامل اصلی انحراف مشرکان عرب تقلید کورکورانه و تعصّب است که درهای معرفت و شناخت را از هر سو به روی صاحبان این صفات رذیله می بندد، می فرماید: «هنگامی که به آنها (مشرکان عرب) گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید می گویند: ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می نماییم»، (وَ اذَا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا انْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا الْفَیْنَا عَلَیْهِ آبَائَنَا ...). «۱»

و قرآن بلافاصله در پایان این آیه جواب دندان شکنی به آنها می دهد و می گوید:

«مگر نه این است که پدران آنها چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند»؟ (... اوَلَوْ کَانَ آبَائُهُمْ لَایَعْقِلُونَ شَیْئاً وَ لَایَهْتَدُونَ). «۲»

تعبیرات آیه نشان می دهد که آنها انکار نمی کردند که آنچه را پیغمبر آورده «مَا انْزَلَ اللَّهُ» و فرمان الهی است،

بلکه به قدری گرفتار جهل و تعصّب بودند که آیین نیاکانشان را بر آن مقدّم می شمردند، نیاکانی که واقف به جهل و گمراهیشان بودند.

به این ترتیب جهل و تعصّب سبب می شود که انسان به راحتی مَا انْزَلَ اللَّهُ را رها سازد و پشت به حق کند و رو به باطل نماید، هر چند حق را از باطل بشناسد!

*** در هشتمین آیه خداوند مسلمانان را به یاد ماجرای حدیبیّه می اندازد که کفّار با دیدن آن همه آیات و نشانه های حقّانیّت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به خاطر تعصّب های جاهلی ایمان نیاوردند و این رذیله اخلاقی آنها را از سعادت بزرگ بازداشت، می فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی را که کافران در دلهای خود خشم و نفرت جاهلیّت داشتند (به همین دلیل نه تنها ایمان نیاوردند بلکه در مقام مبارزه با حق برآمدند) و در مقابل خداوند آرامش و سکینه را بر رسول خود و مؤمنان نازل فرمود (تا با رعایت اصول حق و عدالت در برابر آن دشمنان متعصّب بایستد، و آنها را به کلمه تقوا ملزم ساخت که از هر کس شایسته تر و اهل آن بودند و خداوند بر هر چیز غالب است»، (اذْ جَعَلَ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّةَ حَمِیَّةَ الْجَاهِلِیَّهِ

---

(۱)- بقره، ۱۷۰.

(۲)- همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۱۲

فَانْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ عَلَی رَسُولِهِ وَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ وَ الْزَمَهُمْ کَلِمَهَ التَّقْوی وَ کَانُوا احَقُّ بِهَا وَ اهْلَهَا وَ کَانَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیماً). «۱»

حمیّت از مادّه حمی (بر وزن حمد) به معنی حرارتی است که بر اثر عوامل خارجی در بدن انسان یا اشیای دیگر به وجود می آید، به همین دلیل به حالت

تب، حُمّی (بر وزن کبری) گفته می شود.

سپس به حالات روحی همچون خشم و تکبّر و تعصّب، حمیّت اطلاق شده است، چرا که همه اینها حالتی آتشین در انسان ایجاد می کند.

جالب اینکه در این آیه حمیّت به جاهلیّت اضافه شده که اشاره ای به تعصّب های برخاسته از جهل و نادانی، و سکینه که نقطه مقابل آن است به خدا نسبت داده شده است که آرامشی است آگاهانه و برخاسته از ایمان.

در بحث های آینده پیرامون تعصّب منفی و مثبت نکته اضافه شدن حمیّت به جاهلیّت روشن تر خواهد شد.

*** در نهمین آیه اشاره به نکته دیگری شده است که پرده از روی تعصّب شدید مشرکان عرب در عصر جاهلیّت برمی دارد، می فرماید: «هرگاه قرآن را بر بعضی از عجم ها (غیر عربها) نازل می کردیم و او آن را به ایشان می خوانده، به آن ایمان نمی آوردند»، (وَ لَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَی بَعْضِ الْاَعْجَمِینَ* فَقَرَأَهُ عَلَیْهِمْ مَا کَانُوا بِهِ مُؤْمِنِینَ). «۲»

یعنی نژادپرستی و تعصّب قومی آنها به قدری شدید بود که اگر قرآن با تمام معارف عالی و فصاحت و بلاغت فوق العاده و محتوای بی نظیر بر فردی غیر عرب نازل می شد، تعصّب و لجاجت هرگز به آنها اجازه نمی داد که آن را پذیرا شوند!

این تعبیر قاطع به خوبی نشان می دهد که رذیله اخلاقی «تعصّب و لجاجت» تا چه حدّ می تواند انسان را از درک حقیقت و رسیدن به مقصود بازدارد.

گرچه بعضی از مفسّران برای این آیه تفسیرهای دیگری ذکر کرده اند ولی روشن ترین

---

(۱)- فتح، ۲۶.

(۲)- شعراء، ۱۹۹- ۱۹۸.

و مناسب ترین تفسیر همان است که در بالا ذکر شد.

روی همین اصل در بعضی از روایات اسلامی پیغمبر اکرم صلی الله علیه

و آله افراد متعصّب و لجوج را در سرنوشت شوم اعراب جاهلی شریک می شمرد و می فرماید: «مَنْ كَانَ فِی قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصَبِیَّةٍ بَعَثَهُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ مَعَ اعْرَابِ الْجَاهِلِیَّهِ؛ هر کس در دلش به اندازه دانه خردلی عصبیّت باشد، خداوند روز قیامت او را با اعراب جاهلیّت محشور می کند»، (دانه خردل دانه بسیار ریزی است که همواره به عنوان ضرب المثل برای خُردی ذکر می شود). «۱»

*** در دهمین آیه، چهره دیگری از این رذیله اخلاقی در اقوام مختلف دیده می شود و آن اینکه هر گروهی به خاطر تعصّب و لجاجت، خود را بهترین می داند، و دیگران را نفی می کند گویی تنها بندگان برگزیده خدا آنها هستند و دیگران هیچ، و همین امر سبب درگیری مستمرّ در میان اقوام می شود، می فرماید: «یهود گفتند مسیحیان (نزد خدا) هیچ ارزشی ندارند، و مسیحیان نیز گفتند: یهودیان ارزشی ندارند، در حالی که هر دو گروه، کتاب آسمانی را می خواندند (که به آنها دستور می داد باید از این گونه تعصّب ها به کنار باشند) آری افراد نادان (از مشرکان عرب) نیز سخنی همانند آنها داشتند، خداوند روز قیامت درباره اختلاف آنها داوری خواهد کرد»، (وَ قَالَتِ الْیَهُودُ لَیْسَتِ النَّصَارَی عَلَی شَیْ ءٍ وَ قَالَتِ النَّصَارَی لَیْسَتِ الْیَهُودُ عَلَی شَیْ ءٍ وَ هُمْ یَتْلُونَ الْکِتَابَ کَذَلِکَ قَالَ الَّذِینَ لَایَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ فِیمَا کَانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ). «۲»

از تعبیرات این آیه به خوبی استفاده می شود که این گونه تعصّب ها و خودبینی ها از جهل و نادانی سرچشمه می گیرد، و هر قوم جاهل و بی خبر گرفتار این رذیله اخلاقی خواهد شد.

تعبیر به «الَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ» (کسانی که نمی دانند) مفهوم وسیع

و گسترده ای دارد که

---

(۱)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۸، باب العصبیّه، حدیث ۳.

(۲)- بقره، ۱۱۳.

مشرکان عرب یکی از آن بودند و لذا بعضی از مفسّران آن را به قوم نوح، یا همه امّت های پیشین که بر اثر جهل و نادانی گرفتار تعصّب و لجاجت بودند، تفسیر کرده اند.

*** در یازدهمین آیه سخن از یک حکم کلّی و عمومی است و نشان می دهد که در تمام طول تاریخ تعصّب و لجاجت نقش اصلی را در ادامه کفر و توحیدستیزی ایفا می کرده است، می فرماید: «این گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبری بیم دهنده نفرستادیم، مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور آن گفتند: ما نیاکان خود را بر آیینی یافتیم و به آثار و روش آنها اقتدا می کنیم»! (وَ كَذٰلِكَ مَا ارْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ قَرْيَهٍ مِنْ نَذِيرٍ الّا قَالَ مُتْرَفُوهَا انَّا وَجَدْنَا آبَائَنَا عَلَى امَّهٍ وَ انَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ). «۱»

این تعبیر نشان می دهد که همیشه مهمترین مانع در برابر ایمان به آیین پیامبران الهی همان تعصّب و تقلید کورکورانه ناشی از جهل بوده است.

و از اینجا خطر این رذیله اخلاقی آشکارتر می شود.

*** در دوازدهمین و آخرین آیه می خوانیم که اقوام جاهلی به خاطر تعصّب و لجاجت بزرگ ترین انبیای الهی و عقل کلّ را متّهم به جنون می کردند و آن را بهانه مخالفت خود با آیین آنها قرار می دادند، می فرماید: «آنها پیوسته می گفتند: آیا ما خدایان خود را به خاطر شاعری دیوانه رها کنیم؟» (وَ يَقُولُونَ ائِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ). «۲»

عجب اینکه آنها به قدری در حجاب تاریک جهل و تعصّب گرفتار بودند که نمی فهمیدند این سخن

یک گفتار ضدّ و نقیض است، «شاعر بودن» احتیاج به تفکّر و ذوق سلیم و آگاهی کافی از دقایق سخن دارد (توجّه داشته باشید که شاعر از مادّه شعور گرفته شده است) و این با مجنون بودن هرگز سازگار نیست.

همچنین گاه آنها را متّهم به «سحر» و «جنون» می کردند در حالی که سحر نیز احتیاج به آگاهی قابل ملاحظه ای نسبت به بخشی از علوم و دانشها دارد، و هوشیاری خاصّی را

---

(۱)- زخرف، ۲۳.

(۲)- صافّات، ۳۶.

می طلبد، و این با جنون سازگار نیست، این سخنان ضدّ و نقیض ناشی از جهل و تعصّب بود.

نتیجه نهایی

یک نگاه اجمالی به آیات گذشته که اشباه و نظایر دیگری نیز در قرآن مجید دارد این حقیقت را اثبات می کند که از مهمترین موانع معرفت و شناخت، تقلیدهای کورکورانه ای است که از تعصّب و لجاجت و وابستگی بی قید و شرط نسبت به اموری که با تمایلات نفسانی و هوا و هوسهای انسان می سازد ناشی می شود.

ضایعات و آثار زیانبار این رذیله اخلاقی صفحات تاریخ بشریّت را سیاه کرده و پیامبران الهی را با مشکل ترین موانع رو به رو ساخته، و خونهای زیادی را بر خاک ریخته است و همین معنی برای پی بردن به آثار زیانبار آن کافی است.

اگر این رذیله اخلاقی در درون جان انسانها نبود، تاریخ بشریّت چهره دیگری داشت و پیشرفت تکامل تمدّنها شتاب دیگری پیدا می کرد، و نیروهای خلّاق در مسیر سعادت انسانها به کار می افتاد، و به جای اینکه به صورت سیل ویرانگری در آید، نهرهای منظّمی از معارف الهیّه را تشکیل می داد که همه جا مایه عمران و آبادی قلوب بود.

تعصّب و لجاجت در احادیث اسلامی

اشاره

پیش از آنکه به تحلیل معنی تعصّب و سرچشمه و انگیزه ها و آثار زیانبار آن بپردازیم لازم است نگاهی به احادیث اسلامی که در این زمینه وارد شده است بیفکنیم، چرا که بسیاری از مسایل مورد نظر در لابه لای این احادیث به صورت اجمالی مطرح شده است.

احادیث در این زمینه فراوان است که در ذیل به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ کَانَ فِی قَلْبِهِ حَبَّهً مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۱۶

عَصَبِیَّهٍ بَعَثَهُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ مَعَ اعْرَابِ الْجَاهِلِیَّهِ؛ هر کسی در دلش به

اندازه دانه خردلی عصبیّت باشد خداوند روز قیامت او را با اعراب جاهلیّت محشور می کند». «۱»

این تعبیر نشان می دهد که این رذیله اخلاقی به قدری خطرناک است که پایین ترین درجات آن نیز با ایمان خالص سازگار نیست.

۲- در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «انَّ اللَّهَ یُعَذِّبُ السِّتَّهَ بِالسِّتَّهِ، الْعَرَبَ بِالْعَصَبِیَّهِ، وَ الدَّهَاقِینَ بِالْکِبْرِ، وَ الْاُمَرَاءَ بِالْجَوْرِ، وَالْفُقَهَاءَ بِالْحَسَدِ، وَ التُّجَّارَ بِالْخِیَانَهِ، وَ اهْلَ الرَّسَاتِیقِ بِالْجَهْلِ؛ خداوند شش گروه را به خاطر شش چیز عذاب می کند: عرب را به خاطر تعصّب، و اربابان را به خاطر تکبّر، و حاکمان را به خاطر ستم، و فقیهان را به خاطر حسد، و تجّار را به خاطر خیانت، و اهل روستاها را به خاطر جهل و نادانی»! «۲»

جالب اینکه تعصّب را نخستین امر از امور ششگانه ذکر فرموده، در حالی که همه آنها از گناهان بزرگ است.

۳- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «لَیْسَ مِنَّا مَنْ دَعَا الَی عَصَبِیَّهٍ، وَ لَیْسَ مِنَّا مَنْ قَاتَلَ عَلَی عَصَبِیَّهٍ، وَ لَیْسَ مِنَّا مَنْ مَاتَ عَلَی عَصَبِیَّهٍ؛ کسی که مردم را دعوت به تعصّب کند از ما نیست، و کسی که به خاطر تعصّب بجنگد از ما نیست، و کسی که با تعصّب بمیرد از ما نیست»! «۳»

۴- امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه معروف «قاصعه» که اساس آن بر نفی تکبّر و تعصّب است عامل اصلی انحراف و بدبختی ابلیس را تعصّب و تکبّر می شمرد، و می فرماید:

«هنگامی که خداوند به فرشتگان دستور داد برای آدم علیه السلام سجده کنند، همگی اطاعت کردند جز ابلیس» سپس می افزاید: «اعْتَرَضَتْهُ الْحَمِیَّهُ فَافْتَخَرَ عَلَی آدَمَ بِخَلْقِهِ

وَ تَعَصَّبَ عَلَيْهِ لِاصْلِهِ فَعَدُوُّ اللَّهِ امَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ، وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ الَّذِی وَضَعَ اسَاسَ الْعَصَبِيَّهِ؛ تکبر و تعصّب به او دست داد، و بر آدم علیه السلام به خاطر خلقت خویش افتخار کرد، و از جهت اصل و ریشه خود نسبت به او تعصّب ورزید، به همین دلیل این دشمن خدا پیشوای متعصّبان، و

---

(۱)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۸ (باب العصبیّه).

(۲)- کافی، جلد ۸، صفحه ۱۶۲، حدیث ۱۷.

(۳)- سنن ابی داوود، حدیث ۵۱۲۱، طبق نقل میزان الحکمه.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۱۷

سر سلسله مستکبران است، و کسی است که بنای تعصّب را پی ریزی کرد»! «۱»

۵- در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ تَعَصَّبَ اوْ تُعُصِّبَ لَهُ فَقَدْ خَلَعَ رَبَقَ الْایمَانِ مِنْ عُنُقِهِ؛ هر کس تعصّب بورزد، یا دیگران به خاطر او تعصّب بورزند، رشته های ایمان را از گردن خود بازگردانده است». «۲»

می دانیم «تعصّب» و «لجاجت» لازم و ملزوم یکدیگرند، و به همین دلیل ما هر دو را تحت یک عنوان آوردیم، در رابطه با نکوهش رذیله لجاجت نیز روایات زیادی داریم از جمله:

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «ایَّاکَ وَ اللِّجَاجَهَ، فَانَّ اوَّلَهَا جَهْلٌ وَ آخِرَهَا نَدَامَهً؛ از لجاجت بپرهیزید که آغازش جهل و پایانش پشیمانی است»! «۳»

۲- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «اللِّجَاجُ اکْثَرُ الْاشْیَاءِ مَضَرَّهً فِی الْعَاجِلِ وَ الْآجِلِ؛ لجاجت در دنیا و آخرت از همه چیز زیانبارتر است». «۴»

۳- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «اللِّجَاجُ بَذْرُ الشَّرِّ؛ لجاجت بذر شرّ و بدی است»! «۵»

۴- در نهج البلاغه آمده است

که فرمود: «اللِّجَاجَةُ تَسِلُّ الرَّأْیَ؛ لجاجت آراء انسان را سست، و او را به خطا می افکند». «۶»

۵- و نیز از همان حضرت آمده است: «لَیْسَ لِلَجُوجٍ تَدْبِیرٌ؛ لجوج مدیریّت و تدبیر ندارد». «۷»

با توجّه به روایاتی که در بالا آمد تأثیر تخریبی این دو رذیله اخلاقی (تعصّب و لجاجت) در زندگی فردی و اجتماعی انسانها روشن می شود تا آنجا که انسان را از ایمان و اسلام بیگانه ساخته، و به سوی کفر و شرک و اقتدای به شیطان و رها کردن رشته محکم ایمان سوق می دهد که دلایل آن را در بحث بعد خواهید خواند.

---

(۱)- نهج البلاغه، خطبه قاصعه، خطبه ۱۹۲.

(۲)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۸، حدیث ۲.

(۳)- میزان الحکمه، جلد ۴، صفحه ۲۷۷۰ (مادّه لجاجه).

(۴)- همان مدرک.

(۵)- همان مدرک.

(۶)- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۷۹.

(۷)- غرر الحکم، حدیث ۱۰۶۶۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۱۸

۱- مفهوم تعصّب و انگیزه های آن

«تعصّب» از مادّه «عَصَب» در اصل به معنی رشته هایی است که مفاصل استخوانها و عضلات را به هم پیوند می دهد، سپس این مادّه به معنی هر نوع وابستگی شدید فکری و عملی آمده است که غالباً بار منفی دارد هر چند وابستگی های مثبت نیز در مفهوم آن افتاده است که شرح آن در بحث های آینده به خواست خدا خواهد آمد.

بدیهی است وابستگی های غیر منطقی نسبت به شخص یا عقیده و یا چیزی انسان را به لجاجت و تقلید کورکورانه نسبت به آن وادار می کند، و سرچشمه بسیاری از کشمکشها و جنگ ها و خونریزیها و اختلافات مستمر است.

هرگاه این گونه تعصّب ها از میان جامعه انسانی برود و مردم تسلیم منطق و حرف حساب باشند بسیاری از اختلافات برچیده می شود و

آرامش بر جوامع بشری حاکم می شود.

چنین تعصّبی که نتیجه مستقیم آن لجاجت و تقلید کورکورانه است از امور زیر سرچشمه می گیرد:

۱- حبّ ذات و علاقه شدید به نیاکان- حبّ ذات افراطی سبب می شود که انسان نسبت به هر چیزی که به او ارتباط و پیوند دارد دلباختگی و دلدادگی نشان دهد از جمله نسبت به پدر و نیاکان و آیین و رسوم آنها.

این وابستگی شدید عامل انتقال بسیاری از خرافات و زشتی ها به بهانه حفظ آداب و سنن، از نسلی به نسل دیگر می باشد، و حجابی در برابر معرفت و شناخت حق است.

دفاع و طرفداری شدید از قوم و قبیله گاه به جایی می رسد که بدترین افراد قبیله و زشت ترین آداب و سنن آنها در نظر افراد متعصّب بسیار زیبا جلوه می کند در حالی که بهترین افراد قبایل دیگر و عالی ترین آداب و سنن آنها در نظر آنها زشت و بی معنی است!

۲- پایین بودن سطح فکر و فرهنگ- هر قدر سطح فکر مردم کوتاه تر و فرهنگ آنها ضعیف تر باشد، تعصّب های جاهلانه و لجوجانه و تقلیدهای کورکورانه در میان آنها

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۱۹

بیشتر است، به عکس هر قدر سطح فکر بالاتر رود و فرهنگ کامل تر شود توجّه او به منطق و استدلال و نفی تعصّب و لجاجت و جانشین ساختن تحقیق به جای تقلید کورکورانه بیشتر می شود.

۳- شخصیّت زدگی عامل دیگری برای تعصّب و تقلید کورکورانه است- گاه شخصی در نظر انسان چنان قداست پیدا می کند که گفتار و رفتار او از دایره نقد خارج می شود هر چند از نظر علمی و اخلاقی در سطح پایینی قرار داشته باشد و همین امر سبب می شود

که عدّه ای چشم و گوش بسته به دنبال او بیفتند و به خاطر او جان و مال خود را از دست بدهند، بی آنکه در محتوای سخنان و رفتار او کمترین اندیشه کنند!

۴- انزوای اجتماعی و فکری یکی دیگر از اسباب تعصّب است- وقتی انسان در خودش و محیط فکری و اجتماعیش فرو برود و از جوامع و افراد دیگر و افکار آنها بی خبر بماند نسبت به آنچه در اختیار اوست سخت وابسته می شود، در برابر آن تعصّب می ورزد، در حالی که اگر با دیگران بنشیند و فکر خود را با افکار دیگران مقایسه کند نقطه های قوّت و ضعف و مثبت و منفی به زودی آشکار می گردد، و به او اجازه می دهد بهترین انتخاب را داشته باشد.

۲- آثار و پیامدهای منفی تعصّب و لجاجت

تعصّب و لجاجت، آثار منفی شدیدی دارد که در زندگی انسانهای متعصّب و لجوج به زودی ظاهر می شود.

۱- تعصّب یعنی وابستگی غیر منطقی به شخص یا عقیده یا عادت و رسم خاصّی، همان گونه که قبلًا نیز اشاره شد، حجاب ضخیمی بر دیده عقل انسان می افکند، و او را از درک حقایق و خیر و شرّ و مصلحت و مفسده و عاقبت امور و پیدا کردن راه چاره محروم می سازد.

به همین دلیل در احادیث سابق خواندیم که لجوج مدیریّت و تدبیر ندارد، و در

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۲۰

حالات شیطان دیدیم که به خاطر تعصّب از درک بدیهیّات واماند، و رشته عبودیّت و بندگی را از گردن خویش برداشت و برای همیشه رانده درگاه الهی شد.

۲- تعصّب و لجاجت آتش سوزانی است که پیوندهای وحدت و اتّحاد را در جامعه بشری می سوزاند، و بذر نفاق و اختلاف را

در میان افراد می پاشد و نیروهایی را که باید صرف پیشرفت جوامع انسانی شود، به جنگ و ستیز با یکدیگر وامی دارد، به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «اللِّجَاجُ یُنْتِجُ الْحُرُوبَ وَ یُوغِرُ الْقُلُوبَ؛ لجاجت آتش جنگها را روشن می سازد و دلها را پر از کینه و دشمنی می کند». «۱»

۳- تعصّب و لجاجت سبب می شود که دوستان از هم دور شوند و محبّت ها به عداوت ها مبدّل گردد.

۴- تعصّب و لجاجت یکی از عوامل مهمّ کفر است، و بسیاری از امّت های پیشین تنها به این دلیل راه کفر را پیش گرفتند که تعصّب و لجاجت نسبت به آیین نیاکانشان مانع پذیرش حقّ شد (شرح این معنی را در تفسیر آیات گذشته خواندیم).

۵- تعصّب و لجاجت مایه درد و رنج و زحمت و ناراحتی است، چرا که سبب می شود انسان مدّتها، و گاه سالیان دراز، در بیراهه سرگردان شود و چون به بن بست می رسد سرانجام خسته و وامانده از راهی که رفته است بازمی گردد.

روی همین معنی در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «ثَمَرهُ اللِّجَاجِ الْعَطَبَ؛ ثمره لجاجت شکست خوردن و هلاکت است». «۲»

و به همین دلیل غالباً مایه ندامت و پشیمانی است همان گونه که در احادیث گذشته به آن اشاره شده بود که «آغاز لجاجت، جهل است و پایان آن ندامت»!

۶- تعصّب و لجاجت در بسیاری از مواقع، کنترل امور را از اختیار انسان خارج می سازد و او را به جاهایی می کشاند که هرگز مایل به آن نبوده است، روی این جهت در بعضی از احادیث اسلامی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که

می فرماید: «لَامَرْكَبَ

---

(۱)- غرر الحکم (طبق نقل میزان الحکمه، باب اللّجاجه).

(۲)- همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۲۱

اجْمَحَ مِنَ اللِّجاجِ؛ هیچ مرکبی سرکش تر از مرکب لجاجت نیست»! «۱»

۷- و بالاخره تعصّب و لجاجت هم دنیای انسان را بر باد می دهد و هم آخرت او را، چرا که در دنیا سرچشمه عداوت ها و جدایی ها و اشتباهات فراوان و از دست دادن آرامش می شود و در آخرت سبب دوری از رحمت خدا، و این همان است که در روایت امیر مؤمنان علی علیه السلام خواندیم: «اللِّجَاجُ اكْثَرُ الْاشْيَاءِ مَضَرَّةً فِی الْعَاجِلِ وَ الْآجِلِ؛ لجاجت از همه چیز زیانبارتر است در دنیا و آخرت»!

بار دیگر لازم است این نکته را یادآور شویم که این سه رذیله اخلاقی (تعصّب و لجاجت و تقلید کورکورانه) گرچه از نظر مفهوم و محتوا از هم جدا هستند ولی چون رابطه بسیار نزدیکی با هم دارند، و به اصطلاح لازم و ملزوم یکدیگرند هر سه را با هم عنوان کردیم.

انگیزه های تعصّب و لجاجت نیز روشن است، زیرا: تعصّب های کور و مخرّب قبل از هر چیز برخاسته از جهل و نادانی است، به همین دلیل هر قومی جاهل تر باشند، تعصّب و وابستگیش به آنچه دارد بیشتر است، تا آنجا که حاضر نیستند از طریق ایجاد تحوّل در وضع خود، گامهایی به سوی تکامل بردارند، و همین تعصّب و لجاجت عامل عقب ماندگی آنها می شود.

در اخبار گذشته نیز خواندیم که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمود: «از لجاجت بپرهیزید که آغاز آن جهل و پایان آن پشیمانی است»!

عامل دیگر تعصّب و لجاجت، خودخواهی است، چه اینکه افراد خودخواه به آنچه دارند سخت علاقه مند و

وابسته اند، هر چند آیین غلط و رسوم و آداب نادرستی باشد، همین که احساس می کنند مربوط به قوم و قبیله و نیاکانشان است، آن را پذیرا می شوند و چشم و گوش خود را بر همه چیز می بندند.

گاه راحت طلبی و تنبلی نیز انگیزه تعصّب و لجاجت می شود، زیرا انتقال از وضع موجود به وضعی دیگر در بسیاری از اوقات نیاز به تلاش و کوشش و پیکار با موانع

---

(۱)- همان مدرک (مادّه لجاجت).

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۲۲

دارد و افراد عافیت طلب حاضر به استقبال این امور نیستند، به همین دلیل آنچه را دارند سخت می چسبند، و از آن جدا نمی شوند.

۳- تعصّب مذموم و ممدوح

«تعصّب» و «حمیّت» و «تقلید» سه مفهوم نزدیک به هم هستند که شاخه مذموم و شاخه ممدوح دارند هرچند غالباً واژه تعصّب در بخش مذموم به کار می رود.

به طور کلّی اگر وابستگی انسان به امور نادرست و غیر منطقی باشد تعصّب مذموم است، و این همان چیزی است که در قرآن مجید از آن به عنوان «تعصّب جاهلیّت» یاد شده است، و اگر وابستگی به امور مثبت و مفید و سازنده و از روی علم و آگاهی باشد تعصّب مثبت و ممدوح است.

امام امیر مؤمنان به هر دو قسمت در خطبه قاصعه از نهج البلاغه اشاره می فرماید:

در یک جا می گوید: «فَاطْفِئُوا مَا کَمَنَ فِی قُلُوبِکُمْ مِنْ نِیرَانِ الْعَصَبِیَّهِ، وَ احْقَادِ الْجَاهِلِیَّهِ، فَانَّمَا تِلْکَ الْحَمِیَّهُ تَکُونُ فِی الْمُسْلِمِ مِنْ خَطَرَاتِ الشَّیْطَانِ وَ نَخَوَاتِهِ وَ نَزَغَاتِهِ وَ نَفَثَاتِهِ؛ شراره های تعصّب و کینه های جاهلیّت را که در قلب شما پنهان شده است، خاموش سازید که این نخوت و تعصّب ناروا در مسلمان از القائات و خودخواهی ها و فساد و

وسوسه های شیطان است». «۱»

و در همین خطبه که اساس آن برکوبیدن کبر و غرور و تعصّب و لجاجت است در جای دیگری می فرماید: «فَانْ کَانَ لَابُدَّ مِنَ الْعَصَبِیَّهِ فَلْیَکُنْ تَعَصُّبُکُمْ لِمَکَارِمِ الْخِصَالِ، وَ مَحَامِدِ الْافْعَالِ، وَ مَحَاسِنِ الْامُورِ الَّتِی تَفَاضَلَتْ فِیهَا الْمُجَدَاءُ وَ النُّجَدَاءُ مِنْ بُیُوتَاتِ الْعَرَبِ ... فَتَعَصَّبُوا لِخِلَالِ الْحَمْدِ، مِنَ الْحِفْظِ لِلْجِوَارِ، وَ الْوَفَاءِ بِالذِّمَامِ، وَ الطَّاعَهِ لِلْبِرِّ، وَ الْمَعْصِیَهِ لِلْکِبْرِ، وَ الْاخْذِ بِالْفَضْلِ، وَ الْکَفِّ عَنِ الْبَغْیِ ...؛ اگر قرار است تعصّبی در کار باشد، تعصّب خود را در اخلاق پسندیده، افعال نیکو، کارهای خوب، و اعمال و اموری که افراد

---

(۱)- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ از بند ۲۲ تا ۲۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۲۳

با شخصیّت و شجاع از خاندان های (برجسته) عرب داشتند قرار دهید ... تعصّب شما در راه حفظ صفات با ارزش همچون حفظ حقوق همسایگان، وفای به عهد، اطاعت از نیکیها، سرپیچی از تکبر، جود و بخشش و خودداری از ستم باشد»! «۱»

به این ترتیب امام علیه السلام به هر دو شاخه «تعصّب» در این خطبه اشاره فرموده، و فرزندش امام سجّاد علیه السلام در برابر این سؤال که عصبیّت چگونه است، هر دو شاخه را در برابر یکدیگر قرار داده چنین می فرماید: «الْعَصَبِیَّهُ الَّتِی یَأْثِمُ عَلَیْهَا صَاحِبُهَا انْ یَرَی الرَّجُلُ شَرَارَ قَوْمِهِ خَیْراً مِنْ خِیَارِ قَوْمِ آخَرِینَ! وَ لَیْسَ مِنَ الْعَصَبِیَّهِ انْ یُحِبَّ الرَّجُلُ قَوْمَهُ وَ لَکِنْ مِنَ الْعَصَبِیَّهِ انْ یُعِینَ قَوْمَهُ عَلَی الظُّلْمِ؛ تعصّبی که دارنده آن مرتکب گناه می شود این است که انسان بدان طایفه خود را از نیکان طوایف دیگر بهتر بداند (و به خاطر تعصّب بدان را بر نیکان مقدّم بشمرد) ولی تعصّب این

نیست که انسان به طایفه خود علاقه و محبّت داشته باشد تعصّب آن است که آنها را در ظلمشان یاری دهد». «۲»

مطابق این حدیث وابستگی به قوم و طایفه تا آن حدّ که به آنها علاقه داشته باشد و در کارهای خیر آنان را یاری دهد نکوهیده نیست، چرا که این وابستگی نه تنها او را به انجام کار خلافی دعوت نکرده، بلکه تشویق به پیوندهای محبّت آمیز و سازنده نموده است، تعصّب نکوهیده آن است که انسان به خاطر وابستگی های قومی و مانند آن حق و عدالت را زیر پا بگذارد و حتّی بدان وابسته را بر نیکان غیر وابسته مقدّم بشمرد.

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «لَمْ یَدْخُلِ الْجَنَّهَ حَمِیَّهٌ غَیْرُ حَمِیَّهِ حَمْزَهِ ابْنِ عَبْدِالْمُطِّلِبِ، وَ ذَلِکَ حِینَ اسْلَمَ غَضَباً لِلنَّبِیِّ فِی حَدِیثِ السِّلَا «۳» الَّذِی الْقِیَ عَلَی النَّبِیّ صلی الله علیه و آله؛ هیچ تعصّبی وارد بهشت نمی شود جز تعصّب حمزه بن عبد المطّلب «۴» و این زمانی بود که اسلام آورد و به خاطر (بی احترامی به پیامبر صلی الله علیه و آله از جهت) بچه دان حیوانی که بر آن

---

(۱)- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، بند ۷۶ تا ۷۹.

(۲)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۸ (باب العصبیّه، حدیث ۷).

(۳)- بچه دان حیوان.

(۴)- منظور از وارد شدن تعصّب در بهشت، وارد شدن صاحب آن است.

حضرت فکنده شده بود خشمگین گشت (و به یاری آن حضرت شتافت و اسلام را پذیرا شد)». «۱»

بدیهی است تعصّب حمزه در دفاع از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقابل مشرکان کثیف و ننگین و بی منطق چیزی جز دفاع از

حق و عدالت نبود، و این تعصّب ممدوح است، اگر حمزه علیه السلام به خاطر تعصّب چیزی بر خلاف حق و عدالت انجام می داد مذموم بود.

۴- تقلید سازنده و کورکورانه

«تقلیـد» نیز هماننـد «تعصّب» دارای دو شـاخه است: شاخه مثبت، و شاخه منفی، و به تعبیر دقیق تر برای تقلیـد چهار قسم تصوّر می شود که سه قسم آن منفی است و یک قسم آن مثبت.

نخست «تقلیـد جاهـل از جاهـل» است که گروهی نـادان چشم و گوش بسـته از گروه نادان دیگری تبعیّت کننـد و اعتقادات و رسوم و سنّت های غلط آنان را پـذیرا گردنـد، این گونه تقلیـد است که در آیات قرآن شدیداً از آن مذمّت شده و از اسـباب لجـاجت و تعصّب و گـاه از آثـار آن محسوب می شود و سـبب انتقال خرافات از قومی به قوم دیگر، و ایسـتادن در برابر انبیای الهی و داعیان به سوی حق است.

دوّم «تقلیـد عـالم از جاهـل» است که بـدترین نوع تقلیـد می باشـد و آن اینکه انسـان آگاهی به خاطر گرفتار شـدن در چنگال تعصّب، علم خود را رها ساخته و چشم و گوش بسته به دنبال جاهلان بیفتد.

مسئله عوام زدگی و تسلیم دانشمندان قوم در برابر عوام نوعی تقلید عالم از جاهل است.

سوّم «تقلید عالم از عالم دیگر» است به این صورت که انسان آگاه، زحمت بحث و بررسی و تحقیق در باره بعضی از مسائل را به خود ندهد و چشم و گوش بسته به دنبال

---

(۱)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۰۸.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۲۵

عالمی بیفتـد، روشن است که این تقلیـد نیز نکوهیـده است، هر چند مانند قسم اوّل و دوّم نیست، زیرا بر علما و دانشـمندان هر امّت

لازم است به تحقیق و بررسی مسائل بپردازند و با داشتن سرمایه های علمی در برابر تقلید کورکورانه تسلیم نشوند، به همین دلیل در فقه اسلامی آمده است که تقلید کردن بر مجتهد حرام است، و یکی از تعبیرهای معروفی که در اجازه های اجتهاد نوشته می شود «یحرم علیه التقلید» می باشد، مگر اینکه رشته تخصّصی آن دو عالم از هم جدا باشد (مانند طبیب متخصّص قلب که مثلًا در بیماری چشم خود به متخصّصان چشم پزشکی مراجعه می کنند) و یا متخصّصی که به استاد خود رجوع می کند که در واقع هر دو از قبیل قسم چهارم است که به آن اشاره خواهد شد.

نوع چهارم «تقلید جاهل از عالم» در آنچه مربوط به علم اوست، و به تعبیر دیگر مراجعه غیر متخصّصین به متخصّصین هر فن، و باز به تعبیر دیگر آنچه را انسان نمی داند از کسانی که آگاه و اهل خبره آنند فراگیرد و به آن عمل کند (درست مانند مراجعه بیماران به اطبّاء در بیماری های مختلف) این مسئله پایه زندگی فردی و اجتماعی انسان را تشکیل می دهد.

توضیح اینکه: علوم و فنون و دانشها به حدّی وسیع و گسترده است که یک انسان هرگز نمی تواند در همه آنها صاحب نظر و اهل اطّلاع باشد، از قدیم الایّام چنین بوده و در عصر ما که علوم به شاخه های بسیار متعدّد و پیشرفته ای تقسیم شده این مسئله ظاهرتر و آشکارتر است تا آنجا که حتّی یک انسان نمی تواند مثلًا در تمام رشته های پزشکی یا راه و ساختمان صاحب نظر باشد، تا چه رسد به رشته های دیگر.

با این حال چاره ای جز این نیست که افراد ناآگاه به آگاهان هر رشته مراجعه

کنند، این یک اصل مسلّم است که از سوی تمام عقلای جهان به رسمیّت شناخته شده است و رها کردن آن سبب از هم پاشیدگی تمام پیوندهای اجتماعی می شود.

در مسائل معنوی و اخلاقی و علوم دینی نیز همین گونه است، هرگز نمی توان انتظار داشت که همه مردم در همه رشته های علوم اسلامی صاحب نظر باشند، بعضی از این رشته ها به اندازه ای وسیع و گسترده است که بعد از پنجاه سال نیز احتیاج به بحث و

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۲۶

بررسی بیشتر دارد (مانند علم فقه).

طبیعی است که در این گونه علوم نیز افراد غیر وارد به آگاهان این علوم مراجعه کنند.

ولی البتّه در مورد اصول دین که پایه های اصلی دین را تشکیل می دهد و هر کس به فراخور حالش می تواند در باره آن تحقیق کند باید دلیلی متناسب با فکر و فهم خود به دست آورد، و تقلید در آن جایز نیست، باید تحقیق کرد و آن را از روی دلیل شناخت.

به هر حال این قسم تقلید مذموم و نکوهیده حساب نمی شود، این مصداق.. انَّا وَجَدْنَا آبَائَنا عَلَی امَّةٍ وَ انَّا عَلَی آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ «۱» نیست بلکه مصداق.. فَاسْئَلُوا اهْلَ الذِّکْرِ انْ کُنْتُمْ لَاتَعْلَمُونَ «۲» است.

تعصّب مذموم که سبب لجاجت و تقلید کورکورانه است، ارتباطی با این مسئله ندارد.

۵- طرق درمان

راه علاج این رذیله اخلاقی مانند سایر رذایل اخلاقی در درجه اوّل توجّه به انگیزه ها و ریشه ها و از بین بردن آن است، و با توجّه به اینکه ریشه تعصّب، حبّ ذات افراطی، پایین بودن سطح فرهنگ، شخصیّت زدگی، و انزوای اجتماعی و فکری است، برای از میان بردن این صفت رذیله باید سطح آگاهی

افراد بالا رود، با اقوام و ملل دیگر و گروه های مختلف اجتماعی بیامیزند، حبّ ذات در آنها تعدیل گردد، و گرایشهای زیانبار قومی و قبیلگی از میان آنها برچیده شود تا پایه های تعصّب و لجاجت و تقلیدهای کورکورانه برچیده شود.

همچنین باید به آثار و پیامدهای زیانبار آن توجّه شود، که این خود عامل دیگری برای از میان بردن این رذیله اخلاقی است.

هنگامی که انسان توجّه داشته باشد که تعصّب و لجاجت، پرده ای بر فکر و عقل او می اندازد و او را از درک صحیح بازمی دارد، و نیز پیوندهای وحدت و اتّحاد را در

---

(۱)- زخرف، ۲۳.

(۲)- نحل، ۴۳.

جامعه بشری پاره می کند، و بذر نفاق و اختلاف را در میان آنها می پاشد، و مایه درد و رنج انسانها می گردد، و حتّی گاه او را به پرتگاه هایی که هرگز انتظار آن را نداشته است می کشاند، به یقین توجّه به این امور، او را از مرکب سرکش تعصّب و لجاجت پایین می آورد، و از بیراهه های خطرناک به شاهراه سعادت و خوشبختی رهنمون می گردد.

یکی دیگر از طرق درمان رذایل اخلاقی تغییر شکل و تعویض محتوای آن است به این معنی که انگیزه ها را از بخشهای منفی به بخشهای مثبت هدایت کنیم:

مثلًا کسی که دارای تعصّب شدید نسبت به مسائل نادرستی است، به جای اینکه انگیزه تعصّب را در او بمیرانیم، تعصّب او را به امور مثبت متوجّه سازیم.

این همان چیزی است که در سخنان نورانی امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه قاصعه خواندیم که می فرماید: «اگر بنا هست تعصّب داشته باشید سعی کنید تعصّب شما به خاطر مکارم اخلاق و محامد افعال و محاسن

امور باشد». «۱»

یعنی اگر بناست وابستگی توأم با اصرار نسبت به چیزی داشته باشید این وابستگی را نسبت به فضایل اخلاقی قرار دهید.

۶- تسلیم در برابر حق

نقطه مقابل «تعصّب» و «لجاج» و «تقلید کورکورانه» تسلیم در برابر حق است که از فضایل مهمّ اخلاقی محسوب می شود، یعنی انسان حق را نزد هرکس، حتّی دورترین و کوچکترین افراد ببیند، در برابر آن تسلیم شود و آن را با آغوش باز پذیرا گردد.

این فضیلت اخلاقی سبب پیشرفت علم و دانش انسان و پرهیز از گمراهی ها و گام نهادن در صراط مستقیم است.

این فضیلت اخلاقی جز برای مؤمنان و صالحان و کسانی که از حبّ ذات افراطی دورند و از وابستگی های تعصّب آلود قومی و گرایشهای گروهی برکنارند حاصل نمی شود.

---

(۱)- نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۲۸

تسلیم در برابر حق نشانه ایمان، سلامت فکر و روح، و بالا بودن سطح فرهنگ و تهذیب نفس است. قرآن مجید خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چنین می فرماید:

«فَلَا وَ رَبِّکَ لَایُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لَایَجِدُوا فِی انْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً؛ به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود مگر اینکه در اختلافاتشان، تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملًا تسلیم باشند»! «۱»

و در جای دیگر می فرماید: «وَ مَا کَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَامُؤْمِنَهٍ اذَا قَضَی اللَّهُ وَ رَسُولُهُ امْراً انْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ مِنْ امْرِهِمْ ...؛ هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارند هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند اختیاری (در برابر فرمان خدا) داشته باشند ...». «۲»

البتّه تسلیم-

به عنوان یک فضیلت اخلاقی- به دو معنی استعمال می شود، یکی تسلیم در برابر حق که نقطه مقابل تعصّب و لجاجت و تقلید کورکورانه است و دیگر تسلیم در برابر قضا و قدر الهی و خواسته های او، در برابر اعتراض و نارضایی و ناشکری.

موضوع بحث ما در اینجا معنی اوّل است و معنی دوّم به خواست خدا در بحث «رضا و تسلیم» خواهد آمد.

---

(۱)- نساء، ۶۵.

(۲)- احزاب، ۳۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۲۹

۱۰ و ۱۱

جُبن و شجاعت

اشاره

دیگر از رذایل اخلاقی ترس بیجاست که مایه ذلّت و زبونی و عقب افتادگی انسانها می باشد، نیروهای بالفعل و بالقوّه او را بر باد می دهد، و دشمن را بر انسان مسلّط می سازد.

نقطه مقابل آن شجاعت و شهامت است که مهمترین کلید پیروزی و اساسی ترین پایه سربلندی و عظمت انسانهاست، نه تنها در میدان جنگ که در میدان های سیاست و اجتماع و حتّی مباحث علمی، شجاعت نقش کلیدی را دارد، و به همین دلیل علمای اخلاق به طور گسترده از «جبن» و «شجاعت» سخن گفته اند و عوامل و نتایج و آثار و پیامدهای هر یک را مورد تحلیل و بررسی قرار داده اند.

در کتب پیشینیان علم اخلاق، شجاعت یکی از ارکان چهارگانه فضایل، و ترس یکی از رذایل چهارگانه شمرده شده است.

در تاریخ انبیای بزرگ، و پیروان راستین آنها مظاهر شجاعت به خوبی نمایان است، آری آنها اسطوره های مقاومت و شجاعت بودند و سرمشق خوبی برای همه انسانها.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۳۰

با این اشاره به قرآن مجید بازمی گردیم و جلوه های این فضیلت اخلاقی و مظاهر شوم خصلت ترس، آن رذیله اخلاقی را در لابه لای آیات، و در جای جای قرآن مجید

مورد بررسی قرار می دهیم:

۱- در داستان ابراهیم علیه السلام چنین می خوانیم:

وَ لَقَدْ آتَیْنَا ابْرَاهِیمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ کُنَّا بِهِ عَالِمِینَ* اذْ قَالَ لِابِیهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ الَّتَمَاثِیلُ الَّتِی انْتُمْ لَهَا عَاکِفُونَ* قَالُوا وَجَدْنَا آبَائَنَا لَهَا عَابِدِینَ* قَالَ لَقَدْ کُنْتُمْ انْتُمْ وَ آبَائُکُمْ فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ* قَالُوا اجِئْتَنَا بِالْحَقِّ امْ انْتَ مِنَ اللَّاعِبِینَ* قَالَ بَلْ رَبُّکُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْارْضِ الَّذِی فَطَرَهُنَّ وَ انَا عَلَی ذَلِکُمْ مِنَ الشَّاهِدِینَ* وَ تَاللَّهِ لَاکِیدَنَّ اصْنَامَکُمْ بَعْدَ انْ تُوَلُّوا مُدْبِرِینَ* فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً الَّا کَبِیراً لَهُمْ لَعَلَّهُمْ الَیْهِ یَرْجِعُونَ (سوره انبیاء، آیات ۵۱ تا ۵۸)

۲- در مورد موسی بن عمران علیه السلام چنین می خوانیم:

... یَا مُوسَی لَاتَخَفْ انِّی لَایَخَافُ لَدَیَّ الْمُرْسَلُونَ (سوره نمل، آیه ۱۰)

۳- درباره قوم طالوت و سربازان شجاع قومش چنین می خوانیم:

... فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَاطَاقَهَ لَنَا الْیَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالَ الَّذِینَ یَظُنُّونَ انَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ کَمْ مِنْ فِئَهٍ قَلِیلَهٍ غَلَبَتْ فِئَهً کَثِیرَهً بِاذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِینَ* وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا افْرِغْ عَلَیْنَا صَبْراً وَ ثَبِّتْ اقْدَامَنَا وَ انْصُرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ (سوره بقره، آیات ۲۴۹ و ۲۵۰)

۴- در مورد یاران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و شجاعان با ایمان و مدّعیان دروغین ترسو نیز چنین می خوانیم:

وَ اذْ قَالَتْ طَائِفَهٌ مِنْهُمْ یَا اهْلَ یَثْرِبَ لَامُقَامَ لَکُمْ فَارْجِعُوا وَ یَسْتَأْذِنُ فَرِیقٌ مِنْهُمُ النَّبِیَّ یَقُولُونَ انَّ بُیُوتَنَا عَوْرَهٌ وَ مَا هِیَ بِعَوْرَهٍ انْ یُرِیدُونَ الَّا فِرَاراً* وَ لَمَّا رَأَی الْمُؤْمِنُونَ الْاحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ مَا زَادَهُمْ الَّا ایمَاناً وَ تَسْلِیماً (سوره احزاب، آیات ۱۳ و

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۳۱

۵- و در جای دیگر در همین زمینه آمده است:

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا الَّا احْدَى الْحُسْنَيَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ انْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ اوْ بِايْدِينَا فَتَرَبَّصُوا انَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ (سوره توبه، آیه ۵۲)

۶- درباره گروهی از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ انَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ ايمَاناً وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ* انَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ اوْلِيَائَهُ فَلَاتَخَافُوهُمْ وَ خَافُونِ انْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (سوره آل عمران، آیات ۱۷۳ و ۱۷۵)

۷- الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَايَخْشَوْنَ احداً الَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيباً (سوره احزاب، آیه ۳۹)

ترجمه

۱- ما وسیله رشد ابراهیم علیه السلام را از قبل به او دادیم، و از (شایستگی) او آگاه بودیم- آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت: «این مجسّمه های بی روح چیست که شما همواره آنها را پرستش می کنید؟!»- گفتند: «ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می کنند»- گفت:

«مسلّماً هم شما و هم پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده اید!»- گفتند: «آیا مطلب حقّی برای ما آورده ای یا شوخی می کنی؟!»- گفت: « (کاملًا حق آورده ام) پروردگار شما همان پروردگار آسمانها و زمین است که آنها را ایجاد کرده و من بر این امر از گواهانم!- و به خدا سوگند در غیاب شما نقشه ای برای نابودی بتهایتان می کشم!- سرانجام (با استفاده از یک فرصت مناسب) همه آنها- جز بت بزرگشان- را قطعه قطعه کرد تا شاید سراغ او بیایند (و او حقایق را بازگو کند)!».

۲- «... ای موسی! نترس که رسولان در نزد من نمی ترسند»!

۳- «... سپس

هنگـامی که او (طالوت) و افرادی که با او ایمان آورده بودنـد (و از بوته آزمایش، سالم به در آمدنـد) از آن نهر گذشـتند (از کمی نفرات خود ناراحت شدند و عدّه ای) گفتند: «امروز

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۳۲

ما توانایی مقابله با «جالوت» و سپاهیان او را نـداریم» امّا آنها که می دانسـتند خـدا را ملاقات خواهند کرد (و به روز رسـتاخیز ایمان داشـتند) گفتند: «چه بسیار گروههای کوچکی که به فرمان خدا، بر گروههای عظیمی پیروز شدند! و خداوند با صابران (و اسـتقامت کنندگان) است»- و هنگامی که در برابر «جالوت» و سپاهیان او قرار گرفتند گفتند: «پروردگارا! پیمانه شکیبایی و استقامت را بر ما بریز! و قدمهای ما را ثابت بدار! و ما را بر جمعیّت کافران پیروز بگردان»!

۴- و (نیز) به خـاطر آوریـد زمانی را که گروهی از آنها (منافقان) گفتنـد: « (ای اهل یثرب) ای مردم مـدینه! اینجا جای توقّف شما نیست، به خانه های خود بازگردیـد!» و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت می خواسـتند و می گفتنـد: «خانه های ما بی حفاظ است!» در حالی که بی حفاظ نبود، آنها فقط می خواسـتند (از جنگ) فرار کنند- (امّا) مؤمنان وقتی لشکر احزاب را دیدنـد گفتنـد: «این همـان است که خـدا و رسولش به ما وعـده داده و خـدا و رسولش راست گفته انـد!» و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنان نیفزود.

۵- بگو آیـا درباره ما جز یکی از دو نیکی را انتظار داریـد (یا بر شـما پیروز می شویم و یا شـربت شـهادت می نوشـیم) ولی ما انتظار داریم که خداوند، عدّه ای از سوی خودش (در آن جهان) به شما برساند یا (در این جهان)

به دست ما (مجازات شوید) اکنون که چنین است شما انتظار بکشید ما هم با شما انتظار می کشیم!

۶- اینها کسانی بودند که (بعضی از) مردم به آنها گفتند: (لشکر دشمن) برای (حمله به) شما اجتماع کرده اند، از آنها بترسید، امّا این سخن بر ایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را کافی است و او بهترین حامی ماست- این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی اساس) می ترساند، از آنها نترسید! و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید!

۷- (پیامبران پیشین) کسانی بودند که تبلیغ رسالت های الهی می کردند و (تنها) از او می ترسیدند و از هیچ کس جز خدا واهمه نداشتند و همین بس که خداوند حسابگر (و پاداش دهنده اعمال آنها) است.

***

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۳۳

اخلاق در قرآن ج ۲ ۲۵۸

تفسیر و جمع بندی پیامبران خدا ترسو نیستند

در نخستین آیات مورد بحث شجاعت بی نظیر قهرمان توحید ابراهیم علیه السلام در برابر بت پرستان لجوج و متعصّب و خشن به خوبی منعکس شده است و نشان می دهد که این پیغمبر بزرگ الهی، چگونه در مبارزه با بت پرستی در عین تنهایی و نداشتن یار و یاور، و در برابر انبوه دشمنان خشمگین و خطرناک که حکومت وقت آنها را پشتیبانی می کرد کمترین سستی به خود راه نداد.

آیات فوق می گوید: «ما وسیله رشد ابراهیم علیه السلام را از قبل به او دادیم و از (شایستگی) او آگاه بودیم»، (وَ لَقَدْ آتَيْنَا ابْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا بِهِ عَالِمِينَ). «۱»

در واقع خداوند استعدادهای شایان توجّهی را به ابراهیم علیه السلام داده بود، ولی بی شک ابراهیم علیه السلام که در بهره گیری از این استعدادها آزاد بود از

آن بهترین بهره گیری را کرد، و به مبارزه با عامل اصلی بدبختی انسانها یعنی بت پرستی برخاست و چنانکه در ادامه این آیات آمده است با قوّت و قدرت و صراحت، نخست از عمویش آزر شروع کرد، و گفت: «این مجسّمه های بی روحی را که پرستش می کنید چیست؟!»

و هنگامی که «آزر» به او جواب داد: «این رسم و سنّت نیاکان ماست گفت: به یقین هم شما و هم پدران و نیاکانتان در گمراهی آشکاری بودید»!

«آزر» هنوز باور نمی کرد که ابراهیم با این صراحت به طور جدّی به مبارزه با بتها که آن همه خواهان داشت برخیزد، پرسید: آیا شوخی می کنی؟! و ابراهیم علیه السلام در جواب گفت: این یک مطلب کاملًا جدّی است، پروردگار شما همان آفریننده زمین و آسمان است ... سپس افزود: «به خدا سوگند من نقشه ای برای نابودی این بتها در غیاب شما می کشم!»، (وَ تَاللَّهِ لَاكِيدَنَّ اصْنَامَكُمْ بَعْدَ انْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ). «۲»

و سرانجام به گفته خود عمل کرد و با استفاده از یک فرصت مناسب همه آنها را جز بت بزرگ آنها قطعه قطعه کرد شاید به هنگامی که به سوی آن باز می گردند از آن عبرت

---

(۱)- انبیاء، ۵۱.

(۲)- انبیاء، ۵۷.

گیرند، (فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً الّا كَبِيراً لَهُمْ لَعَلَّهُمْ الَيْهِ يَرْجِعُونَ). «۱»

در اینکه مرجع ضمیر «الیه» در بخش اخیر آیه چیست؟ مفسّران احتمالات زیادی داده اند: بعضی گفته اند ضمیر به «کبیرهم» برمی گردد، یعنی به سوی بت بزرگ برگردند و از او سؤال کنند چه حادثه ای سبب شکستن سایر بتها شده و چه عاملی سبب نجات او گردیده است و طبیعی است بت از پاسخ به آن عاجز است و از اینجا

بی اعتباری بتها را دریابند.

احتمال دیگر اینکه ضمیر به «ابراهیم» بازمی گردد، یعنی بت پرستان به سراغ ابراهیم علیه السلام آیند، و از او در باره انگیزه بت شکنیش سؤال کنند و او حقایق را برای آنان بازگو کند (البتّه در این صورت جمله الّا کَبِیراً لَهُمْ تأثیری در مفهوم آیه ندارد به خلاف تفسیر قبل).

احتمال سوّم اینکه ضمیر به «خداوند متعال» برمی گردد، یعنی مشاهده ضعف و زبونی بتها در مقابل یک انسان سبب شود که آیین بت پرستی را رها کنند و به سوی خدا بازگردند (این تفسیر نیز اشکال سابق را دارد).

و از همه مناسب تر همان تفسیر اوّل است.

به هر حال آیه نشان می دهد که یکی از فضایل بزرگ پیامبران اولواالعزم شجاعت بی نظیر آنها بوده است، آنها از غیر خدا نمی ترسیدند، و در راه خدا کمترین سستی به خود راه نمی دادند و از جبن و ترس که یک رذیله بزرگ اخلاقی است پاک و مبرّا بودند و به همین دلیل یک تنه در برابر انبوه دشمنان می ایستادند و پیروز می شدند.

بی شک اگر رذیله اخلاقی ترس و جبن بر آنها مسلّط می شد هرگز نه قادر به انجام رسالت خویش بودند، و نه بر دشمنان پیروز می شدند.

*** در دوّمین آیه مخاطب موسی بن عمران علیه السلام است، آنجا که برای نخستین بار مخاطب به خطاب وحی شد و به او دستود داده شد عصایش را بیفکند، و عصا به اعجاز الهی به

---

(۱)- انبیاء، ۵۸.

مار عظیمی تبدیل شد، موسی وحشت کرد و فرار نمود. در اینجا نخستین درس اخلاقی به موسی علیه السلام داده شد که: «ای موسی! نترس که رسولان در نزد من نمی ترسند»!

(... يَا مُوسَى لَاتَخَفْ انِّى لَايَخَافُ لَدَىَّ الْمُرْسَلُونَ). «۱»

و با توجّه به اینکه تمام عالم محضر خداست و همه جا ذات پاکش حاضر و ناظر است مؤمنان در هیچ حال و در هیچ جا نباید بترسند، بلکه بر ذات پاک او توکّل کنند و با شجاعت و شهامت به سوی اهداف مقدّسی که دارند پیش بروند.

مطابق آنچه در سوره قصص آیه ۳۱ آمده است، به موسی علیه السلام گفته شد: «ای موسی! نترس و پیش بیا که تو در امن و امانی»! (يَا مُوسَى اقْبِلْ وَ لَاتَخَفْ انَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ).

موسی با این خطاب الهی آرامش خود را بازیافت و در اینجا دستور مهمتری به او داده شد و آن اینکه نه تنها از آن مار عظیم نباید بترسد بلکه باید به سوی آن پیش برود، و آن را با دست خود بگیرد! تا عصا به حالت اول بازگردد! (قَالَ خُذْهَا وَ لَاتَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْاولَى). «۲»

به یقین این کار برای موسی علیه السلام بسیار شاقّ و سنگین بود ولی آن را انجام داد و بر آن پیروز شد.

آری موسی علیه السلام باید این تجربه بزرگ را در محضر الهی فراگیرد تا بتواند در برابر اژدهای دیگری همچون فرعون و فرعونیان بایستد، و حکومت و ملک آنها را در واقع عصای دست خود کند!

بسیاری از مفسّران «جانّ» را که در آیه بالا آمده به معنی مار کوچک و باریک که با سرعت حمله می کند تفسیر کرده اند، در حالی که در جای دیگر که موسی عصا را در برابر فرعون انداخت تعبیر به «ثعبان» شده که به معنی اژدهای عظیم است، به همین دلیل بعضی احتمال داده اند

عصا در آغاز کار مبدّل به مار کوچکی شد و تدریجاً به صورت اژدهای عظیمی در آمد!

بعضی نیز گفته اند «عصا» مبدّل به مار عظیمی شد، ولی از نظر سرعت همچون مارهای

---

(۱)- نمل، ۱۰.

(۲)- طه، ۲۱.

کوچك حرکت می کرد!

جالب اینکه در قرآن مجید نُه بار جمله «لَا تَخَفْ» (نترس) آمده است که در پنج مورد، مخاطب موسی بن عمران است، شاید به این جهت که موسی علیه السلام دشمن بسیار بزرگ و خطرناکی همچون فرعون داشت، و باید با این خطاب های الهی برای مبارزه با او آماده می شد.

*** سوّمین بخش از این آیات در باره قوم «طالوت» است همان مردی که از سوی پیامبر زمان (اشموئیل) به عنوان زمامدار و فرمانده لشکر بنی اسرائیل برای مبارزه با «جالوت» بیدادگر انتخاب شده بود.

او هنگامی که می خواست برای مبارزه با جالوت قیام کند، آزمونی برای لشکر خود ترتیب داد، تا سَره از ناسَره جدا شود، و سست عنصران ترسو که وجود آنها در یك لشکر سبب سستی دیگران می شود، بازشناخته شوند.

آری آنها را در حالی که شدیداً تشنه بودند به وسیله نهر آبی آزمود، و گفت هر کس از آن بنوشد از ما نیست، و آنان که مقاومت کنند و ننوشند و فقط گلویی تر کنند از ما هستند. اکثریّت لشکر که افرادی سست و کم مقاومت بودند از عهده این امتحان برنیامدند، تنها گروه اندکی باقی ماندند، ولی شجاع و نیرومند که قرآن درباره آنان می گوید: «هنگامی که لشکر طالوت در برابر جالوت قرار گرفت، شجاعان نخبه با این سخن که چه بسیار گروه اندکی که به فرمان خدا بر گروه کثیری پیروز

شـده انـد بـه دیگران دلـداری داده و سـپس افزودنـد: «... رَبَّنا افْرِغْ عَلَیْنا صَبْراً وَ ثَبِّتْ اقْدامَنا وَ انْصُرْنا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرِینَ؛ پروردگارا! صبر و استقامت را بر ما فروریز و گامهای ما را استوار دار، و ما را بر جمعیّت کافران پیروز گردان»! «۱»

خداوند به برکت شجاعت و پایمردی همین گروه اندک آنان را بر آن لشکر عظیم و سر تا پا مسلّح طالوت پیروز کرد.

---

(۱)- بقره، ۲۵۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۳۷

در آیات بعد سخن از ترس و جبن گروهی از منافقان و افراد ضعیف الایمان عصر پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ احزاب، و نیز سخن از شجاعت و پایمردی و ثبات قدم مؤمنان راستین است.

نخست می فرماید: «به خاطر بیاورید زمانی را که گروهی از آنها (منافقان) گفتند: ای مردم مدینه! اینجا (میدان جنگ احزاب) جای توقّف نیست، به خانه های خود بازگردید، و گروهی از آنان از پیامبر صـلی الله علیه و آله اجازه بازگشت می خواستند و می گفتنـد: خانه های ما بـدون حفاظ است، در حالی که بـدون حفاظ نبود بلکه (اینها بهانه بود، به خاطر ترس و وحشت) می خواستند فرار کنند»! (وَ اذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ یَا اهْلَ یَثْرِبَ لَامُقَامَ لَکُمْ فَارْجِعُوا وَ یَسْتَأْذِنُ فَرِیقٌ مِنْهُمُ النَّبِیَّ یَقُولُونَ انَّ بُیُوتَنَا عَوْرَةٌ وَ مَا هِیَ بِعَوْرَةٍ انْ یُرِیدُونَ الَّا فِرَاراً). «۱»

البتّه میدان جنگ احزاب آن چنان به خاطر فزونی لشکر دشـمن و تجهیزات زیاد آنها وحشـتناک بود که افراد سـست و ترسو هرگز تاب مقاومت نداشتند.

ولی چنانکه در آیه ۲۲ همین سوره آمده «مؤمنان راستین نه تنها از مشاهده لشـکر احزاب هراسی به دل راه ندادند، بلکه آن را دلیل بر صدق وعده های

الهی و پیـامبر دانسـتند، و بر ایمـان و تسـلیم و پایمردیشان افزوده شـد»! (وَ لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْاحْزَابَ قَالُوا هَـذَا مَا وَعَـدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ مَا زَادَهُمْ الَّا ایمَاناً وَ تَسْلِیماً). «۲»

جـالب اینکه از بعضـی روایات اسـتفاده می شود که پیامبر صـلی الله علیه و آله به منافقان و افراد ضـعیف الایمان و ترسو اجازه بازگشت به مدینه را داد، چرا که اگر می ماندند نه تنها کاری از آنها ساخته نبود، بلکه بذر ضـعف و سـستی را در دل دیگران می پاشیدند!

به همین دلیـل در آیه ۴۷ سوره توبه دربـاره جمعی از این گونه افراد می خوانیم: «لَوْ خَرَجُوا فِیكُمْ مَا زَادُوكُمْ الّا خَبَالًا ...؛ اگر آنها همراه شما (به سوی میدان جهاد) خارج می شدند جز اضطراب و تردید، چیزی بر شما نمی افزودند»!

بایـد توجّه داشت که «خَبَل» و «خَبَال» به معنی اضـطراب و تردیـدی است که از ضـعف عقل و عـدم قـدرت بر تصـمیم گیری حاصل می شود که یکی از عوامل آن ترس و وحشت

---

(۱)- احزاب، ۱۳.

(۲)- احزاب، ۲۲.

زیاد است که موجب می شود انسان تعادل فکری خود را از دست بدهد.

*** در پنجمین آیه با چهره دیگری از شجاعت یاران پیامبر صلی الله علیه و آله روبه رو می شویم، شجاعتی که از منطق ایمان سرچشـمه می گرفـت، آنهـا بـه خـوبی می دیدنـد کـه در میـدان نـبرد بر سر دو راهی قرار دارنـد که هر دو به سـوی بهشت و خشنودی خدا می رود: راهی به سوی «شهادت» پیش می رود که نهایت آن سعادت است و راهی به سوی زنده ماندن و پیروز شدن بر دشمن، که آن هم باعث افتخار در دنیا

و آخرت است این در حالی است که دشمن در هر صورت محکوم به شکست است یا مرگ ذلّت بار در این دنیا یا عذاب پروردگار در آخرت.

بدیهی است کسی که چنین درک و دیدی داشته باشد هرگز ترس و سستی به خود راه نمی دهد، و از این رذیله بزرگ اخلاقی برکنار است (قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا الّا احْدَى الْحُسْنَيَيْنِ وَ نَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ انْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهُ اوْ بِايْدِينَا فَتَرَبَّصُوا انَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ). «۱»

و به گفته بعضی از دانشمندان عامل اصلی پیروزی مسلمانان همین شجاعت زاییده از ایمان و منطق «قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا الّا احْدَى الْحُسْنَيَيْنِ» بود.

*** در ششمین آیه، با چهره دیگری از شجاعت این دین باوران شجاع در جنگ احد روبه رو می شویم:

می دانیم در احد مسلمانان بر اثر غفلت گروهی از افراد دنیاپرست که سنگرهای حسّاس خود را رها کردند و به جمع غنایم پرداختند گرفتار شکست سختی شدند، و ضایعات فراوانی به بار آمد، و طبق آنچه در تواریخ آمده است دشمن پیروزمند به هنگام بازگشت از میدان جنگ در اثنای راه مکّه از بازگشت خود پشیمان شد و با یکدیگر توافق کردند که به مدینه بازگردند و از فرصت به دست آمده استفاده کنند و

---

(۱)- توبه، ۵۲.

ضربه نهایی را بر مسلمین وارد کنند.

هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از این مسئله آگاه شد ابتکار مهمّی به خرج داد، دستور داد لشکر اسلام حتّی کسانی که جراحتی در میدان احد بر تن داشتند به استقبال لشکر دشمن بروند.

این دستور بسیار مؤثّر واقع شد و وحشت و اضطرابی در لشکر دشمن افکند به گونه ای

که ترجیح دادند، پیروزی نسبی خود را با حمله مجدّد به خطر نیافکنند و به مکّه بازگشتند.

آیه مورد بحث به این معنی اشاره کرده، و شجاعت مسلمانان و عدم ترس آنها را از دشمن می ستاید، می فرماید: «آنها که دعوت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله را پس از آنکه جراحاتی به آنها رسیده بود اجابت کردند (و در حالی که هنوز زخمهای میدان احد التیام نیافته بود، به سوی میدان حمراء الاسد شتافتند آری) کسانی از آنها که نیکی کردند و تقوا پیش گرفتند پاداش بزرگی دارند»، (الَّذِینَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَ الرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا اصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِینَ احْسَنُوا مِنْهُمْ وَ اتَّقَوا اجْرٌ عَظِیمٌ). «۱»

سپس ایمان و شهامت را چنین می ستاید: «آنها کسانی بودند که مردم به آنان گفتند:

مردم (لشکر دشمن) برای حمله به شما اجتماع کرده اند، از آنان بترسید، امّا (نه تنها نترسیدند بلکه) بر ایمانشان افزوده شد و گفتند: خدا ما را کافی است و بهترین حامی ماست»! (الَّذِینَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ انَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَکُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ ایمَاناً وَ قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ). «۲»

در کجای دنیا دیده شده است که مجروحان جنگی فوراً به میدان بازگردند و در صفوف مقدّم جای گیرند، آری این شجاعت و شهامت بی نظیر بود که وسوسه های دشمن را خنثی کرد، و با چنین حضوری در میدان جنگ او را مأیوس و ناکام نمود.

به هر حال حمراء الاسد صحنه عجیبی بود که طعم پیروزی موقّت احد را در کام قریش تلخ کرد، و به آنها نشان داد که مسلمانان اگر چه بر اثر اشتباه گروهی موقّتاً عقب

---

(۱)- آل عمران، ۱۷۲.

(۲)- آل عمران،

.۱۷۳

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۴۰

نشستند ولی ابتکار عمل را از دست نداده اند، و دشمن باید منتظر ضربات آینده مسلمین باشد.

به این ترتیب نه تنها از یک شکست خطرناک پیشگیری کردند بلکه پایه پیروزیهای آینده را نهادند و آثار منفی شکست را از دل دوستان خود زدودند و با توکّل بر پروردگار چراغ امید را در قلب ها فروزان ساختند.

از آیه فوق استفاده می شود که سخنان وحشت انگیز بعضی از شیاطین که مسلمانان را از اجتماع لشکر قریش می ترساندند، نه تنها ترس و وحشتی در آنها ایجاد نکرد، بلکه بر ایمانشان افزود، و میزان توکّل آنها را بالا برد، این به خاطر آن بود که متذکّر وعده های الهی و صدق گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله شدند که اگر در میدان احد به دستور حضرتش عمل می کردند، هرگز آن شکست نیز به وجود نمی آمد.

از شگفتی های این جنگ آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تنها کسانی که در احُد شرکت کردند به میدان حمراء الاسد بیایند، و به دیگران اجازه نداد که در این پیکار شرکت جویند، تا به دشمن بفهماند لشکر احد حتّی با وجود آن همه مجروحان جنگی باز نیرومند و آماده پیکار است، و به هیچ وجه ضعف و فتوری در آن راه نیافته، و این همان است که دشمن را به شدّت مضطرب ساخت».

در ادامه این آیات، در آیه ۱۷۵ همین سوره به تفاوت میان افراد جبان و ترسو و شجاعان مؤمن اشاره می کند، و چنین می فرماید: «این فقط شیطان است که پیروان خود را می ترساند، از آنها نترسید و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید»، (انَّمَا ذَلِكُمُ

الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ اوْلِيَائَهُ فَلَاتَخَافُوهُمْ وَ خَافُونِ انْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ). «۱»

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که این گونه ترسها جنبه شیطانی دارد و هدفش تضعیف روحیّه مؤمنان و کشاندن آنها به موضع انفعالی است تا از زیر بار مسئولیّت ها فرار کنند، در حالی که مؤمنان راستین هیچ گونه ترس و وحشتی جز از خدا ندارند!

مطابق این تعبیرات، ترس و جبن ریشه شیطانی دارد، در حالی که شجاعت و شهامت

---

(۱)- آل عمران، ۱۷۵.

دارای ریشه ایمانی است، آری شجاعت از آثار ایمان است، چرا که مؤمن با اتّکا به خدا که قدرتش ما فوق همه قدرتهاست خود را در همه صحنه ها پیروز می بیند و افراد ضعیف الایمان با اتّکا به قدرت خود که به هر حال شکست پذیر است خویش را ناتوان مشاهده می کنند و به همین دلیل ترس و وحشت در صحنه های مهمّ زندگی بر آنها چیره می شود.

در داستان غزوه «حمراء الاسد» شیاطین انس و جنّ دست به دست هم دادند تا قدرت لشکر قریش را بزرگ نشان دهند، و مؤمنان را از رویارویی با آنها بترسانند، در حالی که به تعبیر قرآن تنها اولیای شیطان و دوستان او از این گونه امور می ترسند، و اولیاء اللَّه وحشتی به خود راه نمی دهند. «۱»

*** در هفتمین و آخرین آیه مورد بحث یکی از صفات ویژه مبلّغان رسالت های الهی پاک بودن از رذیله ترس از غیر خدا ذکر شده، می فرماید: «آنها کسانی بودند که تبلیغ رسالت های الهی را می کردند و از او می ترسیدند و از هیچ کس جز خدا ترسی به خود راه نمی دادند و همین بس که خداوند حسابگر است»! (الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ

رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَايَخْشَوْنَ احَداً الَّا اللَّهَ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيباً) «۲»

تبليغ رسالات الهى مهمترين وظيفه پيامبران خداست، و شرط اصلى آن خالى بودن از رذيله خوف و ترس است.

اين آيه كه ناظر به پيامبران پيشين است به پيامبر اسلام صلى الله عليه و آله در درجه اوّل و در درجه بعد به همه پيروان راستين او هشدار مى دهد كه در مقام ابلاغ رسالت هاى الهى از هيچ چيز و هيچ كس جز خدا ترس و واهمه اى نداشته باشند و مفهوم اين سخن آن است كه

---

(۱)- در تركيب جمله «انَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ اوْلِيَائَهُ» دو عقيده در ميان مفسّران وجود دارد كه در مفهوم آيه بسيار اثر مى گذارد، بعضى «اولياء» را فاعل (يا به منزله فاعل با تقدير مِنْ اوْلِيَائِهِ) دانسته اند، مطابق اين تفسير پيروان شيطان بودند كه به تهديد و ارعاب مردم پرداختند، در حالى كه بعضى ديگر براى «اولياء» معنى مفعولى قائلند همان گونه كه ظاهر آيه شريفه، طبق قرائت مشهور دلالت دارد، بنابراين مطابق اين نظر معنى آيه چنين مى شود: «شيطان تنها مى تواند در پيروانش مانند منافقين نفوذ كند و آنها را بترساند نه در مؤمنين».

(۲)- احزاب، ۳۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۴۲

افراد جبان و ترسو نه شايسته اداى اين رسالتند و نه قادر بر اين كار!

بعضى از مفسّران معتقدند كه اين آيه دليل بر اين است كه پيامبران الهى در مقام تبليغ رسالت الهى نبايد تقيّه كنند، ولى اين سخن در صورتى صحيح است كه تقيّه به معنى ترس و وحشت از مخالفين باشد، در حالى كه تقيّه هميشه ناشى از ترس نيست، بلكه گاه هدف جلب و جذب مخالفين

و رساندن آنها به اهداف الهی به صورت تدریجی است، و شاید گفتار ابراهیم «هذا ربّی» در برابر ستاره پرستان و ماه پرستان و خورشیدپرستان از این باب بوده است (دقّت کنید).

نتیجه نهایی

از آیات قرآن مجید که نمونه های روشنی از آن در بالا آمد، اهمّیّت شجاعت و شهامت و نقش این فضیلت اخلاقی در سرنوشت معنوی و مادّی انسانها از یک سو، و آثار سوء رذیله ترس و جبن از سوی دیگر آشکار می شود.

درست است که در این آیات، شجاعت و ترس به طور مستقلّ و مستقیم مورد بحث واقع نشده ولی به طور ضمنی با بیان گویا نقش هر دو در زندگی انسانها تبیین گردیده است.

جبن و ترس در روایات اسلامی

اشاره

در احادیث اسلامی نکوهش از این رذیله اخلاقی بازتاب گسترده ای دارد از جمله:

۱- امام باقر علیه السلام می فرماید: «لَایَکُونُ الْمُؤْمِنُ جَبَاناً وَ لَاحَرِیصاً وَ لَاشَحِیحاً؛ انسان با ایمان نه ترسوست و نه حریص و نه بخیل»! «۱»

از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که «ترس» و «حرص» و «بخل» با روح ایمان

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۳۰۱.

سازگار نیست، چرا که مؤمن، متّکی به خداست، و آن کس که چنین تکیه گاهی دارد ترسی به خود راه نمی دهد، و نه بخیل و حریص است زیرا او به فضل و کرم الهی امیدوار می باشد، و با این حال حرص و بخلی به او راه نمی یابد.

۲- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «الْجُبْنُ وَ الْحِرْصُ وَ الْبُخْلُ غَرَائِزُ سُوءٍ یَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ ترس و حرص و بخل، صفات زشتی است که در سوء ظن به خداوند سبحان خلاصه می شود»! «۱»

این حدیث توضیح دیگری است بر آنچه در حدیث بالا آمد، و ریشه اصلی این صفات رذیله را تبیین می کند.

۳- امیر مؤمنان علی علیه السلام دوستان خود را از مشورت با افراد ترسو

نهی می کنـد، چرا که ترس آنهـا از آفـات مشورت است می فرمایـد: «لَاتُشْـرِكَنَّ فِی رَأْیِـكَ جَبَانـاً یُضَـعِّفُكَ عَنِ الْـامْرِ وَ یُعَظِّمُ عَلَیْكَ مَا لَیْسَ بِعَظِیمٍ؛ هرگز با انسان ترسو مشورت نکن چرا که تو را از کارهای مهم بازمی دارد، و موضوعات کوچک را در نظر تو بزرگ جلوه می دهد»! «۲»

همین معنی در عهـدنامه مالـک اشـتر به شـکل دیگری مطرح شـده است، امـام علیه السـلام مالـک را از مشورت بـا بخیلاـن و ترسوها و حریصان نهی می کند. «۳»

۴- این موضوع به قدری مهم است که در حدیثی از رسول خدا صـلی الله علیه و آله می خوانیم که دسـتور می داد افراد ترسـو در جنگهـای اسـلامی شـرکت نکننـد (مبـادا مایه تضـعیف روحیّه دیگران بشونـد) می فرمایـد: «مَنْ احَسَّ مِنْ نَفْسِهِ جَبْناً فَلَایَغْزُ؛ کسی که در خود ترسی احساس می کند در جنگ شرکت نکند»!

۵- در حدیث دیگری امام امیر مؤمنان علیه السـلام حدیث بالا را شـکافته و با صـراحت می گوید: «لَایَحِلُّ لِلْجَبَانِ انْ یَغْزُو، لِانَّهُ یَنْهَزِمُ سَـرِیعاً وَ لَکِنْ لِیَنْظُرَ مَـا کَـانَ یُرِیـدُ انْ یَغْزُوَ بِهِ فَلْیُجَهِّز بِهِ غَیْرَهُ؛ جـایز نیست افراد ترسو در جنـگ شـرکت کننـد چرا که به سرعت فرار

---

(۱)- غرر الحکم.

(۲)- غرر الحکم، حدیث ۱۰۳۴۹.

(۳)- نهج البلاغه، نامه ۵۳.

می کنند (و مایه تضعیف دیگران می شوند) ولی لازم است صلاح و تجهیزات خود را در اختیار دیگران قرار دهند». «۱»

۱- ترس معقول و نامعقول

بی شک منظور از جبن و ترس در اینجا جبن و ترس معقول نیست بلکه جبن و ترس نامعقول است، توضیح اینکه:

ترس از اموری که واقعاً خطرنـاک است یکی از پدیـده هـای روحی و طـبیعی و از نعمت هـای بزرگ خـداست، چرا که اگر انسان از هیچ

چیز خطرناکی نترسد، به زودی زندگی خود را از دست می دهد، این همان چیزی است که از آن تعبیر به تهوّر و بی پروایی در مقابل خطر می کنند، مانند کسی که بی خیال و بدون نگاه کردن به این طرف و آن طرف، از یک خیابان پر رفت و آمد می گذرد، چنین کسی به یقین در معرض حوادث خطرناک رانندگی قرار دارد.

این گونه ترس ها خواه در زندگی عادی روزانه باشد یا در مورد موادّ غذایی مشکوک یا مسائل اقتصادی و سیاسی و غیر آن کاملًا منطقی است و سبب نجات از خطراتی است که انسان را تهدید می کند.

ترس مذموم آن است که انسان از عواملی بترسد که در خور ترسیدن نیست، هر خطر موهومی را جدّی بگیرد، و هر دشمن خیالی را مایه وحشت قرار دهد، از همه چیز و به اصطلاح از سایه خودش نیز بترسد، و از ورود در هر کاری به احتمال عدم موفقیّت واهمه داشته باشد، چنین ترسی مایه عقب ماندگی و بدبختی و ناکامی است، مایه شکست و ذلّت و زبونی است.

این جهان در همه ابعادش همچون یک میدان نبرد است، موانع، مشکلات و خطرها همیشه وجود داشته و دارد، و تا انسان با آنها دست و پنجه نرم نکند و خود را به طور

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۹۷، صفحه ۴۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۴۵

جدّی آماده مقابله با آنها نسازد موفّق نخواهد شد.

غالباً ممکن نیست ما دست به کاری بزنیم که پیروزی در آن صد در صد تضمین شده باشد، یا هیچ گونه خطری در آن وجود نداشته باشد، این یک خیال محال و یک پندار باطل است. اینجاست که

نقش شجاعت و شهامت روشن می شود و آثار منفی صفت رذیله ترس و جبن خود را نشان می دهد.

هر کشاورزی احتمال خشکسالی و آفت را می دهد، هر تاجری احتمال نوسان قیمت ها و دگرگونی وضع بازار را می دهد، هر مسافری احتمال تصادف و خطرات دیگر را می دهد، و در هر عمل جرّاحی احتمال خطر وجود دارد، اگر به این احتمالات ترتیب اثر داده شود باید دست روی دست بگذاریم و هیچ کاری نکنیم و فقط در انتظار مرگ باشیم.

به یقین در این گونه موارد باید خطرات جدّی را پیش بینی کرد و راه مقابله با آن را شناخت، و از بی پروایی و تهوّر پرهیز نمود، در عین حال احتمالات نسنجیده و نامعقول و یا احتمالاتی که همیشه و در هر حال وجود دارد نباید سدّ راه انسان شود.

این روشن ترین تعریفی است که برای مسئله شجاعت به عنوان یکی از صفات فضیله و ترس به عنوان یکی از صفات رذیله می توان کرد.

در حدیثی از امام حسن مجتبی علیه السلام در تعریف جبن چنین می خوانیم: «الْجُرْأَةُ عَلَى الصَّدیقِ وَ النُّكُولُ عَنِ الْعَدُوِّ؛ جبن آن است که در برابر دوستان جسور و در برابر دشمنان ناتوان باشی»! «۱»

و در حدیث دیگری از همان بزرگوار می خوانیم که در پاسخ از سؤال درباره معنی شجاعت فرمود: «مُوَافِقَهُ الْاَقْرَانِ وَ الصَّبْرُ عِنْدَ الطَّعَانِ؛ هماهنگی با اقران و ایستادگی در برابر ضربات دشمن». «۲»

قرآن مجید در یک جا می فرماید: «وَ لَاتُلْقُوا بِاَیْدیكُمْ اِلَى التَّهْلُكَهِ؛ با دست خود

---

(۱)- میزان الحکمه، جلد ۱، صفحه ۳۷۰؛ تحف العقول، کلمات امام مجتبی علیه السلام حدیث ۱.

(۲)- همان مدرک، جلد ۲، صفحه ۱۴۱۲.

خویشتن را

به هلاکت نیافکنید»! «۱»

و در جای دیگر در وصف مؤمنان راستین می گوید: «... اشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ ...؛ آنها در برابر کافران سخت و شدیدند (و ترس و واهمه ای به خود راه نمی دهند)». «۲»

از آنچه در بالا گفته شد به خوبی می توان نتیجه گرفت که شجاعت به عنوان یک فضیلت حدّ وسطی است در میان «تهوّر» و «جبن».

۲- آثار منفی جبن و ترس در زندگی فردی و اجتماعی

این صفت رذیله آثار نامطلوب بسیار زیادی در سراسر زندگی انسانها دارد و به یقین یکی از عوامل قطعی شکست و زبونی و ذلّت است.

ملّت های بسیاری را در طول تاریخ می شناسیم که با داشتن عِدّه و عُدّه فراوان سالها گرفتار زبونی و اسارت بودند، ولی به محض اینکه رهبری شجاع و فرماندهی با شهامت پیدا کردند تمام توان آنها بسیج شد و به سرعت عقب ماندگی خود را جبران کردند و به اوج عزّت و عظمت رسیدند.

شجاعت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به هنگام هجرت و در میدان بدر و احد، و در میدان احزاب و در سایر غزوات یکی از مهمترین عوامل پیروزی و پیشرفت سریع اسلام بود.

به همین دلیل در احادیث اسلامی از امام علی علیه السلام آمده است که فرمود: «الشُّجاعَةُ عِزٌّ حاضِرٌ وَ الْجُبْنُ ذُلٌّ ظاهِرٌ؛ شجاعت عزّت حاضر است و جبن ذلّت آشکار»!

و در جای دیگر فرمود: «الشُّجَاعَةُ نُصْرَةٌ حَاضِرَةٌ وَ فَضِیلَةٌ ظَاهِرَةٌ؛ شجاعت یاری حاضر و فضیلت آشکار است». «۳»

یکی دیگر از آثار منفی این رذیله اخلاقی این است که انسان را از کارهای بزرگ بازمی دارد، زیرا کارهای بزرگ همیشه با مشکلات بزرگ رو به روست، و انسانهایی را

---

(۱)- بقره، ۱۹۵.

(۲)- فتح، ۲۹.

(۳)- هر دو حدیث در شرح فارسی غرر و

درر آمدی جلد ۷ صفحه ۱۷۱ آمده است.

می طلبد که بتوانند از سدّ مشکلات عبور کنند، و این کار از افراد ترسو ساخته نیست.

بنابراین چنین افرادی به فرض که در زنـدگی توفیقی نصیبشان شود ناچیز و محـدود خواهـد بود، و هرگز نمی توانند دست به کارهای مهمّ اجتماعی خواه جنبه انقلابی داشته باشد یا اصلاحی بزنند!

این مسئله تا آنجا پیش می رود که در اسـلام از مشورت مـدیران موفّق جامعه در کارهای مهم با افراد جبان و ترسو نهی شـده است، چرا که آنها همیشه آیه یأس می خوانند و مدیران را از انجام کارهای مهم بازمی دارند!

امیر مؤمنان علی علیه السـلام به مالک اشتر دسـتور داد که افراد ترسو را در شورای خود نپذیرد، چرا که آنها سـبب تضعیف او می شوند، لَاتَدْخُلَنَّ فِی مَشْوِرَتِکَ ... جَبَاناً یُضَعِّفُکَ عَنِ الْامُورِ. «۱»

و در جای دیگر آمده است: «وَ یُعَظِّمُ عَلَیْکَ مَا لَیْسَ بِعَظِیمٍ؛ و موضوعات کوچک را در نظر تو بزرگ نشان می دهند».

۳- ریشه های جبن

۱- ضـعف ایمان و سوء ظنّ به خدا، زیرا افراد با ایمان دارای توکّل و امید به لطف خداوند و اعتقاد به وعده های او هسـتند، و چنین کسانی هرگز سـست و زبون نخواهنـد شـد، و از حوادث هر قـدر بزرگ باشد نمی ترسـند، این همان است که در فرمان معروف مالک اشتر آمده است که امام علیه السلام می فرماید: «انَّ الْبُخْلَ وَ الْجُبْنَ وَ الْحِرْصَ غَرَائِزٌ شَتَّی یَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ؛ بخل و ترس و حرص، غرائز و تمایلات متعدّدی هستند که جامع آنها سوء ظن به خدای بزرگ است»!

۲- احساس کمبود شخصیّت و عقده حقارت یکی دیگر از دلایل جبن و ترس است،

به همین دلیل هر اندازه به افراد شخصیّت داده شود بر شجاعت آنها افزوده می شود و از

---

(۱)- نهج البلاغه، نامه ۵۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۴۸

همین رو در حدیث امام امیر مؤمنین آمده است که: «شِدَّةُ الْجُبْنِ مِنْ عَجْزِ النَّفْسِ وَ ضَعْفِ الْيَقِينِ؛ شدّت ترس از ناتوانی روحی و ضعف یقین سرچشمه می گیرد»! «۱»

۳- «عدم آگاهی و جهل» در بسیاری از اوقات سبب ترس می شود، انسان از اشخاص و جانداران و موجوداتی که درست آنها را نمی شناسد می ترسد، ولی هنگامی که به قدر کافی آگاهی می یابد ضعف او زایل می شود.

۴- «عافیت طلبی» یکی دیگر از اسباب ترس است، چرا که همیشه شجاعت در عین اینکه پیروزی می آفریند مشکلات و ناراحتی هایی را نیز ممکن است به همراه داشته باشد که باب طبع عافیت طلبان ترسو نیست.

۵- بروز حوادث تلخ و ناگوار غالباً سبب می شود که انسانها به نوعی ترس گرفتار شوند، زیرا این حوادث تلخ ذهنیّت های ترس آلودی در انسان به وجود می آورد که گاه تا آخر عمر با اوست و جز با روانکاوی صحیح برطرف نمی گردد.

۶- افراط در احتیاط می تواند ناشی از ترس باشد و یا عاملی برای ایجاد ترس، چرا که به انسان می گوید از هر احتمال خطری باید پرهیز کرد، و این یکی از ریشه های اصلی ترس است.

۷- انکار نمی توان کرد که ساختمان روحی و جسمی افراد نیز در بروز این پدیده شوم مؤثّر است، گروهی از افراد را می بینیم که به خاطر ضعف قلب یا ناتوانی اعصاب، یا ضعفهای دیگر جسمانی، از همه چیز می ترسند، در حالی که از این حالت متنفّرند ولی نمی توانند آن را از خود دور سازند.

آنها می گویند: چه کنیم این ترس

دست خودمان نیست، و بی اختیار بر ما تحمیل می شود، ولی چنان نیست که این حالت از طریق روان درمانی قابل تغییر نباشد.

***

(۱)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۴، صفحه ۱۸۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۴۹

۴- طرق درمان و پیشگیری

یکی از طرق اصلی درمان این رذیله اخلاقی- همانند درمان سایر رذایل- از یکسو اندیشیدن در ثمرات شوم و آثار زیانبار آن است. هنگامی که افراد جبان و ترسو آثار نکبت بار و ذلّت و زبونی ناشی از ترس بی جا و عقب ماندگی و محرومیّت حاصل از آن را در زندگی خود یا دیگران مشاهده کنند غالباً به فکر تجدید نظر در برنامه اخلاقی خود و دور ساختن این رذیله می افتند.

پرداختن به قطع ریشه ها راه مهمّ دیگر درمان آن است، هنگامی که ابرهای تیره و تار سوء ظن باللّه از آسمان قلب انسان کنار رود، و خورشید توکّل بر جان او نور افشان شود ظلمات خیالات واهی که انسان را به ترس بی جا می کشاند برچیده خواهد شد، ولی این کار احتیاج به مطالعه و دقّت فراوان دارد.

یکی دیگر از طرق درمان این رذیله اخلاقی ورود در صحنه های رعب آور و تکرار آن است، فی المثل بعضی هستند که از خوردن دارو یا تزریقات مختلف وحشت دارند ولی هنگامی که چند بار تکرار شود وحشت آنها فرومی ریزد.

بعضی دیگر از سفرهای دریایی یا هوایی سخت متوحّش می شوند ولی با تمرین و تکرار این وحشت از بین می رود، بعضی از سخن گفتن یا سخنرانی در حضور جمع می ترسند ولی غالباً این ترس با تمرین و تکرار از میان خواهد رفت.

یکی از فلسفه های تمرینها و مانورهای نظامی زدودن آثار ترس از جنگ از دلهای

سربازان و افسران و فرماندهان است.

در کلمات قصار امیر مؤمنان علیه السلام این معنی به صورت زیبایی بیان شده می فرماید: «اذَا هَبْتَ امْراً فَقَعْ فِیهِ، فَانَّ شِدَّهَ تَوَقِّیهِ اعْظَمُ مِمَّا تَخَافُ مِنْهُ؛ هنگامی که از چیزی می ترسی خود را در آن بیفکن که آن ترس از خود آن سخت تر و وحشتناک تر است»! «۱»

مرحوم علّامه خویی رحمه الله در شرح نهج البلاغه خود در شرح این جمله می گوید:

«بسیار می شود که برای انسان کاری پیش می آید که به خاطر جبن و جهل از آن

---

(۱)- کلمات قصار، جمله ۱۷۵.

وحشت می کند ... و این وحشت ناشی از جبن، مانع پیشرفت کارها می شود. در اینجا امام علیه السلام تشویق به دور ساختن ترس از خود می کند چرا که در بسیاری از اوقات تحمّل ترس ناشی از تردید و دو دلی، سخت تر از افتادن در آن امر خوفناک است».

سپس می افزاید: «مکتشفان و محقّقان جهان با عمل به این دستور به افتخارات بزرگی نایل شدند، آنها درون جنگلها و صحراهای آفریقا و بیابانهای پراکنده وارد شدند و به سیر دریاها پرداختند، و به درون جزایر دور دست نفوذ کردند، و از این طریق هم ثروت فراوانی به دست آوردند و هم شهرت جهانی به علاوه به علم و دانش بشری خدمات قابل ملاحظه ای کردند».
و به گفته شاعر:

چو ترسی ز امری بینداز خویش در آن و بپیرای تشویش خویش

دو دل بودن و خود نگهداشتن بسی سخت تر می کند قلب ریش «۱»

آری این یک واقعیّت است که تردیدها و دو دلی ها و ترس از عواقب خطرناک یک کار غالباً بیش از خود آن انسان را رنج می دهد.

در زبان

عرب ضرب المثلهای جالبی در این زمینه دیده می شود از جمله:

«امُّ الْمَقْتُولِ تَنَامُ و امُّ المُهَدَّدِ لَاتَنَامُ؛ مادر مقتول به خواب می رود، ولی مادر کسی که تهدید به مرگ شده به خواب نمی رود»!

و نیز گفته اند: «کُلُّ امْرٍ مِنْ خَیْرٍ اوْ شَرٍّ فَسِمَاعُهُ اعْظَمُ مِنْ عَیَانِهِ؛ هر کار خیر و شرّی شنیدنش از دیدنش بزرگتر است». «۲»

یکی دیگر از طرق درمان جبن و ترس، پاک بودن و پاک زیستن است؛ زیرا افراد آلوده غالباً از نتیجه اعمال خود بیمناکند و از آنجا که اعمال آنها روزی آفتابی و برملا می شود در هراسند، به همین دلیل در حدیث معروف علوی آمده است: «مَا اشْجَعُ الْبرئ وَ اجْبَنَ الْمُرِیبُ؛ چه شجاع است انسان پاکدامن و چه ترسوست انسان مسئله دار»! «۳»

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «لَوْ تَمَیَّزَتِ الْاشْیَاءُ لَکَانَ الصِّدْقُ مَعَ

---

(۱) منهاج البراعه، جلد ۲۱، صفحه ۲۵۲.

(۲) شرح نهج البلاغه، جلد ۱۸، صفحه ۱۷۷.

(۳) غرر الحکم، حدیث ۹۶۲۶.

الشَّجَاعَهِ وَ کَانَ الْجُبْنُ مَعَ الْکِذْبِ؛ اگر اشیا از هم جدا شوند (و گروه بندی گردند) صدق و راستی همراه شجاعت خواهد بود و ترس همراه دروغ»! «۱»

۵- آثار شجاعت در زندگی انسانها

نقطه مقابل صفت رذیله جبن و ترس همان شجاعت و دلیری است که بحث های مربوط به آن در لابه لای مباحث جبن و ترس آمد و هر یک از این دو به قرینه مقابله در غالب بحث ها روشن می شود، شناخت مفهوم جبن و ترس بدون شناخت مفهوم شجاعت مشکل است، همان گونه که شناخت مفهوم شجاعت بدون شناخت جبن و ترس دشوار می باشد.

با این حال برای تکمیل بحث های گذشته لازم به نظر می رسد که توضیحات بیشتری درباره شجاعت و آثار

و پیامدهای آن به ویژه از دیدگاه اخبار و احادیث اسلامی داشته باشیم.

۱- در فرمان مالک اشتر که «جامع ترین فرمان الهی سیاسی» برای کشورداری است در موارد متعدّدی به این مسئله اشاره فرموده است. در یک جا به مالک هشدار می دهد که افراد ترسو و حریص را جزء مشاوران خود قرار ندهد.

در جای دیگر در مورد فرماندهان بزرگ لشکر (یا همه معاونان و کارگزاران) می فرماید: «ثُمَّ الْصِقْ بِذَوِی الْمُرُوآتِ وَ الْاحْسَابِ وَ اهْلِ الْبُیُوتَاتِ الصَّالِحِهِ وَ السَّوَابِقِ الْحَسَنَهِ ثُمّ اهْلِ النَّجْدَهِ وَ الشَّجَاعَهِ وَالسَّخاء وَ السَّمَاحَهِ، فَانَّهُمْ جِمَاعٌ مِنَ الْکَرَمِ وَ شُعَبٌ مِنَ الْعُرْفِ؛ رابطه خود را با افراد با شخصیّت و اصیل و خاندان های صالح و خوش سابقه برقرار ساز، سپس با افراد شجاع و با شهامت و سخاوتمند و بزرگوار همکاری داشته باش، چرا که آنها کانون بزرگواری و مرکز نیکی هستند»! «۲»

در اینجا امام علیه السلام مسئله شجاعت و شهامت را از اصول اساسی صفات برجسته انسانی

---

(۱)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۷، صفحه ۱۷۲.

(۲)- نهج البلاغه، نامه ۵۳.

و فرماندهان لشکر یا کارگزاران به طور عام شمرده است.

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «الشَّجَاعَهُ زَیْنٌ، الْجُبْنُ شَیْنٌ؛ شجاعت زینت است و ترس عیب است». «۱»

۳- و نیز همان حضرت در حدیث دیگری می فرماید: «السَّخَاءُ وَ الشَّجَاعَهُ غَرَائِزٌ شَرِیفَهٌ یَضَعُهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ فِی مَنْ احَبَّهُ وَ امْتَحِنْهُ؛ سخاوت و شجاعت صفات شریفی است که خداوند سبحان آن را در وجود کسانی که دوستشان دارد و آزموده است قرار می دهد». «۲»

۴- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مقام ذکر افتخارات اهل بیتش هفت صفت را

ذکر می کند که یکی از آنها شجاعت است. «۳»

و در جای دیگر افتخارات خود و خاندانش را در دو چیز خلاصه می کند که باز یکی از آنها شجاعت است. «۴»

۵- در حدیث لیله المبیت (شبی که علی علیه السلام به جای پیامبر صلی الله علیه و آله در بسترش خوابید تا آن حضرت هجرت به مدینه را آغاز کند) می خوانیم: صبحگاهان هنگامی که محاصره کنندگان خانه پیامبر صلی الله علیه و آله به درون خانه ریختند و به سوی بستر حمله کردند، علی علیه السلام را به جای پیامبر صلی الله علیه و آله در بستر دیدند و با سخنان زشتی نسبت به مقام والای علی علیه السلام اهانت کردند، امام علیه السلام فرمود: این سخنان را درباره من می گویید در حالی که خداوند افتخارات بزرگی به من داده- و از جمله آنها- این افتخار را ذکر فرمود: «وَ مِنَ الشَّجَاعَهِ مَا لَوْ قُسِّمَ عَلَی جَمِیعِ جُبَنَاءِ الدُّنْیَا لَصَارُوا بِهِ شَجْعَاناً؛ خداوند آن قدر شجاعت به من عطا فرموده که اگر بر تمام افراد ترسو و جبان دنیا تقسیم شود همه شجاع خواهند شد»! «۵»

۶- در خطبه معروف امام سجّاد علی بن الحسین علیه السلام در شام نیز می خوانیم که امام در آغاز خطبه تکان دهنده و تاریخیش فرمود: «ایُّهَا النَّاسُ: اعْطِینَا سِتّاً وَ فُضِّلْنَا بِسَبْعٍ اعْطِینَا الْعِلْمَ وَ الْحِلْمَ وَ السَّمَاحَهَ وَ الْفَصَاحَهَ وَ الشَّجَاعَهَ وَ المَحَبَّهَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ؛ ای مردم! خداوند شش موهبت به ما عطا فرموده و به هفت چیز ما را برتری داده است. آن شش

---

(۱)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۷، صفحه ۱۷۱.

(۲)- غرر الحکم، حدیث ۱۸۲۰.

(۳)- بحار الانوار،

جلد ۲۶، صفحه ۲۶۵.

(۴)- همان مدرک، صفحه ۲۴۴.

(۵)- بحار الانوار، جلد ۱۹، صفحه ۸۳.

موهبت عبارت است از علم، بردباری، سخاوت، فصاحت، شجاعت و محبوبیّت در دلهای مؤمنان»! «۱»

۷- این بحث را با حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم- هر چند سخن در این زمینه بسیار است- فرمود: گروهی از اسیران را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند پیامبر صلی الله علیه و آله (به خاطر جنایاتی که آنها انجام داده بودند) دستور قتل آنها را صادر کرد به استثنای یک نفر، آن فرد تعجّب نمود و عرض کرد چگونه مرا از میان همه آنها آزاد کردی؟! فرمود: جبرئیل از سوی خدا این خبر را به من داده است که تو دارای پنج صفت هستی که خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله آن را دوست دارند؛ «الْغِیرَهُ الشَّدِیدَهُ عَلَی حَرَمِکَ، وَ السَّخاءُ، وَ حُسْنُ الْخُلْقِ، وَ صِدْقُ اللِّسانِ وَ الشَّجاعَهُ؛ غیرت شدید نسبت به ناموست، و سخاوت، و خسن خلق، و راستگویی و شجاعت»!

هنگامی که آن مرد اسیر آزاد شده این سخن را شنید اسلام آورد و در زمره مسلمانان شایسته قرار گرفت. «۲»

از احادیث بالا- و روایات متعدّد و آیاتی که در بحث بالا- داشتیم ارزش والای این فضیلت اخلاقی کاملًا روشن می شود، و اهمّیّتی را که اسلام برای آن قائل است در لابه لای این روایات و احادیث نمایان است.

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که «شجاعت» معنی وسیع و گسترده ای دارد که دلیری در میدان نبرد یکی از شاخه های آن است. شجاعت در میدان سیاست، در مسائل علمی، و ابراز

و اظهـار نظرات جديـد منطقى و نوآوريها، و شـجاعت در مقام قضاوت و داورى وماننـد آن هر كـدام يكى از شاخه هاى مهمّ شجاعت محسوب مى شود، لذا در بعضى از روايات مى خوانيم: «الصَّبْرُ شَجَاعَةٌ؛ صبر نوعى شجاعت است». «۳»

در حديث ديگرى از على عليه السـلام آمده است: «اشْـجَعَ النَّاسُ اسْـخَاهُمْ؛ شجاع ترين مردم كسى است كه از همه با سخاوت تر باشد»! «۴»

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۴۵، صفحه ۱۳۸.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۱۸، صفحه ۱۰۸.

(۳)- نهج البلاغه، حكمت ۴.

(۴)- غرر الحكم، حديث ۲۸۹۹.

و در حديث ديگرى از همان بزرگوار مى خوانيم: «لَوْ تَمَيَّزَتِ الْاشْيَاءُ لَكَانَ الصِّدْقُ مَعَ الشَّجَاعَهِ وَ كَانَ الْجُبْنُ مَعَ الْكِذْبِ؛ هرگاه اشياء از هم جدا شوند، صدق و راستى در كنار شجاعت و ترس در كنار دروغگويى قرار خواهد گرفت». «۱»

اين احاديث هر كدام به يكى از شاخه هاى شجاعت اشاره مى كند كه در مفهوم جامع اين واژه درج شده است (دقّت كنيد).

---

(۱)- شرح فارسى غرر الحكم، جلد ۵، صفحه ۱۱۸، حديث ۷۵۹۷.

۱۲

خودباختگى و توكّل بر خدا

اشاره

در بسـيارى از آيات قرآن مجيد و روايات اسـلامى و سرگذشت انبيا و اوليا و صالحان و در كتب علماى اخلاق و ارباب سير و سلوك روى مسئله توكّل به عنوان يك فضيلت مهمّ اخلاقى كه بدون آن نمى توان به مقام قرب الهى رسيد، ياد شده است.

منظور از توكّـل سپردن كارهـا به خـدا، و اعتماد بر لطف اوست، زيرا «توكّل» از مادّه «وكالت» به معنى انتخاب وكيل نمودن و

اعتماد بر دیگری کردن است، بـدیهی است هر قـدر وکیل توانایی بیشتر و آگاهی فزون تر داشـته باشد شـخص موکّل احساس آرامش بیشتری می کند، و

از آنجا که علم خدا بی پایان و تواناییش نامحدود است هنگامی که انسان توکّل بر او می کند آرامش فوق العاده احساس می کند، در برابر مشکلات و حوادث مقاوم می شود، و از دشمنان نیرومند و خطرناک نمی هراسد، در سختیها خود را در بن بست نمی بیند و پیوسته راه خود را به سوی هدف ادامه می دهد.

انسانی که بر خدا توکّل دارد هرگز احساس حقارت و ضعف نمی کند بلکه به اتّکای لطف خدا و علم و قدرت بی پایان او خود را پیروز و فاتح می بیند و حتّی شکست های مقطعی او را مأیوس نمی سازد.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۵۶

هرگاه توکّل به مفهوم صحیح کلمه در جان انسان پیاده شود به یقین امید آفرین، نیروبخش و باعث تقویت اراده و تحکیم مقاومت و پایمردی است.

مسئله توکّل در زندگی انبیای بزرگ الهی درخشش فوق العاده ای دارد، بررسی آیات قرآنی در این زمینه نشان می دهد که آنها همیشه در برابر مشکلات طاقت فرسا خود را زیر سپر توکّل قرار می دادند، و یکی از دلایل مهمّ پیروزی آنها داشتن همین فضیلت اخلاقی بوده است.

با این اشاره به آیات قرآن بازمی گردیم و با توجّه به ترتیب تاریخی سرگذشت انبیا مسئله توکّل را در زندگی آنان مورد بررسی قرار می دهیم (از نوح علیه السلام شروع کرده به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پایان می دهیم):

۱- وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ اذْ قَالَ لِقَوْمِهِ یَا قَوْمِ انْ کَانَ کَبُرَ عَلَیْکُمْ مَقَامِی وَ تَذْکِیرِی بِآیَاتِ اللَّهِ فَعَلَی اللَّهِ تَوَکَّلْتُ فَاجْمِعُوا امْرَکُمْ وَ شُرَکَائَکُمْ ثُمَّ لَایَکُنْ امْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا الَیَّ وَ لَاتُنْظِرُونِ (سوره یونس، آیه ۷۱)

۲- انِّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ رَبِّی وَ رَبِّکُمْ (سوره هود،

آیه ۵۶)

۳- رَبَّنا انّى اسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِى بِوادٍ غَيْرِ ذِى زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمحَرَّمِ رَبَّنا لِيُقِيمُوا الصَّلوةَ فَاجْعَلْ افْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِى الَيْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ (سوره ابراهیم، آیه ۳۷)

۴- ... انْ اريدُ الّا الْاصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوْفِيقى الّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ الَيْهِ انِيبُ (سوره هود، آیه ۸۸)

۵- وَ قَالَ يَا بَنِيَّ لَاتَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ ابْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَ مَا اغْنِى عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَىْءٍ انِ الْحُكْمُ الّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (سوره یوسف، آیه ۶۷)

۶- وَ قَالَ مُوسَى يَا قَوْمِ انْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا انْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ* فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَاتَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (سوره یونس، آیات ۸۴ و ۸۵)

۷- وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا افْرِغْ عَلَيْنَا صَبْراً وَ ثَبِّتْ اقْدَامَنَا وَ انْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (سوره بقره، آیه ۲۵۰)

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۵۷

۸- فَانْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَااِلَهَ الّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمَ (سوره توبه، آیه ۱۲۹)

۹- وَ مَا لَنَا الَّانَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَ لَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ (سوره ابراهیم، آیه ۱۲)

۱۰- ... وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ... (سوره طلاق، آیه ۳)

ترجمه

۱- سرگذشت نوح را بر آنها بخوان! در آن هنگام که به قوم خود گفت: «ای قوم من! اگر تذکّرات من نسبت به آیات الهی، بر شما سنگین (و غیر قابل تحمّل) است، (هر کار از دستتان ساخته است بکنید) من بر خدا توکّل کرده ام! فکر خود و قدرت معبودهایتان را جمع کنید،

سپس هیچ چیز بر شما پوشیده نماند (تمام جوانب کارتان را بنگرید) سپس به حیات من خاتمه دهید و (لحظه ای) مهلتم ندهید!

۲- من، بر «اللّه» که پروردگار من و شماست توکّل کرده ام!

۳- پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی، و در کنار خانه ای که حرم توست، ساکن ساختم تا نماز را بر پا دارند، تو دلهای گروهی از مردم را متوجّه آنها ساز، و از ثمرات به آنها روزی ده، شاید آنان شکر تو را بجای آورند!

۴- من جز اصلاح- تا آنجا که در توانایی دارم- نمی خواهم! و توفیق من جز به (کمک) خداوند نیست. بر او توکّل کردم و به سوی او بازمی گردم!

۵- و (هنگامی که می خواستند حرکت کنند، یعقوب) گفت: «فرزندان من! از یک در وارد نشوید، بلکه از درهای متفرّق وارد گردید (تا توجّه مردم به سوی شما جلب نشود)! و (من با این دستور) نمی توانم حادثه ای را که از سوی خدا حتمی است از شما دفع کنم! حکم و فرمان، تنها از آن خداست! (برای پیروزی شما) بر او توکّل کرده ام و همه متوکّلان باید بر او توکّل کنند»!

۶- موسی گفت: «ای قوم من! اگر شما به خدا ایمان آورده اید، بر او توکّل کنید اگر تسلیم فرمان او هستید»!- گفتند: «تنها بر خدا توکّل داریم، پروردگارا! ما را مورد شکنجه گروه

ستمگر قرار مده!»

۷- و هنگامی که در برابر «جالوت» و سپاهیان او قرار گرفتند گفتند: «پروردگارا! پیمانه شکیبایی و استقامت را بر ما بریز! و قدمهای ما را ثابت بدار! و ما را بر جمعیّت کافران، پیروز بگردان!»

۸- اگر آنها (از

حق) روی بگردانند، (نگران مباش!) بگو: «خداوند مرا کفایت می کند، هیچ معبودی جز او نیست، بر او توکّل کردم، و او صاحب عرش عظیم است»!

۹- و چرا بر خدا توکّل نکنیم، با اینکه ما را به راه های (سعادت) رهبری کرده است، و ما به طور مسلّم در برابر آزارهای شما صبر خواهیم کرد (و دست از رسالت خویش برنمی داریم) و توکّل کنندگان باید فقط بر خدا توکّل کنند»!

۱۰- و هر کس بر خدا توکّل کند کفایت امرش را می کند ....

تفسیر و جمع بندی بازتاب توکّل در زندگی پیامبران

در آیات قرآن مجید، به ویژه در تاریخ انبیا، صفت «توکّل» به عنوان یکی از بارزترین صفات آنها در طول تاریخ مشاهده می شود که همواره در برابر حوادث سخت، مشکلات طاقت فرسا و دشمنان بی رحم اعتمادشان بر خدا و تکیه گاهشان ذات پاک او بوده است، و از وابستگی و اعتماد بر ما سوی اللّه مبرّی بوده اند.

نخست از نوح علیه السلام پیامبر بزرگ خدا شروع می کنیم:

در نخستین آیه مورد بحث می خوانیم: هنگامی که نوح علیه السلام در برابر دشمنان نیرومند و لجوج و متعصّب قرار گرفت، با اعتماد به خداوند و توکّل بر ذات پاکش در برابر همه آنان مقاومت کرد، قرآن در این زمینه به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می گوید: «سرگذشت نوح علیه السلام را برای آنها (مسلمانان نخستین که در چنگال دشمنان زورمند گرفتار بودند) بخوان، در آن هنگام که به قوم خود گفت: ای قوم من! هرگاه موقعیّت من و یادآوری هایم نسبت به آیات

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۵۹

اخلاق در قرآن ج ۲ ۲۸۸

الهی بر شما سنگین (و غیر قابل تحمّل) است، (هر کار از دستتان ساخته است

بکنید، من ترس ندارم) من بر خدا توکّل کرده ام، نیروی خود و نیروی معبودهایتان را جمع کنید، سپس چیزی بر شما مخفی نماند و بعد به حیات من پایان دهید و لحظه ای مهلتم ندهید (امّا بدانید در برابر قدرت خداوند کاری از شما ساخته نیست!)»، (وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ اذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ انْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَ تَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَاجْمِعُوا امْرَكُمْ وَ شُرَكَائَكُمْ ثُمَّ لَايَكُنْ امْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا الَيَّ وَ لَاتُنْظِرُونِ). «۱»

راستی این چه عاملی بود که نوح علیه السلام را با مؤمنان اندکی که اطراف او بودند، در برابر دشمنان قدرتمند و سرسخت، شجاعت و شهامت می بخشید که این چنین ایستادگی کردند و قدرت آنان را به باد مسخره گرفتند و بی اعتنایی خویش را به نقشه ها و افکار و بتهای آنها نشان دادند، و به این وسیله ضربه ای محکم روانی بر آنان وارد ساختند.

آری این عامل چیزی جز ایمان به خدا و توکّل بر ذات پاک او نبود، و عجب اینکه نه تنها اظهار بی اعتنایی نسبت به آنها و معبودهایشان کردند بلکه آنان را بر مخالفت تشجیع نموده و به مبارزه طلبیدند، آری این قدرت نمایی تنها زیبنده متوکّلان است!

با توجّه به اینکه سوره یونس که این آیه در آن است مکّی است، خداوند می خواهد به گروه اندک مسلمانان که در مکّه همچون پروانه ها گرد شمع وجود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله جمع شده بودند و در چنگال دشمنان نیرومند سرسختی قرار داشتند، قوّت و قدرت روحی ببخشد و به آنها نشان دهد که از این قدرت های پوشالی در برابر

اراده خدا کاری ساخته نیست.

تعبیر به «شرکائکم» ممکن است اشاره به بتها باشد که شریکهای ساختگی بت پرستان برای خدا بودند، و در موارد دیگر قرآن نیز کراراً این تعبیر برای بتها آمده است.

یا اینکه منظور دوستان و بستگان آنها باشد، یعنی تمامی نیروهایتان را بر ضدّ من بسیج کنید!

***

(۱)- یونس، ۷۱.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۶۰

دوّمین آیه از زبان هود پیامبر علیه السلام است که بعد از دوران نوح علیه السلام می زیسته است که از سوی قوم بت پرستش تهدید به مرگ می شود، با صراحت به آنها می گوید: «من خدا را گواه می گیرم و شما هم گواه باشید که از همتایانی که برای خدا قرار داده اید بیزارم- همه شما برای من نقشه بکشید، و لحظه ای مرا مهلت ندهید (امّا بدانید کاری از شما ساخته نیست چرا که)- من توکّل بر خداوندی کرده ام که پروردگار من و شماست»! (... قَالَ انِّی اشْهِدُ اللَّهَ وَ اشْهَدُوا انِّی بَرِی ءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَ* مِنْ دُونِهِ فَکِیدُونِی جَمِیعاً ثُمَّ لَاتُنْظِرُونِ* انِّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ رَبِّی و رَبِّکُمْ). «۱»

جالب اینکه نه تنها به قدرت عظیم مخالفان بت پرست و توطئه ها و شرارتهای آنها اعتنا نمی کند، بلکه آنها را تحریک به قیام بر ضدّ خود می نماید، تا به آنان ثابت کند قلب و روح او به جای دیگری وابسته است که با توکّل بر ذات پاک او کمترین واهمه ای از توطئه های دشمنان ندارد، هر چند قوی و نیرومند و سرسخت و لجوج باشند، و این خود نشان می دهد که توکّل بر خدا تا چه اندازه به انسان شجاعت و شهامت و پایمردی و استقامت می بخشد!

راستی شگفت آور است که انسانی تک و تنها یا با

یارانی بسیار اندک، در برابر گروهی عظیم و متعصّب و زورمند، این گونه بایستد، و این چنین تهدیدهای آنها را به باد سخریه بگیرد، آری این از آثار ایمان و توکّل بر خداست!

یکی از مفسّران پیشین به نام «زجّاج» می گوید: این آیه از مهمترین آیات مربوط به پیامبران است که پیامبری تنها در برابر امّتی عظیم از مخالفان بایستد و این چنین با آنها سخن بگوید، شبیه همین تعبیر را در داستان نوح علیه السلام و جریان پیامبر اسلام علیه السلام نیز خواندیم.

شایان توجّه اینکه در ادامه این آیه، هود علیه السلام در مقام استدلال برای کار خود می گوید: «نه تنها شما، هیچ جنبنده ای در جهان نیست مگر اینکه در قبضه قدرت و فرمان خداست»! (مَا مِنْ دَابَّهٍ الّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا). «۲»

---

(۱)- هود، ۵۴ تا ۵۶.

(۲)- هود، ۵۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۶۱

سپس می افزاید: او قدرتمندی نیست که قدرتش موجب خودکامگی باشد بلکه «پروردگار من همواره بر صراط مستقیم است»! (انَّ رَبِّی عَلَی صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

بنابراین من بر کسی تکیه کرده ام که قدرتش بی پایان و کارهایش عین صواب و عدالت است.

*** در سوّمین آیه اشاره به گوشه ای از سرگذشت ابراهیم علیه السلام و توکّل او بر خدا در یکی از مشکل ترین ساعات زندگانیش می کند، و می فرماید: «پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی در کنار خانه ای که حرم توست (به فرمان تو و با توکّل بر تو) ساکن ساختم تا نماز را بر پا دارند، اکنون تو دلهای مردم را متوجّه آنها کن و از ثمرات به آنها روزی ده، تا شکر تو را بجا آورند»، (رَبَّنَا انِّی اسْكَنْتُ

مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذی زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَوةَ فَاجْعَلْ افْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی الَيْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ). «۱»

آیا اگر ایمانی همچون کوه، و دلی همچون دریا، و توکّلی در سطح بسیار بالا نباشد، ممکن است انسان همسر و فرزند دلبند شیرخواره اش را در سرزمینی خشک و سوزان و بی آب و علف- تنها برای امتثال فرمان خدا- رها کند، و از آنجا به وطن خویش بازگردد؟!

این جریان یادآور جریان دیگری در زندگی ابراهیم علیه السلام است در آن هنگام که بت پرستان لجوج و متعصّب و خشمگین او را به خاطر در هم شکستن بتهایشان به محاکمه کشیده بودند و ابراهیم در یک قدمی مرگ قرار داشت، با این حال معبودهایشان را به سخریّه می کشید و با دلایل محکم، منطق خرافی آنها را در زمینه بت پرستی در هم می کوبید. «۲»

*** چهارمین آیه اشاره به ماجرای شعیب علیه السلام می کند که مدّتی بعد از هود، و کمی قبل از

---

(۱)- ابراهیم، ۳۷.

(۲)- به سوره انبیاء، آیات ۵۸ تا ۶۷ مراجعه شود.

موسی می زیسته که او هم در مقابل سرسختی قوم مشرک و بت پرست و تهدیدات آنها می گوید: «من (با این برنامه های الهی) چیزی جز اصلاح تا آنجا که در قدرت دارم، نمی خواهم، و توفیق من تنها از خداست، فقط بر او توکّل کرده ام و به سوی او بازمی گردم»، (... انْ ارِيدُ الَّا الْاصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوْفِيقی الَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ الَيْهِ انِيبُ). «۱»

آری من با داشتن ایمان به خدا و توکّل بر ذات پاک او از چیزی نمی ترسم و با قدرت راه خود را

ادامه می دهم.

قابل توجّه اینکه: شعیب علیه السلام برای دست زدن به اصلاحات همه جانبه در اجتماع فاسد آن زمان بر سه اصل تکیه می کند: نخست فراهم شدن مقدّمات از سوی پروردگار که با کلمه «توفیق» به آن اشاره شده، سپس داشتن اراده نیرومند برای شروع به کار که با «توکّل» به پروردگار حاصل می شود، و سپس دارا بودن انگیزه ای صحیح و سازنده که با «الیه انیب» (به سوی او بازمی گردم و همه کارهایم برای خداست) به آن اشاره می کند.

*** در پنجمین آیه سخن از یعقوب که جدّ والای بنی اسرائیل است به میان آمده، آن زمان که در تنگنای شدیدی قرار گرفته بود از یک سو فرزند عزیزش یوسف علیه السلام را از دست داده، و از سوی دیگر قحطی شدید در کنعان همه مردم، و از جمله خاندان او را تحت فشار قرار داده است، و به حکم اجبار، فرزند دلبند دیگرش بنیامین را به دست برادران بد سابقه و نامهربان! سپرده، تا برای به دست آوردن آذوقه بار دیگر به سرزمین «مصر» بروند و از «عزیز مصر» کمک بطلبند، در اینجا بود که یعقوب سفارشی به این مضمون به فرزندان خود کرد: «فرزندان من! (به مصر که می روید) همه شما از یک دروازه وارد نشوید، بلکه از درهای متفرّق وارد شوید (مبادا ورود یک جمعیّت غیر بومی در مصر حساسیّت مردم را برانگیزد و به آنها آسیبی برسانند)»! (وَ قَالَ یَا بَنِیَّ لَاتَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ ابْوَابٍ مُتَفَرِّقَهٍ ...). «۲»

سپس افزود: «من با این دستور نمی توانم حادثه ای را که از سوی خدا مقرّر شده است از

---

(۱)- هود، ۸۸.

(۲)- یوسف، ۶۷.

اخلاق

در قرآن، ج ۲، ص: ۲۶۳

شما برطرف سازم، حکم و فرمان مخصوص به خداست، بر او توکّل کردم، و همه توکّل کنندگان باید بر او توکّل کنند (و از او استمداد نمایند)»، (... وَ مَا اغْنِی عَنْکُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَیْ ءٍ انِ الْحُکْمُ الّا للَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ عَلَیْهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ). «۱»

به این ترتیب یعقوب دستورهای لازم را برای پیشگیری از حوادث قابل اجتناب به فرزندان خود داد، ولی تأکید کرد که من با این دستورها نمی توانم جلو هر حادثه ای را بگیرم و در برابر همه مشکلات تدبیری بیندیشم، بلکه ما باید آنچه در توان داریم انجام دهیم و در بقیّه بر خدا توکّل کنیم و همه باید بر او توکّل کنند.

در واقع یعقوب با این سخن هم توصیه به توکّل می کند و هم دلیل آن را ذکر می نماید، می گوید: چون همه چیز به فرمان خداست، پس باید بر او توکّل کرد، چرا که در برابر اراده خدا از دیگری کاری ساخته نیست.

روشن است که منظور از «حکم» در اینجا «حکم تکوینی» پروردگار در عالم آفرینش است که بازگشت به عالم اسباب می کند و ناظر به حکم تشریعی نیست (دقّت کنید).

*** در ششمین آیه نوبت به ماجرای موسی علیه السلام و بنی اسرائیل می رسد در آن هنگام که موسی علیه السلام دعوت خویش را آشکار کرد، و معجزات بزرگ خود را نشان داد، ولی با این همه تنها گروهی از بنی اسرائیل به او ایمان آوردند، در حالی که آنها نیز از فرعون و اطرافیانش بیمناک بودند، مبادا آسیبی به آنها برسانند و مورد شکنجه واقع شوند، زیرا هنگامی که فرعون همسر خود را به خاطر

اظهار ایمان به موسی علیه السلام تحت سخت ترین شکنجه ها قرار می دهد، پیداست با دیگران چه خواهد کرد، به همین دلیل موسی بن عمران برای اینکه آرامشی به آنها ببخشد و از وحشت رهایی یابند، دستور توکّل را به آنها داد و فرمود: «ای قوم من! اگر شما به خدا ایمان آورده اید و تسلیم فرمان او هستید بر او توکّل کنید»، (وَ قَالَ مُوسَی یَا قَوْمِ انْ کُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَیْهِ تَوَکَّلُوا انْ کُنْتُمْ مُسْلِمِینَ). «۲»

یعنی تنها در سایه توکّل بر خداست که می توانید با چنین حاکم نیرومند بی رحم

---

(۱)- یوسف، ۶۷.

(۲)- یوسف، ۸۴.

خطرناکی مبارزه کنید، و از شرّ او در امان بمانید.

بدیهی است موسی علیه السلام خود در این امر پیشگام بود، و اگر مقام توکّل را نداشت چگونه ممکن بود یک مرد چوپان با نداشتن هیچ گونه قدرت ظاهری به جنگ یکی از بزرگترین قدرتهای نظامی و سیاسی زمان خود برود؟!

آن گروه از مؤمنان دعوت موسی علیه السلام را لبّیک گفتند و در پاسخ او چنین بیان داشتند:

«ما تنها بر خدا توکّل داریم»! (فَقَالُوا عَلَی اللَّهِ تَوَکَّلْنَا ...). «۱»

سپس رو به درگاه خدا آوردند و عرض کردند: «پروردگارا! ما را مورد شکنجه این گروه ستمگر قرار نده»! (... رَبَّنَا لَاتَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ). «۲»

«و ما را به رحمتت از چنگال گروه کافران رهایی بخش»، (وَ نَجِّنَا بِرَحْمَتِکَ مِنَ الْقَوْمِ الْکَافِرِینَ). «۳»

منظور از «فتنه» در آیه اخیر، شکنجه است که در بعضی از آیات قرآن به خصوص در سوره «بروج» در مورد اصحاب «اخدود» آمده است، و در آیه ۸۳ که قبل از آیه مورد بحث آمده است، نیز به

آن اشاره شده.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از فتنه در هر دو مورد، منحرف شدن یا منحرف ساختن از دین و ایمان باشد، چرا که اگر فرعونیان بر مؤمنان سلطه پیدا می کردند آن را دلیل بر حقّانیّت خود پنداشته و در طریق انحراف ثابت قدم تر می شدند.

*** در هفتمین آیه نوبت به زمانهای بعد از موسی علیه السلام می رسد، در آن زمان که بنی اسرائیل زیر سیطره سلطان جبّاری به نام «جالوت» قرار گرفته بودند، و ناچار نزد پیامبر زمان خود «اشموئیل» آمده، از او تقاضا کردند که فرمانده ای لایق برای آنها تعیین کند، تا برای به دست آوردن سرزمین خود با جالوت بجنگند، اشموئیل، طالوت را که جوان نیرومند و آگاه و از هر نظر لایقی بود برای این امر برگزید، بنی اسرائیل نخست زیر

---

(۱)- یوسف، ۸۵.

(۲)- یوسف، ۵۸.

(۳)- همان.

بار نمی رفتند، سپس با تمهیداتی از ناحیه آن پیامبر، فرماندهی او را پذیرفتند.

طالوت پس از آزمایشهای متعدّدی افرادی را که آمادگی بیشتری برای جهاد داشتند گزینش کرد و به میدان نبرد آورد.

آیه مورد بحث از لحظاتی سخن می گوید که دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند لشکر نیرومند جالوت و لشکر ظاهراً ضعیف طالوت، می فرماید: «هنگامی که در برابر جالوت (ستمگر و سپاهیانش قرار گرفتند، گفتند: پروردگارا پیمانه شکیبایی و استقامت را بر ما بریز و گامهای ما را استوار بدار و ما را بر قوم کافر پیروز گردان»، (وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا افْرِغْ عَلَيْنَا صَبْراً وَ ثَبِّتْ اقْدَامَنَا وَ انْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ). «۱»

درست است که نفرات طالوت در برابر لشکر جالوت اندک بودند و

ساز و برگ جنگی قابل ملاحظه ای نیز در اختیار نداشتند، ولی چیزی که این عدم توازن را به نفع مظلومان بنی اسرائیل بر هم زد و سرانجام در برابر دشمن پیروز شدند، همان ایمان و توکّل آنها بر خدا و تکیه بر صبر و استقامت و تقاضای نصرت از پیشگاه حق بود.

به همین دلیل در آیه بعد می فرماید: «فَهَزَمُوهُمْ بِاذْنِ اللَّهِ؛ آنها به فرمان خدا سپاه جالوت را در هم شکستند و به هزیمت واداشتند»!

بدیهی است صبر و استقامت سبب ثبات قدم، و ثبات قدم سبب پیروزی است و به همین دلیل آنها این امور سه گانه را به ترتیب در دعای خود ذکر کردند و روح همه اینها ایمان و توکّل بر خداست.

*** در هشتمین آیه سخن از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و مقام توکّل اوست، در آن هنگام که در برابر مشکلات سخت قرار داشت و خداوند به او تعلیم داد چگونه بر مشکلات پیروز گردد، می فرماید: «اگر آنها (کافران) از حق روی بگردانند (نگران مباش) بگو: خداوند مرا کفایت می کند، هیچ معبودی جز او نیست، بر او توکّل کردم، او پروردگار عرش عظیم است»، (فَانْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ لَاالَهَ الّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمَ). «۲»

---

(۱)- بقره، ۲۵۰.

(۲)- توبه، ۱۲۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۶۶

این آیه به خوبی نشان می دهد که انسان هر قدر تنها باشد اگر توکّل بر خدا داشته باشد، مشکلی ندارد، چرا که خدا ربّ عرش عظیم و دارای قدرت بی نظیر است، قدرتی که قدرت های ناچیز بندگان در مقابل آن اثری ندارد، جایی که عرش و عالم بالا با آن همه عظمتی

که دارد در قبضه قدرت اوست چگونه ممکن است بندگان متوکّل را در برابر مشکلات و دشمنان تنها بگذارد؟!

شایـان توجّه اینکه بعضـی معتقدنـد این آیه که آخرین آیه سوره توبه است و آیه قبـل از آن آخرین آیـاتی است که بر پیـامبر صلی الله علیه و آله نـازل شـده است، و جالب اینکه آیاتی که در آغاز بعثت نازل شـد نیز همین حال و هوا را دارد و نشان می دهـد که سـرمایه اصـلی آن حضـرت در آن زمان نیز توکّل بر خدا بود، در آیه ۳۸ سـوره زمر که مربوط به آن زمانهـاست می خوانیم: «... قُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ عَلَیْهِ یَتَوَکَّلُ الْمُتَوَکِّلُونَ؛ بگو: خداوند مرا کافی است و متوکّلان باید بر او توکّل کنند»!

به این ترتیب پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله در آغـاز و پایـان کار و در همه حال، در زیر چتر توکّل قرار داشت، و همین امر عامل استقامت و پایمردی و پیروزی او بود.

*** در نهمین آیه سـخن از تمام پیامبران پیشـین به میان آمده است، از زمان نوح علیه السـلام تا پیامبرانی که بعد از او بودند، می گویـد: «هنگامی که پیامبران با مخالفت قوم خود روبه رو شدنـد (و خود را تنها دیدند گفتند:) چرا ما بر خدا توکّل نکنیم، بـا اینکه ما را به راههای سـعادت رهبری کرده و ما به یقین در برابر آزارهای شـما شـکیبایی خواهیم کرد (و با این تهدیـدها و آزارهـا دست از رسالت خویش برنمی داریم) و توکّل کننـدگان بایـد فقط بر او توکّل کننـد»! (وَ مَا لَنَا الَّانَتَوَکَّلَ عَلَی اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَ لَنَصْبِرَنَّ عَلَی مَا آذَیْتُمُونَا وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ). «۱»

از

این آیه به خوبی استفاده می شود که توسّل به ابزار توکّل بر خدا در برابر انبوه مشکلات طاقت فرسا کار همه انبیا در طول تاریخ بوده است و در واقع آنها با نیروی

---

(۱)- ابراهیم، ۱۲.

توکّل بر انبوه دشمنان سرسخت پیروز می شدند، و از اینجا نقش توکّل در زندگی انسانها به خصوص رهبران و پیشوایان آشکار می شود.

در واقع آنچه به پیامبران قدرت می بخشید که با نداشتن «عِدّه» و «عُدّه» در برابر قدرتمندترین حکومت های بیدادگر عصر خود بایستند، و مرعوب تهدیدهای آنها نشوند همین توکّل بر خدا بود که «ما سوی اللّه» را در نظر آنها کوچک و بی ارزش می ساخت.

شایان توجّه است که در آیه قبل (آیه ۱۱ سوره ابراهیم) می خوانیم: «وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» و در آیه مورد بحث می خوانیم: «وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ».

از انضمام این دو آیه به یکدیگر استفاده می شود که مؤمنان واقعی همان متوکّلانند ضمناً از این آیه استفاده می شود که توکّل زاییده معرفت و هدایت الهی است همان گونه که صبر و شکیبایی در برابر آزارهای دشمنان زاییده توکّل است (دقّت کنید).

*** در دهمین آیه با ذکر نتیجه روشنی برای توکّل بر خدا همگان را تشویق به این امر می کند، و وعده نجات و پیروزی به آنها می دهد، می فرماید: «هر کس بر خدا توکّل کند خدا کار او را به سامان می برد، خداوند فرمان خود را به انجام می رساند، و برای هر چیز اندازه ای قرار داده است»، (وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ انَّ اللَّهَ بالِغُ امْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِکُلِّ شَیْ ءٍ قَدْراً). «۱»

در واقع خداوند وعده قطعی به همه متوکّلان داده که مشکلات

آنها را حل کند.

سپس به ذکر دلیل آن پرداخته، می فرماید: «زیرا خداوند بر هر چیز تواناست» بدیهی است چنین کسی می تواند به تمام وعده های خود جامه عمل بپوشاند و مشکلات را هر قدر سنگین و سخت باشد با اراده و فرمان خود بگشاید.

جمله قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِکُلِّ شَیْ ءٍ قَدْراً ممکن است پاسخ به این سؤال باشد که چرا گاهی نهایت توکّل را بر ذات پاک او داریم ولی پیروزیها به تأخیر می افتد؟

---

(۱)- طلاق، ۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۶۸

قرآن به این سؤال چنین پاسخ می گوید: «شما از مصالح امور آگاه نیستید هر چیز حسابی دارد، و هر کار زمانی را می طلبد، و هر پدیده ای در ظرف ویژه خود مطلوب است به همین دلیل به مقتضای «الْامُورُ مَرْهُونَهٌ بِاوْقَاتِهَا» گاه مصلحت در این است که نتیجه به تأخیر افتد، بنابراین شتابزدگی و عجله در این گونه امور روا نیست.

شبیه همین معنی در آیه ۱۶۰ سوره آل عمران آمده است که پیروزی و شکست را از سوی خدا می شمرد و می گوید توکّل بر خدا راه وصول مؤمنان به پیروزی است: «انْ یَنْصُرْکُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَکُمْ وَ انْ یَخْذُلْکُمْ فَمَنْ ذَاالَّذِی یَنْصُرُکُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ؛ اگر خداوند شما را یاری کند هیچ کس بر شما غالب نخواهد شد، و اگر دست از یاری شما بردارد، کیست که بعد از او شما را یاری کند؟! و مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند»!

نتیجه نهایی

اشاره

آیات بالا که در آن از قدیم ترین انبیای الهی شروع می شود و به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ختم می گردد بازتاب مسئله توکّل را در زندگی انسانها و جهاد

پیامبران و پیروزی بر مشکلات از جهات مختلف روشن می سازد و نشان می دهد تا چه حد این فضیلت اخلاقی کارساز و نقطه مقابل آن یعنی عدم اعتماد بر پروردگار تا چه حد مایه سقوط فرد و جامعه است!

«توکّل» در احادیث اسلامی

در روایات اسلامی اهمّیّت فوق العاده ای به این ارزش اخلاقی داده شده تا آنجا که آثار و برکاتی برای آن بیان گردیده که برای کمتر صفتی می توان یافت، روایات زیر را که از میان آنها گلچین کرده ایم و دقایق لطیفی که در آن است نمونه خوبی برای این مقصود محسوب می شود:

۱- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم: «مَنْ سَرَّهُ انْ یَکُونَ اقْوَی النَّاسِ فَلْیَتَوَکَّلْ

عَلَی اللَّهِ؛ کسی که دوست دارد قوی ترین مردم باشد بر خدا توکّل کند»! «۱»

۲- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «فِی التَّوَکُّلِ حَقِیقَهُ الْایقَانِ؛ حقیقت یقین در توکّل است»! «۲»

۳- در حدیث پرمعنای دیگری در داستان ابراهیم علیه السلام در تفسیر علیّ بن ابراهیم می خوانیم: هنگامی که ابراهیم علیه السلام را در منجنیق گذاشتند عمویش آزر آمد و یک سیلی محکم به صورت او زد و گفت: از مذهب توحیدیّت بازگرد! (ابراهیم اعتنایی به او نکرد) در این هنگام خداوند فرشتگان را به آسمان دنیا فرستاد تا نظاره گر این صحنه باشند، همه موجودات از خدا تقاضای نجات ابراهیم علیه السلام را کردند، از جمله زمین گفت: «پروردگارا! بر پشت من بنده موحّدی جز او نیست و هم اکنون در کام آتش فرومی رود، خطاب آمد اگر او مرا بخواند مشکلش را حل می کنم، جبرئیل در منجنیق به سراغ او آمد

و گفت: ای ابراهیم! به من حاجتی داری تا انجام دهم؟ ابراهیم گفت: «به تو نه! امّا به پروردگار عالم آری!» در اینجا بود که جبرئیل انگشتری به او داد که این جمله ها (که در واقع دستور نجات بود) بر روی آن نوشته شده بود: لَااِلَهَ الَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، الْجَأْتُ ظَهْرِی الَی اللَّهِ، اسْنَدْتُ امْرِی الَی اللَّهِ، وَ فَوَّضْتُ امْرِی الَی اللَّهِ! (این جمله ها که مفهوم واقعیش همان توکّل همه جانبه بر خدا بود، کار خود را کرد، و هنگامی که ابراهیم علیه السلام به میان آتش پرتاب شد به تعبیر روایت: «اوْحَی اللَّهُ الَی النَّارِ کُونِی بَرْداً، فَاضْطَرَبَتْ اسْنَانُ ابْرَاهِیمَ مِنَ الْبَرْدِ حَتَّی قَالَ: وَ سَلَاماً عَلَی ابْرَاهِیمَ؛ در این هنگام خداوند به آتش وحی فرستاد که سرد شو! آتش آن چنان سرد شد که دندانهای ابراهیم به هم می خورد، سپس خطاب آمد و سلاماً علی ابراهیم سرد و سالم باش برای ابراهیم (در این هنگام آتش به محیطی آرام بخش مبدّل گشت) و جبرئیل در کنار ابراهیم قرار گرفت و با او به گفتگو نشست».

نمرود از فراز جایگاه خود چنین گفت: «مَنِ اتَّخَذَ الَهاً فَلْيَتَّخِذْ مِثْلَ الَهِ ابْرَاهِيمَ؛ اگر کسی می خواهد معبودی برای خود برگزیند همانند معبود ابراهیم علیه السلام را انتخاب کند»! «۳»

---

(۱)- کنز العمّال، جلد ۳، صفحه ۱۰۱، حدیث ۵۶۸۶.

(۲)- غرر الحکم.

(۳)- تفسیر علیّ بن ابراهیم، جلد ۲، صفحه ۷۳ و ۷۲ (با تلخیص).

آری توکّل بر خداست که آتش ها را به گلستان مبدّل می کند، توکّلی همچون توکّل ابراهیم که حتّی از دست زدن به دامان جبرئیل احساس دوری از خدا می کند و معتقد است باید

آب را از سرچشمه گرفت تا صاف تر و زلال تر باشد!

۴- امام صادق علیه السلام در تعبیر دیگری می فرماید: «انَّ الْغِنَی وَ الْعِزَّ یَجُولَانِ فَاذَا ظَفَرَا بِمَوْضِعِ التَّوَکُّلِ اوْطَنَاهُ؛ توانگری و عزّت پیوسته در حرکتند هنگامی که به محلّ توکّل برسند آنجا را وطن خود انتخاب می کنند». «۱»

یعنی قلبی که کانون توکّل بر خداست هم احساس بی نیازی از ما سوی اللّه می کند و هم احساس عزت و قدرت، چرا که تکیه بر قدرتی کرده که بالاتر از همه چیز است، تکیه گاهی بی نیاز از همه کس و همه چیز و قدرتی شکست ناپذیر.

۵- در حدیث دیگری همین معنی با تعبیر لطیف دیگر از امام باقر علیه السلام نقل شده است، فرمود: «مَنْ تَوَکَّلَ عَلَی اللَّهِ لَایُغْلَبُ وَ مَنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ لَایُهْزَمُ؛ هر کسی که توکّل بر خدا کند مغلوب نمی شود و کسی که به دامن لطف خداوند چنگ بزند شکست نمی خورد». «۲»

۶- در حدیث دیگری از امام علیّ بن ابی طالب علیه السلام آمده است که فرمود: «مَنْ تَوَکَّلَ عَلَی اللَّهِ ذَلَّتْ لَهُ الصِّعَابُ وَ تَسَهَّلَتْ عَلَیْهِ الْاسْبَابُ؛ کسی که بر خدا توکّل کند مشکلات در برابر او خاضع، و اسباب برای او سهل و آسان می گردد». «۳»

چگونه چنین چیزی نباشد در حالی که «مسبّب الاسباب» ذات پاک خداست و همه چیز سر بر فرمان او دارد.

۷- در حدیث دیگری از همان حضرت به این نکته اشاره شده است که توکّل نه تنها در عوامل برونی اثر می گذارد که در درون انسان نیز مؤثّر است و او را از چنگال وسوسه ها و شبهات نجات می دهد، فرمود: «مَنْ تَوَکَّلَ عَلَی اللَّهِ اضَائَتْ لَهُ الشُّبَهَاتُ؛ کسی که

توکّل بر خدا کند شبهات برای او روشن می شود». «۴»

۸- باز از همان بزرگوار خطاب به همه مردم چنین نقل شده: «يَا ايُّهَا النَّاسُ تَوَكَّلُوا

---

(۱)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۵.

(۲)- میزان الحکمه، جلد ۴، حدیث ۲۲۵۴۷.

(۳)- غررالحکم، حدیث ۹۰۲۸.

(۴)- همان مدرک، حدیث ۸۹۸۵. اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۷۱

عَلَى اللَّهِ وَ اتَّقُوا بِهِ فَانَّهُ يَكْفِى مِمَّنْ سِوَاهُ؛ ای مردم توکّل بر خدا کنید و به او اعتماد داشته باشید چرا که انسان را از غیر خود بی نیاز می کند». «۱»

۹- جابر بن یزید جُعفی می گوید هیجده سال در خدمت امام باقر علیه السلام بودم هنگامی که می خواستم از محضرش خارج شوم با او وداع کردم و گفتم سخن سودمندی به من بفرمایید، فرمود: ای جابر! بعد از هیجده سال باز هم تقاضای اندرزی می کنی؟ عرض کردم: «نَعَمْ انَّكُمْ بَحْرٌ لَايُنْزَفُ وَ لَايُبْلَغُ قَعْرُهُ؛ آری شما اقیانوس بی پایانی هستید که هیچ کس به قعر آن نمی رسد».

امام علیه السلام فرمود: به شیعیانم سلام برسان و بگو میان ما و خداوند متعال خویشاوندی نیست و تنها وسیله تقرّب به او اطاعت است ... «يَا جَابِرُ مَنْ هَذَا الَّذِى سَئَلَ اللَّهَ فَلَمْ يُعْطِهِ؟ اوْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ وَ لَمْ يَكْفِهِ؟ اوْ وَثَقَ بِهِ فَلَمْ يُنْجِهِ؟؛ چه کسی از خدا (از روی ایمان و اخلاص) چیزی خواسته است که به او نداده؟ یا توکّل بر او کرده و کفایت امر او ننموده؟ یا به او اعتماد کرده، و او را رهایی نبخشیده است؟» «۲»

در این حدیث توکّل بر خدا، اعتماد بر ذات پاک او، و دعا، به عنوان سه وسیله نجات و پیروزی ذکر شده است.

آری چنین کسی آب

را از سرچشمه گرفته و نیازی به این و آن ندارد.

۱۰- این بحث را با حدیثی از لقمان حکیم پایان می دهیم هر چند سخن درباره اهمّیت توکّل و اثرات آن در زندگی مادّی و معنوی انسانها بسیار فراتر از اینهاست، او به هنگام پند دادن به فرزندش فرمود: «یَا بُنَیَّ! تَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ ثُمَّ سَلْ فِی النَّاسِ، مَنْ ذَا الَّذِی تَوَکَّلَ عَلَی اللَّهِ فَلَمْ یَکْفِهِ؟!؛ فرزندم! بر خدا توکّل کن سپس از مردم بپرس آیا کسی هست که توکّل به خدا کرده باشد و خداوند او را بی نیاز نکند و مشکل او را حل نکرده باشد»؟! «۳»

*** شکوه و عظمت این فضیلت بزرگ انسانی یعنی توکّل بر خدا در احادیث بالا به

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۵۵، صفحه ۲۶۵.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۷۸، صفحه ۱۸۳.

(۳)- میزان الحکمه، جلد ۴، حدیث ۲۲۶۶۱.

قدری آشکار است که ما را از هرگونه توضیح بیشتری بی نیاز می سازد، و به عکس از دست دادن توکّل بر خدا و دلبستگی و وابستگی مطلق به دیگران صفت رذیله ای است که انسان را از اوج عزّت و افتخار و قدرت و استقلال به پایین می کشد، و از او فرد ضعیف و ناتوانی می سازد که قادر بر هیچ کار مهمّی نیست.

*** بعد از بیان اهمّیت توکّل در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی در اینجا به سراغ تحلیل هایی می رویم که ابعاد مختلف این بحث را روشن می سازد:

۱- حقیقت توکّل

همان گونه که در آغاز بحث گفته شد توکّل از مادّه وکالت به معنی سپردن کارها به خدا و اعتماد بر لطف اوست، نه به این معنی که دست از تلاش و

کوشش بردارد بلکه تا آنجا در توان دارد تلاش کند و منزلگاهها را یکی بعد از دیگری با تمام توان بپیماید، امّا آنچه از توان او بیرون است به خدا واگذارد و از الطاف جلیّه و خفیّه او مدد بطلبد!

یکی از علمای معروف اخلاق در تفسیر توکّل می گوید: «توکّل منزلی از منزلگاههای دین و مقامی از مقامات اهل یقین است، بلکه آن از مفاهیم درجات مقرّبین است، از نظر مفهوم پیچیده و از نظر عمل سنگین است!»

دلیل بر پیچیدگی مفهوم آن این است که توجّه به عالم اسباب و اعتماد بر آنها نوعی شرک است، و از سوی دیگر بی اعتنایی به اسباب و جدایی کامل از آنها نیز نفی سنّت و ایراد به شریعت است که مردم را به آنها ترغیب نموده».

سپس می افزاید: «حقیقت توکّلی که در شرع اسلامی آمده همان اعتماد قلبی در تمام کارها بر خدا، و صرف نظر کردن از ما سوی اللّه است و این منافات با تحصیل اسباب ندارد مشروط بر اینکه اسباب را در سرنوشت خود اصل اساسی نشمرد».

و در ادامه این سخن می افزاید: «مفهوم توکّل آن گونه که افراد نادان و احمق تصوّر کرده اند ترک فعّالیّت های جسمانی و تدبیر عقلانی نیست که این جهل محض است، و در

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۷۳

شریعت مقدّس اسلامی حرام، چرا که انسان مکلّف به تحصیل معاش است از راههایی که خدا به انسان نشان داده، از زراعت، تجارت و صنعت و غیر اینها از طرق حلال ... ولی با این حال خداوند دستور داده که به عالم اسباب دل نبندند و در آن غرق نشوند». «۱»

در «المحجّه البیضاء» در بحث

حقیقت توکّل چنین می خوانیم: «توکّل از درهای ایمان است، و تمام ابواب ایمان دارای سه رکن است، علم، حالت، و عمل. علم ریشه آن است، و اعمال متوکّلانه میوه آن، و حالت و اخلاق درونی مصداق توکّل است»، سپس به شرح علمی که ریشه توکّل را تشکیل می دهد پرداخته و نوع و مراحل توحید را که ریشه توکّل است تشریح می کند، و بعد از بیانات طولانی به حقیقت توکّل می رسد و آن را عبارت از اعتماد قلبی بر وکیل (که در اینجا منظور خداوند متعال است) تفسیر می نماید، و بعد به ثمرات این حالت درونی پرداخته و آثار توکّل را در حرکات و سکنات انسانی برمی شمرد.

کوتاه سخن اینکه: توکّل مفهوم بسیار ظریف و دقیقی دارد که در عین توجّه با عالم اسباب انسان را از غرق شدن در آن، و دل بستن به غیر خدا و آلودگی به شرک بازمی دارد.

انسان باید با کمال قدرت و قوّت از هر گونه وسیله مادّی برای پیروز شدن بر مشکلات بهره گیرد و موانع را از سر راه خود بردارد، و با این حال متّکی به لطف پروردگار و قدرت بی پایان او باشد، و پیروزی را از او بداند نه غیر او.

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم از جبرئیل سؤال فرمود: «مَا التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ توکّل بر خداوند بزرگ چیست؟» عرض کرد: «الْعِلْمُ بِانَّ الَمخْلُوقَ لَايَضُرُّ وَ لَايَنْفَعُ وَ لَايُعْطِى وَ لَايَمْنَعُ وَ اسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ؛ حقیقت توکّل علم و آگاهی به این است که مخلوق نمی تواند زیانی برساند و نه سودی، و نه چیزی ببخشد، و نه از

او بازدارد، و (دیگر) به کار بستن یأس از خلق است (یعنی همه چیز را از سوی خدا و به اذن و فرمان او بداند)».

سپس فرمود: «فَاذَا کَانَ الْعَبْدُ کَذَلِکَ لَمْ یَعْمَلْ لِاحَدٍ سِوَی اللَّهِ وَ لَمْ یَرْجَ وَ لَمْ یَخَفْ سِوَی

---

(۱)- اخلاق شبّر، صفحه ۲۷۵ با کمی تلخیص.

اللَّهِ، وَ لَمْ یَطْمَعْ فِی احَدٍ سِوَی اللَّهِ، فَهَذَا هُوَ التَّوَکُّلُ؛ هنگامی که بنده خدا چنین باشد، جز برای خدا عملی انجام نمی دهد و امید و ترسی جز به خدا ندارد، و به هیچ کس جز خدا دل نمی بندد، این است حقیقت توکّل»! «۱»

در حدیث دیگری می خوانیم که از امام معصوم پرسیدند: توکّل چیست؟ فرمود:

«لَاتَخَافُ سِوَاهُ؛ توکّل این است که از غیر خدا نترسی». «۲»

از این تعبیرات به خوبی استفاده می شود که روح توکّل انقطاع الی اللَّه یعنی بریدن از مخلوق و پیوستن به خالق است، و آن کس که دارای این روحیّه نباشد به حقیقت توکّل نایل نشده است.

در عین حال در روایات اسلامی شدیداً این معنی نفی شده است که مفهوم توکّل، ترک استفاده از اسباب و وسایل عادی باشد. در حدیث معروفی می خوانیم: مرد عربی در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله شتر خود را رها کرد و گفت: «تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ!» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «اعْقِلْهَا وَ تَوَکَّلْ؛ شتر را پایبند بزن و توکّل بر خدا کن»! (با توکّل زانوی اشتر ببند). «۳»

در حدیث دیگری همین معنی به صورت دیگری آمده است، و آن اینکه مرد عرب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: «آیا شترم را رها کنم و توکّل

کنم یا پایبند بزنم و توکّل کنم؟» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «پایبند بزن و توکّل کن». «۴»

روی همین جهت آیات قرآن و تاریخ پیامبر صلی الله علیه و آله پر است از تعبیراتی که نشان می دهد مؤمنان تا آنجا که امکان دارد باید از اسباب عادی استفاده کنند، و این کار هیچ منافاتی با توکّل ندارد، در یک جا می فرماید: «وَ اعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكُمْ ...؛ هر نیرویی را در اختیار دارید برای مقابله آماده کنید و از اسبهای ورزیده فراهم سازید تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید»! «۵»

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۱۳۸، حدیث ۲۳.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۱۴۳، حدیث ۴۲.

(۳)- المحجّه البیضاء، جلد ۷، صفحه ۴۲۶؛ کنز العمّال، حدیث ۵۶۸۷ و ۵۶۸۹.

(۴)- میزان الحکمه، جلد ۴، صفحه ۳۶۶۱، حدیث ۲۲۵۷۷.

(۵)- انفال، ۶۰.

قرآن در کیفیّت نماز خوف در میدان جنگ می فرماید: «... وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ اسْلِحَتَهُمْ ...؛ (حتّی هنگامی که گروهی از مؤمنان در پشت جبهه مشغول نماز هستند و گروهی در میدان مشغول نبرد) نمازگزاران باید وسایل دفاعی و سلاحهای خود را به هنگام نماز زمین نگذارند». «۱»

به این ترتیب حتّی در حال نماز باید مراقب استفاده از اسباب عادی بود، چه رسد به حالات دیگر، بنابراین این گونه کارها هرگز با روح توکّل منافات ندارد.

شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که می خواست از مکّه به مدینه هجرت کند هرگز آشکارا و بدون نقشه و برنامه، با گفتن «تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ»

حرکت نکرد، بلکه برای اغفال دشمن از یک سو دستور داد علی علیه السلام در بسترش تا به صبح بخوابد، و از سوی دیگر شبانه به طور مخفی از مکّه بیرون آمد و از سوی سوّم به جای اینکه به طرف شمال یعنی به طرف مدینه حرکت کند موقّتاً به سوی جنوب و غار ثور آمد و در آنجا دو سه روزی پنهان گشت و هنگامی که دشمن مأیوس شد مکّه را دور زد و به طرف مدینه حرکت فرمود، در حالی که مرتّباً از بیراهه می رفت، شبها حرکت می نمود و روزها مخفی بود تا به دروازه مدینه رسید.

بنابراین روح توکّل که تمام وجود پیامبر صلی الله علیه و آله را پر کرده بود مانع از این نشد که از اسباب ظاهری لحظه ای غفلت کند.

اصولًا مشیّت خداوند بر این قرار گرفته که در این جهان مردم برای رسیدن به مقصود از اسباب و وسایل موجود کمک بگیرند، همان گونه که در حدیث معروف از امام صادق علیه السلام آمده است: «ابَی اللَّهَ انْ یَجْرِیَ الْاشْیَاءَ الّا بِاسْبَابٍ فَجَعَلَ لِکُلِّ شَیْ ءٍ سَبَباً؛ اراده خداوند بر این قرار گرفته که همه چیز مطابق اسباب جریان یابد، به همین جهت برای هر چیزی سببی قرار داده است». «۲»

بنابراین بی اعتنایی به عالم اسباب نه تنها توکّل نیست بلکه به معنی بی اعتنایی به سنّت های الهی است، و این با روح توکّل سازگار نیست.

---

(۱)- نساء، ۱۰۲.

(۲)- اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۱۸۳، حدیث ۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۷۶

این سخن را با حدیثی مربوط به عصر حضرت موسی علیه السلام پایان می دهیم، در حدیث آمده است که حضرت موسی

علیه السلام بیمار شده بود، بنی اسرائیل به عیادت او رفتند و بیماری او را تشخیص دادند، و به او گفتند اگر از فلان دارو استفاده کنی بهبودی خواهی یافت، موسی علیه السلام گفت: من از هیچ دارویی بهره نمی گیرم تا خداوند بدون دارو مرا شفا دهد! ولی بیماریش طولانی شد. باز به او گفتند: داروی این بیماری، معروف و مجرّب است و ما با آن مداوا می کنیم و بهبودی می یابیم، باز موسی علیه السلام گفت: من از دارو استفاده نمی کنم! ولی بیماریش ادامه یافت، سرانجام خداوند به او وحی فرستاد: «وَ عِزَّتِی وَ جَلَالِی لَاابْرَأْتُکَ حَتَّی تَتَدَاوَی بِمَا ذَکَرُوهُ لَکَ؛ به عزّت و جلالم سوگند که بهبودی به تو نمی دهم مگر اینکه از دارویی که به تو گفته اند استفاده کنی!» موسی علیه السلام دستور داد آن دارو را برای او بیاورند و از آن استفاده کرد و بهبودی یافت، در این هنگام در دل موسی علیه السلام وسوسه ای پیدا شد (شاید وسوسه اش این بود که چرا خداوند تنها با توکّل مرا رهایی نبخشید) در این هنگام خداوند به او وحی فرستاد: «ارَدْتَ انْ تَبْطُلَ حِکْمَتِی بِتَوَکُّلِکَ عَلَیَّ، فَمَنْ اوْدَعَ الْعَقَاقِیرَ مَنَافِعَ الْاشْیَاءَ غَیْرِی؛ تو می خواهی با توکّل خود حکمت و سنّت مرا باطل کنی؟! مگر منافع داروها را کسی جز من در آنها قرار داده است»؟! «۱»

این حدیث به روشنی حقیقت توکّل را بازگو می کند.

و اگر می بینیم ابراهیم خلیل علیه السلام در برابر فرشتگان آسمان در آن لحظات سخت آتش نمرودی اظهار بی نیازی می کند و دست به دامن آنها نمی شود با مسئله بهره گیری از عالم اسباب که در داستان حضرت موسی علیه السلام

آمده است منافات ندارد، زیرا در داستان ابراهیم علیه السلام مسئله توسّل به اسباب عادی مطرح نبود بلکه نوعی استمداد از اسباب ماورای طبیعی بود و ابراهیم علیه السلام راضی نشد که در این مرحله از غیر خدا چیزی بخواهد (دقّت کنید).

***

(۱)- المحجّه البیضاء، جلد ۷، صفحه ۴۳۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۷۷

۲- آثار و پیامدهای توکّل

از آنجا که متوکّلان کار خود را به خدا واگذار می کنند، همان خداوندی که قادر بر همه چیز و آگاه از همه چیز است، خداوندی که همه مشکلات برای او سهل و آسان است، نخستین اثر مثبتی که در آنها به وجود می آید مسئله اعتماد به نفس و ایستادگی و مقاومت در برابر مشکلات است.

اگر کسی خود را در میدانی در برابر دشمن تنها ببیند هر قدر نیرومند و قوی باشد به زودی روحیّه خود و اعتماد به نفس را از دست می دهد، ولی اگر احساس کند لشکر نیرومندی پشت سر اوست احساس توانایی و قدرت می کند، هر چند خودش ضعیف باشد.

در احادیث اسلامی نیز به این معنی اشاره شده است، در حدیث حرز مانندی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «کَیْفَ اَخافُ وَ اَنْتَ اَمَلِی وَ کَیْفَ اُضامُ وَ اَنْتَ مُتَّکَلِی؛ چگونه بترسم در حالی که تو امید منی، و چگونه مقهور شوم در حالی که تو تکیه گاه من می باشی»! «۱»

در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام آمده است: «مَنْ تَوَکَّلَ عَلَی اللَّهِ لَایُغْلَبُ، وَ مَنْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ لَایُهْزَمُ؛ کسی که بر خدا توکّل کند مغلوب نمی شود، و کسی که به دامن لطفش چنگ زند شکست نمی خورد»! «۲»

آری کسی که بر خدا توکّل نماید احساس غنا و بی نیازی

و عزّت می کنـد همـان گونه که در احـادیث گذشـته از امـام صـادق علیه السـلام خوانـدیم: «انَّ الْغِنَی وَ الْعِزَّ یَجُولَانِ فَاذَا ظَفَرَا بِمَوْضِعِ التَّوَکُّلِ اوْطَنَا؛ غنا و عزّت پیوسـته در حرکتنـد، هنگامی که به محلّ توکّل برسـند آنجا را وطن خویش قرار می دهنـد»! «۳»

افزون بر اینها توکّل، بسیاری از صفات زشت و رذیله را مانند حرص، حسد، دنیاپرستی، بخل و تنگ نظری را از انسان دور می سازد، چرا که وقتی تکیه گاه انسان

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۹۱، صفحه ۲۲۹.

(۲)- میزان الحکمه، جلد ۴، صفحه ۳۶۵۹، حدیث ۲۲۵۴۷.

(۳)- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۱۲۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۷۸

خداوند قادر علی الاطلاق باشد جایی برای این اوصاف رذیله وجود ندارد.

هنگامی که انسان آیه شـریفه وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْـبُهُ «۱» را زمزمه می کنـد، خود را سـرشار از موفّقیّت و بی نیازی و امکانات می بیند، و همان گونه که در بعضی از ادعیه آمده است: «اللَّهُمَّ اغْنِنِی بِالْیَقِینِ وَ اکْفِنِی بِالتَّوَکُّلِ عَلَیْکَ؛ خداوندا! مرا با یقین (به ذات پاکت) بی نیاز کن، و با توکّل بر خودت همه چیز مرا کفایت فرما»! «۲»

از سوی چهارم توکّل بر خداوند نور امید بر دل می پاشد و به خاطر آن توان و استعداد انسان شکوفا می گردد، خستگی راه بر او چیره نمی شود، و در همه حـال احساس آرامش می کنـد، لـذا امیر مؤمنان علی علیه السـلام در سـخن کوتاه و پرمعنایی می فرماید: «لَیْسَ لِمُتَوَکِّلٍ عَنَاءٌ؛ کسی که توکّل بر خدا دارد رنج و خستگی ندارد»! «۳»

از سوی پنجم توکّل بر خدا، هوش و قدرت تفکّر را می افزاید و روشن بینی خاصّـی به انسان می دهد، زیرا قطع نظر از برکات معنوی این فضیلت

اخلاقی، توکّل، سبب می شود که انسان در برابر مشکلات دستپاچه و وحشت زده نشود و قدرت بر تصمیم گیری را حفظ کند و نزدیک ترین راه درمان و حلّ مشکل را بیابد.

از این رو در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم: «مَنْ تَوَکَّلَ عَلَی اللَّهِ اضَائَتْ لَهُ الشُّبُهَاتِ وَ کَفَی الْمَؤُونَاتِ وَ امِنَ التَّبِعَاتِ؛ کسی که بر خدا توکّل کند تاریکی شبهات برای او روشن می شود، و اسباب پیروزی او فراهم می گردد و از مشکلات رهایی می یابد»! «۴»

۳- اسباب توکّل

توکّل مانند سایر فضایل اخلاقی، اسباب و سرچشمه های متعدّدی دارد ولی می توان گفت: عمده ترین اسباب توکّل ایمان و یقین به ذات پاک خدا و صفات جمال و جلال اوست.

---

(۱)- طلاق، ۳.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۸۷، صفحه ۱۴.

(۳)- شرح غرر الحکم، جلد ۵، صفحه ۷۲، حدیث ۷۴۵۱.

(۴)- شرح غرر الحکم، جلد ۵، صفحه ۴۱۴، حدیث ۸۹۸۵.

هنگامی که انسان به علم الیقین از قدرت و علم خدا با خبر باشد، و در پهنه هستی همه چیز و همه کس را ریزه خوار خوان نعمت او بداند و به مفهوم «لَامُؤَثِّرَ فِی الْوُجُودِ الَّا اللَّه» آشنا باشد، روح و جان و دل خویش را در گرو این امر بداند، و جهان را صحنه الطاف بیکران الهی ببیند، به یقین به او توکّل می کند، خویش را به او می سپارد، در کاستی ها و مشکلات به دامان لطف او چنگ می زند، و پیروزی نهایی را (پس از به کارگیری تلاشهای خود) از خدا می خواهد.

و به تعبیر دیگر توکّل میوه شجره «توحید افعالی» است، همان شجره مبارکه ای که ریشه آن ثابت و شاخه هایش بر فراز آسمانهاست و هر زمان میوه های تازه ای

بر شاخسار آن ظاهر می شود که از مهمترین آنها میوه توکّل است!

در آیات قرآن و احادیث اسلامی نیز مکرّر به این جمله اشاره شده از جمله: در هفت آیه از قرآن مجید، جمله وَ عَلَی اللّٰهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ آمده است یعنی افراد با ایمان تنها بر خدا باید تکیه کنند، این تعبیر مکرّر به خوبی رابطه میان ایمان و توکل را آشکار می سازد.

امام امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز می فرماید: «اَلتَّوَکُّلُ مِنْ قُوَّهِ الْیَقِینِ؛ توکّل زاییده قوّت و یقین است»! «۱»

و در تعبیر دیگری می فرماید: «اقْوَی النَّاسُ اِیمَاناً اکْثَرُهُمْ تَوَکُّلًا عَلَی اللّٰهِ سُبْحَانَهُ؛ آن کس که ایمانش قوی تر است توکّلش بر خداوند سبحان بیشتر خواهد بود»! «۲»

و در حدیثی از «اصْبَغِ بْنِ نباته» از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که در سجده چنین می فرمود: «وَ اتَوَکَّلُ عَلَیْکَ تَوَکُّلَ مَنْ یَعْلَمُ انَّکَ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٍ؛ بر تو توکّل می کنم توکّل کسی که می داند تو بر هر چیز توانا هستی». «۳»

این نکته قابل توجّه است که معمولًا افراد ترسو و جبان اهل توکّل نیستند چرا که توکّل، ظلمت ترس و جبن را از روح و جان انسان برطرف می سازد.

---

(۱)- غرر الحکم، حدیث ۶۹۹.

(۲)- همان مدرک، حدیث ۳۱۵۰.

(۳)- بحار الانوار، جلد ۸۳، صفحه ۲۲۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۰

اگر این مسئله را هم بشکافیم باز به همان مسئله یقین و ایمان قوی می رسیم، زیرا هر قدر ایمان قوی تر شود، ترس و جبن از انسان دورتر می گردد.

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که مطالعه پیامدهای توکّل و آثار مثبت آن و بررسی حالات متوکّلان علی اللّه و تاریخچه زندگی آنان، روح توکّل را در

انسان قوی تر و این شجره طیّبه را در وجود او بارورتر می سازد.

۴- درجات توکّل

از آنچه در بحث قبل آمد به خوبی روشن می شود که چرا بعضی توکّل قوی تر دارند و چرا بعضی مرتبه ضعیف تری از توکّل را دارا هستند، هنگامی که پذیرفتیم توکّل زاییده ایمان است، هر قدر ایمان به خدا و صفات پروردگار قوی تر گردد، به همان نسبت توکّل او بیشتر می شود، توکّل فوق العاده ابراهیم زاییده ایمان فوق العاده او بود و توکّل عجیب امیر مؤمنان علی علیه السلام در «لیله المبیت» (شبی که به جای پیامبر صلی الله علیه و آله خوابید تا حضرتش مخفیانه از مکّه به مدینه مهاجرت کند) نیز زاییده ایمان آن حضرت بود، مؤمنانی را نیز می بینیم که در مراحل متوسّط یا پایین ایمانند و به همان نسبت بر خدا تکیه دارند.

کسی از امام علیّ بن موسی الرضا علیه السلام پرسید: آیه «وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» مفهومش چیست؟ امام فرمود: «لِلتَّوَکُّلِ دَرَجاتٌ؛ توکّل درجاتی دارد» سپس افزود: «مِنْهَا انْ تَثِقَ بِهِ فِی امْرِکَ کُلِّهِ فِی مَا فَعَلَ بِکَ فَمَا فَعَلَ بِکَ کُنْتَ رَاضِیاً وَ تَعْلَمَ انَّهُ لَمْ یَأْلُکَ خَیْراً وَ نَظَراً، وَ تَعْلَمَ انَّ الْحُکْمَ فِی ذَلِکَ لَهُ، فَتَتَوَکَّلْ عَلَیْهِ بِتَفْوِیضِ ذَلِکَ الَیْهِ؛ یکی از آنها این است که در تمام امورت، آنچه را در مورد تو انجام می دهد به او اعتماد کنی و راضی باشی، و بدانی خداوند در خیر و نظارت بر امور تو فروگذار نمی کند، و نیز بدانی که حاکمیّت در همه اینها از آن اوست، و کار خود را به او واگذاری و بر او توکّل کنی» «۱» (البتّه آنچه در این روایت آمده

بالاترین درجه توکّل بر خداست و درجات دیگر با مقایسه با آن روشن می شود).

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۳۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۱

بعضی از بزرگان علم اخلاق برای توکّل سه درجه بیان کرده اند:

نخست اینکه اعتماد و اطمینان انسان نسبت به خداوند مانند کسی باشد که وکیل لایق و دلسوزی دارد کار خود را به او وامی گذارد (بی آنکه اصالت و استقلال خود را فراموش کرده باشد) و این ضعیف ترین درجات توکّل است!

دوّم اینکه حال او در وابستگی به لطف پروردگار مانند حال کودک نسبت به مادر باشد، او در ابتدای طفولیّت کسی جز مادر را نمی شناسد، و به غیر او اعتماد ندارد، و چون او را ببیند، به دامن وی می آویزد، و اگر مادر حضور نداشته باشد هر حادثه ای برای او پیش آید فوراً مادر را صدا می کند، و به هنگام گریه او را می طلبد.

بی شک این درجه ای بالا-تر از توکّل است، زیرا در این حالت انسان غرق عنایات حق است و جز او کسی را نمی بیند و در مشکلات غیر او را صدا نمی زند.

مرحله سوّم که از این هم بالا-تر است این است که در برابر خدا هیچ گونه اراده ای از خود نداشته باشد هر چه او بخواهد همان مطلوب اوست، و هر چه او نخواهد مورد بی اعتنایی اوست.

بعضی از دانشمندان توکّل ابراهیم علیه السلام را در این مرحله دانسته اند که وقتی بر فراز منجنیق، آماده برای پرتاب در آتش می شد، از فرشتگان چیزی نخواست و هنگامی که از او پرسیدند آیا حاجتی داری، گفت: دارم ولی نه به شما، و هنگامی که به او گفته شد حاجتت را از خدا

بخواه و نجات خود را از وی طلب کن گفت: «حَسْبِی مِنْ سُؤَالِی عِلْمُهُ بِحَالِی؛ علم خداوند به حال من، مرا از سؤال کردن بی نیاز می کند ...» و این درجه از توکل در میان مردم بسیار کم است و از مقام صدّیقین می باشد و این مخصوص کسانی است که در برابر ذات پاک خدا و «اله» مبهوتند و غرق صفات جمال و جلال او هستند. «۱»

۵- راه های رسیدن به توکّل

علمای علم اخلاق برای رسیدن به توکل، راه هایی ارائه کرده اند که هر کدام عامل

---

(۱)- اقتباس از معراج السّعاده، صفحه ۷۸۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۲

مؤثری برای کسب این فضیلت بزرگ اخلاقی است، از جمله: توجه به «توحید افعالی» و اعتقاد به این که همه چیز در این عالم مستند به ذات پاک خداست، سرچشمه هستی اوست و کائنات از وجود «ذی جود» او می باشند، مسبّب الاسباب اوست و تأثیر هر عاملی به فرمان او می باشد، همه موجودات ریزه خوار خوان نعمت او هستند و از فضل و کرم او بهره می گیرند.

پس از تأمل در این امور، به حالات گذشته خویش بنگرد و ببیند که چگونه خداوند عالم، او را به وسیله نور هستی از ظلمت نیستی خارج ساخته و لباس زیبای وجود که ریشه همه موهبتهاست بر قامت او پوشانیده است. هنگامی که در رحم مادر، در «ظلمات ثلاث»، دست او از همه جا کوتاه بود، از لطف خداوند بی بهره نبود؛ بلکه هر چه نیاز داشت در اختیارش بود.

پس از گام نهادن در فضای این جهان نیز آنچه مایه حیات و بقای او بود، از شیر مادر گرفته تا نوازش ها و محبّت های او را برایش فراهم ساخت.

به او

آموخت که چگونه پستان مادر را بمکد و چگونه عواطف او را به نفع خود برانگیزد و او را شبانه روز به خدمت خود وادار کند؛ در حالی که مادر، از این خدمت خسته کننده لذّت ببرد و احساس رضایت کند!

هنگامی که این کودک رشد کرده، بزرگ می شود؛ نعمت های گوناگون الهی نیز از آسمان و زمین بر او فرو می ریزد و او را غرق الطاف و عنایات می سازد.

آری! هرگاه در این امور بیندیشد، در می یابد که همه چیز از ناحیه خداست و تنها باید بر او توکّل کرد و به مضمون آیه شریفه «وَ ان یَمْسَسْکَ اللّهُ بِضُرٍّ فَلا کَاشِفَ لَهُ الّا هُوَ وَ ان یُرِدْکَ بِخَیْرٍ فَلا رآدَّ لِفَضْلِهِ یُصیبُ بِهِ مَن یَشآءُ مِن عِبَادِهِ وَ هُوَ الغَفُورُ الرَّحیمُ «۱»»؛ هرگاه خداوند (برای آزمایش یا کیفر گناه،) زیانی به تو رساند، هیچ کس جز او، آن را برطرف نمی سازد و اگر اراده خیری برای تو کند، هیچ کس نمی تواند مانع فضل او شود، به هر کس از بندگانش بخواهد (و شایسته بداند، هر خیری را) می رساند و او آمرزنده مهربان است».

ایمان به این واقعیت ها، انسان را به حقیقت «توکّل» نزدیک می سازد و او را در زمره متوکلان حقیقی قرار می دهد.

---

(۱)- یونس، ۱۰۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۳

۱۴ و ۱۳

شهوت پرستی و عفاف

اشاره

«شهوت» در لغت دارای مفهوم عامی است که به هرگونه خواهش نفس و میل و رغبت به لذّات مادی اطلاق می شود؛ گاهی علاقه شدید به یک امر مادی را نیز شهوت می گویند.

مفهوم شهوت، علاوه بر مفهوم عام، در خصوص «شهوت جنسی» نیز به کار رفته است. واژه «شهوت» در قرآن کریم هم به معنی عام

کلمه آمـده است و هم به معنی خـاص آن. در این بحث، نظر مـا بیشتر به معنای خاص آن است، زیرا آثار مخرّب و زیانبار آن بیش از سایر کشش های مادی است.

«شهوت» نقطه مقابل «عفت» است. «عفت» نیز دارای مفهوم عام و خاص است.

مفهـوم عـام آن، خویشـتن داری در برابر هر گـونه تمایـل افراطی نفسـانی اسـت و مفهـوم خـاص آن، خویشـتن داری در برابر تمایلات بی بند و بار جنسی است.

«عفت» یکی از فضایـل مهم اخلاقی در رشـد و پیشـرفت و تکامـل جوامع انسـانی است؛ اما شـهوت که مقابل عفت قرار دارد، موجب سقوط فرد و جامعه می شود.

مطالعات تاریخی نشان می دهد که اشخاص یا جوامعی که بهره کافی از عفّت

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۴

داشـته اند، از نیروهای خداداد خود، بالاترین استفاده را در راه پیشرفت خود و جامعه خویش برده و در سطح بالایی از آرامش و امنیت زیسـته انـد، امـا افراد یـا جوامعی که در «شـهوت پرسـتی» غرق شـده انـد، نیروهـای خود را از دست داده و در معرض سقوط قرار گرفته اند.

طبق نظر کارشـناسان حقوقی، «شهوت جنسی» در ایجاد جرم و جنایت نقش عمده را دارد تا جایی که گفته شده است: «در هر جنـایتی، شـهوت جنسـی نیز دخیـل بـوده اسـت». شایـد ایـن تعبیر، مبـالغه آمیز باشـد، ولی به یقین منشأ بسـیاری از جنایـات و انحرافات، طغیان «غریزه جنسـی» و شـهوت پرستی است. خون های بسـیاری در این راه ریخته شـده و اموال فراوانی بر باد رفته، اسـرار مهم کشورها به وسـیله زنان جاسوسـی که سـرمایه و ترفند کارشان اسـتفاده از زیبایی و آلودگی یشان بوده، افشا شده و آبروی بسیاری از آبرومندان در این راه ریخته شده است.

طبق

بیان آیات و روایات در می یابیم که یکی از ابزارهای مهم شیطان همین «شهوت جنسی» است. در قرآن کریم در موارد مختلف به «عفت» و «شهوت پرستی» اشاره شده است که ما در ذیل به بررسی آنها می پردازیم:

۱- فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِم خَلْفٌ اضاعُوا الصَّلوةَ وَ اتَّبعُوا الشَّهواتِ فَسَوْفَ يَلقَونَ غَيّاً* الّا مَن تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لا يُظْلَمُونَ شَيْئاً (سوره مریم، آیه ۵۹ و ۶۰)

۲- وَاللّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيكُم وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَواتِ أَن تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيماً (سوره نساء، آیه ۲۷)

۳- وَ لُوطاً اذ قَالَ لِقَوْمِهِ انّكُم لَتَأتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِن أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمينَ* أئِنَّكُم لَتَأتُونَ الرِّجَالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّبيلَ وَ تَأتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنكَرَ فَمَا كَانَ جَوابَ قَوْمِه الّا أَن قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللّهِ ان كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (سوره عنکبوت، آیه ۲۸ و ۲۹)

۴- وَ لَمَّا جاءَت رُسُلُنَا لُوطاً سیءَ بِهِمْ وَ ضاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَ قَالَ هذَا يومٌ عَصِيبٌ* و جآءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ الَيْهِ وَ مِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعمَلُونَ السَّيِّئاتِ قَالَ يَا قَومِ هَؤُلاءِ بَنَاتِي هُن

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۵

أَطْهَرُلَكُم فاتَّقُوا اللّهَ وَ لاتُخزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنكُمْ رَجُلٌ رَشيدٌ* قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَ انَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ* قَالَ لَو أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَو ءَاوِي الىَ رُكنٍ شَديدٍ* قَالُوا يَا لُوطُ انَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا الَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ الَّيلِ وَ لايَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ الّا امرَأَتَكَ انَّهُ مُصِيبُهَا مَآ أصَابَهُم انَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيسَ الصُّبحُ بِقَرِيبٍ* فَلَمّا جآءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِن سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ* مُسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ وَ

مَا هِیَ مِنَ الظَّالِمِینَ بِبَعِیدٍ (سوره هود، آیات ۷۷ تا ۸۳)

۵- کَذَّبَتْ قَومُ لُوطِ بِالنُّذُرِ* انَّا أرْسَلْنَا عَلَیهِمْ حَاصِباً الّا ءَالَ لُوطٍ نَجَّینَا هُمْ بِسَحَرٍ (سوره قمر، آیه ۳۳ و ۳۴)

۶- وَ لُوطاً اذْقَالَ لِقَومِهِ أَتَأتُونَ الفَاحِشَهَ مَا سَبَقَکُم بِهَا مِن أَحَدٍ مِنَ العَالَمِینَ* انَّکُم لَتَأتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَهً مِنْ دُونِ النِّسَآءِ بَلْ أَنْتُم قَومٌ مُسْرِفُونَ* وَ مَا کَانَ جَوابَ قَومِهِ الّا ان قَالُوا أَخْرِجُوهُم مِن قَرْیَتِکُم انَّهُم انَاسٌ یَتَطَهَّرُونَ* فَأَنْجَیْنَاهُ وَ أَهْلَهُ الّا امْرَأَتَهُ کَانَتْ مِن الغَابِرِینَ- وَ أَمْطَرْنَا عَلَیهِم مَطَراً فَانْظُر کَیْفَ کَانَ عَاقِبَهُ المُجْرِمِینَ (سوره اعراف، آیات ۸۰ تا ۸۴)

ترجمه

۱- اما پس از آنان، فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را تباه کردند و از شهوات پیروی نمودند و به زودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید!

مگر آنان که توبه کنند و ایمان بیاورند و کار شایسته انجام دهند؛ چنین کسانی داخل بهشت می شوند و کمترین ستمی به آنان نخواهد شد.

۲- خدا می خواهد شما را ببخشد (و از آلودگی پاک نماید)، اما آنها که پیرو شهواتند، می خواهند شما به کلی منحرف شوید.

۳- و لوط را فرستادیم، هنگامی که به قوم خود گفت: «شما عمل بسیار زشتی انجام می دهید که هیچ یک از مردم جهان پیش از شما آن را انجام نداده است».

آیا شما به سراغ مردان می روید و راه (تداوم نسل انسان) را قطع می کنید و در مجلستان اعمال ناپسند انجام می دهید؟! اما پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: «اگر راست می گویی، عذاب الهی را برای ما بیاور!»

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۶

۴- و هنگامی که رسولان ما (فرشتگان عذاب) به سراغ لوط آمدند، از آمدنشان ناراحت شد و قلبش

پریشان گشت و گفت: «امروز روز سختی است!» (زیرا آنها را نشناخت و ترسید، قوم تبهکار مزاحم آنها شوند).

قوم او (به قصد مزاحمت میهمانان) به سرعت سراغ او آمدند- و قبلًا کارهای بد انجام می دادند- گفت: «ای قوم من! این ها دختران منند، برای شما پاکیزه ترند (با آنها ازدواج کنید و از زشتکاری چشم بپوشید!)، از خدا بترسید و مرا در مورد میهمانانم رسوا نسازید. آیا در میان شما یک مرد فهمیده و آگاه وجود ندارد؟!»

گفتند: «تو می دانی ما تمایلی به دختران تو نداریم و خوب می دانی ما چه می خواهیم!»

گفت: « (افسوس!) ای کاش در برابر شما قدرتی داشتم، یا تکیه گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود! (آن گاه می دانستم با شما زشت سیرتان ددمنش چه کنم!)»

(فرشتگان عذاب) گفتند: «ای لوط! ما فرستادگان پروردگار توییم؛ آنها هرگز دسترسی به تو پیدا نخواهند کرد! در دل شب، خانواده ات را (از این شهر) حرکت ده! و هیچ یک از شما پشت سرش را نگاه نکند، مگر همسرت که او هم به همان بلایی که آنها گرفتار می شوند، گرفتار خواهد شد! موعد آنها صبح است، آیا صبح نزدیک نیست؟!

و هنگامی که فرمان ما فرا رسید، آن (شهر و دیار) را زیر و رو کردیم و بارانی از سنگ (گِلهای متحجّر) متراکم بر روی هم، بر آنها نازل نمودیم.

(سنگ هایی که) نزد پروردگارت نشاندار بود و آن از (سایر) ستمگران دور نیست!

۵- قوم لوط انذارها (و هشدارهای پی در پی پیامبرشان) را تکذیب کردند. ما بر آنها تند بادی که ریگ ها را به حرکت در می آورد فرستادیم (و همه را هلاک کردیم)، جز خاندان لوط را که سحرگاهان

نجاتشان دادیم!

۶- (و به خاطر آورید) لوط را، هنگامی که به قوم خود گفت: «آیا عمل بسیار زشتی را انجام می دهید که هیچ یک از جهانیان، پیش از شما انجام نداده است؟!»

آیا شما از روی شهوت به سراغ مردان می روید، نه زنان؟! شما گروه اسرافکار (و منحرفی) هستید.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۷

ولی پاسخ قومش چیزی جز این نبود که گفتند: «این ها را از شهرتان بیرون کنید که این ها مردمی هستند که پاکدامنی را می طلبند (و با ما هم صدا نیستند!)».

(چون کار به اینجا رسید) ما او و خاندانش را رهایی بخشیدیم، جز همسرش که از بازماندگان (در شهر) بود.

و (سپس چنان) بارانی (از سنگ) بر آنها فرستادیم (که آنها را در هم کوبید و نابود ساخت.) پس بنگر که سرانجام کار مجرمان چه شد!

تفسیر و جمع بندی بلای شهوت پرستی در طول تاریخ

در نخستین آیه، بعد از ذکر نام گروهی از پیامبران الهی و صفات برجسته و والای آن بزرگواران، می فرماید: «ولی بعد از آنها، فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند و از شهوات پیروی نمودند و به زودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید؛ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِم خَلْفٌ أضَاعُوا الصَّلَوةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَواتِ فَسَوْفَ یَلْقَونَ غَیّاً». «۱»

و بلافاصله بعد از آن- به عنوان یک استثنا- می فرماید: «مگر آنها که توبه کردند و ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، چنین کسانی داخل بهشت می شوند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد؛ الّا مَن تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَأُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّهَ وَ لا یُظْلَمُونَ شَیئاً». «۲»

شایان توجه این که بعد از مسئله ضایع کردن نماز، سخن از پیروی «شهوات» و به دنبال آن، گمراهی به میان

آمده است. این تعبیر حساب شده از یک سو اشاره به آن است که نماز، عامل مهمی برای شکستن «شهوات» و خودکامگی ها و هواپرستی هاست؛ همان طور که در آیه ۴۵ سوره عنکبوت آمده: «... انّ الصَّلَوةَ تَنْهی عَنِ الفَحْشاءِ و المُنْکَرِ» و از سوی دیگر نشان می دهد که سرانجام «شهوت پرستی»، گمراهی و ضلالت

---

(۱)- مریم، ۵۹.

(۲)- مریم، ۶۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۸

است، همان گونه که در آیه ۱۰ سوره روم آمده است: «ثُمَّ کَانَ عَاقِبَةَ الَّذِینَ أَسَائُوا السُّوأَی أن کَذَّبُوا بِآیَاتِ اللّهِ وَ کَانُوا بِهَا یَسْتَهْزِئُونَ؛ سپس سرانجام کار کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به اینجا رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند!»

آری! آنها گمراه می شوند و به کیفر گمراهی خود؛ یعنی، آتش قهر و غضب الهی گرفتار خواهند شد.

روشن است که «شهوات» در اینجا مفهوم وسیعی دارد و منحصر به «شهوت جنسی» نیست، بلکه هر گونه تمایل افراطی نفسانی و هواپرستی را شامل می شود.

البته کسانی که توبه کنند و ایمان خود را که به خاطر گناه ضربه دیده است تجدید نموده و به سراغ اعمال صالح بروند، اهل بهشت خواهند بود و آثار تضییع نماز و پیروی شهوات از وجودشان برچیده خواهد شد.

*** در دوّمین آیه، ضمن بیان مقابله آشکار میان «بازگشت به سوی خدا» و «پیروی از شهوات»، و اشاره به این که این دو موضوع در دو جهت مخالف، حرکت می کنند، می فرماید: «خدا می خواهد توبه شما را بپذیرد و شما را ببخشد و از آلودگی پاک سازد؛ اما آنها که پیرو شهواتند، می خواهند شما به کلّی (از راه حق) منحرف شوید؛ وَ اللّهُ یُرِیدُ

أن يَتُوبَ عَلَيْكَمْ وَ يُرِيدُ الَّذينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَواتِ ان تَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيماً». «۱»

آری! آنها که غرق گناه و شهوتند، می خواهند دیگران را نیز هم رنگ خود سازند و از سر تا پا آلوده گناه کنند؛ در حالی که خداوند می خواهد مردم با ترک شهوات به سوی او بازگردند و غرق معرفت و نور و صفای تقوا و قرین سعادت و خوشبختی شوند.

به گفته مفسّران بزرگ، منظور از «میل عظیم»، هتک حدود الهی و آلوده شدن به انواع گناهان است. بعضی نیز آن را به معنی ازدواج با محارم و مانند آن- که در آیات قبل، از آن نهی شده است- تفسیر کرده اند که در واقع یکی از مصادیق مفهوم بالاست.

لازم به یادآوری است که پیروی از شهوات در این آیه، ممکن است دارای همان

---

(۱)- نساء، ۲۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۸۹

اخلاق در قرآن ج ۲ ۳۱۸

مفهوم عام باشد و نیز ممکن است اشاره به «شهوت جنسی» باشد؛ زیرا این آیه بعد از آیاتی قرار گرفته که حرمت ازدواج با محارم و زنان شوهردار و کنیزان (آلوده به اعمال منافی عفّت) را بیان کرده است. به هر حال این آیه، گواه روشنی است به این که راه «شهوت پرستی» از راه «خداپرستی» جدا بوده و این دو در مقابل هم قرار دارند.

آیات سوّم، چهارم، پنجم و ششم، از آیات مورد بحث، ناظر به داستان قوم لوط و «شهوت پرستی» آنهاست؛ شهوتی آمیخته با انحرافات جنسی که در تمام تاریخ آمده است. هر بخش از این آیات، نکته خاصی را تعقیب می کند که ما به طور اجمال به آنها اشاره می کنیم:

سوّمین آیه، گفتار حضرت لوط علیه السلام

را بیان می کند که قوم خود را مورد سرزنش شدید قرار داد: «لوط را فرستادیم، در آن هنگام که به قوم خود گفت: شما کار بسیار شنیعی انجام می دهید که هیچ کس از جهانیان، قبل از شما آن را انجام نداده است؛ وَ لُوطاً اذ قَال لِقَوْمِهِ انَّكُم لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِن أحَدٍ مِنَ العَالَمِينَ». «۱»

«فاحشه» واژه ای است که به هر کار بسیار زشت اطلاق می شود، هر چند در تعبیرات متعارف بیشتر به «فحشاء جنسی» اطلاق می گردد. تعبیر آیه فوق، نشان می دهد که در جامعه بشری «هم جنس گرایی» از قوم لوط علیه السلام شروع شد و تا آن زمان سابقه نداشت.

در ادامه آمده است: «آیا شما به سراغ مردان می روید و راه تداوم نسل انسان را قطع می کنید و در مجلس خود، اعمال زشت (دیگر نیز) انجام می دهید؟!؛ أَئِنَّكُم لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ و تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَ تَأْتُونَ فِى نَادِيْكُمُ الْمُنكَر ...». «۲»

در این تعبیر یکی از علت های مهم تحریم «هم جنس گرایی» را قطع نسل بشر می داند؛ زیرا هنگامی که این عمل زشت اخلاقی به شکل فراگیر درآید، خطر انقطاع نسل بشر، جامعه بشری را تهدید می کند.

بعضی از مفسّران، جمله «وَ تَقْطَعُونَ السَّبِيلَ» آیه فوق را، اشاره به راهزنی و دزدی قوم لوط دانسته اند و بعضی اشاره به مزاحمت های جنسی می دانند که به عمد برای

---

(۱)- عنکبوت، ۲۸.

(۲)- عنکبوت، ۲۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۹۰

راهگذران به وجود می آوردند!

«نادی» از ماده «ندا» به معنی مجلس عمومی یا مجلس تفریح است؛ زیرا در آنجا افراد یکدیگر را «ندا» می کنند.

گرچه قرآن کریم، در اینجا شرح نداده که آنها در جلسات تفریحی خود، چه منکرات دیگری را انجام

می دادنـد، ولی پیـداست که اعمـالی متنـاسب با همان عمل شـنیعشان بوده است. در روایات آمـده است، آنها در حضور جمع بـدن هـای خود را برهنه می کردنـد، فحش هـای رکیـک می دادنـد و کلمـات زشت و بسـیار زننـده ردّ و بـدل می نمودنـد و حرکات ناشایست دیگری داشتند که قلم از ذکر آنها شرم دارد.

آنهـا چنـان، غرق در شـهوت بودنـد که خـدا و همه ارزش های اخلاقی و انسانی را به باد مسـخره می گرفتنـد؛ به همین دلیل، هنگـامی که پیامبرشان حضـرت لوط علیه السـلام از روی تعجب و انکار سؤالی از عمل شـنیعشان نمود، «پاسـخ قومش جز این نبود که گفتند: اگر راست می گویی، عذاب الهی را برای ما بیاور!؛ ... فَمَا کَانَ جَوابَ قَومِهِ الّا انْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذابِ اللّهِ انْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ». «۱»

و به این ترتیب عذاب الهی را نیز به سخریّه گرفتند.

*** در چهارمین بخش از این آیات به گوشه دیگری از داستان قوم لوط اشاره می کند: «و آن زمانی است که فرشتگان الهی (که مـأمور عـذاب قوم لوط بودنـد در چهره جوانـان زیبـایی) به سـراغ حضـرت لوط علیه السـلام آمدنـد و او (که آنها را نمی شناخت) از مشاهده آنان سـخت ناراحت شد و قلبش پریشان گشت و (پیش خود گفت:) امروز روز سـختی است؛ زیرا ممکن است، این قوم زشت سـیرت، حرمت میهمان های مرا نشناسـند و قصد تجاوز به آنان را داشـته باشـند!؛ وَ لَمَّا جآءَتْ رُسُـلُنَا لُوطاً سی ءَ بِهِم وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعاً وَ قَالَ هَذَا یَومٌ عَصِیبٌ». «۲»

(و در این هنگام، اشـرار قوم باخبر شدند «و به سـرعت به سـراغ او آمدند (و قصد سویی نسـبت به میهمان او داشتند) و پیش از آن

نیز اعمال بدی انجام می دادند (و این کار؛ یعنی،

---

(۱)- عنکبوت، ۲۹.

(۲)- هود، ۷۷.

تجاوز به میهمانان از آنها بعید نبود!؛ وَ جَاءَهُ قَومُهُ یُهْرَعُونَ الَیْهِ وَ مِنْ قَبْلُ کَانُوا یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ ...». «۱»

«حضرت لوط علیه السلام (بسیار ناراحت شد و با ایثار و فداکاری عجیب و یا به خاطر اتمام حجت) به آنها گفت: این دختران مننـد که برای شـما پاکیزه ترنـد (بیایید با آنها ازدواج کنید و از اعمال شـنیع خود دست بردارید. از خدا بترسـید و مرا در برابر میهمانـانم رسوا نسازیـد، آیـا یک انسان رشـید (و عاقل و با غیرت) در میان شـما نیست؟؛ قَالَ یَا قَوم هَؤُلاءِ بَناتی هُنَّ اطهَرُ لَکُمْ فَاتَّقُوا اللّهَ وَ لا تُخْزُونِ فی ضَیْفی أَلَیْسَ مِنْکُم رَجُلٌ رَشِیدٌ». «۲»

ولی آن قوم کثیف و زشت سیرت، نه تنها در برابر این همه بزرگواری حضـرت لوط علیه السـلام حیا نکردند، بلکه بی شرمانه پاسـخ گفتنـد: «تو خود می دانی، ما را به دختران تو حقی نیست (و به جنس زن علاقه ای نداریم!) تو به خوبی می دانی که ما چه چیز می خواهیم!؛ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِی بَنَاتِکَ مِن حَقٍ وَ انَّکَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِیدُ». «۳»

هنگـامی که قـوم لوط، وقـاحت را به آخرین درجه رساندنـد؛ حضـرت لوط علیه السـلام فریـاد زد و گفت: «ای کـاش! قوت و قدرتی داشـتم (تا شـما خیره سـران را مجازات می کردم) و ای کاش! تکیه گاه محکمی از قوم و عشیره و پیروان نیرومندی در اختیار من بود (تا به کمک آنها) شما منحرفان را سخت کیفر می دادم؛ قَالَ لَوْ أَنَّ لی بِکُمْ قُوَّةً أَوءاوِی الَی رُکنٍ شَدیدٍ» «۴»

همان گونه که در ادامه

این آیات آمده است حضرت لوط علیه السلام متوجه شد که آنها فرستادگان پروردگارند، هیچ کس نمی تواند کمترین آسیبی به آنها برساند. فرشتگان به حضرت لوط علیه السلام خبر دادند که فردا صبح عذاب هولناکی به سراغ این قوم می آید و شهرهای آنها به کلّی زیر و رو می شود و بارانی از سنگ های آسمانی بر آنها فرو می ریزد؛ به حضرت لوط علیه السلام دستور دادند که شبانه به اتفاق خانواده اش- به استثنای همسرش که از تقوا بی بهره بود- آن شهرها را ترک کنند که صبحگاهان عذاب الهی فرا می رسد.

---

(۱)- هود، ۷۸.

(۲)- هود، ۷۸.

(۳)- هود، ۷۹.

(۴)- هود، ۸۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۲۹۲

در پنجمین بخش از آیات، ضمن اشاره به مجازات شدید این قوم ننگین زشت سیرت می فرماید: «قوم لوط، انذارها و هشدارهای مکرّر (پیامبرشان) را تکذیب کردند. ما بر آنها تند بادی که ریگ ها را به حرکت در می آورد، فرستادیم (و همه را زیر آن مدفون ساختیم)، جز خاندان لوط که آنها را سحرگاهان نجات دادیم، (به استثنای همسرش که مشمول مجازات قوم گنهکار شد)؛ كَذَّبَتْ قَومُ لُوطٍ بِالْنُّذُرِ* انَّا ارْسَلنَا عَلَيْهِمْ حَاصِباً الّا آلَ لُوطٍنَجَّيْنَاهُم بِسَحَرٍ» «۱».

البته این بخشی از مجازات دردناک آنها بود، زیرا در قرآن آمده است که: «نخست زلزله ای- به امر ما- آمد و سرزمین آنها را زیر و رو کرد، آن چنان که قسمت های بالا- در پایین و قسمت های پایین در بالا قرار گرفت؛ فَلَمَّا جَاءَ امْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا ... «۲»».

«و بارانی از سنگ بر آنها فرو فرستادیم؛ ... وَ امْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِن سِجّيلٍ مَنْضُودٍ» «۳»

این باران سنگ، ممکن است بخشی از سنگ های سرگردان آسمانی بوده که

به فرمان پروردگار الهی بر فراز آسمان شهر آنها ظاهر گشته و بر ویرانه ها و اجساد بی جان آنان باریده است.

احتمال دیگر این است که «حاصب» به معنای «طوفان شن» باشد. این طوفان گاهی تپه هایی را از یک گوشه بیابان برداشته و به آسمان می برد، سپس در نقطه ای دیگر، مانند بارانی فرو می ریزاند، به طوری که گاهی قافله ها، زیر انبوهی از شن و ماسه مدفون می گشت!

حال این نکته قابل تأمل است که هر چند، گاهی طوفان های شن یا باران های سنگ در جهان طبیعت روی می دهد؛ ولی خداوند متعال فرمان داده بود که این حوادث در آن ساعت مخصوص و معیّن- که فرشتگان حضرت لوط علیه السلام را خبر داده بودند- واقع گردد.

احتمال دیگری نیز وجود دارد که ممکن است، نخست زلزله ای سهمگین، شهرهای

---

(۱)- قمر، ۳۴ و ۳۵.

(۲)- هود، ۸۲.

(۳)- همان.

آنها را زیر و رو کرده و سپس بارانی از سنگ های آسمانی بر سرشان فرو ریخته و آنگاه طوفانی از شن، آثار آنها را محو و نابود کرده باشد که این عذاب های سه گانه، بیانگر شدت خشم الهی، نسبت به این قوم روسیاه است.

در ششمین و آخرین بخش از آیات، ضمن اشاره فشرده و مختصر به تمام ماجرای قوم لوط- از آغاز تا پایان- می فرماید: «به خاطر آورید «لوط» را؛ هنگامی که به قوم خود گفت: آیا عمل شنیعی انجام می دهید که هیچ کس از جهانیان پیش از شما آن را انجام نداده بود؟!؛ وَ لُوطاً اذْقَالَ لِقَومِهِ أَتَأْتُونَ الفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ العَالِمينَ». «۱»

آری! شما از روی شهوت به سراغ مردان می روید، نه زنان؛ شما جمعیت تجاوزکاری هستید،

زیرا قوانین و سنت های الهی را رها کرده و راه انحراف را پیش گرفته اید، راهی که سبب نابودی نسل و شیوع انواع بیماری ها و مفاسد دیگر اجتماعی می شود.

گر چه بیماری وحشتناک «ایدز» یکی از هولناکترین بیماری های عصر ما شناخته شده، ولی بعید نیست که این بیماری در آن زمان نیز وجود داشته و گروهی از قوم لوط به آن گرفتار شده بودند. به همین علت خداوند حکیم و رحیم، اجساد آنها را زیر خروارها سنگ و شن دفن کرد تا این امر، هم درس عبرتی برای دیگران بوده و هم مایه نعمتی که همان جلوگیری از انتشار و سرایت این بیماری به دیگران بوده است.

به هر حال، آن قوم آلوده، به قدری بی شرم بودند که نه تنها به سخن حضرت لوط علیه السلام گوش ندادند، بلکه خواستار اخراج او و خاندانش- به جرم پاکی از آلودگی های شایع در میانشان- از آبادی ها شدند. قرآن کریم در ادامه این آیات به آن اشاره دارد: «و مَا کَانَ جَوابَ قَومِهِ الّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُم مِنْ قَرْیَتِکُم انَّهُم اناثٌ یَتَطَهَّرُونَ». «۲»

خداوند در ادامه این آیات می فرماید:

«ما لوط و خاندانش را- به جز همسرش که از بازماندگان (در شهر) بود، نجات بخشیدیم، سپس بارانی (از سنگ) بر آنها فرو فرستادیم (و همه را نابود کردیم و مدفون ساختیم). اکنون

---

(۱)- اعراف، ۸۰.

(۲)- اعراف، ۸۲.

بنگر، سرانجام کار مجرمان چگونه بود؛ فَانْجَیْنَاهُ وَ اهْلَهُ الّا امْرَأَتَهُ کَانَتْ مِنَ الغَابِرینَ- و امْطَرْنَا عَلَیهِم مَطَراً فَانْظُرْ کَیفَ کَانَ عَاقِبَهُ الْمُجْرِمینَ». «۱»

آری! آنها چنان آلوده بودند که بی گناهی و پاکدامنی را گناه می دانستند! و پاکان را به جرم پاکی

محکوم به تبعید و راندن از خانه و زندگیشان می کردند. هر چند قبل از انجام این کار، به غضب الهی گرفتار و نابود شدند.

بخش مهمی از این آیات، ضمن بیان عواقب هوسبازی و هواپرستی و شهوترانی- به مفهوم عام و خاصش- این عمل ناشایسته و پست اخلاقی را که سرچشمه گناهان و اثرات مخرب اجتماعی بی شماری است، سخت نکوهش می نماید.

شهوت پرستی در روایات اسلامی

این مسئله در منابع روایی اسلام، مورد توجه فراوان قرار گرفته است که بیشتر آنها بیانگر هشدار، درباره پیامدهای خطرناک آن است. این احادیث تکان دهنده، هر خواننده ای را تحت تأثیر عمیق قرار داده و روشن می سازد که آلودگی به «شهوت»- خواه به مفهوم عام و خواه به مفهوم خاص آن- از موانع اصلی سعادت و کمال انسان ها و از اسباب مهم گسترش گناه و جنایت در جامعه بشری است که در ذیل، به بعضی از آن احادیث اشاره می شود:

۱- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «مَا تَحْتَ ظِلِّ السَّماءِ مِن الَه یُعبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ اعْظَمُ عِنْدَ اللّهِ مِنْ هَویً مُتَّبع؛ در زیر آسمان معبودی جز خدا پرستیده نشده است که در پیشگاه خدا، بدتر از هوا و هوسی باشد که انسان را به دنبال خود می کشاند». «۲»

به این ترتیب، روشن می شود که «شهوت» و هوای نفس از خطرناکترین عوامل انحراف انسان به سوی زشتی هاست.

---

(۱)- اعراف، ۸۳ و ۸۴.

(۲)- الدرّ المنثور، جلد ۶، صفحه ۲۶۱ به نقل از میزان الحکمه، جلد ۴، صفحه ۳۴۷۸، شماره ۲۱۴۰۰

۲- امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمایند: «الشَّهَوَاتُ سُمُومٌ قَاتِلات؛ شهوت ها، زهرهای کشنده است» «۱» (که شخصیّت

و ایمان و مروّت و اعتبار انسان را نابود می سازد).

۳- در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار علیه السلام آمده است: «الشَّهَوَاتُ مَصائِد الشَّیْطانِ؛ شهوات دام های شیطان است.» «۲» (که انسان ها را به وسیله آن در هر سن و سال و در هر زمان و مکان صید می کند).

۴- همان حضرت علیه السلام در جای دیگر می فرمایند: «امْنَعْ نَفْسَکَ مِنَ الشَّهَواتِ تَسْلَمْ مِنَ الآفاتِ؛ اگر می خواهید از آفات در امان باشید، خویشتن را از تسلیم شدن در برابر شهوات بازدارید». «۳»

۵- در حدیث دیگری نیز از همان پیشوای پرهیزکاران جهان آمده است: «تَرْکُ الشَّهَوَاتِ افْضَلُ عِبَادَهٍ وَ اجْمَلُ عَادَهٍ؛ ترک شهوت ها، برترین عبادت و زیباترین عادت است». «۴»

۶- امام صادق علیه السلام می فرماید: «مَنْ مَلَکَ نَفْسَهُ اذا غَضِبَ وَ اذا رَغِبَ وَ اذا رَهِبَ وَ اذا اشْتَهی، حَرَّمَ اللّهُ جَسَدَهُ عَلَی النَّارِ؛ کسی که به هنگام غضب و تمایل و ترس و شهوت، مالک نفس خویش باشد، خداوند جسد او را بر آتش دوزخ حرام می کند». «۵»

۷- امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیث دیگری می فرمایند: «ضَادُّوا الشَّهْوَهَ مُضادَّهَ الضِّدِ ضِدَّهُ وَ حَارِبُوهَا مُحَارِبَهَ الْعَدُوِّ العَدُّوَ؛ با خواهش های نفسانی در تضاد باشید، همچون تضاد دو ضد با یکدیگر و با آن به پیکار برخیزید (مانند) پیکار دشمن با دشمن». «۶»

این سخن با صراحت، این حقیقت را بازگو می کند که «شهوت پرستی» درست مقابل «سعادت» و خوشبختی انسان قرار گرفته است.

***

(۱) غرر الحکم، حدیث ۸۷۶

(۲) غرر الحکم، حدیث ۲۱۲۱.

(۳) غرر الحکم، حدیث ۲۴۴۰

(۴) همان مدرک، حدیث ۴۵۲۷

(۵) بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۲۴۳.

(۶) شرح غرر الحکم، حدیث ۵۹۳۴.

پیامدهای شهوت پرستی در کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام

درباره پیامدهای شهوت پرستی

و پیروی از هوای نفس، تعبیرات دقیق، حساب شده و تکان دهنده ای در احادیث اسلامی دیده می شود که در این بحث تنها به کلام پیشوای متقیان حضرت علی علیه السلام اشاره می شود:

۱- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «اهْجُرُوا الشَّهَوَاتِ فَانَّهَا تَقودُکُمْ الی رُکُوبِ الذُّنُوبِ وَ الْتَهَجُّمِ عَلَی السَّیئاتِ؛ از شهوات سرکش بپرهیزید که شما را به ارتکاب انواع گناهان و هجوم بر معاصی می کشاند». «۱»

۲- این مسئله گاهی به قدری شدید می شود که به کلّی دین انسان را بر باد می دهد؛ چنان که در حدیث دیگری می فرمایند: «طاعَهُ الشَّهْوَهِ تُفْسِدُ الدِّینَ؛ فرمانبرداری از شهوات نفسانی، دین انسان را فاسد می کند». «۲»

۳- آن حضرت علیه السلام در تعبیر دیگری می فرمایند: «طَاعَهُ الْهَوی تُفْسِدُ الْعَقلَ؛ هواپرستی عقل انسان را فاسد می کند». «۳»

۴- در جای دیگر می فرمایند: «الْجَاهِلُ عَبْدُ شَهْوَتِهِ؛ انسان نادان بنده شهوت خویش است» «۴»؛ یعنی، انسان جاهل مثل برده خوار و ذلیلی است که در برابر شهوت خویش، هیچ اختیاری از خود ندارد.

۵- در تعبیر دیگر می فرمایند: «عَبْدُ الشَّهْوَهِاسیرٌ لَا یَنْفَکُّ اسْرُهُ؛ برده شهوت چنان اسیر است که هرگز روی آزادی را نخواهد دید». «۵»

۶- آن حضرت علیه السلام در این که سرانجام «شهوت پرستی»، رسوایی است، می فرمایند: «حَلاوَهُ الشَّهْوَهِ یُنَغِّصُهَا عارُ الْفَضیحَهِ؛ شیرینی شهوت را ننگ رسوایی از میان می برد». «۶»

۷- در تعبیر دیگری، شهوت پرستی را کلید انواع شرها می دانند: «سَبَبُ الشَّرِّ غَلَبَهُ

---

(۱) غرر الحکم، حدیث ۲۵۰۵.

(۲) شرح غرر الحکم، حدیث ۵۹۸۵.

(۳) همان مدرک، حدیث ۵۹۸۳.

(۴) غرر الحکم، حدیث ۴۴۹.

(۵) غرر الحکم، حدیث ۶۳۰۰.

(۶) غرر الحکم، حدیث ۴۸۸۵.

الشَّهْوَهِ «۱» سبب شرّ، غلبه شهوت است».

با توجه به این

که «الشرّ» بـا الـف و لاـم جنس و به صورت مطلق ذکر شـده است، معنـای عموم را می رسانـد که این امر بیـانگر آن است که «شهوت پرستی»، سرچشمه تمام شرها و بدبختی هاست.

۸- در جـای دیگر ضـمن اشـاره به این نکته که غلبه هـوا و هوس، سـبب بسـته شـدن راه هـای سـعادت بشـری شـده و او را در گمراهی نگاه می دارد، می فرماینـد: «کَیْفَ یَسْتَطیعُ الهُدی مَنْ یَغلِبُهَا الهَوی؛ چگونه می تواند انسان به هدایت برسد، در حالی که هوای نفس بر او غالب گردیده است». «۲»

۹- آن حضـرت در سـخن دیگری، غلبه شـهوات را بـاعث تضـعیف شخصـیت انسان می داننـد: «مَنْ زَادَت شَهْوَتُهُ قَلَّتْ مُرُوّتُهُ؛ کسی که شهوات او فزونی یابد، شخصیت انسانی او کم می شود». «۳»

۱۰- در بیـان دیگری به این حقیقت اشاره می کنـد که راه بهشت، راه «شـهوت پرسـتان» نیست: «مَن اشْتَاقَ الَی الْجَنَّهِ سَلا عَنِ الشَّهَوَاتِ؛ کسی که مشتاق بهشت باشد باید شهوت پرستی را فراموش کند». «۴»

۱۱- در جای دیگر این نکته را گوشـزد می کند که حکمت و آگاهی با شـهوت پرستی سازگار نیست: «لاتَسْکُن الْحِکْمَهَ قَلْباً مَعَ شَهوَهٍ؛ حکمت و دانش در قلبی که جای شهوت پرستی است، ساکن نمی شود». «۵»

آثار زیانبار شهوت پرستی

اشاره

از بحث هـای قبل روشن شـد که «شـهوت» دارای مفهوم عام و وسیعی بوده و شامل هرگونه دوست داشتن، تمایل و رغبت به درک لذت و خواهش نفس می شود. بدون این

---

(۱) شرح غرر الحکم، حدیث ۵۵۳۳.

(۲) همان مدرک، حدیث ۷۰۰۱، صفحه ۵۶۶ غرر الحکم.

(۳) همان مدرک، حدیث ۸۰۲۲.

(۴) همان مدرک، حدیث ۸۵۹۱.

(۵) همان مدرک، حدیث ۱۰۹۱۵.

که اختصاص به شهوت جنسی داشته باشد، گرچه گاهی در خصوص شهوت جنسی نیز

به کار رفته است.

در قرآن مجید نیز این مفهوم در یازده مورد به صورت عام استفاده شده است و تنها در دو مورد در معنی خاص آن به کار رفته است. در روایات اسلامی و کلمات علمای اخلاق نیز اغلب در مفهوم عام به کار رفته که در مقابل آن واژه «عفت» به معنی خویشتن داری و چشم پوشی از لذایذ گناه آلوده مادی به کار می رود.

این مفهوم بیشتر در موارد منفی به کار می رود، اما گاهی در موارد مثبت نیز به کار رفته است؛ مانند، آن جایی که خداوند خطاب به بهشتیان می فرماید: «... وَ لَکُم فیهَا مَا تَشْتَهی أنْفُسُکُم ...؛ هر چه را دوست بدارید و به آن تمایل داشته باشید، در بهشت برای شما فراهم است» «۱» یا آن جایی که می فرمایند: «... فیهَا مَا تَشْتَهیهِ الانْفُسُ وَ تَلَذُّ الاعْیُن ...؛ در بهشت آنچه دل ها می خواهد و چشم از آن لذت می برد، موجود است». «۲»

به هر حال این واژه، بیشتر دارای بار منفی بوده و در مواردی که هوا و هوس افراطی بر انسان چیره گشته و تمایلات ویرانگر و گناه آلود بر تمام وجودش مستولی گردد به کار می رود.

این واژه و مشتقات آن، در قرآن مجید، سیزده مورد به کار رفته که شش مورد آن دارای مفهوم مثبت و هفت مورد آن دارای مفهوم منفی است.

به هر حال «شهوت» به هر معنی که باشد، هرگاه مفهوم خاص آن که همان خواست های افراطی و شهوانی است مورد نظر باشد؛ آثار زیانباری به دنبال خواهد داشت که به وضوح قابل مشاهده است که ضمن توجه به روایاتی که در فصل قبل آوردیم؛ باید

اذعـان داشت که سرتاسـر تاریـخ نیز مملو از پیامـدهای نـامطلوب شـهوت پرستی هاست که به طور خلاصه می توان به عناوین زیر، اشاره کرد:

۱- آلودگی به گناه

شهوت پرستی انسان را به سوی انواع گناهان می کشاند و در واقع یکی از

---

(۱) فصلت، ۳۱.

(۲) زخرف، ۷۱.

سرچشـمه های اصلی گناه و معصیت و نافرمانی خدا محسوب می گردد؛ زیرا چشم و گوش انسان را بسته و به مصداق حدیث نبوی «حبُّک للشَّی ء یُعمی و یُصم «۱»» آدمی را کور و کر کرده و قـدرت درک واقعیت ها را از او می گیرد و در چنین حال، زشتی ها در نظر او زیبا و زیبایی ها در نظر او زشت و بی رنگ می شود.

به همین دلیل، در روایات سابق (روایت هشتم) خواندیم که امیر مؤمنان علیه السلام درباره پیروی از شهوات هشدار داده و می فرماید: «از شهوات سرکش بپرهیزید که شما را به ارتکاب انواع گناهان می کشاند».

در حـدیث دهم، از همان حضـرت نیز به این نکته اشاره شـد که: «هواپرستی عقل انسان را فاسد می کند» و در حدیث نهم نیز فرمودنـد (اگر شـهوت پرستی تشدیـد شود): «دین انسـان را بر بـاد می دهـد و حتی انسان را به بت پرستی می کشانـد.» در این رابطه مفسـران و ارباب حدیث، در ذیل آیات ۱۶ و ۱۷ سوره حشـر، داستانی درباره عابدی از قوم بنی اسرائیل به نام «برصیصا» آورده اند که شاهد زنده ای برای این مدعاست، داستان گرچه معروف است، اما تکرارش خالی از صواب نیست:

... مرد عابـد بنی اسـرائیلی به خـاطر سـال ها عبادتش، به آن حـد از مقام قرب الهی رسـیده بود که بیماران با دعای او سـلامت خود را باز می یافتند و به اصطلاح مستجاب الدعوه شده

بود.

روزی، زن جوان زیبایی را که بیمار بود، نزد او آوردند و به امید شفا در عبادتگاه او گذاردند و رفتند.

شیطان به وسوسه آن عابد مشغول شد و آن قدر صحنه گناه را در نظرش زینت داد که عنان اختیار را از کف او ربود؛ آن چنان که گویا عابد کر و کور گشته و همه چیز را به دست فراموشی سپرده است. دیری نپایید که آن عابد دامان «عفت» خویش را به گناه بیآلود. پس از ارتکاب گناه به خاطر این که احتمال داشت آن زن باردار شود و موجب رسوایی او گردد؛ باز شیطان و هوای نفس به او پیشنهاد کرد که زن را به قتل رسانده و در گوشه ای از آن بیابان وسیع دفن کند.

---

(۱)- بحار الانوار جلد ۷۴، صفحه ۱۶۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۰۰

هنگامی که برادران دختر، به سراغ خواهر بیمار خویش آمدند و عابد اظهار بی اطلاعی کرد؛ آنان نسبت به عابد مشکوک گشته و به جستجو برخاستند و پس از مدتی، سرانجام جسد خونین خواهر خویش را در گوشه بیابان از زیر خاک بیرون کشیدند.

این خبر در شهر پیچید و به گوش امیر رسید. او با گروه زیادی از مردم به سوی عبادتگاه آن عابد حرکت کرد تا علت این قتل را بیابد. هنگامی که جنایات آن عابد روشن شد؛ او را از عبادتگاهش فرو کشیدند تا بر دار بیاویزند.

در ادامه این حکایت آمده است: هنگامی که عابد در کنار چوبه دار قرار گرفت؛ شیطان در نظرش مجسم شد و گفت: من بودم که با وسوسه های خویش تو را به این روز انداختم؛ حال اگر آنچه را که من

می گویم، اطاعت کنی، تو را نجات خواهم داد.

عابد گفت: چه کنم؟

شیطان گفت: تنها یک سجده برای من کافی است.

عابد گفت: می بینی که طناب دار را بر گردن من افکنده اند و من در این حال توانایی سجده بر تو را ندارم.

شیطان گفت: اشاره ای هم کفایت می کند.

عابد بیچاره نادان، پس از این که با اشاره، سجده ای بر شیطان کرد؛ طناب دار گلویش را فشرد و او در دم جان سپرد.

آری! شهوت پرستی باعث شد تا آن عابد، ابتدا به زنا آلوده شود و سپس قتل نفس انجام دهد و بعد دروغ بگوید و سرانجام مشرک گردد و بدین ترتیب محصول سال ها عبادت او بر باد رفته و نزد خاص و عام رسوا شود.

همه رنج جهان از شهوت آیدکه آدم زان برون از جنت آید «۱»

***

(۱) ناصر خسرو.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۰۱

۲- فساد عقل

شهوت پرستی، پرده های ضخیمی بر عقل و فکر انسان می اندازد؛ حق را در نظر او باطل و باطل را در نظر او، حق جلوه می دهد. در روایات گذشته نیز بیان داشتیم که:

«طاعَةُ الهَوی تُفْسِدُ الْعَقلَ؛ هواپرستی عقل را فاسد می کند.» «۱» به همین دلیل بسیاری از شهوت پرستان به هنگام غلبه شهوت، کارهایی انجام می دهند که بعد از فرونشستن آتش شهوت، از آن عمل خویش سخت پشیمان شده و گاه تعجب می کنند که چگونه دست به انجام آن کار احمقانه و غلط زده اند.

در حدیث دیگری امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «اذا ابْصَرَتِ الْعَینُ الشَّهْوَةَ عَمِیَ الْقَلْبُ عَنْ العَاقِبَةِ؛ هنگامی که چشم، مظاهر شهوت را ببیند، عقل از مشاهده عاقبت کار باز می ماند». «۲»

۳- تضعیف شخصیت اجتماعی انسان

شهوت پرستی، شخصیت و احترام اجتماعی انسان را در هم می شکند و او را به ذلّت می کشاند؛ زیرا برای کامیابی های

شهوانی بایـد تمام قیـد و بنـدهای اجتماعی را شـکست و تن به هر پستی داد. بدیهی است که انسان با شخصـیت، در کشاکش شهوات، بر سـر دوراهی قرار می گیرد که یـا بایـد به خواست های شـهوانی دل خویش برسـد، یا شخصـیت و احترام اجتماعی خود را حفظ نماید که اغلب جمع میان این دو غیر ممکن است!

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «زِیَادَهُ الشَّهْوَهِ تُزری بِالْمُرُوَّهِ؛ افزون شدن شهوت، شخصیت انسان را لکه دار می کند». «۳»

***

(۱)- شرح غرر الحکم، حدیث ۵۹۸۳.

(۲)- همان مدرک، حدیث ۴۰۶۳.

(۳)- همان مدرک، حدیث ۵۵۰۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۰۲

۴- اسارت نفس

اسارت و بنـدگی در برابر خواست های نفسانی، یکی دیگر از پیامدهای شـهوت پرستی است؛ زیرا انسان شـهوت پرست چنان اسیر شهوات خود می شود که بازگشت و دوری جستن از آنها، برایش مشکل و گاهی نیز غیر ممکن می گردد.

نمونه بارز آن، زنـدگی خفت بار معتادان به مواد مخـدّر است که در ظاهر آزادنـد؛ ولی از هر اسـیری، اسـیرترند. زنجیر اعتیاد ناشـی از شـهوت پرستی نیز آن چنـان دست و پـای انسان را می بنـدد که گویا هر گونه حرکت و تلاش برای دوری جسـتن از خواست های رذیله، بسـیار مشکل می گردد؛ مخصوصاً اگر هواپرستی، به سرحد عشق های جنون آمیز جنسی برسد که در این حال اسارت انسان به اوج خود می رسد.

حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام در این رابطه می فرمایند: «عَبْدُ الشَّهْوَهِ اسیرٌ لایَنَفَّکُ اسْرُهُ؛ بنده شهوت چنان اسیر است که هرگز روی آزادی را نخواهد دید». «۱»

آن حضرت در تعبیر دیگری

نیز می فرمایند: «وَ کَمْ مِنْ عَقْلٍ اسیرٌ تَحتَ هَوی أمیرٍ؛ چه بسیار عقلها و خردها که شهوات بر آن حکومت می کند». «۲»

باز در حدیث دیگری می فرمایند: «الشَّهَوَاتُ تَسترِقُّ الْجَهُولُ؛ شهوت ها، افراد نادان را برده خود می سازند». «۳»

۵- رسوایی و بی آبرویی

رسوایی، یکی دیگر از پیامدهای شـهوت پرستی است. تاریخ بشـر مملو از شرح زندگی کسانی است که در جامعه دارای مقام و موقعیت ممتاز بودند؛ ولی هنگامی که اسیر «شهوت» و هوای نفس شدند، کارشان به رسوایی کشید.

---

(۱)- غرر الحکم، حدیث ۶۳۰۰.

(۲)- نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۲۱۱.

(۳)- غرر الحکم، حدیث ۹۲۲.

در اشعار شعرا نیز رابطه «عشق» و «رسوایی» یک رابطه معروف و مشهور است. «۱» (رسوای عالمی شدم از فرط عاشقی)

در داستان یوسف و همسـر عزیز مصـر نشان می دهد که چگونه همسـر عزیز مصر با وجود احترام فراوان- به علت هواپرستی- رسوای خاص و عام شد

یوسف به صبر خویش پیمبر شدرسوا شتاب کرد زلیخا را «۲»

و به گفته شاعر عرب:

انّ الْهَوی هُوَ الهَوانِ قُلِبَ اسْمُهُ فَاذا هَوَیْتَ فَقَدْ لَقَیْتَ هَواناً «۳»

هواپرستی همان پستی است که نام آن تغییر یافته، به همین دلیل هر هواپرستی پست می شود.

عوامل و اسباب شهوت پرستی

بارها در مباحث مشابه گفته ایم که برای درمان مفاسد اخلاقی، باید نخست علل و ریشه ها و اسـباب آن را بیابیم. بزرگان علم اخلاـق نیز، در مباحث این علم، به بحث از انگیزه ها، اهمّیّت فوق العاده ای داده انـد؛ به همین دلیل لازم است بحث دقیقی در مورد عوامل شهوت پرستی داشته باشیم.

امیال و خواسته های درونی که از آن به شهوات تعبیر می شود،- مخصوصاً شهوت جنسی- یک امر طبیعی و خدادادی بوده و از عوامل حرکت انسان، برای پیشرفت زندگی بشمار می آید. به همین دلیل، گرچه نمی توان آنها را از میان برد، اما هرگز نباید برای سرکوبی آنها نیز تلاش کرد؛ زیرا اگر این شهوات در حدّ اعتدال باشند؛ نه تنها مشکلی ایجاد نمی کنند، بلکه

یکی از اسرار تکامل و تقدّم انسان نیز محسوب می گردند.

آنچه که به صورت مفسده اخلاقی ظاهر می شود، همان طغیان شهوات و خارج شدن

---

(۱)-

بر سر میدان رسوایی عشق عالمی را همچو شیدایی ببین (عطار)

عاشقان را چه غم از سرزنش دشمن و دوست یا غم دوست خورد یا غم رسوایی را (سعدی)

(۲)- ناصر خسرو.

(۳)- ادب الدنیا و الدین. اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۰۴

آنها از کنترل نیروی عقل و خرد است.

حال باید ملاحظه کرد که چه عواملی سبب خارج شدن امیال و خواست های درونی از تحت کنترل عقل گشته و به صورت نیرویی ویرانگر درمی آید. به یقین، امور زیر تأثیر زیادی در این مسئله دارد:

۱- ضعف ایمان

ضعف ایمان، علت اصلی نادیده گرفتن فرمان های الهی است. اگر انسان، خدا را حاضر و ناظر بداند و دادگاه بزرگ الهی را در قیامت با چشمان قلب خویش مجسم نماید؛ هرگز حدود الهی را نمی شکند و از مرزها تجاوز نکرده و آلوده شهوات و مفاسد اخلاقی نمی گردد.

این همان برهان الهی است که در بدترین شرایط زندگی حضرت یوسف علیه السلام به سراغش آمد و او را از آلودگی به فحشا- که تمام زمینه های ارتکاب، موجود و موانعش مفقود بود- حفظ کرد.

اگر ایمان ضعیف گشته و توجه به مبدأ و معاد کم گردد، زمینه طغیان شهوات کاملًا فراهم می شود که انسان در چنین شرایطی مثل حیوان درنده ای که از قفس خارج شده باشد و هیچ گونه مانعی در برابر خود نبیند، به همه جا حمله می کند و اگر کسی در برابرش ظاهر شود، می درد.

در این رابطه در حدیث علوی آمده است: «مَنِ اشْتَاقَ الَی الجَنَّهِ سَلا عَنِ الشَّهواتِ؛ کسی که مشتاق به

بهشت (و معتقد به آن) باشد، شهوات سرکش را به فراموشی می سپارد». «۱»

گاهی نیز انسان برای بهره گیری از شهوات بدون قید و شرط، سدّ ایمان را درهم می شکند تا در شهوت پرستی آزاد باشد؛ قرآن مجید می فرماید: «بَلْ یُرِیدُ الانسان لِیَفْجُرَ امَامَهُ- یَسْئَلُ ایَّانَ یَوْمُ القیامَهِ «۲»؛ ... بلکه انسان می خواهد (آزاد باشد و بدون ترس از دادگاه قیامت) در تمام عمر، گناه کند؛ (از این رو) می پرسد: قیامت کی خواهد بود؟! (سؤالی که نشانه انکار یا تردید است)».

---

(۱)- شرح فارسی غرر الحکم حدیث ۸۵۹۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۳۱.

(۲)- قیامت، ۵ و ۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۰۵

۲- بی اعتنایی به حیثیت اجتماعی و شخصیت انسانی

بی اعتنایی به آبرو و حیثیت اجتماعی و ضعف شخصیت انسانی، اغلب سبب آلودگی به انواع شهوات می شود، در حالی که آبرو و شخصیت انسانی و توجه به حیثیت اجتماعی، انسان را- هر چند که ایمان به خدا نیز نداشته باشد- در برابر طغیان شهوات، کنترل می کند.

به همین دلیل، در جوامع غیر دینی، افراد آبرومند و با شخصیت، کمتر تسلیم طغیان شهوات گشته و به «شکم پرستی» و شهوات بی قید و شرط جنسی روی می آورند؛ زیرا آبرو و حیثیت اجتماعی و شخصیت انسانی آنها، سدی است در برابر طغیان شهوات.

بنابراین همیشه تنها افراد رذل و بی شخصیت، در چنگال این امور گرفتار می گردند.

۳- غفلت و بی خبری

غفلت و بی خبری از پیامدهای شهوت پرستی، عامل دیگر آلودگی به این رذیله اخلاقی است؛ زیرا بیشتر رذایل اخلاقی، آثار سوء جسمانی و بهداشتی دارد؛ مثلًا، شکم پرستی، انسان را به انواع بیماری ها مبتلا می سازد و یا افراط در شهوت جنسی، نیرو

و توان انسان را کاهش داده، اعصاب را درهم می کوبـد و عمر را کوتاه نموده و در نهایت سـلامت جسـمی و روحی انسان را مختل می سازد.

به همین دلیـل، در جوامع غیر مـذهبی، افراد زیـادی مقیّـد به رعـایت اعتـدال در خوردن و مسایـل جنسـی هسـتند؛ زیرا توصـیه پزشکان را در این زمینه پذیرفته و نتایج آن را درک کرده اند.

مشـکلات اجتماعی ناشـی از شهوت پرستی نیز قابل انکار نیست. به یقین «شکم پرستی» گروهی از مردم سبب گرسنگی گروه های دیگری خواهد شد.

بی بندو باری در مسائل جنسـی نیز سبب ناامنی زن و فرزند این افراد می شود و چه بسا که آلودگی به عمق خانه آنها نیز نفوذ کند.

بنابراین هرکس که به این امور توجه کند، به یقین در کنترل شهوات خویش می کوشد.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۰۶

۴- معاشرت های نامناسب و محیطهای آلوده

معاشـرت های نامناسب، دوسـتان ناباب، محیطهای آلوده و فساد وسائل ارتباط جمعی یکی از عوامل دیگر آلودگی به شـهوت پرستی است. اغلب انسـان هـای نابـاب، دوسـتان خود را به گنـاه سوق داده و آنهـا را غرق گنـاه می سازنـد و راه های مختلف ارتکاب گناه را به آنها می آموزند، به گونه ای که می توان گفت: رایج ترین اسـباب آلودگی به شـهوت پرستی، معاشـرت با انسان های گناهکار و آلوده است.

بـدآموزی ناشـی از وسائـل ارتبـاط جمعی و محیطهـای آلوده نیز از عوامل مهم این آلودگی است. در این زمینه در بحث های مربـوط بـه امـور «زمینـه سـاز مفاسـد اخلاقـی» در جلـد اوّل به قـدر کـافی صـحبت کردیم و به طـور مشـروح بیـان داشـتیم که معاشرتهای آلوده، نه تنها انسان را آلوده گناه و مفاسد اخلاقی می کند، بلکه تا سر حد کفر نیز پیش می برد.

قرآن مجید نیز

درباره بعضی از دوزخیان می گوید: «وَ یومَ یَعَضُّ الظَالِمُ عَلَی یَدَیهِ یَقُولُ یَا لَیتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسولِ سَبیلًا- یَا وَیْلَتی لَیْتَنِی لَمْ اتَّخِذْ فُلاناً خَلیلًا- لَقَدْ اضَلَّنِی عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ اذ جَائَنی وَ کَانَ الشَّیطانُ لِلْانسَانِ خَذُولًا «۱»؛ و به خاطر بیاور روزی که ظالم دست خویش را از شدّت حسرت به دندان می گزد و می گوید: ای کاش! با رسول خدا صلی الله علیه و آله راهی برگزیده بودم. ای وای بر من! کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم! او مرا از ذکر خدا گمراه ساخت، بعد از آن که (یاد حق) به سراغ من آمده بود و شیطان همیشه خوارکننده انسان است. (او را گمراه می سازد، سپس در بیراهه رهایش می کند.)»

محیطهای آلوده، پدران و مادران فاسد و منحرف، از دیگر عومل مؤثر آلودگی به شهوت پرستی است که تأثیر مخرّب آنها قابل انکار نیست. به همین دلیل، هنگامی که بیشتر افراد پاک وارد چنین محیطهایی شوند، دین و ایمان خود را از دست داده و آلوده شهوات و مفاسد اخلاقی می شوند.

چون در جلد اوّل، در بحث «کلیات مسایل اخلاقی» این امور را به عنوان زمینه سازهای اخلاقی، به طور مشروح مورد بحث قرار داده ایم؛ در اینجا به همین مقدار بسنده می کنیم.

---

(۱)- فرقان، ۲۷ تا ۲۹.

راه های درمان شهوت پرستی

راه های درمان مفاسد اخلاقی به صورت اصولی تقریباً همه جا یکی است که به طور کلی در دو راه علمی و عملی خلاصه می شود.

الف- راه علمی

منظور از راه علمی، این است که انسان در آثار و پیامدهای شهوت پرستی بیندیشد و ببیند که چگونه تسلیم شدن در برابر شهوات، انسان

را به ذلّت، بدبختی، اسارت، تضعیف شخصیت اجتماعی و دوری از خدا می کشاند که زندگی خفت بار افرادی که آلوده شهوت شده اند، بیانگر این واقعیت است.

بنابراین تأمّل در امور مذکور و اندیشه پیرامون شرح حال «اولیاء الله» و پیروان راستین آنها که بر اثر مبارزه با شهوات به مقامات بالا در دنیا و نزد خدا رسیده اند، انسان را از شهوت پرستی باز خواهد داشت.

علاوه بر این که تحکیم پایه های عقل و ایمان، انسان را قادر به کنترل شهوات می کند؛ در این رابطه امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «مَنْ کَمُلَ عَقْلُهُ استِهَانَ بِالشَّهَوَاتِ؛ کسی که عقلش کامل شود، شهوت ها را کوچک و بی ارزش می شمرد». «۱»

در جای دیگر نیز می فرمایند: «مَنْ غَلَبَ شَهْوَتَهُ ظَهَرَ عَقْلُهُ؛ کسی که بر شهوات خود غالب شود، عقل و خرد او ظاهر می گردد». «۲»

همچنین فرموده اند: «کُلَّمَا قَوِیَتِ الْحِکْمَهُ ضَعُفَتِ الشَّهْوَهُ؛ هر قدر حکمت و دانش انسان تقویت شود، شهوات و تمایلات سرکش او ضعیف می گردد». «۳»

آن حضرت در پیام پرمعنای دیگری نیز می فرمایند: «اذْکُرْ مَعَ کُلِّ لَذَّهٍ زَوَالَهَا وَ مَعَ کُلِّ نِعْمَهٍ انْتِقَالَهَا وَ مَعَ کُلِّ بَلِیَّهٍ کَشْفَها، فَانَّ ذَلِکَ ابْقی لِلنِّعمَهِ، وَ انْفی لِلشَّهْوهِ، وَ اذْهَبُ لِلبَطَرِ، وَ اقرَبُ الَی الْفَرَجِ وَ اجْدَرُ بِکَشفِ الغُمَّهِ وَ دَرْکِ الْمَأمُولِ؛ هرگاه در لذت (حرامی) باشی، به یاد بیاور که روزی زایل می شود، و اگر در هر نعمتی هستی، به خاطر داشته باش که

---

(۱)- شرح فارسی غرر الحکم، حدیث ۸۲۲۶.

(۲)- همان مدرک، حدیث ۷۹۵۳.

(۳)- همان مدرک، حدیث ۷۲۰۵.

روزی سلب خواهد شد. در بلاها نیز انتظار برطرف شدن آن را داشته باش؛ زیرا این یادآوریها، نعمت را پایدارتر می کند

و شهوات را دور می سازد و مستی و غرور نعمت را زایل می کند و به فرج و گشایش امور نزدیکتر و در از میان رفتن اندوه و رسیدن به مقصود، نزدیکتر و شایسته است». «۱»

به این ترتیب، اندیشه در پیامدها، اثر عمیقی در بازدارندگی از آلودگی به شهوت ها دارد؛ تمام تلاش رهبران الهی نیز این بوده است تا عواقب شوم گرفتاری در چنگال شهوات را به انسان ها گوشزد نموده و آنها را از کام شهوات نجات دهند.

این حدیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بیانگر این معنی است: «خَمْسٌ انْ ادْرَكْتَمُوهُنَّ فَتَعَوَّذُوا بِاللّهِ مِنْهُنَّ: لَمْ تَظْهَرِ الفَاحِشَهُ فِی قَوم قَطُّ حَتَّی یُعْلِنُوهَا، الّا ظَهَرَ فِیهِمُ الطَّاعُونُ وَ الاوَجَاعُ الَّتی لَمْ تَكُنْ فی اسْلافِهِم الَّذینَ مَضَوُا وَ لَم یَنْقُصُوا الْمِكیَالَ وَ الْمیزانَ الّا أخِذُوا بِالسِّنینَ وَ شِدَّهِ الْمَؤُنَهِ وَ جَوْرِ السُّلطانِ، وَ لَمْ یَمْنَعُوا الزَّكاهَ الّا مُنِعُوا الْمَطَرَ مِنَ السَّماءِ، وَ لَولا البَهَائِمُ لمْ یُمْطَرُوا وَ لَم یَنْقُضُوا عَهْدَاللّهِ وَ عَهْدَ رَسُولِهِ الّا سَلَّطَ اللّهُ عَلَیهِمْ عَدُوَّهُم وَ اخَذُوا بعضَ مَا فی ایْدیهِمْ، وَ لَمْ یَحْكُمُوا بِغَیرِ مَا انْزَلَ اللّهُ الّا جَعَلَ اللّهُ عَزَّوَ جَلَّ بِأسَهُم بَیْنَهُمْ؛ پنج چیز است که اگر با آنها روبرو شدید، از آنها به خدا پناه ببرید؛ اعمال زشت و آشکار در هیچ قومی ظاهر نمی شود، مگر این که گرفتار طاعون و بیماری هایی می شوند که در میان پیشینیان آنها نبوده است و هیچ قومی کم فروشی نمی کنند مگر این که گرفتار قحطی و سختی زندگی و ظلم حاکمان می شوند و هیچ قومی منع زکات نکردند مگر این که، از باران رحمت الهی محروم شدند و اگر به خاطر حیوانات

نبود، بارانی به آنها نازل نمی شد و هیچ جمعیتی، پیمان خدا و رسولش را نمی شکستند، مگر این که خداوند دشمنانشان را بر آنها مسلّط کرد و قسمتی از آنچه را که آنها داشتند، از آنان گرفتند و هیچ گروهی به غیر احکام الهی حکم نکردند، مگر این که خداوند اختلاف در میان آنها افکند و باهم درگیر شدند». «۲»

بی شک، تأمل و تدبّر در این پیامدها، تأثیر مستمر و یا موقّت در بازداشتن اعمال غیر اخلاقی دارد.

---

(۱)- میزان الحکمه، جلد ۴، صفحه ۳۴۸۴، حدیث ۲۱۵۰۷.

(۲)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۷۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۰۹

ب- راه عملی

از نظر عملی راه های مختلفی برای درمان «شهوت پرستی» وجود دارد از جمله:

۱- یکی از بهترین راه هـای عملی برای نجات از گرداب شـهوت، اشـباع صـحیح امیال و خواست های جنسـی است؛ زیرا اگر خواست ها و امیالی که در درون انسان وجود دارنـد از راه های صـحیح، اشـباع گردند، دیگر زیانبار و مخرّب نخواهند بود؛ به تعبیر دیگر، این خواست ها را نمی توان و نباید سـرکوب کرد، بلکه باید از آنها در کانال های صـحیح و سازنده استفاده کرد؛ در غیر این صورت ممکن است تبدیل به سیلاب ویرانگری شود که حرث و نسل انسان را با خود خواهد برد.

به همین دلیـل، اسـلام نه تنهـا تفریحات سالم و بهره گیری معتـدل از خواست های درونی را مجاز شـمرده، بلکه نسـبت به آن تشویق نیز نموده است. خطبه معروفی که از امـام جواد علیه السـلام در مورد عقـد همسـرش نقل شـده است، شاهـد گویای این مدعاست. آن حضرت در این خطبه می فرمایند: «امّا بَعْدُ فَقَدْ کانَ مِنْ فَضْلِ اللّهِ عَلَی الْاَنامِ انْ اغْناهُم بِالْحَلالِ عَنِ الْحَرامِ؛

یکی از نعمت های الهی بر بندگان این است که آنها را به وسیله حلال از حرام بی نیاز ساخته است». «۱»

این حدیث معروف نیز بر همین نکته اشاره دارد: «لِلْمُؤمِنِ ثَلاثُ سَاعَاتٍ، فَسَاعَةٌ یُنَاجی فیهَا رَبَّهُ، وَ سَاعَةٌ یَرُمَّ مَعَاشَهُ، وَ ساعَةٌ یُخَلّی بَینَ نَفْسِهِ وَ بَینَ لَذَّتِهَا فیمَا یَحِلُّ وَ یَجْمُلُ؛ انسان با ایمان ساعات زندگیش را به سه بخش تقسیم می کند؛ قسمتی را صرف مناجات با پروردگارش می کند و قسمت دیگر را در راه اصلاح معاش و به زندگی اش به کار می گیرد و قسمت سوم را به بهره گیری از لذّت های حلال و دلپسند اختصاص می دهد». «۲»

۲- یکی دیگر از راه های نجات از شهوت پرستی، برنامه ریزی دقیق برای برنامه های زندگی است؛ زیرا، هرگاه انسان، برای تمام اوقات خود برنامه داشته باشد (هر چند برنامه او در پاره ای از موارد جنبه تفریحی و ورزشی داشته باشد)، دیگر مجالی برای کشیده شدن به آلودگی های شهوانی باقی نمی ماند.

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۵۰، صفحه ۷۶.

(۲)- نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله ۳۹۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۱۰

۳- برچیدن عوامل آلودگی نیز یکی از راه های درمان و یا پیشگیری است؛ زیرا امکان آلودگی به شهوات در محیطهای آلوده فراوان است؛ یعنی، اگر محیط، آلوده شهوت شود و اسباب آن در دسترس همه قرار گیرد و آزادی نسبی نیز وجود داشته باشد، نجات از آلودگی، مخصوصاً برای قشر جوان یا کسانی که در سطح پایینی از «معرفت» دینی قرار دارند، بسیار دشوار خواهد شد.

۴- احیای شخصیت معنوی و انسانی افراد جامعه نیز، از راه های مهم درمان یا پیشگیری از آلودگی های شهوانی است؛ زیرا انسان، هنگامی که از ارزش وجود و شخصیت خود،

آگاه شود و دریابد که او عصاره جهان آفرینش و گل سرسبد جهان خلقت و خلیفه خدا در روی زمین است؛ به این سادگی خود را به شهوات نمی فروشد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در این رابطه می فرمایند: «مَن کَرُمَتْ عَلَیْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَیْهِ شَهْوَتُهُ؛ کسی که به ارزش وجود خویش پی برد، شهوات در برابر او بی ارزش می شوند» «۱» و در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام آمده است: «مَنْ عَرَفَ شَرَفَ مَعْنَاهُ صَانَهُ عَن دَنَائَهِ شَهْوَتِهِ ...؛ کسی که شرافت ذاتی خود را بشناسد، او را از پستی شهوت مصون می دارد! ...». «۲»

آخرین نکته ای که ذکر آن لازم به نظر می رسد، این است که نه تنها در مسئله مبارزه با شهوات، بلکه در تمام موارد مبارزه با مفاسد اخلاقی، باید به مسئله مبارزه عملی اهمّیّت داد؛ به این معنی که هر قدر انسان با خلق و خوی بد به مبارزه برخیزد و در جهت مخالف آن حرکت کند، آن خلق و خوها کم رنگ و ضعیف می شود و این مبارزه از صورت فعلی به صورت حالت و از صورت حالت به صورت عادت و از صورت عادت به صورت ملکه در می آید و خلق و خوی ثانوی در جهت مقابل شکل می گیرد؛ مثلًا، اگر انسان بخیل بذل و بخشش را تکرار کند، آتش بخل به تدریج در درون او فروکش کرده و خاموش می شود.

اگر شهوت پرستان نیز در برابر طغیان شهوات، مقاومت و ایستادگی نمایند، طغیان شهوت فرو نشسته و روح عفّت جایگزین آن می شود.

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۷۸، صفحه ۷۱.

(۲)- غرر الحکم، حدیث ۹۰۶۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۱۱

این نکته در

سخن پرمعنایی از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است: «قَاوِمِ الشَّهْوَةَ بِالْقَمْعِ لَهَا تَظْفُرْ؛ در برابر شهوت و امیال نفسانی، به قصد قلع و قمع مقاومت کن تا پیروز شوی». «۱»

شکم پرستی و شهوت جنسی

بزرگان علم اخلاق همچون فیض کاشانی در «المحجه البیضاء» و محقق نراقی در «معراج السّعاده» و مرحوم شبّر در کتاب «الاخلاق» شکم پرستی و شهوت جنسی را به صورت مستقل، مورد بحث قرار داده اند. در واقع از روایات اسلامی و اشاراتی که در آیات قرآن مجید است، پیروی نموده و برای این دو بخش اهمّیّت ویژه ای قائل شده اند.

مرحوم فیض کاشانی در کتاب «المحجه البیضاء» می گوید: «بزرگترین عوامل هلاکت انسان، شهوت شکم است، همان بود که آدم و حوّا را از بهشتی که دار القرار بود به دنیا که دار نیاز و افتقار است فرستاد ...، در حقیقت شکم سرچمشه شهوات و منشأ دردها و آفات است؛ زیرا حتی شهوت جنسی نیز پیرو آن است و به دنبال این دو، شهوت در جمع آوری مال و مقام است که وسیله ای برای سفره های رنگین تر و زنان بیشتر محسوب می شود و به دنبال آنها، تنازع در دسترسی به مال و مقام و کشمکش ها به وجود می آید و آفت ریا و خودنمایی و تفاخر و تکاثر و خود برتربینی از آن متولّد می گردد؛ سپس این امور عاملی برای حسد، کینه، عداوت و دشمنی می شود و دارنده آن را به ارتکاب انواع ظلم ها و منکرات و فحشا می کشاند ...، حال که چنین است، لازم است به شرح آفات آن پرداخته شود و طرق مبارزه با آن روشن گردد». «۲»

از این خطرناک تر آن است که انسان های شکم پرست

و شهوت پرست، دین و ایمان خود را در راه آن از دست داده اند. در ذیل آیه: «وَ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِمَا مَعَكُم وَ

---

(۱)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۴، صفحه ۵۱۴، حدیث ۶۸۰۳.

(۲)- المحجه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۱۴۵.

لا تَكُونُوا اوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَ لا تَشْتَرُوا بِآيَاتى ثَمَناً قَليلًا وَ ايّاىَ فَاتَّقُونِ «۱»» که خداوند در آن یهود را به خاطر فروختن آیات الهی به بهای ناچیز، مذمّت می کند؛ آمده است: جمعی از علمای بزرگ یهود، به خاطر تشکیل مجالس میهمانی پر زرق و برقی از سوی یهودیان برای آنها، آیات الهی را تحریف کردند و عملًا آنها را به بهای ناچیزی فروختند (و پیامبری را که تورات وعده ظهورش را داده بود و آنها سالها در انتظارش بودند، انکار کردند).

در روایات اسلامی نیز بحث گسترده ای درباره خطرهای این دو نوع از شهوت دیده می شود که در ادامه به برخی موارد اشاره می شود:

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «ثَلاثٌ اخَافُهُنَّ بَعدی عَلَى امَّتى ألضَّلالَهُ بَعْدَ المَعْرِفَهِ وَ مُضِلّاتُ أَلْفِتَنِ وَ شَهْوَهُ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ؛ سه چیز است که از آنها بر امّتم بعد از خودم می ترسم، گمراهی بعد از آگاهی و آزمایشهای گمراه کننده و شهوت شکم و شهوت جنسی». «۲»

منظور از گمراهی بعد از آگاهی، این است که انسان بر اثر وسوسه های منحرفان و ایجاد شبهات گوناگون، راه راستی را که شناخته، رها کند و در راه انحراف در آید که این موضوع در هر زمان- مخصوصاً در زمان ما- وجود داشته و دارد.

منظور از «مضلّات فتن» امتحاناتی است که خداوند برای بندگانش پیش

می آورد که گاهی انسان ها به خاطر پیروی هوای نفس از عهده آن برنمی آیند؛ و منظور از «شهوت بطن و فرج» شکم پرستی و افراط در شهوت جنسی است.

مفهوم حدیث نشان می دهد، خطری که از ناحیه این سه امر، مردم را تهدید می کند، بسیار جدی است.

۲- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جای دیگر می فرمایند: «اکْثَرُ مَا تَلِجُ بِهِ امَّتی النَّارَ الْاجْوَفَانِ الْبَطْنُ وَ الْفَرْجُ؛ بیشترین چیزی که سبب دوزخی شدن امّت من می شود، دو چیز میان تهی است، شکم و فرج». «۳»

---

(۱)- بقره، ۴۱.

(۲)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۷۹.

(۳)- همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۱۳

۳- امام باقر علیه السلام نیز در این رابطه می فرمایند: «اذا شَبَعَ البَطْنُ طَغی؛ هنگامی که شکم سیر شود، طغیان می کند». «۱»

۴- آن حضرت در جای دیگر می فرمایند: «مَا مِنْ شَیءٍ ابْغَضُ الَی اللّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ بَطْنٍ مَمْلُوءٍ؛ هیچ چیزی نزد خداوند، منفورتر از شکم پر (و بیش از اندازه خوردن) نیست». «۲»

۵- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «لایُفْسِدُ التَّقوی الّا بِغَلَبِهِ الشَّهْوَهِ؛ تقوا و پرهیزکاری را چیزی جز غلبه شهوت از بین نمی برد». «۳»

۶- حدیث دیگری از همان حضرت علیه السلام نقل شده است: «لاتَجْتَمِعُ الحِكْمَهُ وَ الشَّهْوَهُ؛ دانش و حکمت با شهوت پرستی جمع نمی شود». «۴»

۷- همان حضرت علیه السلام در جای دیگر فرموده اند: «مَا رَفَعَ امرَءاً کَهِمَّتِهِ وَ لا وَضَعَهُ کَشَهْوَتِهِ؛ هیچ چیز مانند همّت، انسان را بالا نمی برد و هیچ چیز مانند شهوت، انسان را بر زمین نمی زند». «۵»

***

---

(۱)- اصول کافی، جلد ۶، صفحه ۲۷۰، حدیث ۱۰.

(۲)- سفینه البحار، جلد ۱، صفحه ۲۵، واژه اکل.

(٣)- شرح غرر الحكم، حديث ١٠٦٠٦.

(٤)- غرر الحكم،

حدیث ۱۰۵۷۳.

(۵)- همان مدرک، جلد ۶، صفحه ۱۱۴، حدیث ۹۷۰۷.

عفّت؛ فضیلت بزرگ اخلاقی

اشاره

«عفّت» نقطه مقابل «شکم پرستی و شهوت پرستی» است که از مهمترین فضایل انسانی محسوب می شود.

«عفّت» به گفته راغب اصفهانی در کتاب «المفردات»، به معنی پدید آمدن حالتی در نفس است که آدمی را از غلبه شهوت باز می دارد و «عفیف» به کسی گفته می شود که دارای این وصف و حالت باشد.

صاحب «مقاییس اللّغه» می نویسد: «عفت در اصل به دو معنی آمده است: نخست، خودداری از انجام کارهای زشت و دیگر، کم بودن چیزی. لذا عرب به باقی مانده شیر در پستان مادر «عُفَّه» (بر وزن مدّت) می گوید.» ولی از کلام راغب اصفهانی در مفردات، استفاده می شود که هر دو معنی به یک چیز باز می گردد. (زیرا افراد عفیف به چیز کم قانع هستند.)

مؤلف التّحقیق می نویسد: «این ماده در اصل، به معنی حفظ نفس از تمایلات و شهوات نفسانی است؛ همان گونه که تقوا به معنی حفظ نفس از انجام گناهان می باشد، بنابراین عفّت

یک صفت درونی است؛ در حالی که تقوا ناظر به اعمال خارجی است».

علمای اخلاق نیز در تعریف «عفت»، آن را صفتی حدّ وسط در میان شهوت پرستی و خمودی دانسته اند.

آنچه بیان شد، تفسیر «عفت» به مفهوم عام کلمه بود؛ زیرا بعضی برای معرّفی «عفت» از نقطه مقابل آن؛ یعنی، پرده دری نیز استفاده کرده اند. به همین علت در بسیاری از موارد، واژه «عفت» را در مورد پرهیزکاری در خصوص مسایل جنسی استعمال کرده اند.

به هر حال از آیات قرآن مجید و روایات اسلامی استفاده می شود که «عفت»- به هر دو معنی- از بزرگترین فضایل

انسانی است و هیچ کس در سیر الی اللّه، بدون داشتن «عفت» به جایی نمی رسد. در زندگی دنیا نیز آبرو و حیثیت و شخصیت انسان در گرو عفّت است.

با این اشاره به قرآن باز می گردیم و آیات ذیل را بررسی می کنیم:

۱- لِلْفُقَرآءِ الَّذینَ أُحْصِرُوا فی سَبیلِ اللّهِ لایَستَطیعُونَ ضَرْباً فی الْارضِ یَحْسَبُهُم الجَاهِلُ أَغْنِیآءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسیمَاهُم لایَسئَلُونَ النّاسَ الْحَافاً وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَیْرٍ فَانَّ اللّهَ بِهِ عَلیمٌ (سوره بقره، آیه ۲۷۳)

۲- وَ رَاوَدَتْهُ الَّتی هُوَ فی بَیْتِهَا عَن نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الابْوابَ وَ قَالَتْ هَیْتَ لَکَ قَالَ مَعَاذَ اللّهِ انَّهُ رَبّی احْسَنَ مَثْوایَ انَّهُ لایُفْلِحُ الظَّالِمُونَ (سوره یوسف، آیه ۲۳)

۳- وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَولَا انْ رَءَا بُرهانَ رَبِّهِ کَذَلِکَ لِنَصرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الفَحْشآءَ انَّهُ مِنْ عِبَادِنَا المُخْلَصینَ (سوره یوسف، آیه ۲۴)

۴- قَالَتْ فَذَلِکُنَّ الَّذِی لُمْتُنَّنی فِیهِ وَ لَقَد رَاوَدْتُهُ عَن نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِن لَم یَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَیُسْجَنَنَّ وَ لَیَکُوناً مِنَ الصَّاغِرینَ- قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ الَیَّ مِمّا یَدْعُونَنی الیهِ وَ الّا تَصْرِفْ عَنّی کَیدَهُنَّ اصْبُ الَیْهِنَّ وَ أَکُن مِنَ الجَاهِلِینَ- فاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ کَیْدَهُنَّ انَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ (سوره یوسف، آیات ۳۲ تا ۳۴)

۵- وَالَّذینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ* الّا عَلَی ازْوَاجِهِمْ أَو مَا مَلَکَتْ أَیمَانُهُمْ فَانَّهُمْ غَیْرُ

مَلُومِینَ- فَمَنِ ابْتَغَی وَرَآءَ ذَلِکَ فَأُولئکَ هُمُ العَادُونَ (سوره مؤمنون، آیات ۵ تا ۷)

۶- ... وَالحَافِظِینَ فُروجَهُمْ وَ الحَافِظاتِ ... (سوره احزاب، آیه ۳۵)

ترجمه

۱- (انفاق شما مخصوصاً باید) برای نیازمندانی باشد که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته اند؛ (و توجه به آیین خدا، آنها را از وطن های خویش آواره ساخته

و شـرکت در میـدان جهـاد به آنها اجازه نمی دهـد تا برای تأمین هزینه زنـدگی، دست به کسب و تجارت بزننـد)؛ نمی توانند مسافرتی کنند (و سـرمایه ای به دست آورند) و از شدّت خویشـتن داری، افراد ناآگاه آنها را بی نیاز می پندارند؛ امّا آنها را از چهره هایشان می شناسی و هرگز با اصرار چیزی از مردم نمی خواهند (این است مشخصات آنها!) و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید، خداوند از آن آگاه است.

۲- و آن زن کـه یوسـف در خـانه او بـود، از او تمنّـای کـام جـویی کرد؛ درهـا را بسـت و گفت: «بیـا (به سـوی آنچه برای تو مهیّاست)». (یوسف) گفت: «پناه می برم به خـدا! او [/ عزیز مصـر] صاحب نعمت من است؛ مقام مرا گرامی داشـته (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟!) مسلماً ظالمان رستگار نمی شوند!»

۳- آن زن قصـد او کرد و او نیز- اگر برهان پروردگار را نمی دیـد- قصد وی می نمود! این چنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم، زیرا او از بندگان مخلَص ما بود.

۴- (همسـر عزیز مصـر) گفت: «این همان کسـی است که به خاطر (عشق) او مرا سـرزنش کردید! (آری!) من او را به خویشتن دعـوت کردم و او خودداری کرد و اگر آنچه را دسـتور می دهم؛ انجـام ندهـد، به زنـدان خواهـد افتـاد و مسـلّماً خوار و ذلیل خواهد شد!»

(یوسف) گفت: «پروردگـارا! زنـدان، نزد من محبوبتر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می خواننـد! و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی؛ به سوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود!»

پروردگارش دعای او را اجابت کرد و مکر آنان

را از او گردانید؛ زیرا او شنوا و داناست.

۵- و آنها که دامان خود را (از آلوده شدن به بی عفتی) حفظ می کنند. تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزانشان دارند که در بهره گیری از آنان ملامت نمی شوند و کسانی که غیر از این راه را طلب کنند، تجاوز گرند!

۶- ... مردان پاکدامن و زنان پاکدامن ....

تفسیر نیازمندان آبرومند

در آیه نخست، درباره بهترین مورد انفاق، می فرماید: انفاق شما (مخصوصاً) باید برای نیازمندانی باشد که در راه خدا محصور شده (و از خانه و کاشانه خود آواره گشته اند و شرکت در میدان جهاد به آنها اجازه نمی دهد برای تأمین زندگی خود تلاش کنند) و نمی توانند سفری کنند (و سرمایه ای به دست آورند)؛ «لِلْفُقَراءِ الَّذینَ احْصِرُوا فی سَبیلِ اللّهِ لایَسْتَطیعُونَ ضَرْباً فی الارضِ ...». «۱»

سپس به ویژگی مهم دیگری از آنها اشاره می کند: «از شدت خویشتن داری و عفاف، افراد بی اطلاع، آنها را غنی می پندارند؛ در حالی که آنها را از چهره هایشان می شناسی؛ ... یَحْسَبُهُمُ الجَاهِلُ اغنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسیمَاهُمْ ...». «۲»

آری! آنها رنجهای درونی خود را کاملًا حفظ می کنند و زبان به شکوه نمی گشایند و در عین نیازمندی شدید، همچون بی نیازان گام برمی دارند، ولی برای آگاهان رنگ رخساره آنها از سرّ درونشان خبر می دهد.

باز به بیان ویژگی دیگری پرداخته، می افزاید: «هرگز با اصرار چیزی را از مردم نمی خواهند؛ ... لایَسْئَلُونَ النَّاسَ الحَافاً ...». «۳»

تا حد امکان، از کسی تقاضا نمی کنند و اگر کارد به استخوانشان رسد و ناچار شوند

---

(۱)- بقره، ۲۷۳.

(۲)- همان.

(۳)- همان.

وامی از کسی بگیرند یا کمکی بخواهند، هیچ گونه

اصرار به فرد مقابل نمی کنند.

در پایان آیه می فرمایـد: «و هر چیز خوبی در راه خـدا انفاق کنیـد، خداوند به آن آگاه است؛ ... وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَیرٍ فَانَّ اللّهَ بِهِ عَلیمٌ». «۱» آری! انفاق بسیار خوب است، خصوصاً برای کسانی که عزّت نفس و طبع بلند دارند و خویشتن دار و عفیفند.

بدیهی است که «عفّت» در این آیه به معنی خویشـتن داری در مسایل مالی است، نه امور جنسـی. جمعی از مفسران، شأن نزول آن را «اصـحاب صـفّه» دانسـته انـد. آنها یک گروه چهارصـد نفری از مسـلمانان مکّه و اطراف مـدینه بودند که نه خانه ای در مـدینه داشـتند و نه خویشاوندانی که به منزل آنها بروند و نه کسب و کار؛ ولی در عین حال، در نهایت تعفّف در محلّی که به صورت سـکوی بزرگ «۲» در کنـار مسـجد پیامبر صـلی الله علیه و آله بود، زنـدگی می کردنـد. آنها مجاهـدانی بودنـد که به فرمـان رسول اللّه صـلی الله علیه و آله به میـدان های جنگ حرکت می کردنـد و در عین گرسـنگی و نیازمنـدی شدیـد، عزّت نفس و خویشتن داری و عفّت خویش را حفظ می کردند.

به هر حـال، قرآن مجیـد این گروه از عفیفـان را در آیه فوق با تعبیرات مختلف سـتوده است و آنها را به عنوان الگو برای سایر مسلمانان معرّفی نموده است.

در آیه دوّم و سوّم، سـخن از «عفّت» و پاکدامنی یوسف علیه السـلام است که در سخت ترین شرایطی که تمام اسباب گناه در آن آماده بود، خود را حفظ کرد. به خداوند خویش پناهنده شد و از کوره یک امتحان بزرگ الهی، آبرومندانه بیرون آمد.

طبق بیان قرآن کریم: «آن زن که یوسف علیه السلام

در خانه او بود؛ از وی تمنّای کام جویی کرد و تمام درها را بست و گفت: بشتاب به سوی آنچه که برای تو مهیّاست.

یوسف علیه السلام گفت: به خدا پناه می برم، او (عزیز مصر) صاحب نعمت من است، مقام مرا گرامی داشته (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟)؛ به یقین ظالمان (و خائنان) رستگار نمی شوند؛ وَ راوَدَتْهُ الَّتی هُوَ فی بَیْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الابْوابَ وَ قَالَتْ هَیْتَ لَکَ، قَالَ

---

(۱)- بقره، ۲۷۳.

(۲)- عرب به سکوی بزرگ کنار مسجد «صفّه» می گوید که علت نام گذاری این عده به اصحاب صفه نیز همین است.

مَعَاذَ اللّهِ انَّهُ رَبّی احْسَنَ مَثْوایَ انَّهُ لایُفلِحُ الظّالِمُونَ» «۱» چهره زیبا و ملکوتی حضرت یوسف علیه السلام، نه تنها عزیز مصر را مجذوب کرده بود، بلکه همسر عزیز مصر نیز به او علاقه مند شده بود. این عشق و علاقه همسر عزیز مصر، پنجه در اعماق جانش داشت که با گذشت زمان داغ تر و سوزانتر می شد؛ امّا حضرت یوسف علیه السلام عفیف و پاکدامن و پرهیزکار، قلبش تنها در گرو عشق به خدا بود.

همسر فریبای جوان و زیبای عزیز مصر، از تمام وسایل و روشها، برای رسیدن به مقصد خود استفاده کرد؛ وسایلی که تنها بخشی از آنها برای تحریک یک جوان مجرّد هم سن و سال حضرت یوسف علیه السلام کافی بود؛ ولی حضرت یوسف علیه السلام در برابر امواج شدید شهوت ایستادگی نمود و خود را به کشتی لطف پروردگار سپرد که اگر نمی سپرد، غرق شده بود، همان گونه که آیه بعد می فرماید: «آن زن قصد کام جویی را از او (حضرت یوسف علیه

السلام) کرد و او نیز- اگر برهان پروردگار را نمی دید- قصد وی می نمود، این چنین کردیم.

(و یوسف را در برابر این طوفان شدید تنها نگذاشتیم) تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ زیرا او از بندگان مخلص ما بود؛ وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَولا ان رَءَا بُرْهَانَ رَبِّهِ کَذَلِکِ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ انَّهُ مِن عِبَادِنَا الْمُخْلَصِینَ». «۲»

«من عبادنا» (از بندگان ما) و «مخلصین» (خالص شدگان)، تعبیرات بسیار پرمعنایی است که در این آیه به عنوان نشان افتخار بر سینه حضرت یوسف علیه السلام نصب شده است.

گرچه حضرت یوسف علیه السلام با وجود عفت و پاکدامنی از سوی همسر عزیز مصر متهم به خیانتی شد که ممکن بود به قیمت جان او تمام شود؛ ولی خداوندی که وعده حمایت از مؤمنان پاکدامن را داده است توسط گواهی کودک شیرخواری که در گهواره بود، به صورت معجزه آسایی، او را نجات داد.

آنچه بعضی از افراد نادان و بی خبر، در شرح این آیات نوشته اند که منظور از «هَمَّ بِها» این است که حضرت یوسف علیه السلام نیز آماده کام جویی از زلیخا شد، نه با مقام عصمت انبیا سازگار است و نه با لحن آیات فوق؛ بلکه قرآن می گوید: «برهان پروردگار به

---

(۱)- یوسف، ۲۳.

(۲)- یوسف، ۲۴.

یاری حضرت یوسف علیه السلام آمد که اگر نیامده بود، آماده می شد؛ ولی چون به سراغش آمد، قصد گناه نکرد».

فخر رازی در تفسیر این آیه، تعبیر جالبی دارد. او می نویسد: «همه، حتی شیطان شهادت به پاکی حضرت یوسف علیه السلام دادند؛ زیرا شیطان در همان زمانی که رانده درگاه خدا شد، گفت: من برای

گمراه ساختن همه فرزندان آدم تلاش می کنم؛ جز بندگان مخلَص تو؛ قَالَ فَبِعِزَّتِکَ لَاغْوِیَنَّهُمْ اجْمَعینَ* الّا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ» «۱»

سپس فخر رازی می افزاید: «اگر گویندگان این سخنان بی اساس و خرافی، تابع خداوند هستند، خداوند شهادت به پاکی حضرت یوسف علیه السلام داد و اگر پیرو شیطانند، شیطان نیز شهادت به پاکی او داده است». «۲»

*** در چهارمین آیه که ادامه شرح زندگی پرماجرای حضرت یوسف علیه السلام و بیان مقام والای عفّت و پارسایی اوست، ضمن اشاره به آزمون دیگری که مانند طوفانی سخت در برابر او پدیدار شده بود، می فرماید: «هنگامی که آوازه عشق سوزان عزیز مصر به غلام کنعانیش حضرت یوسف علیه السلام، در شهر پیچید و زنان مصر، زبان به ملامت و سرزنش او گشودند؛ او برای اثبات بی گناهی خود، مجلس میهمانی عظیمی ترتیب داد و از زنان سرشناس مصر دعوت کرد و در یک لحظه حسّاس، حضرت یوسف علیه السلام را وادار کرد که وارد آن مجلس شود.

هنگامی که آنها چشمشان به جمال دل آرای حضرت یوسف علیه السلام افتاد؛ زمام اختیار را از دست دادند و با کاردهایی که برای خوردن میوه در دست داشتند، بی اختیار دستهایشان را بریدند و همگی گفتند: این جوان، یک انسان نیست که یک فرشته زیبا و عجیب است!»

در آن هنگام که همسر عزیز مصر خودش را پیروز می دید، رو به آنها کرد و گفت:

«این همان کسی است که مرا به خاطر (عشق) به او سرزنش کردید. (آری!) من او را به خویشتن دعوت کردم و او خودداری کرد. اگر آنچه را که من دستور می دهم، انجام ندهد؛ به

---

(۱)- تفسیر کبیر فخر رازی، جلد

۱۸، صفحه ۸۲ و ۸۳.

(۲)- تفسیر کبیر فخر رازی، جلد ۱۸، صفحه ۱۱۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۲۲

زنـدان خواهد افتاد و به یقین خوار و ذلیل خواهد شد؛ قَالَتْ فَذَلِکُنَّ الّذی لُمْتُنَّنی فِیهِ وَ لَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِنْ لَمْ یَفْعَلْ مَا آمُرُهُ لَیُسْجَنَنَّ وَ لَیَکُوناً مِنَ الصَّاغِرِینَ» «۱»

این دوّمین امتحان سخت و سنگین حضرت یوسف علیه السلام بود. او بر سر دو راهی قرار داشت؛ یکی، تسلیم شدن در برابر درخواست همسر عزیز مصر و به کام دل رسیدن و از هرگونه ناز و نعمت و محبت برخوردار شدن و دیگری مقاومت کردن و به زندان افتادن و اعمال سخت آن را تحمّل نمودن.

او بـدون لحظه ای تردیـد، راه خود را انتخاب کرد و به درگاه خداونـد متعال رو آورد و گفت: «پروردگارا! زندان (با آن همه مشکلات و رنجهایش) نزد من، محبوبتر است از آنچه اینها مرا به آن می خوانند. اگر مکر و نیرنگ آنها را از من بازنگردانی، قلب من متمایـل به آنهـا خواهـد شـد و از جاهلاـن خواهم بود؛ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ احَبُّ الَیَّ مِمّا یَدْعُونَنی الَیهِ وَ الَّا تَصْرِفْ عَنیّ کَیْدَهُنَّ أَصْبُ الَیْهِنَّ وَ أَکُنْ مِنَ الجَاهِلِینَ». «۲»

از تعبیرات آیه روشن می شود که زنان آن مجلس نیز با همسر عزیز مصر هم صدا شدند و حضرت یوسف علیه السلام را به تسلیم در برابر آن زن دعوت می کردند و هر کدام به نوعی او را به اجابت دعوت همسر عزیز مصر فرا می خواندند. یکی می گفت: ای جوان! مگر جمال دل آرا و خیره کننده همسر عزیز مصر را نمی بینی؟ مگر از عشق و زیبایی او لذّت نمی بری؟!

دیگری می گفت: اگر

زیبـایی خیره کننـده او در قلب تـو اثر نمی گـذارد؛ ولی فراموش مکن که او همسر عزیز مصر است، اگر قلب او را به دست آوری، هر چه از مال و مقام بخواهی، در اختیار تو قرار خواهد داد.

سوّمی به او هشدار می داد که اگر جمال و زیبایی و یا مال و مقام او برای تو اهمّیّت و ارزش ندارد؛ ولی بدان که اگر آن زن، خشـمگین شود؛ به یک موجود خطرناک انتقام جو تبـدیل خواهد شد، آنگاه تو را در قعر زندان خواهد انداخت و تو در آنجا برای همیشه فراموش خواهی شد.

---

(۱)- یوسف، ۳۲.

(۲)- یوسف، ۳۳.

چون آخرین راه، همان زنـدان وحشـتناک بود؛ حضـرت یوسف علیه السـلام به درگاه خداوند عرضه داشت: «من برای اطاعت فرمـان تو و حفظ پاکی و تقوا و پارسایی و عفّت خویش، حاضـرم روانه زنـدان وحشـتناک گردم؛ اما آلوده خواست شوم آنها نشوم».

این تهدیـد جدّی بود و عملی هم شـد. حضـرت یوسف علیه السـلام به زنـدان افتاد؛ ولی روح بلندش از محیط ننگین و آلوده کـاخ عزیز مصـر رهـایی یـافت. در ادامه همین آیات آمـده است که خداونـد، این زنـدان وحشـتناک را نردبان ترقّی حضـرت یوسف علیه السلام قرار داد.

سرانجام به خواست خداوند، او بر تخت قدرت عزیز مصر تکیه زد و با حفظ آبرو و تقوا، به همه چیز رسید؛ در حالی که همه آلودگان رسوا شده و کنار رفتند. این پاداشی بود که خداوند در دنیا به این سلاله نیکان و پاکان عنایت کرد.

قرآن کریم در ادامه می فرماید: «پروردگار او، دعای خالصانه اش را اجابت کرد و مکر و نقشه های شوم آنها را از او

بر گردانید؛ زیرا او شنوا و داناست؛ فَاسْتَجابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ انَّهُ هُوَ السَّميعُ العَليمُ». «۱»

*** عفت، صفت بارز یک مؤمن

در پنجمین آیه مورد بحث، سخن از صفات برجسته مؤمنان است. قرآن در عبارت های کوتاه و بسیار پرمعنی، ضمن بیان بخش مهمی از صفات مؤمنان، پاکدامنی و عفّت را یکی از خصلت های برجسته آنها دانسته و می گوید: «آنها کسانی هستند که دامان خود را (از آلودگی به بی عفتی) حفظ می کنند و تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزانشان دارند که در بهره گیری از آنان، ملامت نمی شوند و کسانی که غیر از این راهی را طلب کنند، تجاوزگرند؛ وَالّذينَ هُمْ لِفُرُوجِهِم حافِظُونَ- الّا عَلى ازْوَاجِهِمْ أَو مَا مَلَكَتْ ايمَانُهُمْ فَانَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ- فَمَنِ ابْتَغى وَ رَآءَ ذَلِكَ فَأُولئكَ هُمُ العَادُونَ». «۲»

جالب این که، قرآن در بیان صفات برجسته مؤمنان، عفت را بعد از نماز و زکات و

---

(۱)- یوسف، ۳۴.

(۲)- مؤمنون، ۵ تا ۷.

پرهیز از لغو مطرح کرده و حتّی آن را بر مسئله امانت و پایبندی به عهد و پیمان نیز مقدم داشته است.

عفت؛ کلید نجات

در آخرین آیه مورد بحث، قرآن بیان می کند که خداوند، ده گروه از مردان و زنان برجسته را مورد مغفرت و اجر عظیم قرار می دهد که نهمین آنها مردان و زنانی است که دامان خود را از آلودگی به بی عفّتی، نگه داشته و پاکدامن و عفیفند.

در بیان اوصاف دهمین گروه، اشاره می کند که آنها بسیار یاد خدا می کنند و بعید نیست که بیان این مطلب، دلیل رابطه نزدیکی میان عفّت و یاد خدا بودن، باشد که نتیجه همه اینها، آمرزش الهی و اجر عظیمی

است که عظمتش را تنها خودش می داند.

در جای دیگر اشاره شده است که روزه نیز یکی از راه های مهار طغیان «شهوت جنسی» است؛ بنابراین میان عفت و روزه، رابطه مستقیم وجود دارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «یَا مَعْشَرَ الشَّبَابِ اِنِ اسْتَطَاعَ مِنْکُمْ الْبَاءَهُ فَلْیَتَزَوَّجُ فَاِنَّهُ اَغَضُّ لِلْبَصَرِ وَ اَحْصَنُ لِلْفَرْجِ وَ مَنْ لَمْ یَسْتَطِعُ فَعَلَیهِ بِالصَّوْمِ «۱»؛ ای گروه جوانان! کسی که از شما توانایی بر ازدواج داشته باشد، ازدواج کند؛ زیرا ازدواج سبب می شود که از نوامیس مردم چشم فروبندد و دامان خویش را از آلودگی به بی عفتی حفظ کند و کسی که توانایی بر ازدواج ندارد؛ روزه بگیرد».

عفّت در روایات اسلامی

در منابع حدیثی، اهمّیّت فوق العاده ای به «عفّت» داده شده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱- امام امیر المؤمنین علیه السلام، عفت را برترین عبادت شمرده است: «اَفْضَلُ الْعِباده الْعِفافُ «۲»» تعبیر به عفت در اینجا، ممکن است به معنی وسیع آن استعمال شده و یا

---

(۱)- تفسیر مراغی، جلد ۲۲، صفحه ۱۰.

(۲)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۷۹.

ممکن است در مقابل شکم پرستی و شهوت جنسی به کار رفته باشد.

۲- امام باقر علیه السلام می فرمایند: «مَا عُبِدَاللّهُ بِشیءٍ اَفْضَلَ مِنْ عِفَّهِ بَطْنٍ وَ فَرْجٍ؛ هیچ عبادتی در پیشگاه خداوند، برتر از عفّت در برابر شکم و مسایل جنسی نیست» «۱»

۳- در روایت دیگری از آن حضرت- که تفسیری بر روایت سابق است- آمده است که مردی خدمت امام علیه السلام عرض کرد: اعمال و طاعات من ضعیف و روزه ام کم است؛ ولی امیدوارم که هرگز مال حرامی نخورده ام. امام علیه السلام در پاسخ

فرمود: «ایُّ الاجْتَهَادِ افْضَلُ مِنْ عِفَّهِ بِطْنٍ وَ فَرْجٍ؛ کدام تلاش در راه اطاعت خدا، برتر از عفّت در مقابل شکم و مسایل جنسی است». «۲»

۴- امام علی بن ابی طالب علیه السلام در این رابطه می فرمایند: «اذا ارَادَ اللّهُ بِعَبْدٍ خَیراً اعَفَّ بَطْنَهُ وَ فَرْجَهُ؛ هنگامی که خداوند خیر و خوبی برای بنده اش بخواهد؛ به او توفیق می دهد که در برابر شکم و شهوت پرستی عفّت پیدا کند». «۳»

۵- در حدیث دیگری که مفضّل از امام صادق علیه السلام، در توصیف شیعیان واقعی نقل شده، آن حضرت چنین می فرمایند: «انَّما شیعَهُ جَعْفَرٍ مَنْ عَفَّ بَطْنَهُ وَ فَرْجَهُ وَ اشْتَدَّ جَهادَهُ وَ عَمَلُهُ لِخالِقِهِ وَ رَجاءُ ثَوابِهُ وَ خافَ عِقابَهُ فَاذَا رَأَیْتَ اولئکَ فَاولئکَ شیعَهُ جَعْفرٍ؛ پیروان حقیقی جعفر بن محمد، کسانی هستند که در برابر شکم پرستی و بی بند و باری جنسی، عفت و (در راه بندگی خدا) تلاش و کوشش فراوان دارند؛ به ثواب او امیدوارند و از عقاب او بیمناک.

(به همین دلیل، پیوسته، در راه حق حرکت می کنند. هرگاه کسی را با این صفات ببینی) آنها پیروان و شیعیان جعفر بن محمد علیه السلام می باشند». «۴»

۶- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَی قَدْرِ هِمَّتِهِ، وَ صِدْقُهُ عَلی قَدْرِ مُرُوَّتِهِ، وَ شُجاعَتُهُ عَلَی قَدْرِ انْفَتِهِ وَ عِفَّتُهُ عَلَی قَدْرِ غَیْرَتِهِ؛ ارزش هر کس به اندازه همّت او و صداقت هر کس به اندازه شخصیت او و شجاعت هر کس به اندازه زهد و بی اعتنایی او به

---

(۱)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۷۹.

(۲)- همان مدرک.

(۳)- غرر الحکم، حدیث ۴۱۱۴.

(۴)- وسایل الشیعه، جلد ۱۱، صفحه ۱۹۹.

ارزشهای مادی و عفّت هر کس به اندازه غیرت اوست». «۱»

بـدیهی است، افراد غیرتمنـد راضـی نمی شونـد که کسـی نگـاه آلوده به نوامیس آنهـا کنـد؛ به همین دلیـل، نسـبت به نوامیس دیگران نیز حسّاسند و متعرض آنها نمی شوند.

۷- این بحث را بـا حـدیثی از پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله پایان می دهیم؛ آن حضـرت صـلی الله علیه و آله در این روایت ضمن بیـان این که: «سه چیز است که بر امّتم از آن سه بیمنـاکم» سوّمین آنها را «شَـهْوَهُ الْبَطْنِ وَ الْفَرْجِ؛ شـکم پرستی و شـهوت پرستی جنسی» «۲» می دانند.

نتیجه

آنچه از آیـات و روایـات فوق حاصـل می شود، این است که: اسـلام اهتمـام فوق العاده به مسـئله پرهیزکاری در برابر شـهوت شکم و بی بنـد و بـاری جنسـی دارد تـا جایی که آن را نشانه شخصـیت، غیرت، ایمان و پیروی از مکتب اهلبیت علیهم السـلام معرفی می کنـد. تاریخ نیز سرچشـمه بسـیاری از گرفتاری های انسان را از همین دو امر (شـهوت شـکم و شـهوت جنسـی) می داند؛ زیرا شـهوتِ شـکم، به انسان اجازه تفکر مشـروع را نمی دهد تا به وسـیله آن، حقوق انسان ها را رعایت کند و در مسـیر عدالت گام بردارد. به همین علت، انسان را به ارتکاب انواع گناهان وامی دارد.

علاوه بر اینهـا، شـهوت شـکم، سرچشـمه بسـیاری از بیمـاری هـای جسـمانی و اخلاقی است تـا آنجا که گاهی، شـکم به بت خطرناکی مبدّل شده و انسان را به پرستش و اطاعت خویش در همه زمینه ها وادار می سازد.

پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله نیز، در این رابطه، درباره مردم آخر الزمان فرموده است: «یَأْتِی عَلَی النّاسِ زَمانٌ بُطُونُهُمْ آلِهَتُهُمْ وَ نِسَائُهُم قِبْلَتُهُمْ وَ دَنَانِیرُهُمْ دِینُهُمْ، وَ شَرَفُهُمْ

مَتَـاعُهُمْ، لا ـيَبْغى مِنَ الايمَانِ الّا اسْـمَهُ وَ لا مِنَ الْاسـلامِ الّا رَسْـمَهُ وَ لا مِنَ القُرآنِ الّا دَرْسَهُ، مَسَاجِـدُهُمْ مَعْمُورُهٌ مِنَ الْبَنَاءِ وَ قُلُوبُهُمْ خَرَابٌ عَلَى الْهُـدى؛ زمـانی بر مردم فرا می رسـد کـه شـکم هـای آنهـا بـت هـای آنهـاست و زن هـای آنهـا قبلـه آنهـاست و دینارهایشان دینشان و شـرفشان متاعشان است، در آن زمان از ایمان جز نامی و از اسـلام جز رسمی و از قرآن، جز درسی باقی نمی ماند،

---

(۱)- نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۴۷.

(۲)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۷۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۲۷

مساجدشان از نظر ساختمان آباد و دل هایشان از نظر هدایت خراب است».

در ذیل این حـدیث آمـده است: «خداونـد در چنان شـرایطی، آنان را به چهار بلا مبتلا می کند، جور سـلطان و قحطی زمان و ظلم والیان و حاکمان». «۱»

فرق میان ظلم و جور (که در بسـیاری از روایات در برابر هم قرار گرفته انـد) ممکن است از این جهت باشـد که واژه جور، در اصـل به معنی انحراف از مسـیر حق است؛ بنـابراین جور سـلطان به انحرافـات صاحبـان سـلطه و فرمانروایان اطلاق می شود، در حالی که ظلم به معنی بی عدالتی است.

در حدیث دیگری از آن حضـرت آمده است: «ایّاکَ وَ ادْمَانَ الشَّبَع فَانَّهُ یُهَیِّجُ الاسْـقَامَ وَ یُثیرُ العِلَلَ؛ از پرخوری بپرهیز که انواع بیماری ها را تحریک کرده، و سرچشمه مرض هاست». «۲»

پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله نیز فرموده است: «هرکس از شرّ شکم و زبان و آلت جنسی خود در امان بماند، از همه بدی ها محفوظ مانده است». «۳»

راه های پیشگیری از بی عفتی

برای کنترل شـهوات- مخصوصاً شـهوت جنسـی و شـهوت شـکم- راه های بسیاری وجود دارد که بخشی جنبه کلّی و عمومی دارد؛ یعنی،

در تمـام مفاسـد اخلاقی سـاری و جـاری است،ماننـد: پاک بودن محیط، نقش معاشـران و دوسـتان، تربیت خانوادگی، علم و آگاهی به پیامدهای رذایل اخلاقی، مسایل فرهنگی و مانند آن.

این بحث را به صـورت گسـترده و کامـل در جلـد اوّل تحت عنـوان آمـادگی هـای لازم برای پرورش فضایـل اخلاقی مطرح کردیم.

بخش دیگر، جنبه خصوصی دارد؛ یعنی، مربوط به «عفّت» در مسایل جنسی و سایر

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۲۲، صفحه ۴۵۳.

(۲)- شرح غرر الحکم، صفحه ۳۰۰، حدیث ۲۶۸۱، جمله ۱.

(۳)- معراج السّعاده، صفحه ۳۱۰.

خواست های نفسانی است که امور زیر را می توان به عنوان عمده ترین راه کنترل در این خصوص ذکر کرد:

۱- حجاب و ترک خودآرایی در انظار عموم

بی شک، یکی از اموری که به شهوت جنسی دامن می زند، «برهنگی و خودآرایی زنان و مردان» برای یکدیگر است که تأثیر آن، به خصوص در میان جوانان مجرّد، قابل انکار نیست، به گونه ای که می توان گفت: آلودگی به بی عفّتی رابطه مستقیمی با بی حجابی، برهنگی و خودآرایی در انظار عموم دارد؛ حتی طبق بعضـی از آمارهای مستند، هر قدر این مسـئله تشدید شود، به همـان نسـبت آلودگی به بی عفتی بیشتر می شود؛ مثلًا، در تابسـتان که به خاطر گرمی هوا، برهنگی زنان بیشتر می شود، به همان نسبت مزاحمت های جنسی افزایش می یابد و به عکس، در زمستان که زنان، پوشش بیشتر دارند؛ این گونه مزاحمت ها کمتر می شود.

به همین دلیل، دسـتور حجاب یکی از مؤکـدترین دسـتورهای اسـلام است. قرآن مجید در آیات متعددی از جمله: آیات ۳۱ و ۶۰ سوره نور و آیات ۳۳ و ۵۳ و ۵۹ احزاب، بر مسئله حجاب تأکید کرده است که گاهی

زنان با ایمان را مخاطب قرار می دهـد و گاهی همسـران پیامبر صـلی الله علیه و آله را و گاهی نیز با اسـتثنا کردن زنان پیر و از کارافتاده، تکلیف بقیه را روشن می سازد؛ به این ترتیب با عبارات مختلف، اهمّیّت این وظیفه اسلامی را بازگو می کند.

بدیهی است که برداشـتن حجاب، مقدّمه برهنگی، آزادی جنسی و بی بند و باری است که مشکلات و مفاسد ناشی از آن، در عصر و زمان ما بر کسی پوشیده نیست.

بی حجـابی سـبب می شود که گروهی از زنـان، در یـک مسابقه بی پایان، در نشان دادن انـدام خود و تحریک مردان هوسـباز شرکت کنند. این امر در عصـر و زمان ما که به خاطر گرفتاری های تحصـیلی و اقتصادی سن ازدواج بالا رفته و قشر عظیمی از جامعه را جوانان مجرّد تشکیل می دهد، آثار بسیار زیانباری دارد.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۲۹

بی حجـابی، علاوه بر این که از نظر اخلاقی سـبب نـاامنی خانواده ها و بروز جنایات می شود، ضـمناً سـبب ایجاد هیجان های مسـتمر عصبی و حتّی بیماری های روانی نیز می گردد که ثمره آن سـستی پیونـد خانواده ها و کاهش ارزش شخصـیت زن در جامعه است.

۲- عدم اختلاط زن و مرد

بی شـک در جـامعه مخصوصـاً در جـامعه فعلی نمی توان زنـدگی زن و مرد نامحرم را به طور کامل از هم جـدا کرد، ولی در مواردی که ضـرورتی نداشـته باشـد، چنان که از اختلاط پرهیز شود، به یقین، اصول عفت و پارسایی، بهتر حفظ خواهـد شـد؛ دلیل آن هم مفاسد بسیار وحشتناک و شرم آوری است که از اختلاط پسران و دختران در کشورهای غربی دیده می شود.

۳- دیدن مطبوعات و رسانه های تصویری

مطبوعات و رسانه های تصویری نقش بسیار

مؤثری در تحریک مسایل جنسی، مخصوصاً در میان قشر جوان دارد. افراد سودجو و گروه هایی که از این راه به درآمدهای هنگفت نامشروعی می رسند، دست به انتشار مفتضح ترین فیلم ها، عکس ها، رمان ها و داستان های عشقی کثیف می زنند و در شرایطی که امواج رسانه ها به آسانی از یک گوشه جهان به گوشه دیگر منتقل می شود، کنترل آنها کار آسانی نیست؛ ولی به هر حال اگر این امر به طور کامل، امکان پذیر نباشد، به طور ناقص امکان پذیر است که غفلت از آن، موجب گرفتاری های فراوان اخلاقی و اجتماعی است.

با نهایت تأسف، گروهی از نویسندگان و ارباب علم و دانش نیز در این مسئله به موضع انفعالی روی آورده اند و به خاطر این که شرایط زمان، اجازه مخالفت با این امور را نمی دهد و یا مخالفت با آنها، ما را از نسل جوان جدا می سازد، یا در اذهان مردم

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۰

متمدّن، به عقب افتادگی متّهم می شویم؛ به همین دلیل، دست روی دست گذاشته و مأیوسانه به امواج خطرناکی که جوامع اسلامی را در برگرفته، نگاه می کنند.

***

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۱

۱۶

غفلت و بی خبری

اشاره

«غفلت» دارای مفهوم وسیع و گسترده ای است که هرگونه بی خبری از شرایط زمان و مکانی (که انسان در آن زندگی می کند) و از واقعیت های فعلی و آینده و گذشته خویش و از صفات و اعمال خود و از پیامها و آیات حق و همچنین هشدارهایی که حوادث تلخ و شیرین زندگی، به انسان ها می دهد را شامل می شود.

بی خبری از این واقعیت ها و نداشتن موضع گیری صحیح در برابر آنها، خطر بزرگی برای سعادت انسان ها است؛ خطری که هر لحظه ممکن است، دامان انسان را بگیرد

و او را به کام نیستی فرو برد، خطری که می تواند زحمات سالیان دراز عمر انسان را در یک لحظه بر باد دهد.

شاید بارها، شنیده باشیم که فلان شخص با زحمت بسیار، اموال و سرمایه های عظیمی به دست آورده بود؛ اما بر اثر یک لحظه «غفلت» آتش سوزی عظیمی به وجود آمد که تمام آنها را در کام خود فرو برد؛ انسان نیز در مسیر سعادت چنین است. ممکن است، افتادن در دام «غفلت» در یک لحظه کوتاه، سرمایه های معنوی او را مبدل به خاکستر حسرت کند.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۲

به همین دلیل علمای اخلاق، بحث های وسیعی درباره «غفلت» و ذُکْر و بیداری (که نقطه مقابل آن است) در کتاب های خود آورده اند و از عواملی که می تواند پرده های «غفلت» را کنار زند و انسان را از خواب «غفلت» بیدار کند، بحث نموده اند.

با این مقدمه، به قرآن مجید مراجعه می کنیم و اهمّیّتی را که این کتاب بزرگ آسمانی بر این امر قائل شده، در آیات زیر مورد بررسی قرار می دهیم:

۱- وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّم کَثیراً مِنَ الجِنِّ وَ الانْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ اعْیُنٌ لایُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُم آذانٌ لایَسْمَعُونَ بِهَا اولئکَ کَالانْعَامِ بَلْ هُمْ اضَلُّ اولئکَ هُم الغَافِلُونَ (سوره اعراف، آیه ۱۷۹)

۲- وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَاذا هِیَ شَاخِصَهٌ ابْصَارُ الَّذِینَ کَفَرُوا یَا وَیْلَنَا قَدْ کُنَّا فی غَفْلَهٍ مِنْ هذَا بَلْ کُنَّا ظَالِمینَ (سوره انبیاء، آیه ۹۷)

۳- وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَداهِ وَالْعَشِیِّ یُریدونَ وَجْهَهُ وَ لاتَعْدُ عَیْنَاکَ عَنْهُمْ تُرِیدُ زِینَهَ الحَیَاهِ الدُّنیَا وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِکرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ کَانَ أَمْرُهُ فُرُطاً

(سوره کهف، آیه ۲۸)

۴- انَّ الَّذِینَ لایَرجُونَ لِقَائَنَا وَ رَضُوا بِالْحَیَاهِ الدُّنیَا وَ اطمَأَنُّوا بِهَا وَ الَّذینَ هُمْ عَنْ آیَاتِنَا غَافِلُونَ* اولئکَ مَأواهُمُ النَّارُ بِمَا کَانُوا یَکْسِبُونَ (سوره یونس، آیه ۷ و ۸)

۵- یَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَیَاهِ الدُّنیَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَهِ هُمْ غَافِلُونَ (سوره روم، آیه ۷)

۶- سَأَصْرِفُ عَنْ آیَاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الارض بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ ان یَرَوْا کُلَّ آیَهٍ لایُؤْمِنُوا بِهَا وَ انْ یَرَوْا سَبیلَ الرُّشدِ لایَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا وَ انْ یَرَوْا سَبِیلَ الْغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبیلًا ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وَکَانُوا عَنْهَا غَافِلِینَ (سوره اعراف، آیه ۱۴۶)

۷- فَانْتَقَمْنَا مِنْهُم فَأَغرَقْنَاهُم فی الیَمِّ بِانَّهُم کَذَّبُوا بِآیَاتِنا وَ کَانُوا عَنْهَا غَافِلِینَ (سوره اعراف، آیه ۱۳۶)

۸- فَاذَا رَکِبُوا فِی الْفُلْکِ دَعَوُا اللّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ فَلَمّا نَجَّاهُمْ الَی الْبَرِّ اذاهُمْ یُشْرِکُونَ (سوره عنکبوت، آیه ۶۵)

۹- وَمَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمَانِ نُقَیِّضُ لَهُ شَیْطَاناً فَهُوَ لَهُ قَرینٌ (سوره زخرف، آیه ۳۶)

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۳

۱۰- انّ الَّذینَ اتَّقَوْا اذَا مَسَّهُم طَائِفٌ مِنَ الشَّیْطَانِ تَذَکَّرُوا فَاذَا هُمْ مُبْصِرُونَ (سوره اعراف، آیه ۲۰۱)

۱۱- لَقَدْ کُنْتَ فِی غَفْلَهٍ مِنْ هَذَا فَکَشَفْنَا عَنْکَ غِطآئَکَ فَبَصَرُکَ الْیَومَ حَدیدٌ (سوره ق، آیه ۲۲)

۱۲- وَ انْذِرهُم یَوْمَ الْحَسْرَهِ اذ قُضِیَ الامْرُ وَ هُمْ فِی غَفْلَهٍ وَ هُمْ لایُؤمِنُونَ (سوره مریم، آیه ۳۹)

ترجمه

۱- به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آنها دل ها (عقل ها) یی دارند که که با آن (اندیشه نمی کنند و) نمی فهمند و چشمانی که با آن نمی بینند و گوشهایی که با آن نمی شنوند؛ آنها همچون چهارپایانند، بلکه گمراهتر! اینان همان غافلانند. (زیرا با داشتن همه گونه امکانات هدایت، باز هم گمراهند!)

۲- و وعده حق (قیامت) نزدیک

می شود، در آن هنگام چشم های کافران از وحشت، از حرکت باز می ماند، (می گویند) ای وای! بر ما که از این (جریان) در غفلت بودیم؛ بلکه ما ستمکار بودیم!

۳- با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند، و تنها رضای او را می طلبند! و هرگز به خاطر زیورهای دنیا، چشمان خود را از آنها برمگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم، اطاعت مکن! همان ها که از هوای نفس پیروی کردند و کارهایشان افراطی است.

۴- آنها که ایمان به ملاقات ما (و روز رستاخیز) ندارند و به زندگی دنیا خشنود شدند و بر آن تکیه کردند و آنها که از آیات ما غافلند- (همه) آنها جایگاهشان آتش است، به خاطر کارهایی که انجام می دادند!

۵- آنها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و از آخرت (و پایان کار) غافلند!

۶- به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبّر می ورزند، از (ایمان به) آیات خود

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۴

منصرف می سازم! آنها چنانند که اگر هر آیه و نشانه ای را ببینند، به آن ایمان نمی آورند. اگر راه هدایت را ببینند آن را، راه خود انتخاب نمی کنند و اگر راه گمراهی را ببینند آن را، راه خود انتخاب می کنند! (همه اینها) به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند!

۷- سر انجام از آنها انتقام گرفتیم و آنان را در دریا غرق کردیم، زیرا آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند.

۸- هنگامی که سوار بر کشتی شوند، خدا را با اخلاص می خوانند (و غیر او را فراموش می کنند)؛ اما هنگامی

که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز مشرک می شوند!

۹- و هر کس از یاد خدا روی گردان شود، شیطان را به سراغ او می فرستیم؛ پس همواره قرین اوست!

۱۰- هنگامی که پرهیزگاران، گرفتار وسوسه های شیطان شونـد، به یاد (خـدا و پاداش و کیفر او) می افتنـد و (در پرتو یاد او، راه حق را می بینند و) ناگهان بینا می گردند!

۱۱- (به او خطاب می شود) تو از این صحنه (و دادگاه بزرگ) غافل بودی و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم و امروز چشمت کاملًا تیزبین است!

۱۲- آنان را از روز حسرت (روز رستاخیز که برای همه مایه تأسف است) بترسان، در آن هنگام که همه چیز پایان می یابد و آنها در غفلتند و ایمان نمی آورند!

تفسیر و جمع بندی «غفلت» سرچشمه اصلی بدبختی ها

در نخستین آیه، به معرفی گروهی از بـدترین افراد انسان پرداخته شـده؛ گروهی که شایـد بـدتر از آنان در میان انسان ها یافت نشود که دربـاره اوصاف آنها می فرمایـد: «ما بسـیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریـدیم، آنها دل ها (و عقل هایی) دارند که با آن چیزی درک نمی کننـد و چشـمانی دارند که با آنها نمی بیند و گوش هایی دارند که با آن نمی شوند. آنها همچون چهارپایانند، بلکه بدترند. آنها همان غافلانند؛ وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ کَثیراً مِنَ الْجِنِّ وَ

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۵

الانْسِ لَهُم قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُم اعْیُنٌ لایُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُم آذانٌ لایَسْمَعُونَ بِهَا اولئکَ کَالانْعَامِ بَلْ هُمْ اضَلُّ اولئکَ هُم الغَافِلونَ» «۱»

در این آیه عامـل نهـایی بـدبختی این گروه دوزخی را «غفلت» شـمرده است. غفلتی که از ترک انـدیشه و نداشـتن چشم باز و گوش شنوا حاصل شده و انسان را

به مرحله ای حتّی فروتر از چهارپایان سقوط می دهد. زیرا اگر چهارپایان غافلند، استعداد غفلت زدایی را ندارند؛ ولی اگر انسان با داشتن منبع آگاهی در غفلت غوطه ور شود، به طور قطع از چهارپایان هم کمترند.

مفهوم آیه بالاـ این نیست که خدا گروهی را به اجبار به دوزخ می فرستد؛ بلکه همان گونه که در آیه با صراحت آمده، دوزخی شدن آنان از ناحیه خودشان است، چون به آنها عقل داده شده ولی به کار نمی بندند، چشم و گوش دارند، اما با آن حقایق را نمی بینند و نمی شنوند.

پس هر چه هست از ناحیه خود آنها است، منتهی خداوند حکم مشروطی دارد و آن این که: کسانی که استعدادهای خدادادی را به کار نگیرند، سرنوشتشان آتش دوزخ است! و حصول این شرط بستگی به اراده خود انسان دارد.

*** در دوّمین آیه سخن از کافران در آستانه رستاخیز است. در آن هنگام که وعده خدا نزدیک می شود، چنان وحشتی سراسر وجودشان را فرا می گیرد که چشمانشان از حرکت باز می ایستد و در اینجاست که فریاد آنها بلند می شود که: «ای وای! بر ما، ما از این صحنه در غفلت بودیم، بلکه ظالم و ستمگر بودیم؛ وَ اقتَرَبَ الْوَعْدُ الحَقُّ فَاذَا هِیَ شَاخِصَهٌ ابْصَارُ الَّذینَ کَفَرُوا یَا وَیْلَنَا قَدْ کُنَّا فِی غَفْلَهٍ مِنْ هَذَا بَلْ کُنَّا ظَالِمینَ». «۲»

به این ترتیب، این گروه از کافران، عامل اصلی انحراف خویش را «غفلت» معرفی می کنند؛ غفلتی که آنها را به ظلم کردن به خویشتن و دیگران دعوت نموده و حتی به انبیا الهی و کتب آسمانی ظلم و ستم روا داشتند.

---

(۱)- اعراف، ۱۷۹.

(۲)- انبیاء، ۹۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۶

آنان این سخن را

زمانی می گویند که لرزشی، سراسر جهان را فرا می گیرد و نشانه های رستاخیز ظاهر می شود و پرده های «غفلت» در آن شرایط هولناک کنار می رود، در حالی که تمام درهای توبه و بازگشت بسته شده است. «۱»

«شاخصه» از ماده «شخوص» بر وزن «خلوص» در اصل به معنی خروج از منزل یا از شهری به شهر دیگر است و از آن جا که انسان به هنگام وحشت شدید، چشم او از حرکت باز می ایستد و به جایی خیره می شود، به گونه ای که گویی از حدقه بیرون می آید؛ به این حالت «شخوص» گفته شده است.

*** در سوّمین آیه، خطاب به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور می دهد که با چه کسانی معاشر و همراه باشد و چه افرادی را از اطراف خویش براند: «با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند و تنها ذات او را می طلبند، هرگز چشم های خود را به خاطر زینت های دنیا از آنها برمگیر و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم، اطاعت مکن؛ همانها که پیروی هوای نفس کردند و کارهایشان افراطی است؛ وَاصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَوةِ وَ الْعَشِّی یُریدُونَ وَجْهَهُ وَ لاتَعْدُ عَیْنَاکَ عَنْهُمْ تُریدُ زِینَهَ الحَیَاهِ الدُّنیَا وَ لاتُطِعْ مَنْ اغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِکْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ کَانَ امْرُهُ فُرُطاً». «۲»

در این آیه، اوصاف کسانی که شایسته همنشینی پیامبر را در ایمان و عبادت و ذکر پروردگار در هر صبح و شام دارند، برشمرده و از اطاعت (و همنشینی با) کسانی که دل هایشان از ذکر خدا غافل بوده و از هوای نفس پیروی نموده و کارشان به افراط گراییده است،

نهی می نماید.

از تعبیرات این آیه، رابطه هواپرستی و افراط در آن، با «غفلت» استفاده می شود.

آری! غافلان از یاد خدا، هواپرستند و در راه افراط گام برمی دارند و اگر در مذّمت «غفلت» چیزی جز این نباشد، کافی است.

---

(۱)- در این که مرجع ضمیر «هی» چیست؟ در میان مفسران نظرهای زیادی است؛ ولی بهتر است که آن را به ابصار بازگردانیم، گویی که در عبارت تقدیم و تأخیری رخ داده است.

(۲)- کهف، ۲۸.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۷

طبق بیان آیه فوق که: «خداوند دل های آنها را غافل کرده»، به یقین به خاطر اعمالشان است که نتیجه آن مجازات الهی؛ یعنی، «غفلت» از یاد خداست.

معروف است که آیه فوق درباره جمعی از ثروتمندان متکبّر و خودخواه عصر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده که به حضور حضرت رسیدند و گفتند: ای محمد! اگر تو در صدر مجلس بنشینی و این گونه افرادی را که بوی بدشان مشام ما را آزار می دهد و لباس های خشن و پشمینه بر تن دارند «۱» از خود دور سازی، مجلس تو، مجلسی در خور اشراف و شخصیت هایی همچون ما بشود، آن گاه ما نزد تو خواهیم آمد و از سخنانت بهره خواهیم گرفت، ولی با وجود این دو گروه، دیگر جای ما نیست! «۲»

ولی خداوند از درون این گروه غافل و بی خبر آگاه بود و می دانست که این گونه افراد پر ادّعا و بی محتوا، نه یار روز صلح اند و نه سرباز روز جنگ. بر آنها نمی توان اعتماد کرد و از فکر آنها نیز نمی توان استفاده کرد، به همین دلیل خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله هشدار داد

که مراقب وسوسه های آنها باشد.

*** در چهارمین آیه، دوزخیان را با ذکر چند ویژگی، معرّفی می کند: «کسانی که امید لقای ما را ندارند (به معاد و رستاخیز معتقد نیستند) و تنها به زندگی دنیا خوشنودند و به آن اطمینان دارند و نیز کسانی که از آیات ما غافلند، جایگاهشان آتش است، به خاطر اعمالی که انجام می دادند».

در این آیات، آخرین چیزی که روی آن تکیه شده «غفلت» از آیات الهی است که در واقع، ریشه اصلی انکار معاد و اعتماد بر دنیا و فراموشی آخرت است. خلاصه این که «غفلت» ریشه اصلی همه بدبختی های انسان است؛ در حالی که ریشه خوشبختی بهشتیان، آگاهی و بیداری و ذکر خدا است که در آیات بعد همین سوره، به آن اشاره شده است.

---

(۱)- اشاره به افراد با ایمانی همچون سلمان فارسی، ابو ذر غفاری، صهیب و خبّاب بوده است.

(۲)- این شأن نزول را مرحوم طبرسی در «مجمع البیان» و قرطبی در تفسیر «الجامع لاحکام القرآن» و برسویی در «روح البیان» و جمعی دیگر با تفاوت هایی نقل کرده اند (توجه داشته باشید، گرچه سوره کهف مکی است ولی مفسران تصریح کرده اند که آیه مورد بحث؛ یعنی آیه ۲۸ این سوره، در مدینه نازل شده است).

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۸

در تفسیر روح البیان در ذیل این آیه، در یک حدیث قدسی، چنین می خوانیم که خداوند می فرماید: «از سه گروه در شگفتم: از کسانی که ایمان به آتش دوزخ دارند و می دانند در پیش روی آنهاست، چگونه می خندند و از کسانی که به دنیا دل بسته اند، در حالی که می دانند به زودی از آن جدا می شوند و از کسانی که غافلند

و می دانند (فرشتگان پروردگار) از آنها غافل نیستند، چگونه مشغول لهو و لعب هستند».

تفسیر مـذکور در ذیل همین حـدیث، داسـتانی از «نعمان بن منـذر»- یکی از پادشاهان حیره در عصـر جاهلیت- نقل می کند: روزی (پادشاه) در زیر درختی برای گستردن بساط لهو و لعب فرود آمد.

عُدی،- یکی از نزدیکان او گفت: ای پادشاه! این درخت آوازی دارد، آیا می دانی چه می گوید؟ این درخت می گوید:

رُبَّ رَكْبٍ قَد اناخُوا حَولَنايَمزَجُون الخَمْرَ بِالمَاءِ الزُّلالِ

ثُمَّ اضْحُوا اسَفَ الدَّهرِ بِهِم وَ كَذاكَ الدَّهرُ حَالًا بَعد حالٍ

چه بسـیار سوارانی که در اطراف مـا از مرکب فرود آمدنـد و بساط عیش و نوش گستردنـد و شـراب را با آب زلال آمیختنـد؛ ولی چیزی نگذشت که طوفان های روزگار، آنها را از میان برداشت و این گونه است دنیا، هر زمانی بعد از زمانی دیگر. «۱»

در پنجمین آیه، سـخن از افراد ظـاهربینی است که بر اثر «غفلت» و بی خبری نه تنهـا اسـرار جهـان هستی را که مـا را با سـرایی دیگر پیونـد می دهـد، نمی بینند؛ بلکه از زندگی دنیا نیز تنها به ظاهر آن قناعت کردند، قرآن در این رابطه بیان می دارد: «این گروه (از کافران)، تنها ظاهری از زنـدگی دنیا را می بیننـد و از آخرت غافلنـد؛ يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الحَيَاةِ الـدُّنيَا و هُمْ عَنِ الآخِرَةِ هُم غَافِلُونَ». «۲»

اگر غفلت و بی خبری، سـایه شوم و سـنگین خود را بر قلوب آنهـا نیفکنـده بود، در جای جای زنـدگی دنیا، هم خـدا را و هم معاد را می دیدنـد. در قرآن مجیـد، اسـرار آفرینش موجودات و گوشه هایی از نظام جهان مادّه به عنوان نشانه ها و آیات خدا مطرح شده و

---

(۱)- روح البیان، جلد ۴، صفحه ۱۸.

(۲)- روم،

.۷

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۳۹

زنـدگی انسـان در رسـتاخیز نیز در لابه لای همین زنـدگی دنیا و حوادثی که در اطراف ما می گـذرد، نشان داده شـده است؛ منتهـا، فقـط افراد بصـیر و بینـا و آنهـا که نغمه توحیـد و معـاد را از درون این حـوادث می شـنوند، به آن واقف می گردنـد، نه غافلان کوردل و بی خبر.

ضمناً تکرار ضمیر «هم» در آیه، تأکیدی بر این مطلب است که این «غفلت» سبب ظاهربینی و عدم وصول به عمق مسایل است.

این نکته قابل توجه است که واژه «غفلت» در جایی به کار می رود که اسباب و مقدّمات آگاهی فراهم باشد؛ ولی انسان بر اثر هوای نفس یـا ضـعف ایمان یا علل دیگر آنها را نادیـده بگیرد. شاهـد این سـخن آیاتی است که بعـد از این آیه در سوره روم آمـده است؛ خداوند به نمونه هایی از آثار توحید و معاد که در جهان هستی و در گرداگرد وجود ما قرار دارد، اشاره می کند و غافلان را هشدار می دهد.

در ششـمین آیه از خطرناکترین گروه کافران سـخن به میان آمده، کسانی که علاوه بر کفر، آلوده به تکبّر و لجاجت شدید نیز شده اند. در پایان آیه، دلیل بدبختی آنها را غفلت از آیات الهی دانسـته و می فرماید: «به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبّر می ورزند، از ایمان به آیات خود منصرف سازیم؛ (به طوری که) اگر هر آیه و نشانه ای را ببینند، به آن ایمان نمی آورنـد و اگر راه هدایت را ببینند، راه خود را انتخاب نمی کنند و اگر راه گمراهی را ببینند راه خود را انتخاب می کنند؛ (همه اینها) به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب

کردنـد و از آن غافل بودنـد؛ سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الارض بِغَير الحَقِّ وَ ان يَرَوْا كُلَّ آيَهٍ لايُؤمِنُوا بِهَا وَ انْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشدِ لايَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَ انْ يَرَوْا سَبِيلَ الغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُم كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنهَا غَافِلينَ». «۱»

دربـاره جمله «سَأَصْرِفُ عَن آيَاتِي»؛ (به زودی آنها را از آيات خود منصـرف می سازيم)، بحث های زيادی در ميان مفسـران ديـده می شود، شايـد به اين دليل كه كار خداونـد، هدايت به سوی آيات و نشانه های اوست، و اساساً تمام انبيا و اوصـيا برای همين آمده اند؛ با اين حال، چگونه ممكن است خداوند گروهی را از آيات خودش ممنوع و

---

(۱)- اعراف، ۱۴۶.

محروم سازد؟ بر همين اساس دست به توجيهات زيادی زده اند كه بسياری از آنها مشتمل بر تكلّف است.

پاسخ اين سؤال با بررسـی آيات ديگر قرآن روشن می شود؛ زيرا، پاره ای از اعمال انسان ها مانند تكبر در برابر حق و لجاجت و تعصّب شديـد، به صورت حجاب و پرده تاريكی بر قلب انسان می افتـد و او را از مشاهـده جمال زيبای حق باز می دارد. در واقع اعمـال و صـفات زشت خود آنهـاست كه «حجـاب» آنها می شود و اگر «حجاب افكنی» به خداونـد نسبت داده شـده، به خـاطر اين است كه خداونـد، اين اثر را در اين گونه اعمـال و صـفات آفريـده است و يا به تعبير ديگر، يكی از مجازات طبيعی كسانی كه دارای اين صفات و اعمالند، انصراف از آيات الهی است.

قابل توجه اين كه: در پايان آيه، باز تأكيد می كند كه علت منصـرف ساختن آنها از آيات الهی، همان اصرارشان بر تكذيب و غفلت و بی خبريشان

از نشانه های خداست.

در هفتمین آیه، به دنبال آیات قبل از آن که سخن از لجاجت فرعونیان در برابر آیات الهی و بلاهای مختلفی است که به عنوان بیدار باش بر آن قوم نازل شد و به دعای «موسی بن عمران» برطرف گردید، می فرماید: « (هنگامی که نه معجزات الهی در آنها اثر گذاشت و نه بلاهای هشدار دهنده) سرانجام ما از آنها انتقام گرفتیم و آنها را در دریا غرق نمودیم؛ زیرا، آنها آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل شدند؛ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُم فَاغْرَقْنَاهُمْ فِی الیَمِّ بِانَّهُم کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وَ کَانُوا عَنْهَا غَافِلینَ». «۱»

همان گونه که از آیه استفاده می شود، سرچشمه بدبختی و هلاکت قوم فرعون، تکذیب آیات الهی و «غفلت» بود.

ممکن است «غفلت» سرچشمه تکذیب باشد؛ بنابراین ریشه اصلی، همان «غفلت و بی خبری» بوده است و یا این که بعضی از آیات را تکذیب کردند و بعضی را به فراموشی و «غفلت» سپردند که در این صورت هر کدام، عامل مستقلی محسوب می شوند.

بعضی از مفسران ضمیر «عنها» را به نقمت و عذاب الهی باز گردانده اند که در این

---

(۱)- اعراف، ۱۳۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۴۱

صورت تنها تکذیب آیات الهی موجب بدبختی آنها محسوب می شود؛ ولی این احتمال بسیار ضعیف است؛ زیرا، این ضمیر در کنار آیات قرار گرفته و ظاهراً به آن بازگشت می کند.

بعضی از مفسران در اینجا، سؤالی مطرح کرده اند که شاید همین سؤال سرچشمه احتمال بازگشت ضمیر «عنها» به نقمت و عذاب باشد و آن این که «غفلت» از اختیار انسان بیرون است و چیزی نیست که موجب عذاب الهی شود.

ولی پاسخ این سؤال روشن است؛ زیرا، در بسیاری

از موارد، سرچشـمه «غفلت» اختیاری است. هنگامی که انسان به سراغ آیات الهی نرود و در آنها تدبّر نکند و گوش به سخنان معلّمـان الهی ندهـد، طبیعی است که حـالت «غفلت» بر او چیره می شود و از همین رو، بسـیار دیـده ایم که افراد خطاکار را به خاطر غفلتشان مذمت کرده اند.

*** در هشـتمین آیـه گرچـه از واژه «غفلت» سـخن به میـان نیامـده؛ ولی محتـوای آن مفهـوم «غفلت» را می رسانـد. این آیه، درباره مشـرکان عصـر پیامبر صـلی الله علیه و آله که گرفتار غفلت شدیـدی بودنـد و گاه از خواب غفلت بیـدار می شدند و به توحیـد روی می آوردند و گاه به کلی در منجلاب شـرک غرق می گشـتند، می فرماید: «هنگامی که بر کشتی سوار می شوند (و با طوفان های شدیـد و گرداب های وحشـتناک و امواج کوه پیکر دریا روبرو می گردنـد) خـدا را با اخلاص می خوانند (و بتها را به فراموشـی می سپارند)؛ اما هنگامی که خدا آنها را نجات می دهد و به خشکی می رساند، باز مشرک می شوند؛ فَاذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُاللّهَ مُخلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَّمَا نَجَّاهُمْ الَى الْبَرّ اذَا هُمْ يُشْرِكُونَ». «۱»

آری! طوفـان حوادث خطرناک، پرده های «غفلت» و بی خبری را کنار می زنـد و چشم عقل را بینا و روشن می سازد. گروهی این بیـداری را مغتنم شـمرده و به اصـلاح خطاهای خویش می پردازنـد؛ ولی گروه بیشتری، تنها در همان لحظات بیدارنـد، اما بعد از پایان حادثه، دوباره پرده های «غفلت» بر عقل و قلب آنها کشیده شده و به همان راه سابق باز می گردند.

---

(۱)- عنکبوت، ۶۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۴۲

بعضی از مفسران در ذیل این آیه نقل کرده اند: «مشرکان عرب به هنگام سفر دریا، بعضی از بتها را با خود

می بردنـد تا حافظ و نجات دهنـده آنها باشـد؛ اما هنگامی که با خطر روبرو می شدند و امواج کوه پیکر دریا را می دیدند که کشتی آنها را همچون پر کاهی، جابه جا می کند، بتها را به دریا می ریختند و صدای آنها به «یا اللّه یا اللّه» بلند می شد». «۱»

*** در نهمین آیه، به صورت یـک حکم کلی و عمومی- که دربـاره همه اقوام و افراد صادق است- می فرمایـد: «هر کس از یـاد خـدا روی گردان شود (و غافـل گردد)، شـیطان را به سـراغ او می فرستیم تـا همواره با او قرین باشـد؛ وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحمنِ نُقَیِّضُ لَه شَیطاناً فَهُوَ لَهُ قَرینٌ». «۲»

آری! توجه به خـدا به مقتضـای «انّ الَّذینَ قَـالُوا رَبُّنَا اللّهُ ثُمَّ اسـتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِم المَلائِکه ...» سـبب همنشـینی با فرشـتگان می گردد؛ حال آن که «غفلت» و بی خبری از یاد او، شـیاطین را قرین انسان می سازد. شیاطینی که بر گرده او سوار می شوند و به هر راهی که خواسـتند، می برند. این که می فرماید: «ما شیطانی را به سراغ او می فرستیم تا قرین او باشد»، در واقع به این معنی است که عمـل او؛ یعنی، «غفلت» و بی خبری در روی گردانی از خداونـد رحمان، چنین اثری را به دنبال دارد و به تعبیر دیگر، این مجازاتی است که در دنیا دامنگیر این افراد می شود.

با توجه به این که «یعش» از ماده «عشو» (بر وزن نشر) به معنی ضعیف و کم نور شدن چشم است؛ آن چنان که گویی پرده ای بر آن افتاده که مفهوم آن، چیزی جز «غفلت» و بی توجهی و اعراض نیست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرموده اند: «اذَا أَرَادَ

اللّهُ بِعَبْدٍ شَرّاً قَيَّضَ لَهُ شَيطاناً قَبْلَ مَوتِهِ بِسَنَةٍ، فَلا يَرى حَسَناً الّا قَبَّحَهُ عِنْدَهُ حَتَّى لا يَعْمَلُ بِهِ، وَ لا يَرى قَبِيحاً الّا حَسَّنَهُ حَتّى يَعْمَلُ بِهِ؛ هنگامی که خداوند شرّ بنده ای را (به خاطر «غفلت» و بی خبری از خدا) بخواهد، شیطانی را یک سال قبل از مرگ او سراغ او می فرستد (که همه چیز را در نظر او دگرگون

---

(۱)- روح البیان، جلد ۶، صفحه ۴۹۳.

(۲)- زخرف، ۳۶.

می سازد) آن گاه هیچ کار خوبی را نمی بیند، مگر این که آن کار در نظرش، زشت جلوه می کند و آن را رها می سازد و هیچ کار بدی را نمی بیند، مگر این که آن کار در نظرش، زیبا جلوه می کند و آن را انجام می دهد». «۱»

بحث درباره این آیه را با شعر مناسبی از تفسیر روح البیان که ذیل همین آیه نقل شده است، پایان می دهیم:

دریغ و درد که با نفس بد قرین شده ایم و از این معامله با دیو همنشین شده ایم

به بارگاه فلک بوده ایم و رشک ملک ز جور نفس جفا پیشه این چنین شده ایم

*** در دهمین آیه، سخن از پرهیزگارانی است که هرگاه به خاطر غفلتی مختصر، امواج وسوسه های شیطان، آنها را احاطه کند، پرده های «غفلت» را با یاد خدا، می درند. آن گاه طوفان فرو می نشیند و پرده ها کنار می رود و چشمشان بینا می شود؛ خداوند در این رابطه می فرماید: «پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند، به یاد (خدا) می افتند و بینا می گردند؛ انّ الَّذینَ اتَّقَوْا اذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا فَاذاهُم مُبصِرُونَ». «۲»

این تعبیر نشان می دهد که یاد خدا، چشم قلب انسان را بینا می کند؛ در حالی که

«غفلت» از یاد او، راه را برای نفوذ شیاطین در دل انسان هموار می سازد.

«طـائف» به معنی طواف کننـده است و منظور از آن- همـان گونه که جمعی از مفسـران بزرگ گفته انـد- همان وسوسه هایی است که از ناحیه شـیطان صادر می شود و گویی اطراف قلب طواف می کنـد تا راهی برای نفوذ در کعبه دل پیدا کند و آن را به بتخانه ای مبدل سازد که این نفوذ تنها در حال «غفلت» انسان از یاد خداست؛ زیرا، به محض این که انسان به یاد خدا بیفتد، آن وسوسه ها و خطورات از قلب دور می شود و نور رحمت حق بر آن متجلّی می گردد.

***

(۱)- روح البیان، جلد ۸، صفحه ۳۶۹.

(۲)- اعراف، ۲۰۱.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۴۴

یازدهمین آیه، از غافلانی سـخن به میان آمـده است که تا پایان عمر در عالم بی خبری و «غفلت» به سـر می برنـد؛ اما هنگامی که سیلی «اجل» به صورت آنها نواخته شود و در سکرات موت قرار گیرند و آثار اعمال خود را به چشم بنگرند (در وحشت و اضـطراب شدیدی فرو می روند) آن گاه به آنها گفته می شود: «این همان چیزی است که از آن فرار می کردید». سپس اشاره به وضـع آنهـا در قیـامت می کنـد که هر انسـان، در حـالی که کسـی وی را به پیش می رانـد، وارد محشـر می شود و گواه (یا گواهانی) نیز هسـتند (که آماده اند تا در دادگاه عدل الهی، اعمال او را بازگو کنند؛ در این حالت اضـطراب شدیدی سرتاپای او را فرا می گیرد؛ آن چنان که گویی قالب تهی می کند).

در این حال به او خطاب می شود: «گفته می شود تو از این موضوع غافل بودی و ما پرده را از

چشم تو کنـار زدیم و امروز چشـمت کاملًا بینا شـده است». (در واقع حادثه تازه ای رخ نـداده، فقط چشم تو بینا شـده است و پرده هـای «غفلت» کنـار رفته و حقـایق را، آن چنـان که هست، می بینی)؛ لَقَدْ کُنْتَ فِی غَفْلَهٍ مِنْ هَذَا فَکَشَفْنَا عَنْکَ غِطَائَکَ فَبَصَرُکَ الیَومَ حَدِیدٌ». «۱»

دو مأموری که در قیـامت بـا انسـان همراهنـد، یکی او را به دادگـاه عـدل الهی می رانـد و دیگری به عنوان گواه اعمـالش در دادگـاه الهی بـا او همراه می شود. احتمالًا این دو همـان فرشـته هـایی هسـتند که در دنیـا دائمـاً همراه او بودنـد و تمـام اعمال کوچک و بزرگ او را می نوشـتند، در قیامت نیز دست مجرمان را گرفته و با پرونـده ای که همراه دارند، به دادگاه عدل الهی می برنـد، آنهـا هرگز در دنیـا این دو فرشـته الهی را نمی دیدنـد و اصـلًا به آنها ایمان نداشـتند؛ در حالی که پیوسـته همراهش بودند؛ ولی در قیامت که پرده های غفلت کنار می رود و چشم آنها بینا می شود، آنان را می بینند.

***

---

(۱)- ق، ۲۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۴۵

در دوازدهمین و آخرین آیه، پیرامون روز قیـامت و شـرح حال غافلان، در آن روز پر حسـرت و انـدوه می فرمایـد: «آنها را از روز حسـرت بترسان، روزی که همه چیز پایان یافته، در حالی که آنها در غفلتند و ایمان نمی آورند؛ وَ أَنْذِرهُم یَوْمَ الْحَسْرَهِ اذ قُضِیَ الامْرُ وَ هُمْ فِی غَفْلَهٍ وَ هُم لا یُؤْمِنُونَ». «۱»

یکی از نامهـای روز قیـامت یوم الحسـره است؛ زیرا، غافلاـن و بی خبران از خواب غفلت بیـدار شـده و همه اعمال خود را می بینند. نامه اعمال و پرونده جنایات آنها از یک سو، فرشتگان گواه بر اعمال، از سوی

دیگر و از همه دردناکتر، گواهی تک تک اعضای بدن، حتی پوست تنشان نسبت به اعمالشان، آتش ندامت و پشیمانی را بر سر تا پای وجودشان مستولی می گرداند؛ اما آنان راهی جز سوختن و ساختن در پیش ندارند، چون پرونده ها بسته شده و بازگشت به دنیا برای جبران غیر ممکن است. از این جهت، حسرت و اندوه، تمام وجود آنها را فرا می گیرد مخصوصاً هنگامی که فرشتگان الهی آنها را ملامت و سرزنش کرده و به آنها می گویند: «اینها همه نتیجه غفلت شماست».

روشن است که این غفلت ها مربوط به قیامت و حتی عالم برزخ نیست؛ زیرا، به محض قرار گرفتن در آستانه مرگ و انتقال از دنیا، پرده ها کنار رفته و انسان با چشم برزخی، حقایق جهان را می بیند که در آن هنگام دیگر چیزی از «غفلت» باقی نمی ماند، همان طور که در آیه ۹۹ و ۱۰۰ سوره مؤمنون آمده است: «حَتَّی اذا جآءَ أَحَدَهُم الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلِّی أَعْمَلُ صَالِحاً فِیمَا تَرَکْتُ کَلَّا انَّهَا کَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَ مِنْ وَرآئِهِم بَرْزَخٌ الَی یَوم یُبْعَثُونَ؛ (آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آنها فرا رسد، می گوید: پروردگار من! مرا بازگردانید تا شاید آنچه را ترک کرده ام (و کوتاهی نموده ام، عمل صالحی انجام دهم. به او می گویند:) چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می گوید، (و اگر بازگردد اعمالش مانند سابق است) و پشت سرشان برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند».

***

(۱)- مریم، ۳۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۴۶

نتیجه

از آیات بالا چنین می توان نتیجه گرفت: خطری که به وسیله «غفلت» و بی خبری از «یاد خدا»

و مسایل سرنوشت ساز زندگی، متوجّه سعادت انسان می شود، بیش از آن است که غالباً تصور می کنیم. «غفلت» همه ارکان سعادت ما را ویران می سازد و مانند آتش سوزان، خرمن زندگی را می سوزاند و تمام امکانات و استعدادهای خداداد را بر باد می دهد.

«غفلت» در اخبار اسلامی

از خواب غفلت بیدار شو!

در منابع روایی اسلام، روایات تکان دهنده ای پیرامون عواقب سوء «غفلت» و آثار زیانبار و مرگبار آن وارد شده است که به خاطر کثرت، گلچینی از آنها را در ذیل آورده ایم:

۱- هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به معراج رفت، خطاب هایی از سوی خداوند به او شد، از جمله این که: «يَا احْمَدُ انْتَ لاتَغْفَلْ ابَداً مَنْ غَفَلَ عَنِّی لا ابَالِی بِایِّ وَادٍ هَلَكَ؛ ای احمد! هرگز غافل مشو؛ هرکس از من غافل شود، من نسبت به این که او در کدام راه هلاک و نابود می شود، اعتنا نمی کنم.» «۱» این بیان به خوبی نشان می دهد که عاقبت «غفلت» از خداوند، هلاکت و نابودی است.

۲- امام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در عبارتی کوتاه و پرمعنی می فرمایند:

«الْغَفْلَهُ اضَرُّ الاعْدَاء؛ غفلت از بزرگترین دشمنان انسان است» «۲»؛ زیرا سرچشمه بسیاری از گناهان و معاصی است.

۳- آن حضرت در حدیث دیگری فرموده اند: «الغَفْلَهُ تَكْسِبُ الاغْتَرارَ وَ تُدْنِی مِنَ

---

(۱)- ارشاد القلوب، چاپ دار الفکر بیروت، جلد ۱، صفحه ۲۱۴.

(۲)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۱، صفحه ۱۲۸.

البَوَارِ؛ غفلت سبب غرور انسان می شود، و مقدمات هلاکت او را فراهم می سازد». «۱»

۴- باز از همان حضرت نقل شده است: «الْغَفْلَهُ ضَلالُ النُّفُوسِ وَ عُنْوَانُ النُّحُوسِ؛ غفلت مایه گمراهی افکار و سرلوحه نحوست هاست»

«۲»؛ زیرا تنها راه نجات از گمراهی، تفکر و اندیشه است؛ ولی «غفلت» دشمن سرسخت آن می باشد.

۵- در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «وَيْلٌ لِمَنْ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الْغَفْلَةُ فَنَسِيَ الرَّحْلَةَ وَ لَم يَسْتَعِدْ؛ وای! بر کسی که «غفلت» بر او غلبه کند و نتیجه سفر آخرت را به فراموشی بسپارد و آماده آن نشود». «۳»

۶- امام صادق علیه السلام می فرمایند: «انْ كَانَ الشَّيطانُ عَدُوّاً فَالْغَفْلَةُ لِمَاذَا؛ اگر شیطان، دشمن اسلام است (که هست)، پس غفلت برای چیست؟». «۴»

در احادیث گذشته، گاه «غفلت» از خدا و گاه «غفلت» از روز قیامت و گاه «غفلت» از وسوسه های شیطان، مطرح شده است.

۷- امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیثی می فرمایند: «فَيَا لَهَا حَسْرَةً عَلَى كُلِّ ذِي غَفْلَةٍ انْ يَكُونَ عُمْرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً وَ انْ تُؤَدِّيَهُ ايَّامُهُ الَى الشَّقْوَةِ؛ ای وای! بر غافلی که عمرش، حجتی علیه اوست و روزگارش او را به بدبختی کشاند» «۵» منظور از «غفلت» در این حدیث، «غفلت» از ترک انجام وظایف، در طول عمر است.

۸- این مسئله به قدری دارای اهمّیّت است که حتی یکی از هدف های بعثت انبیا، درمان دردهای «غفلت» شمرده شده است؛ همان گونه که در خطبه ۱۰۸ نهج البلاغه در بیان اوصاف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «مُتَتَبِّعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ؛ او طبیبی است که داروهای خود را برای درمان موارد «غفلت» آماده ساخته و به دنبال بیمارانش می گردد». «۶»

۹- در حدیث دیگری از همان بزرگوار در مورد آثار زیانبار غفلت چنین نقل شده

---

(۱)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۷، صفحه ۲۹۵.

(۲)- همان مدرک، جلد ۱، صفحه ۳۶۹.

(۳)- همان مدرک،

جلد ۶، صفحه ۲۲۷.

(۴)- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۹۰.

(۵)- نهج البلاغه، خطبه ۶۴ و ۷.

(۶)- نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸ و ۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۴۸

است: «بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الْمَوْعِظَهِ حِجَابٌ مِنَ الْغَفْلَهِ وَ الغَرَّهِ؛ حجاب غفلت و غرور، مانع از آن می شود که مواعظ و اندرزها در شما اثر کند». «۱»

۱۰- در روایات اسلامی در حالات «عیسی بن مریم» علیه السلام آمده است: «از کنار قریه ای عبور کرد که همگی به غضب الهی نابود شده بودند. یکی از آنها را زنده کرد و از او سؤال نمود:

اعمال شما چگونه بود که چنین بلایی دامنتان را گرفت. در پاسخ گفت: پرستش بت، محبت دنیا، ترس کم، آرزوی دراز و غفلت آمیخته با لهو و لعب». «۲»

۱۱- امیر مؤمنان علیه السلام درباره جنبه اجتماعی غفلت فرموده اند: «مِنْ دَلائِلِ الدُّولَهِ قِلَّهُ الْغَفْلَهِ؛ از دلایل پیشرفت دولتها (یا پیشرفت در امور زندگی مادی و معنوی) کمی غفلت است». «۳»

آری! «غفلت» و بی توجّهی در امور اجتماعی، ضایعه عظیمی به دنبال دارد.

۱۲- این بحث را با حدیثی از امام امیر مؤمنان علیه السلام پایان می دهیم که مردم را با بیان رسای خویش مخاطب ساخته و می فرمایند: «اتَّقِ ايُّهَا السَّامِعُ مِنْ سَكْرَتِكَ وَ اسْتَيْقِظْ مِنْ غَفْلَتِكَ، وَ اخْتَصِرْ مِنْ عَجَلَتِكَ؛ ای شنونده! از مستی (مال و قدرت و مقام و نعمت) بپرهیز و از خواب غفلت بیدار شو و از شتابزدگی بکاه». «۴»

طبق بیان مولای متقیان علی علیه السلام عامل بدبختی انسان، سه چیز است: مستی شهوت، غفلت از واقعیت ها و شتابزدگی در کارها و امام نیز در این بیان کوتاه، هشدار می دهد تا شنوندگانش (از هر گروه و

هر جمعیت) از این سه امر بپرهیزند تا خوشبخت شوند و اهل نجات گردند.

نتیجه

گرچه بیشتر مردم از آثار زیانبار «غفلت» غافلند؛ اما پیشوایان بزرگ ما که فاجعه حاصل از آن را می دیدند، با عبارتهای مختلف و تعبیرهای گوناگون هشدار دادند و همان گونه که در عبارت های گذشته بیان شد، اهمّیّت موضوع را گوشزد کردند.

---

(۱)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۷، صفحه ۲۹۶.

(۲)- سفینه البحار، ماده غفل.

(۳)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۷، صفحه ۲۹۶.

(۴)- همان مدرک، جلد ۷، صفحه ۲۹۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۴۹

یادآوری این موضوع نیز لازم است که «غفلت» مفهوم وسیع و گسترده ای دارد؛ یعنی، شامل «غفلت» از خدا و «غفلت» از یوم المعاد و ناپایداری دنیا و «غفلت» از شیطان و وسوسه های او می شود و در یک بیان کلی، «غفلت» از تمام اموری که به نوعی با سعادت انسان ارتباط دارد.

نکات مهمی درباره غفلت

اشاره

گرچه این صفت در سرنوشت انسان تأثیر فوق العاده دارد و جزء صفات رذیله محسوب می شود؛ ولی چرا علمای اخلاق به سراغ آن نرفته و سخن درباره آن نگفته اند و یا اگر گفته اند، بسیار مختصر و کوتاه بوده است. به هر حال در این بحث، مسایلی وجود دارد که باید هر کدام جداگانه مورد بررسی قرار گیرد:

۱- عوامل غفلت

الف- جهل و نادانی

«غفلت» و بی خبری سرچشمه های زیادی دارد که نخستین عامل آن، جهل و ناآگاهی است.

عدم شـناخت مقام پروردگار، بی توجّهی به مسـئله قیامت، ناآگاهی نسبت به بی اعتباری مال و مقام و ثروت دنیا، بی خبری از وسوسه های شیطان و شیطان صفتان، از مهمترین عوامل غفلت است.

امام امیر مؤمنان علی علیه السـلام در این زمینه می فرمایند: «انَّ مَنْ عَرَفَ الایّامَ لَمْ یَغْفَل عَن الاسْتِعْدَادِ؛ کسی که وضع روزگار (و بی اعتباری دنیا) را بداند از آمادگی برای سـفر آخرت غافل نمی شود» «۱». آری! جهل به هریک از این امور، سبب افتادن در گرداب «غفلت» و گرفتار شدن در عواقب شوم آن است.

---

(۱)- میزان الحکمه، جلد ۳، حدیث ۱۵۱۸۹، (باب الغفله).

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۵۰

ب- غرور و خودبینی

غرور یکی دیگر از عوامـل «غفلت» و گـاه ناشـی از «غفلت» است؛ زیرا، انسـان مغرور تنهـا پیروزی هـای خـود را می بینـد و به امتیازهـای خـود می بالـد و گـاه همـه اینهـا را جـاودان می پنـدارد و همیـن امر، سـبب «غفلت» او از واقعیت هـا می گردد. این «غفلت» عامل مؤثری برای شکست او خواهد شد.

در طول تاریـخ افراد زیادی دیـده شـده انـد که بر اثر غرور، در دام «غفلت» گرفتار شده و نتوانسـتند در برابر دشـمنان مقاومت کنند، از این رو ضربات دشمن، آنها را از

پای درآورد.

ج- مستی نعمت

مستی نعمت (که با غرور شباهت زیادی دارد، اما در واقع چیزی جدای از آن است) نیز انسان را در گرداب غفلت می افکند.

هنگامی که افراد کم ظرفیت خود را در ناز و نعمت دیدنـد، گویی مست می شوند و مستی آنها را در «غفلت» از واقعیت هایی که اطراف او را گرفته است، فرو می برد و این بی خبری و غفلت همچنـان ادامه می یابـد تا سـرانجام سـیلی اجل در صورت او نواخته شود و بیدارش کند، همان گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده اند: «مَنْ غَفَلَ عَنْ حَوَادِثِ الایّامِ ایْقَضَهُ الْحَمَامُ؛ کسی که از حوادث روزگار غافل شود، مرگ او را بیدار خواهد کرد». «۱»

امـام سـجاد، علی بن الحسـین علیه السـلام نیز فرموده انـد: «انَّ قَسْوَةَ الْبِطْنَهِ وَ فَتْرَ الْمَیْلَهِ وَ سَـکْرَ الشَّبَعِ، وَ عِزَّةَ الْمُلْـکِ مِمَّا یُثَبِّطُ وَ یُبْطِی عَنِ الْعَمَـلِ وَ یَنْسِـی الـذِّکْرَ وَ یُلْهِی عَنِ اقْتِرَابِ الاجَـلِ حَتّی کـانَّ الْمُبْتَلی بِحُبِّ الـدُّنیا بِهِ خَبْلٌ مِن سُـکْرِ الشَّرَابِ؛ سـنگدلی حاصل از شکم پرستی و پرخوری، سستی میل (به دنیا) و مستی سیری و غرور حاکمیّت، از اموری است

---

(۱)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۷، صفحه ۲۹۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۵۱

که انسان را از عمل باز می دارد و یاد خدا را به فراموشی می سپرد و او را از فکر نزدیک شدن اجل، غافل می کند تا آنجا که گویی گرفتار حبّ دنیا، مست شراب است». «۱»

د- عافیت و سلامت جسمانی

عـافیت و سـلامت گرچه از نعمت هـای بزرگ خـداست؛ ولی به خصوص یکی از عوامـل غفلت است، به همین دلیـل یکی از الطاف خفیّه الهی آن است که گه گاه عافیت و سلامت را از انسان

می گیرد و او را به درد و رنج مبتلا می سازد تا پرده های «غفلت» از برابر چشم های او کنار رود و واقعیت ها را با چشم دل ببیند و آمادگی برای عکس العمل مناسب در برابر آنها پیدا کند.

به همین جهت در یکی از بیانات رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی در فواید و برکات بیماری آمده است که خطاب به سلمان فارسی به هنگام عیادتش فرمودند: «در موقع بیماری نعمتهایی نصیبت می شود، از جمله: انتَ مِنَ اللّهِ بِذِکْرٍ وَ دُعَاؤُکَ فِیهِ مُسْتَجَابٌ؛ تو به یاد خدا می افتی و (پرده های غفلت کنار می رود و به همین جهت) دعای تو به اجابت می رسد». «۲»

ه- آرزوهای دراز

یکی دیگر از عوامل «غفلت» آرزوهای دراز و دست نیافتنی است؛ زیرا تمام فکر انسان را مشغول ساخته و از سایر امور غافل می سازد. امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه معروف به دیباج می فرمایند: «وَ اعْلَمُوا عِبَادَاللّهِ انَّ الامَلَ یَذْهَبُ الْعَقْلَ وَ یُکَذِّبُ الْوَعْدَ وَ یَحِثُّ عَلَی الْغَفْلَهِ وَ یُورِثُ الْحَسْرَهَ؛ بدانید ای بندگان خدا! آرزوهای دراز، عقل انسان را می برد و وعده قیامت را دروغ می شمارد و انسان را بر غفلت ترغیب می کند و سرانجام، حسرت به بار می آورد». «۳»

---

(۱)- تحف العقول، کلمات امام سجاد علیه السلام «و من کلامه علیه السلام فی الزهد»، صفحه ۳۱۱، طبع انتشارات علمیه اسلامیه با ترجمه.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۶۰.

(۳)- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۹۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۵۲

۲- عواقب شوم غفلت

«غفلت» و بی خبری از خدا و روز جزا و سرنوشت انسان و بی مهری زمانه و آثار سوء گناه، همه چیز انسان را به سیلاب فنا و نیستی

سپرده و باعث خسارت های جبران ناپذیری می گردد که در بیانات معصومین علیهم السلام اشارات پرمعنایی به آن شده است از جمله:

الف: غفلت مایه قساوت قلب

سنگدلی و قساوت قلب نتیجه غفلت و دوری از معارف الهی است زیرا، عامل مهم لطافت روح و انعطاف قلب در برابر حق، یاد خداست. هنگامی که ریزش باران رحمت ذکر الهی از سرزمین دل قطع شود، قلب او به صورت بیابان خشک و سوزانی در می آید که پر از سنگلاخ وحشتناک است. همان گونه که امام باقر علیه السلام فرموده اند: «ایَّاکَ وَ الْغَفْلَهَ فَفِیهَا تَکُونُ قَسَاوَهُ الْقَلْبِ؛ از غفلت بپرهیز که مایه سنگدلی است». «۱»

ب- غفلت و مرگ قلب

غفلت قلب انسان را می میراند؛ یعنی، پس از قساوت و سنگدلی، مرگ قلب فرا می رسد، به گونه ای که دیگر مواعظ و اندرزها تأثیری در آن نمی کند. در چنین حالتی، راه بازگشت به روی او بسته می شود و امیدی برای سعادت او باقی نمی ماند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «مَنْ غَلَبَتْ عَلَیهِ الْغَفْلَهُ مَاتَ قَلْبُهُ؛ کسی که غفلت بر او چیره شود، قلبش می میرد». «۲»

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَ الْمَوْعِظَهِ حِجَابٌ مِنَ الْغَفْلَهِ وَ الْغِرَّهِ؛ میان شما و موعظه و اندرز، حجابی از غفلت و غرور است». «۳»

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۱۶۴.

(۲)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۵، صفحه ۲۹۳.

(۳)- همان مدرک، جلد ۳، صفحه ۲۶۸.

ج- غفلت و فساد اعمال

«غفلت» موجب فساد اعمال انسان می شود. افراد غافل و بی خبر به سراغ اعمال صالح کمتر می روند و اگر بروند دیگر «غفلت» اجازه نمی دهد که اعمال خالص با حضور قلب و

جامع تمام شرایط و اجزا، برای خدا انجام دهند.

از این رو، امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده اند: «ایَّاکَ وَ الْغَفْلَهَ وَ الِاغْتِرَارَ بِالْمُهْلَهِ فَانَّ الْغَفْلَهَ تُفْسِدُ الاعْمَالَ؛ از غفلت و غرور ناشی از مهلت الهی بپرهیز زیرا، غفلت اعمال آدمی را فاسد می کند». «۱»

این احتمال نیز در تفسیر این حدیث وجود دارد که منظور، فساد اعمال گذشته انسان به خاطر غفلت های آینده است؛ زیرا، غفلت موجب گناه است و گناه موجب حبط اعمال.

د- غفلت و قرب الهی

غفلت، آمادگی لقای پروردگار و گام نهادن در بساط قرب او را از انسان می گیرد؛ زیرا وصول به این مقام والا، جز در سایه معرفت و آگاهی امکان پذیر نیست.

در یکی از مناجات های امیر مؤمنان علی علیه السلام که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار نقل کرده است به این موضوع اشاره نموده است: «الهِی انْ أَنامَتْنِی الْغَفْلَهُ عَنِ الاسْتِعْدَادِ لِلِقَائِکَ فَقَدْ نَبَّهَتْنِی الْمَعْرَفَهُ بِکَرَمِ آلائِکَ؛ پروردگار من! اگر غفلت مرا به خواب فرو برده و استعداد لقای تو را از من گرفته؛ شناخت کرم نعمتهایت مرا از این خواب غفلت بیدار ساخته است».

این جمله، بخشی از مناجات معروف «شعبانیه» است که طبق گفته مرحوم علّامه مجلسی قدس سره مناجاتی است که علی علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام در ماه شعبان با آن، با خدا راز و نیاز می کردند. «۲»

---

(۱)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۳۱۲.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۹۱، صفحه ۹۶- ۹۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۵۴

ه- غفلت و هلاکت انسان

غفلت سبب هلاکت در دنیا و آخرت است؛ زیرا، انسان را از مصالح او (اعم از مادی و معنوی) بی خبر می سازد و با این بی

خبری، فرصتها را از دست می دهد، امکانات را ضایع کرده و استعدادهای خویش را بر باد خواهد داد. به همین جهت، در حدیثی از امام علی علیه السلام آمده است: «مَنْ طَالَتْ غَفْلَتُهُ تَعَجَّلَتْ هَلَکَتُهُ؛ کسی که غفلتش طولانی شود، هلاکت او به سرعت فرا می رسد». «۱»

۳- نشانه های غفلت

ممکن است این مسئله برای بسیاری از مردم، مورد شک و تردید واقع شود که آیا واقعاً در صف غافلانند یا نه؟ پس لازم است تا پویندگان راه خدا و سالکان سبیل الی اللّه، در هر مرحله خود را بیازمایند تا مبادا در صف «غافلان» باشند؛ لذا باید به علائم و نشانه های «غفلت» توجه کنیم تا ناخواسته در دام آن گرفتار نشویم.

خوشبختانه در روایات اسلامی، علایم و نشانه های فراوانی برای غافلان ذکر شده است که به چند نمونه اشاره می کنیم:

۱- در حدیث مشروحی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، در پاسخ «شمعون بن لاوی»- یکی از مسیحیان معروف زمان خود- آمده است، هنگامی که شمعون از علائم غافلان از حضرتش سؤال کرد، ایشان در جواب فرمودند: «امَّا عَلامَهُ الغَافِلِ فَارْبَعَهٌ الْعَمی وَ السَّهْو وَ اللَّهْو وَ النِّسْیَانْ؛ نشانه های غافل چهار چیز است: نابینایی (و بستن چشم بر روی حقایق) و سهو و لهو و نسیان (به گونه ای که گرفتار فراموشکاری و سردرگمی به شهوات و عدم توجه به سرنوشت آینده خویش می شود». «۲»

---

(۱)- شرح فاسی غرر الحکم، جلد ۵، صفحه ۲۷۲

(۲)- بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۱۲۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۵۵

همین مضمون در اندرزهای لقمان حکیم به فرزندش دیده می شود آنجا که می گوید:

«فرزندم هر چیزی نشانه ای دارد که با آن شناخته می شود ... و غافل

سه نشانه دارد: سهو و لهو و نسیان». «۱»

تفاوت سهو و نسیان در این است که نسیان به معنی فراموش کردن چیزی است که قبلًا می دانست، ولی سهو به معنی عدم توجه به اموری است که باید به آن توجه کند.

۲- یکی دیگر از نشانه های «غفلت» همنشینی با فاسدان و مفسدان و دوری از مجالس عبادت است. امام حسن مجتبی علیه السلام می فرماید: «الْغَفْلَهُ تَرْکُکَ الْمَسْجِدوَ طَاعَتُکَ الْمُفْسِدَ؛ غفلت آن است که مسجد را ترک کنی و از مفسد اطاعت نمایی». «۲»

۳- از دیگر نشانه های مهم «غفلت» بی اعتنایی به عوامل هشدار دهنده و بیدار کننده است؛ مثلًا، هنگام عبور از قبرستان فکر نمی کنند که ممکن است فردا، جایگاهشان همین جا باشد؛ یا اگر در تشییع جنازه یکی از دوستان و آشنایان شرکت کنند، فراموش می کنند که او را هم روزی دیگران تشییع کرده و در مراسم یادبود او شرکت می کنند.

در نهج البلاغه آمده است که حضرت علی علیه السلام در تشییع جنازه مؤمنی شرکت نموده بودند، ناگهان صدای بلند خنده کسی را شنیدند، حضرت علیه السلام ناراحت شدند و این گفتار حکیمانه را بیان فرمودند: «کَأَنَّ المَوْتَ فیهَا عَلَی غَیرِنَا کُتِبَ وَ کَأَنَّ الْحَقَّ فیهَا عَلَی غَیرِنَا وَجَبَ وَ کَأَنَّ الَّذی نَرَی مِنَ الْاموَاتِ سَفْرٌ عَمَّا قَلِیلٍ الَیْنَا رَاجِعُونَ؛ گویی مرگ برای غیر ما مقرّر شده و حق (تنها) بر دیگران واجب شده است، و گویی (این) مردگانی را که می بینیم (مثل) مسافران هستند، به زودی به سوی ما باز می گردند».

سپس افزودند: «نُبَوِّئُهُمْ اجْدَاثَهُم وَ نَأْکُلُ تُرَاثَهُم کَأَنَّا مُخَلَّدُونَ بَعْدَهُمْ ما آنها را در قبرشان می گذاریم و میراثشان را می خوریم، گویی بعد از آنها، عمر

جاودان داریم». «۳»

۴- یکی دیگر از نشانه های «غفلت» آن است که انسان عمر خود را در اموری صرف کند که برای آخرت او هیچ سودی ندارد؛ یا در اموری صرف کند که نه سودی در دنیا دارد و نه در آخرت.

---

(۱)- خصال صدوق، صفحه ۱۳۸. طبع انتشارات علمیه اسلامیه با ترجمه سید احمد فهری.

(۲)- بحار الانوار. جلد ۷۵، صفحه ۱۱۵.

(۳)- نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۱۲۲

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۵۶

امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند: «کَفی بِالرَّجُلِ غَفْلَهً انْ یُضَیعَ عُمْرَهُ فی مَا لایُنْجیهِ؛ برای غفلت انسان، همین بس که عمر خود را در چیزی که مایه نجات او نیست، ضایع کند». «۱»

و در تعبیر دیگری از همان حضرت علیه السلام آمده است: «کَفی بِالْمَرْءِ غَفْلَهً أَن یَصْرِفَ هِمَّتَهُ فِی مَا لا یَعْنِیهِ؛ برای «غفلت» انسان، همین بس که عمر خود را در چیزی که مربوط به او نیست، صرف کند». «۲»

۴- راه های زدودن غفلت

«غفلت» از بیماریهای خطرناک اخلاقی است و برای درمان آن باید از اصول کلّی حاکم بر این مباحث استفاده کرد.

نخست این که: به عواقب و پیامدهای «غفلت» بیندیشیم و آنچه را که در بحث های گذشته، مخصوصاً روایاتی که در این باب ذکر شد، مورد توجّه قرار دهیم، که تأثیر به سزایی در زدودن آثار «غفلت» و بازگشت به «یقظه» و بیداری دارد؛ مثلًا، برای ترک اعتیاد به مواد مخدّر یا جلوگیری از ابتلا به آن، به اشخاصی اشاره می کنیم که به خاطر آن، به روز سیاه افتاده و آثار مرگبار آن، روح و جسم و پیوندهای خانوادگی و اجتماعیشان را نابود ساخته است تا از این طریق سایر مبتلایان، بیدار شوند و راه

بازگشت را پیش گیرند و غیر مبتلایان نیز به هوش باشند و در دام آن گرفتار نشوند. همچنین باید به سراغ ریشه ها رفت؛ زیرا تا ریشه های یک بیماری قطع نشود، درمان آن امکان ندارد.

در بحث های گذشته ریشه های «غفلت» را مشروحاً ذکر کردیم که نیاز به تکرار نیست. علاوه بر مطالب گذشته، امور ذیل نیز برای زدودن اثرات زیانبار «غفلت» از وجود انسان بسیار مفید و اثربخش است:

---

(۱)- شرح غرر الحکم، جلد ۴، صفحه ۵۸۵.

(۲)- همان مدرک.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۵۷

۱- عبرت از تاریخ

باید تاریخ را با دقت بررسی کرد. ایوان مدائن ها که آینه عبرتند، کاخ کسراها که ویرانه هایش با زبان بی زبانی با ما سخن می گویند و اهرام مصر که از فراعنه و سرنوشت آنها خبر می دهد و خلاصه این که باید در جای جای این جهان، از آثار باقی مانده پیشینیان دیدن کنیم و درس عبرت بگیریم.

قبور درهم شکسته نیرومندان دیروز و اسیران خاک امروز و یا پیرمردان و پیرزنانی را در نظر بگیریم که نه قدرت راه رفتن دارند و نه توان نشستن و نه حوصله سخن گفتن و به یاد آوریم که همه اینها روزی جوان و نیرومند و با نشاط بودند؛ اما گذشت روزگار آنان را به چنین سرنوشتی گرفتار ساخته است و بدانیم که ما هم، همین راه را در پیش داریم.

به یقین هر چه درباره این موضوعات و تحوّل روزگار و جابجا شدن حکومتها و قدرتها و ثروتها و عزّتها بیشتر بیندیشیم، کمتر گرفتار «غفلت» خواهیم شد.

امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «انَّ مَنْ عَرَفَ الْاَیّامَ لَمْ یَغْفَل عَنْ الاسْتِعْدادِ؛ آن کس که وضع روزگار را بشناسد، از آمادگی

(برای سفر آخرت) غافل نمی شود». «۱»

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام چنین فرموده اند: «اغْفَلَ النَّاسِ مَنْ لَمْ يَتَّعِظ بِتَغَيُّرِ الدُّنيَا مِنْ حَالٍ الَى حالٍ؛ غافلترین مردم کسی است که از تغییر و تحوّل روزگار از حالی به حال دیگر، پند نگیرد». «۲»

۲- استمرار و دوام ذکر

عامل مؤثر دیگر برای زدودن آثار «غفلت» استمرار و دوام ذکر است؛ زیرا، یاد خدا دل را بیدار می کند، روح را صفا می بخشد و چشم بصیرت را بینا می سازد و در پرتوی آن، انسان، حق را حق می بیند و باطل را باطل و قادر به تشخیص دوست و دشمن

---

(۱)- میزان الحکمه، جلد ۳، صفحه ۲۲۸۵، حدیث ۱۵۱۸۹.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۱۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۵۸

سعادت خود می شود.

لذا امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «بِدَوَامِ ذِکْرِاللّهِ تَنْجابُ الْغَفْلَهُ؛ با استمرار یاد خدا، آثار غفلت زدوده می شود». «۱»

۳- نماز با حضور قلب

ادای نماز در وقت مقرّر و با حضور قلب و توجّه به محتوای راز و نیاز و مناجات با خدا، قلب را صیقل داده و زنگار «غفلت» را از آینه روح می زداید.

طبیعت زندگی دنیا، غفلت زا است که گاهی انسان را چنان به خود مشغول می سازد که همه چیز را فراموش می کند؛ حتی، خویشتن خویش را. نماز فرصت بسیار خوبی برای بازنگری در اعمال و بازیافتن خویشتن خویش و نجات از چنگال اهریمن «غفلت» است.

امام باقر علیه السلام در این رابطه می فرمایند: «ايُّمَا مُؤْمِنٍ حَافَظَ عَلَى الصَّلَواتِ الْمَفْرُوضَهِ فَصَلَّاهَا لِوَقتِهَا فَلَيْسَ هَذَا مِنَ الْغَافِلِين؛ (اگر) هر فرد با ایمانی، نمازهای واجب را به موقع و به طور صحیح انجام دهد، از غافلان نخواهد بود». «۲»

۴- تفکر و

اندیشه

راه دیگر پیشگیری و درمان «غفلت» تفکر و اندیشه است. هر گاه انسان به کارهای خوب و آثار مثبت آن و همچنین به کارهای بد و نتایج سوء آن بیندیشد، امواج ظلمانی «غفلت» از روح و جانش دور می شود.

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به ابو ذر فرمودند: «يَا ابَاذَر! هَمَّ بِالْحَسَنَةِ وَ انْ لَمْ تَعْمَلْهَا لِكَى لا تُكْتَبَ مِنَ الْغَافِلِينَ؛ ای ابو ذر تصمیم به کارهای نیک بگیر، هر چند توفیق عمل به آن برای تو حاصل نشود تا در زمره غافلان نوشته نشوی». «۳»

---

(۱)- غرر الحکم، حدیث ۴۲۶۹.

(۲)- فروع کافی، جلد ۳، صفحه ۲۷۰.

(۳)- میزان الحکمه، جلد ۳، حدیث ۱۵۱۸۸.

فکر مرگ و پایان زندگی از جمله افکاری است که در زدودن زنگار «غفلت» از آینه روح آدمی بسیار مؤثر است؛ مخصوصاً اگر هنگام عبور از آرامگاه مردگان، این شعر یا مانند آن را با خود زمزمه کند:

هر که باشی و به هر جا برسی آخرین منزل هستی این است

این فکر و اندیشه به یقین جلوی سرچشمه های اصلی «غفلت» را که هواپرستی و خودخواهی و فزون طلبی است، می گیرد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در یکی از وصایای خویش به فرزندش امام حسین علیه السلام فرمودند:

«ایْ بُنَيَّ الْفِكْرَةُ تُورِثُ نُوراً وَ الْغَفْلَةُ ظُلْمَةً ای فرزندم! تفکر، نورانیّت می بخشد و «غفلت» ظلمت و تاریکی». «۱»

۵- تغییر محیط

بسیاری از محیطها به طور طبیعی غفلت زاست. مجالس غافلین و بطّالین (بیهوده کاران)، جلسات لهو و لعب، خانه های پر زرق و برق و اشرافی، انسان را به سوی «غفلت» می کشاند؛ حتّی بسیاری از شهرها در دنیای امروز، مبدّل به کانون «غفلت» و فساد

شده است.

یکی از راه های رهایی از چنگال «غفلت» ترک شرکت در این گونه جلسات و اماکن و هجرت از شهرهای آلوده به فساد است؛ در غیر این صورت، رهایی از دیو «غفلت» بسیار مشکل است.

امام سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه، به هنگام مناجات با خدا در بیان یکی از عوامل سلب توفیق، عرض می کنند: «او لَعَلَّكَ رَأَيْتَنى آلِفُ مَجَالِسَ البَطَّالِينَ فَبَيْنِى وَ بَيْنَهُم خَلَّيْتَنى؛ شاید مرا علاقه مند به مجالس غافلین دیدی و مرا در میان آنها رها ساختی».

این سخن را با حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم: «احْذَرْ مَنَازِلَ الْغَفْلَهِ وَ الْجَفاءِ وَ قِلَّهَ الاعْوَانِ عَلَى طَاعَهِ اللّهِ؛ از منزلگاههای «غفلت» و خشونت و جایی که یار و مددکاری بر اطاعت خدا ندارید، بپرهیز». «۲»

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۳۷.

(۲)- غرر الحکم حدیث ۲۶۰۰- میزان الحکمه حدیث ۱۵۱۴۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۶۰

اخلاق در قرآن ج ۲ ۳۸۹

۵- یقظه و بیداری

«یقظه» نقطه مقابل غفلت، به معنای خودآگاهی است. بعضی از عارفان آن را یکی از منازل آغازین سیر و سلوک ذکر کرده اند.

«یقظه» در اصطلاح عارفان اسلامی، بیداری از خواب «غفلت» و توجه به اعمال و کردارهای گذشته، برای جبران خطاها و جهت گیریهای صحیح در آینده است.

امام خمینی قدس سره در کتاب «جهاد اکبر یا مبارزه با نفس» ضمن این که «یقظه» را گام اول در تهذیب نفس می دانند؛ ذیل این عنوان چنین نوشته اند: «تا کی می خواهید در خواب «غفلت» به سر برید و در فساد و تباهی غوطه ور باشید، از خدا بترسید و از عواقب امور بپرهیزید، از خواب «غفلت» بیدار شوید. شما هنوز بیدار نشدید، هنوز قدم اول را

برنداشتید، قدم اول در سلوک «یقظه» است، ولی شما در خواب به سر می برید، چشم ها باز و دل ها در خواب فرو رفته است، اگر دل ها خواب آلود و قلبها بر اثر گناه سیاه و زنگ زده نمی شد، این طور آسوده خاطر و بی تفاوت به اعمال و اقوال نادرست ادامه نمی دادید، اگر قدری در امور اخروی و عقبات هولناک آن فکر می کردید، به تکالیف و مسؤلیتهای سنگینی که بر دوش شماست، بیشتر اهمّیّت می دادید». «۱»

یقظه آمد نوم حیوانی نماندانعکاس حس خود از لوح خواند

همچو حس آن که خواب او را ربودچون شد او بیدار عکس او نمود

آیات و روایات فراوانی به همین منظور، از منبع وحی یا از سرچشمه قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده است. اساساً تمام آیات انذار و بشارت، برای رسیدن به همین هدف است؛ یعنی، هدفش زدودن آثار «غفلت» و بیدار ساختن افراد و اقوامی است که در

---

(۱)- امام خمینی (ره). کتاب جهاد اکبر یا مبارزه با نفس، صفحه ۱۵۱.

خواب بی خبری فرو رفته اند.

هشدارهای قرآن مجید با جمله هایی مانند «اَفَلاتَعْقِلُون «۱»؛ آیا اندیشه نمی کنید و عقل خود را به کار نمی اندازید» و «أَفَلا تَذَکَّرُون «۲»؛ آیا متذکر نمی شوید» و «اَفَلَا تَتَفَکَرُونَ؛ آیا اندیشه نمی کنید» و «او لَم یَتَدَبَّرُوا القُرآن» و مانند اینها، همه به منزله بانگ هایی است که رهبر بیدار دل، به پیروانی که در خواب سنگین فرو رفته اند، می زند تا بیدار شوند و آماده حرکت به سوی مقصد گردند.

همچنین آیاتی که تأکید بر ذکر خدا دارد و اعراض از ذکر حق را منشأ تباهی انسان و «معیشت ضنک» در این

جهان و نابینا محشور شدن در آن جهان می شمرد، مسلمانان را از اسباب لهو؛ یعنی، آنچه که انسان را از یاد خدا غافل سازد، برحذر می دارد، همه برای رسیدن به این مقصود؛ یعنی، حالت «یقظه» و بیداری است.

در روایات اسلامی نیز به طور گسترده به مسئله «یقظه» اشاره شده است، از جمله:

۱- امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه ای که اشاره به هدف بعثت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارد، می فرمایند: «ایُّهَا النَّاسُ انَّ اللّهَ ارْسَلَ الَیْکُمْ رَسُولًا لِیُزِیحَ بِهِ عِلَّتَکُمْ وَ یُوقِظَ بِهَا غَفْلَتَکُمْ؛ خداوند پیامبری به سوی شما فرستاد تا بیماریهای (روحی و اخلاقی و اجتماعی) شما را برطرف سازد و شما را از خواب غفلت بیدار کند». «۳»

نه تنها پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بلکه تمام انبیا، برای همین منظور مبعوث شده اند؛ یا حدّ اقل یکی از اهداف اصلی آنها، ایجاد حالت «یقظه» می باشد.

۲- امام حسن مجتبی علیه السلام در خطبه ای که برای مردم کوفه خواند، چنین فرمود:

«ایُّهَا النَّاسُ تَیَقَّظُوا مِنْ رَقْدَهِ الْغَفْلَهِ وَ مِن تَکاشُفِ الظُّلْمَهِ، فَوَالَّذی خَلَقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَءَ النَّسَمَهَ وَ تَرَدّی بِالْعَظَمَهِ، لَئِن قامَ الَیَّ مِنْکُم عُصْبَهٌ بِقُلوبٍ صَافِیَهٍ وَ نِیّاتٍ مُخلِصَهٍ، لا یَکُون فِیها شَوْبُ نِفاقٍ وَ لا نِیَّهَ افْتِرَاقٍ لَاجاهِدنَّ السَّیفَ قَدَماً قَدَماً وَ لَا ضَیِّقَنَّ مِنَ السُّیُوف جَوَانِبَها وَ مِنَ الرِّماحِ اطرافَهَا وَمِنَ الْخَیْلِ سَنابِکَها فَتَکَلَّمُوا رَحِمَکُمُ اللّهُ؛ ای مردم! از

(۱)- این عبارت ۱۳ بار در قرآن کریم ذکر شده است.

(۲)- این عبارت نیز در ۷ مورد ذکر شده است.

(۳)- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۹۶.

خواب «غفلت» بیدار شوید و از تراکم ظلمت بی خبری بپرهیزید.

سوگند! به کسی که دانه را در زیر خاک شکافته و بندگان را آفریده، و ردای عظمت پوشیده، هرگاه گروهی از شما با دل های پاک و نیّت های خالص که در آن آلودگی به نفاق نباشد و قصد افتراق در آن راه نیابد، بپاخیزند (و مرا یاری کنند)، من با شمشیر، گام به گام جهاد می کنم و با ضربات شمشیرهای خود، عرصه را بر آنها تنگ می سازم و نوک سرنیزه ها را بر پیکرشان کُند می کنم و سم اسبها را در این راه، فرسوده می سازم؛ پس سخن بگویید، خدا رحمتتان کند (و از دشمن نترسید)». «۱»

امام مجتبی علیه السلام این سخن را در حالی بیان داشتند که خواب «غفلت» بر کوفیان غلبه کرده بود و آن حضرت هر چه آنان را دعوت به جهاد با غارتگران شام و لشکر معاویه می فرمودند، آنها اجابت نمی کردند.

۳- در کتاب «فلاح السّائل» دعایی که مورد تأیید امام صادق علیه السلام نیز قرار گرفته، پیرامون جبران خطاها و غفلتهای نماز، چنین بیان می دارد: «فَصَلِّ عَلَی مُحَمّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْ مَکَان نُقْصَانِها تَماماً وَ عَجِّلْنی تَثَبُّتاً وَ تَمَکُّناً وَ سَهْوِی تَیَقُّظاً وَ غَفْلَتی تَذَکُّراً وَ کَسَلِی نَشاطاً؛ پس درود بر محمد و آلش بفرست و هر نقصانی در نماز من رخ داده، کاملش فرما و به زودی به من ثبات قدم و توانایی عنایت کن (تا کاستی ها را جبران کنم) و سهو مرا به بیداری و «غفلتم» را به یادآوری و کسالتم را به نشاط مبدّل فرما». «۲»

۴- امام امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه خطاب به انسان های بی درد می فرمایند: «امَا مِنْ دائکَ بُلُولٌ امْ لَیْسَ مِنْ نَوْمِکَ یَقْظَهٌ؛ آیا

درد تو را درمان و خواب تو را بیداری نیست». «۳»

۵- در حدیث دیگری، همان بزرگوار می فرمایند: «الَا مُسْتَیْقِظٌ مِنْ غَفْلَتِهِ قَبْلَ نَفَاد مُدَّتِهِ؛ آیا کسی نیست که از خواب غفلتش بیدار شود، قبل از مدت پایان عمرش؟». «۴»

در تمام این روایات «غفلت» به نوعی خواب و گاهی به مستی و «تذکّر» به نوعی بیداری و هشیاری تشبیه شده است. امیر مؤمنان علی علیه السلام در این زمینه می فرمایند:

«سُکْرُ الْغَفْلَهِ وَ الْغُرورِ ابْعَدُ افاقَهً مِنْ سُکْرِ الْخُمُورِ؛ مستی «غفلت» و غرور، هشیاریش از

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۴۴، صفحه ۶۷.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۸۳، صفحه ۱۴.

(۳)- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۳.

(۴)- غرر الحکم، حدیث ۲۷۵۲.

مستی شراب دورتر است». «۱»

۶- این بحث را با حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علیه السلام که «یقظه» را به چراغ نورانی تشبیه فرموده، پایان می دهیم: «فَاسْتَصْبِحُوا بِنُورِ یَقْظَهٍ فِی الابْصَارِ وَ الاسْماعِ وَ الافْئِدَهِ؛ با نور یقظه و بیداری، چشم و گوش و قلب را روشن سازید». «۲»

تغافل مثبت

همان گونه که «غفلت» در امور زندگی، مایه بدبختی است، «تغافل» نسبت به این امور نیز همین گونه است؛ یعنی، انسان، واقعیت ها را بداند و باور داشته باشد که زندگی دنیا ناپایدار است و این جهان گذرگاهی است که باید از آن بگذرند، و به سرایی دیگر بشتابند و مرگ قانون تخلّف ناپذیری است، و هیچ اعتباری به قدرتها و ثروتهای مادی نیست؛ ولی با این حال، چنان از کنار این مسایل می گذرد که گویی هیچ چیزی نمی داند و نمی بیند.

این تغافل منفی است که آثار زیانبارش از «غفلت» هم بیشتر است؛ زیرا، غافلان، ناآگاهانه به دام حوادث گرفتار

می شونـد؛ اما «تغافل کنندگان» با آگاهی در این دام قدم می گذارند که مسؤولیت الهی اش بیشتر و نکوهش مردم درباره آن شدیدتر است.

تغافل مثبت نیز داریم و آن این است که انسان، چیزهایی را بداند که پنهان کردن آن لازم یا پسـندیده است؛ یعنی، فردی خود را نسبت به مسـئله ای که اظهارش عواقب نامطلوب دارد، به ناآگاهی و بی اطلاعی بزنـد و با بزرگواری از کنار آن بگـذرد تا باعث حفظ آبروی دیگران شود.

از جمله مواردی که «تغافل» در آن پسـندیده است، پنهان ساختن عیوب دیگران است. هر کس عیب یا لغزشـی دارد، لذا سعی دارد تا مردم آن را ندانند؛ ولی گاهی افراد هوشمند از آن آگاه می شوند. «تغافل» در این گونه موارد، در حقیقت یک نوع

---

(۱)- غرر الحکم، حدیث ۵۶۵۱.

(۲)- نهج البلاغه، خطبه ۲۲۲.

عیب پوشی است که جز در موارد امر به معروف و نهی از منکر، آن هم به صورت محرمانه و لطیف، بسیار پسندیده است.

اگر در مواردی پرده دری شود و آبرو و حیثیت اشخاص بر باد رود، افراد تشویق به گناه می شوند و طبق منطق «من که رسوای جهـانم، غم دنیـا سـهل است» رسوایی را مجوّزی برای گنـاه می شـمرد و به بیان دیگر، اگر پرده حیای گنهکاران دریـده شود، دست به هر کاری می زنند؛ پس در اینجا جز با «تغافل» نمی توان جلوی این پدیده شوم اجتماعی را گرفت.

در یـک بیـان کلی می تـوان گفت: یکی از اصـول مهم زنـدگی آرام و خـالی از دغـدغه، همین مسـئله «تغافـل» است، به ویژه مدیران باید از این مسئله در حل بسیاری از مشکلاتشان بهره بگیرند؛ یعنی، هر جا که احتیاج به اخطار

و هشـدار است بایـد اخطار و هشدار دهند و هر جا که با «تغافل» مشـکلات حل می شود، از این طریق وارد شوند. به یقین اگر مدیران اصل «تغافل» را از زندگی خود حذف کنند، گرفتار دردسرهای بی دلیل خواهند شد.

به همین دلیل، پیشوایان بزرگ اسلام در گفتار و عمل، نسبت به این مسئله تأکید کرده اند. «تغافل» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بعضی از موارد باعث خرده گیری بعضی از افراد ناآگاه می شد؛ مثلًا، اعتراض می کردند به این که پیامبر صلی الله علیه و آله خیلی سریع تحت تأثیر سـخنان این و آن قرار می گیرند و اگر گفته شود که فلان کس پشت سـر شما چنین و چنان می گوید، می پذیرد و به سـراغ آن شـخص می فرستد، اما هنگامی که او قسم یاد می کند که چنین چیزی را نگفته ام، سخن او را نیز می پذیرد.

قرآن مجیـد نیز در آیه ۶۱ سـوره تـوبه به این مطلب اشـاره می کنـد: «وَ مِنْهُمُ الَّذين يُؤْذُونَ النَّبِىَ وَ يَقُولُونَ هُوَ اذُنٌ قُلْ اذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ يُؤمِنُ لِلمُؤمِنينَ وَ رَحْمَه لِلَّذينَ آمَنُوا مِنْكُم ...؛ از آنها کسانی هسـتند که پیامبر صلی الله علیه و آله را آزار می دهند و می گویند: او آدم خوش باوری است، بگو: خوش باوری او به نفع شـماست، او ایمان به خدا دارد و مؤمنان را تصدیق می کند و رحمت است برای کسانی از شما که ایمان آورده اند».

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۶۵

مسلّم است که پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله با آن هوش و کیاست و درایت که دوست و دشمن به آن معترفند، آدم ساده اندیش و خوش باور نبوده است، بلکه

در بسیاری از موارد وظیفه خود را «تغافل» می دید. این «تغافل» مایه رحمت برای همه مؤمنان محسوب می شد.

تغافل در بیان معصومین علیه السلام

۱- در حدیث معروفی که هم از امام سجّاد علیه السلام و هم از امام باقر علیه السلام و هم از امام صادق علیه السلام نقل شده است، پیرامون «تغافل» چنین می فرمایند: «صَلاحُ حالِ التَّعایُشِ و التَّعَاشُرِ مِلْأُ مِکْیالٍ ثُلْثاهُ فِطَنَهٌ وَ ثُلْثُهُ تَغَافُلٌ؛ مصلحت همزیستی سالم و معاشرت با مردم در پیمانه ای است که دوسوم آن هوشیاری و یک سوم آن تغافل باشد». «۱»

این روایت، در واقع ضمن تأکید بر تغافل مثبت، از تغافل منفی بر حذر می دارد. ابتدا تأکید به هوشیاری و بیداری و ترک «غفلت» می کند و سهم آن را دوسوّم می داند و مفهوم آن این است که انسان نباید از مسائل مهم زندگی بی خبر بماند؛ بلکه باید با کمال دقّت، مراقب آنچه که خیر و صلاح او در آن است، باشد. از سوی دیگر نسبت به اموری که لازم است مورد بی اعتنایی و بی توجهی قرار گیرد، دستور به «تغافل» می دهد؛ مانند فکر و دقت در مسایل جزئی زندگی که اهمّیّت چندانی ندارند، انسان را از تفکّر در امور مهم باز می دارد و همچنین مخفی کردن عیوب پنهانی دیگران در مواردی که مصلحت ایجاب می کند، کار پسندیده ای است.

۲- امیر مؤمنان علی علیه السلام در این رابطه می فرمایند: «مِنْ اشْرَفِ اعمالِ الْکَریمِ غَفْلَتُهُ عَمَّا یَعْلَمُ؛ یکی از باارزشترین کارهای کریمان، «تغافل» از چیزهایی است که از آن آگاهند» «۲» (و سرپوش گذاشتن بر آن لازم است).

۳- در حدیث دیگری آن امام بزرگوار علیه السلام می فرمایند: «مَنْ لَمْ یَتَغَافَلْ وَ لَایَغُضَّ عَنْ

---

(۱)- تحف

العقول، صفحه ۲۶۴. (آنچه در بالا آمد، متن حدیثی است که از امام صادق علیه السلام نقل شده است و از دو امام دیگر نیز شبیه آن نقل شده است).

(۲)- نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۲۲۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۶۶

كَثِيرٍ مِنَ الْامُوُرِ تَنَغَّصَتْ عِيْشَتُهُ؛ کسی که «تغافل» و چشم پوشی از بسیاری امور نکند، زندگی برای او ناگوار خواهد شد». «۱»

بدیهی است، زندگی انسان ها خالی از اموری که بر خلاف توقّع باشد، نیست. اگر انسان جزئیات زندگی دیگران را با کنجکاوی و دقّت پیدا کند و آنها را مورد بازخواست قرار دهد، زندگی برایش تلخ و دوستان از اطراف او پراکنده می شوند.

این بحث را با حدیثی از همان بزرگوار علیه السلام پایان می دهیم: «وَ عَظِّمُوا اقْدَارَكُم بِالتَّغَافُلِ عَنِ الدَّنِّي مِنَ اْلُامُورِ ... وَلَا تَكوُنوُا بَحّاثِينَ عَمَّا غَابَ عَنْكُمْ، فَيَكْثُرُ عَائِبُكُمْ ... و تَكَرّموُا بِالتّعَامِي عَنِ اْلِاسْتِقْصَاءِ؛ قدر و منزلت خود را با «تغافل» نسبت به امور پست و کوچک بالا برید ... و زیاده از اموری که پوشیده و پنهان است تجسس نکنید که عیب جویان شما زیاد می شوند ... و با چشم برهم نهادن از دقت بیش از حد در جزئیات، بزرگواری خود را ثابت کنید». «۲»

از این حدیث و بعضی از احادیث دیگر، به خوبی موارد «تغافل» روشن می شود و نشان می دهد که مربوط به امور مهم و سرنوشت ساز زندگی نیست، بلکه مربوط به امور جزئی و کم اهمّیّت است که در زندگی وجود دارد.

بنابراین «تغافل» منافاتی با امر به معروف و نهی از منکر و انتقاد سازنده ندارد؛ زیرا، «امر به معروف و نهی از منکر» مربوط به واجبات و محرمات است

که از محـدوده «تغافـل» بیرون است و انتقـاد سازنـده مربوط به اموری است که در سـرنوشت فرد و جامعه اثر قابل ملاحظه ای دارد، در حالی که «تغافل» مربوط به امور جزئی و کم ارزش و یا عیوبی است که مصلحت در آن است که در پرده بماند.

***

(۱)- غرر الحکم، حدیث ۹۱۴۹.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۶۴.

۱۷

بخل و امساک

اشاره

اشاره

نعمتهـا و مواهبی که پروردگـار در اختیـار انسـان هـا گذاشـته، در بسـیاری از موارد، بیش از نیـاز آنهاست، به گونه ای که می تواننـد دیگران را نیز در آن سـهیم کننـد، بـدون آن که زیـانی به زنـدگی خودشان برسـد؛ ولی گروهی به خاطر صـفت رذیله «بخل» از این کار امتناع ورزیـده و هیچ کس را در این مواهب خدادادی سـهیم نمی کنند. گاه نیز با نمایش ثروت و قدرت به محرومان، نمک بر جراحات قلبشان پاشیده و گویی از این کار زشت و غیر انسانی خویش لذّت هم می برند.

گاه این صفت با «انحصارطلبی» و «خود برتر بینی» و «حرص و آز» نیز آمیخته شده و زشتی آن را چند برابر می کند.

اگر نگاهی به جهان آفرینش بیندازیم، همه جا سـخاوت و انفاق و بذل و بخشش را مشاهده می کنیم. خورشید دائم می سوزد و بخشـی از وجودش را تبـدیل به نور و حرارت می کنـد و آن را به تمام منظومه شمسـی می رسانـد و با نور و گرمای خود به همه مخلوقات، زندگی می بخشد.

زمین با انواع مواهبی که در دل دارد، از مواد غذایی گرفته تا معادن گران بها و

آب های زیرزمینی، همه را رایگان در اختیار بشر نهاده و سخاوتمندانه انسان را یاری می دهد. سایر

موجودات جهان نیز هر کدام دست های سخاوتمند خود را سوی انسان ها گشوده اند تا سخاوت خویش را نشان دهند.

علاوه بر عالم کبیر در عالم صغیر؛ یعنی، وجود یک انسان نیز همین مسئله حکم فرماست. قلب، دستگاه تنفس، معده، چشم، گوش، دست و پا هیچ کدام تنها برای خودشان کار نمی کنند و هرگز در خدمت به سایر اجزاء بدن، «بخل» نمی ورزند، بلکه آنچه را که دارند سخاوتمندانه در میان خود و تمام سلولهای بدن تقسیم می کنند.

در جهانی که همه جا «سخاوت» حکم فرماست، آیا جایی برای انسان بخیل وجود دارد؟ آیا ناهماهنگی با عالم هستی او را به فساد و مرگ نمی کشاند؟

روی این اصل، نکوهش «بخل» و مدح و ستایش «سخاوت» به طور گسترده در آیات و روایات اسلامی به چشم می خورد که در آنها «جود و سخاء» به عنوان یکی از بارزترین صفات فعلی الهی و یکی از ویژگی های پیشوایان معصوم علیه السلام معرفی شده است.

با این اشاره، به آیات قرآنی باز می گردیم و بازتاب گسترده «بخل» و «سخاوت» را در بخشی از آیات قرآن مورد بررسی قرار می دهیم.

۱- انّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَومِ مُوسى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَ آتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا انَّ مَفاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَهِ اوْلِى الْقُوَّهِ اذ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لا تَفْرَحْ انَّ اللّهَ لا يُحِبُّ الفَرِحِينَ* وَ ابْتَغِ فِيمَا أتَاكَ اللّهُ الدّارَ الآخِرَهَ وَ لا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنيَا وَ احْسِنْ كَمَا احْسَنَ اللّهُ الَيكَ وَ لا تَبْغِ الفَسادَ فى الارْضِ انَّ اللّهَ لا يُحِبُّ المُفسِدينَ. (سوره قصص، آیات ۷۶ تا ۷۷)

۲- انّا بَلَوْنَاهُم كَما بَلَوْنا اصْحابَ الْجَنَّهِ اذ اقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحينَ* وَ لايَسْتَثْنُونَ* فَطَافَ عَلَيهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَ هُم نَائِمُونَ* فَاصْبَحَتْ كَالصَّريمِ (سوره

قلم، آیات ۱۷ تا ۲۰)

۳- وَ مِنْهُم مَنْ عاهَدَ اللّهَ لَئِنْ آتانا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصّالِحينَ - فَلَمّا آتاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلوا بِهِ وَ تَوَلَّوا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ* فَاعْقَبَهُم نِفاقاً فِی قُلُوبِهِم الَی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ بِما اخْلَفُوا اللّهَ ما وَعَدُوهُ وَ بِما کانُوا یَکْذِبُونَ (سوره توبه، آیات ۷۵ تا ۷۷)

۴- وَ لایَحْسَبَنَّ الَّذینَ یَبْخَلُونَ بِما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَیراً لَهُم بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُم

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۶۹

سَیُطَوَّقُونَ ما بَخِلُوا بِهِ یَومَ الْقِیامَهِ وَ لِلّهِ مِیراثُ السَّماواتِ وَ الارضِ وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُون خَبیرٌ (سوره آل عمران، آیه ۱۸۰)

۵- الَّذینَ یَبْخَلُونَ وَ یَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبُخْلِ وَ یَکْتُمُونَ ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اعْتَدْنا لِلْکافِرینَ عَذاباً مُهِیناً (سوره نساء، آیه ۳۷)

۶- وَ امَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنی* وَ کَذَّبَ بِالْحُسْنی* فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْعُسْری (سوره اللیل، آیات ۸ تا ۱۰)

۷- هَا أنْتُم هؤُلاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فی سَبیلِ اللّهِ فَمِنْکُمْ مَنْ یَبْخَلُ وَ مَنْ یَبْخَلْ فَانَّما یَبْخَل عَنْ نَفْسِهِ وَ اللّهُ الغَنِیُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ وَ انْ تَتَوَلَّوا یَسْتَبْدِل قَوْماً غَیْرَکُم ثُمَّ لایَکُونُوا أَمْثالَکُم (سوره محمد، آیه ۳۸)

۸- ... وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَاولئکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (سوره تغابن، آیه ۱۶ و سوره حشر، آیه ۹)

۹- وَالَّذینَ اذا انْفَقُوا لَم یُسْرِفُوا وَ لَمْ یَقْتُرُوا وَ کانَ بَینَ ذلِکَ قَواماً (سوره فرقان، آیه ۶۷)

۱۰- قُلْ لَوْ انْتُم تَمْلِکُونَ خَزائِنَ رَحْمَهِ رَبّی اذاً لَامْسَکْتُمْ خَشْیَهَ الانْفاقِ وَ کانَ الانْسان قَتُوراً (سوره اسراء، آیه ۱۰۰)

ترجمه

۱- قارون از قوم موسی بود، اما بر آنان ستم کرد، ما آن قدر از گنجها به او داده بودیم که حمل کلیدهای آن برای یک گروه زورمند مشکل بود! (به

خاطر آورید) هنگامی را که قومش به او گفتند: این همه شادی مغرورانه مکن که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد!- و در آنچه خداوند به تو داده، سرای آخرت را جستجو کن و بهره ات را از دنیا فراموش مکن و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن و هرگز در زمین به دنبال فساد مباش که خدا مفسدان را دوست ندارد.

۲- ما آنها را آزمودیم، همان گونه که «صاحبان باغ» را آزمایش کردیم، هنگامی که سوگند یاد کردند که میوه های باغ را صبحگاهان (دور از چشم مستمندان) بچینند- و هیچ از آن استثنا نکنند- اما عذابی فراگیر (شب هنگام) بر (تمام) باغ آنها فرود آمد، در حالی که همه در

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۷۰

خواب بودند و آن باغ سرسبز مانند شب سیاه ظلمانی شد!

۳- بعضی از آنها با خدا پیمان بسته بودند که: «اگر خداوند ما را از فضل خود، روزی دهد، قطعاً صدقه خواهیم داد و از صالحان (و شاکران) خواهیم بود!»- اما هنگامی که خدا از فضل خود به آنها بخشید «بخل» ورزیدند و سرپیچی کردند و روی برتافتند- این عمل، (روح) نفاق را تا روزی که خدا را ملاقات کنند، در دل هایشان برقرار ساخت، این به خاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند، و به خاطر آن است که دروغ می گفتند.

۴- کسانی که بخل می ورزند و آنچه را که خدا از فضل خویش به آنان داده، انفاق نمی کنند، گمان نکنند این کار به سود آنهاست؛ بلکه برای آنها شرّ است، به زودی در روز قیامت آنچه را نسبت به آن «بخل» ورزیدند، همانند طوقی

به گردنشان می افکنند و میراث آسمانها و زمین، از آن خداست و خداوند، از آنچه انجام می دهید آگاه است.

۵- آنها کسانی هستند که «بخل» می ورزند و مردم را به «بخل» دعوت می کنند و آنچه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آنها داده کتمان می نمایند (این عمل، در حقیقت از کفرشان سرچشمه گرفته) و ما برای کافران عذاب خوارکننده ای آماده کرده ایم.

۶- امّا کسی که «بخل» ورزد و (از این راه) بی نیازی طلبد؛- و پاداش نیک الهی را انکار کند- به زودی او را در مسیر دشواری قرار می دهیم.

۷- آری! شما همان گروهی هستید که برای انفاق در راه خدا دعوت می شوید، بعضی از شما (بخل) می ورزید و هر کس «بخل» ورزد، نسبت به خود «بخل» کرده است و خداوند بی نیاز است و شما همه نیازمندید و هرگاه سرپیچی کنید؛ خداوند گروه دیگری را جای شما می آورد؛ پس آنها مانند شما نخواهند بود (و سخاوتمندان در راه خدا انفاق می کنند.)

۸- ... و کسانی که از «بخل» و حرص خویشتن مصون بمانند، رستگارانند!

۹- و کسانی که هرگاه انفاق کنند، نه اسراف می نمایند و نه سخت گیری، بلکه در میان این دو حدّ اعتدال دارند.

۱۰- بگو: «اگر شما مالک خزائن رحمت پروردگار من بودید، در آن صورت (به خاطر تنگ نظری) امساک می کردید؛ مبادا انفاق مایه تنگدستی شما شود» و انسان تنگ نظر است!

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۷۱

تفسیر و جمع بندی سرنوشت بخیلان

آیات نخست این بحث به ماجرای عبرت انگیز یکی از ثروتمندان بزرگ بنی اسرائیل اشاره می کند که بر اثر «بخل» و تکبّر و خودبزرگ بینی به سرنوشت بسیار دردناکی مبتلا شد.

«قارون» از خویشاوندان نزدیک حضرت موسی علیه السلام و

از چهره های سرشناس و ثروتمند بنی اسرائیل و به ظاهر از نخستین مؤمنان به آن حضرت نیز بود که آگاهی فراوانی از تورات داشت؛ اما او مثل بسیاری از ثروتمندان خودخواه و از خدا بی خبر، علاقه فراوانی به نمایش دادن ثروت خویش در برابر دیدگان فقرای بنی اسرائیل داشت که هر گاه اموال و دارایی عظیم و عجیب خویش را به نمایش می گذاشت، دل های دنیاپرستان را به تپش درمی آورد تا جایی که تنها آرزوی مهم آنها این بود که روزی مثل قارون، صاحب چنین ثروتی شوند!

قرآن مجید در این آیات می گوید: «قارون از قوم موسی علیه السلام بود، ولی بر آنها ستم کرد؛ انَّ قَارُونَ کَانَ مِنْ قَومِ مُوسی فَبَغی عَلَیهِم ...» «۱»

ستم او بر قومش هم به خاطر «بخل» شدیدش بود که راضی نبود کسی از ثروت او بهره ای ببرد و هم به خاطر نمایش ثروت و به رخ کشیدن آن و هم به خاطر مخالفت شدید با حضرت موسی علیه السلام و همکاری با فرعونیان، هنگامی که حضرت موسی علیه السلام از او طلب زکات کرده بود.

اصولًا ثروتمندان دنیاپرست، علاقه دارند که قدرتهای اجتماعی بیشتری در اختیار بگیرند که این علاقه گاهی به خاطر فزون طلبی است و گاهی به دلیل ترسی است که از قدرتهای سیاسی و اجتماعی دیگر دارند که مبادا ثروت آنها توسط آن قدرتها آسیب بیند؛ به همین دلیل همیشه با پیامبران که مردم را زیر چتر حکومت الهی قرار می دادند، به مخالفت برمی خاستند.

---

(۱)- قصص، ۷۶.

قرآن در ادامه آیه در مورد ثروت «قارون» می فرماید: «آن قدر گنج به او دادیم که حمل کلیدهای صندوق های

(جواهرات و درهم و دینار و اشیا قیمتی) او برای یک گروه زورمند، مشکل بود؛ و آتَیْنَاهُ مِنَ الْکُنُوزِ مَا انَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالعُصْبَهِ اولِی الْقُوَّهِ ...». «۱»

«قارون» از وضع خود بسیار اظهار شادمانی می کرد و همواره به عیش و نوش مشغول بود و غم بینوایان و رنج محرومان را هرگز احساس نمی کرد؛ حتّی هنگامی که (عاقلان مؤمن) قومش به او گفتند: «این همه شادی مغرورانه مکن که خداوند، شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را جستجو کن و بهره ات را از دنیا فراموش منما (که این امانت، بیش از چند روزی دست تو نخواهد بود) و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده، تو نیز به بندگان او نیکی کن و ثروت عظیم خود را وسیله فساد در زمین قرار مده که خدا مفسدان را دوست ندارد؛ ... اذقَالَ لَهُ قَوْمُهُ لاتَفْرَحْ انَّ اللّه لایُحِبُّ الْفَرِحینَ* وَابْتَغِ فی مَا آتَاکَ اللّهُ الدّارَ الآخِرَهَ وَ لاتَنْسَ نَصیبَکَ مِنَ الدُّنیَا و احْسِن کَمَا احْسَنَ اللّهُ الیکَ وَ لاتَبْغِ الفَسادَ فی الارضِ انَّ اللّهَ لایُحِبُّ المُفْسِدینَ». «۲»

این دستورات پنجگانه و اندرزهای ناصحانه و مشفقانه، نه تنها در دل سیاه «قارون» اثر نکرد، بلکه بر طغیان او افزود تا آنجا که به صراحت، توحید افعالی خداوند را انکار کرد و گفت: «این ثروتهای عظیم، نتیجه لیاقت و آگاهی و کاردانی خودم می باشد».

قرآن مجید در آیات دیگر همین سوره، به یکی دیگر از رذایل اخلاقی «قارون» که تقریباً به صورت یک جنون عمومی در همه ثروتمندان مغرور و از خدا بی خبر درآمده است، می پردازد و می گوید: «او در

مقابـل چشم قـوم خود (در برابر دیـدگان محرومـان و بینوایـان) به نمـایش ثروت پرداخت و تمـام توان خود را در این نمـایش جنون آمیز غیر انسـانی به کـار گرفت. اسـبهای گران قیمت، بـا زین هـای طلاـیی و کنیزان زیبـا و غرق در انواع زینت آلات و جواهرات و سایر اموال و دارایی اش را که بسـیار فریبنـده بود به نمایش گـذاشت و به جای این که به اندرز ناصـحانه آگاهان قومش گوش دهد و مرهمی بر جراحتهای قلب بینوایان بگذارد؛ بلکه با عناد و مخالفت با آگاهان قومش نمک بر زخم

---

(۱)- قصص، ۷۶.

(۲)- قصص، ۷۶ تا ۷۷.

قلب فقرا می پاشید و با نمایش ثروتش همه را در حیرت فرو می برد.

هنگامی که طغیان او فزونی گرفت، خداونـد بیش از آن، به او مهلت نداد و با ایجاد زلزله ای- تنها در محل کاخ قارون- او را به همراه تمام ثروتش در کام زمین فرو برد و با حرکت دیگر شـکاف را بست و بدین سان سرنوشت او درس عبرتی برای همه انسان ها در طول تاریخ گشت.

ریشه اصـلی بدبختی «قارون» همان «بخل» او بود. بخلی که سرچشـمه انکار عملی او نسبت به نبوت حضرت موسی علیه السلام و توحید پروردگار شد و به دنبال آن به فکر متهم ساختن پیامبر بزرگ خدا حضرت موسی علیه السلام، به عمل منافی عفت با یـک زن بـدکار افتاد که خداونـد به زودی او را رسوا کرد. او می پنـداشت که با داشـتن این مال و ثروت عظیم، هیـچ کس را قدرت رساندن آسیب به او نیست؛ به همین دلیل از هیچ گونه ظلم و ستمی بر قوم بنی اسرائیل دریغ نداشت

تا این که سرانجام به کیفر زشت کاریهای خود رسید.

*** در بخش دوّم از آیات، به داستان عبرت انگیز دیگری از گروه بخیلان و سرنوشت سیاه آنها اشاره می کند. گروهی که قرآن مجید از آنها، به اصحاب الجنّه (صاحبان باغ) یاد کرده، به نظر بعضی از مفسّران، گروهی از بنی اسرائیل بودند که در «یمن» در نزدیکی «صنعا» زندگی می کردند. بعضی از محققان، وجود کلمه «حردٍ» را در ادامه این آیات که به معنی «منع» می باشد و از واژه های متداول «یمن» است، اشاره به این معنی می دانند که آنها اهل یمن بودند.

آنها ده نفر بودند که باغ بزرگی را از پدر به ارث برده بودند، پدرشان مرد نیکوکار و سخاوتمندی بود و هنگامی که میوه ها و ثمره های باغ نمایان می گشت، در باغ را بر روی مستمندان می گشود تا آنها بهره کافی ببرند که این امر مایه برکت و وسعت اموال پدر گشته بود.

ولی فرزندان بخیل و ناخلف، به گمان این که بخش زیادی از این درآمد به جیب فقرا و نیازمندان می ریزد و دلیلی هم ندارد که اموال خودشان را این گونه ببخشند؛ تصمیم

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۷۴

گرفتند اجازه ندهند حتی یک فقیر هم وارد باغ آنها شود. به همین خاطر تصمیم گرفتند که یک روز صبح، بی سر و صدا با جمعی کارگر زبده به باغ بروند و پیش از آن که فقرا بیدار شده و با خبر گردند، تمام محصول را چیده و منتقل نمایند.

«برسوئی» در «روح البیان» می گوید: «این ماجرا مربوط به زمان کمی بعد از حضرت مسیح علیه السلام است. آنها پدری داشتند بسیار سخاوتمند که از آن باغ به اندازه نیاز

سال خود بر می داشت و بقیه را به نیازمندان می داد و به این ترتیب، مقدار قابل ملاحظه ای نصیب فقرا می شد که روزهای زیادی از آن برای معیشت خود بهره می گرفتند؛ ولی هنگامی که پدر از دنیا رفت، فرزندان گفتند: اگر ما کار پدرمان را ادامه دهیم، زندگی بر ما مشکل می شود؛ در حالی که ما عیالمندیم و در میان خود سوگند یاد کردند که در آغاز صبح، هنگامی که هنوز تاریکی به طور کامل از بین نرفته، میوه ها را بچینند؛ حتی برای این سخن خود، ان شاء اللّه هم نگفتند». «۱»

خداوند نیز مجازات سخت و دردناکی برای آنها قرار داد؛ «هنگام شب، در آن موقع که همه آنها در خواب بودند، عذابی فراگیر از ناحیه پروردگارت بر تمام باغ فرود آمد؛ فَطَاف عَلَيهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَ هُمْ نَائِمُونَ». «۲»

آری! آتشی سوزان و صاعقه ای مرگبار، چنان بر آن باغ فرود آمد که «آن باغ خرم و سر سبز به صورت خاکستر سیاه درآمد؛ فَاصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ». «۳»

احتمال دیگر نیز وجود دارد که «صریم» به معنی درخت بدون میوه باشد؛ یعنی، «صاعقه» فقط تمام میوه ها را از بین برد و تنها چوبی از درختان باقی ماند. و صبح روز بعد، هنگامی که خوشحال و راضی از نقشه خودشان به باغ آمدند؛ به محض ورود به باغ و دیدن آن منظره وحشتناک، فریاد کشیدند و گفتند: «ما راه را گم کرده ایم، ما همه چیز را از دست دادیم، بلکه ما محرومیم؛ فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا انَّا لَضَالُّونَ* بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ». «۴»

---

(۱)- «روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۱۱۴. (نگفتن ان شاء الله را از جمله «و لا یثتثنون» استفاده کردند

که منظور استثنای به مشیه الله است ولی مناسبتر با مفهوم آیه این است که بدون این که چیزی از میوه درختان را برای نیازمندان استثناء کنند).

(۲)- قلم، ۱۹.

(۳)- قلم، ۲۰.

(۴)- قلم، ۲۶ و ۲۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۷۵

ممکن است تعبیر «انّا لضالّون» اشاره به این داشته باشد که آنها در آغاز باور نداشتند که این باغ سوخته، همان باغ سرسبز و پر میوه آنهاست، ولی هنگامی که دقت نمودند از قرائن فهمیدند که این باغ، همان باغ خودشان است که چنین نابود شده است. لذا گفتند:

«بَلْ نَحْنُ مَحرُومُونَ».

احتمال دیگر نیز وجود دارد که این گم کردن راه خداست؛ زیرا آنها سعادت و خوشبختی خود را در «بخل» می پنداشتند، در حالی که راه صحیح همان راه پدر سخاوتمندشان بود.

در ادامه این آیات آمده است: این گروه بخیلان به زودی از خواب «غفلت» بیدار شدند و به ملامت یکدیگر پرداختند و اعتراف به گناه کردند و تصمیم گرفتند در آینده این کار را تکرار نکنند و از خداوند، باغی بهتر از آن را خواستند. در بعضی از روایات آمده است که خداوند، توبه آنها را قبول کرد و باغی بهتر و پربارتر به آنها عنایت فرمود.

به هر حال آیه فوق، بیانگر عواقب دردناک «بخل» و انحصارطلبی است که حتی در دنیای مادی نیز «بخل» کارساز نیست.

قابل توجه است که قرآن در آغاز این آیات، می گوید: «ما مردم مکه را نیز با چنین امتحانی آزمودیم؛ همان گونه که «اصحاب الجنّه» را آزمایش کردیم» و گویا این تعبیر، اشاره به قحطی و خشکسالی شدیدی است که در مکه بر اثر «بخل» و ترک انفاق روی داد و

ثروتمندان بخیل را به روز سیاه نشاند.

*** در سوّمین آیه سخن از سرنوشت فرد بخیلی در عصر رسول الله صلی الله علیه و آله است. مطابق بسیاری از تفاسیر، مردی از انصار به نام «ثعلبه بن حاطب» که در آغاز مرد بسیار تهی دستی بوده و همیشه آرزو داشت که روزی ثروتمند شود؛ به همین خاطر با اصرار فراوان از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تقاضا کرد که برای او دعا کند تا مال فراوانی به دست آورد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به او فرمود: «داشتن مقدار کم که بتوانی حقّش را ادا کنی بهتر از مقدار زیاد است که توانایی ادای حقّش را نداشته باشی»؛ یعنی، به زندگی ساده ات بساز و شاکر

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۷۶

باش. ولی او گفت: با خدا عهد می کنم، اگر ما را از فضل خود بهره مند سازد، به طور قطع صدقه خواهیم داد و از صالحان (شاکران) خواهیم بود؛ «وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَاللّٰهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحين». «۱»

سرانجام پیامبر صلی الله علیه و آله برای این مرد پر ادعای کم ظرفیت، بنا به اصرار خودش دعا کرد تا صحنه آزمونی برای او و سایرین باشد. چیزی نگذشت که به برکت دعای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، ثروت زیادی که انتظار آن را نداشت، به او رسید و روز به روز فزونی یافت.

صاحب دامهای زیادی شد و کارش بسیار رونق گرفت. امّا هنگامی که آیه زکات نازل شد؛ به او ابلاغ کردند که باید مقدار کمی از این اموال را به عنوان زکات، در اختیار نیازمندان بگذاری، آن مرد

«بخیـل» کم ظرفیت، پیمـان خود را بـا خـدا و پیـامبرش به دست فراموشـی سپرده و از پرداخت مقـدار نـاچیز زکـات خودداری ورزید.

قرآن در یک جمله کوتاه چنین می فرمایـد: «هنگامی که خداونـد از فضل و رحمتش به آنان داد؛ «بخل» ورزیدند و سرپیچی کردند و روی گردان شدند؛ فَلَمَّا آتَاهُم مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوا وَ هُم مُعرِضُونَ». «۲»

گرچه «ثعلبه» یک نفر بیش نبود، ولی هنگامی که کار و ثروتش رونق گرفت، از گروه بسیاری برای حفظ اموالش کمک می گرفت، لذا ممکن است صیغه های جمع در آیه، اشاره به همین مطلب داشته باشد.

احتمـال دیگر نیز وجود دارد که این گونه درخواست هـا را تنها «ثعلبه» از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله نکرد و این آزمایش نیز تنها برای او رخ نداد؛ بلکه افراد زیادی چنین تقاضایی را داشتند که نتوانستند از امتحان الهی، سرافراز بیرون آیند.

به هر حـال نتیجه پیمـان شـکنی و بخلشان، آن شـد که روح نفاق به طور پایـدار در دل آنان ریشه کنـد و تا قیامت ادامه یابـد؛ زیرا، عهدی را که با خدا بسته بودند، شکستند و دروغ گفتند؛ «فَأَعْقَبَهُم نِفاقاً فی قُلُوبِهِم الَی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ بِمَا اخْلَفُوا اللّهَ مَا وَعَدُوا وَ بِمَا

---

(۱)- توبه، ۷۵.

(۲)- توبه، ۷۶.

كَانُوا يَكْذِبُونَ» «۱».

آری! مردی که یک روز جزء عبّاد بود و او را حمامه مسجد «۲» می نامیدند و پیشانی او مانند زانوی شتر پینه بسته بود، بر اثر «بخل» و انحصارطلبی، رویاروی پیامبر صـلی الله علیه و آله قرار گرفت و حتّی به طور کنایه بر آیین اسلام و قانون زکات خرده گرفت و آن را شبیه جزیه اهل

کتاب شمرد و به این ترتیب در صف منافقان قرار گرفت و همه مسلمین نیز او را از جامعه اسلامی طرد کردند.

*** در چهارمین آیه، خداوند مجازات سنگین «بخیلان» را بیان می نماید، مجازاتی که در قرآن مجید، تنها در این مورد به کار رفته و درباره هیچ گناه دیگری دیده نمی شود، می فرماید: «آنها که «بخل» می ورزند، آنچه را خداوند از فضل خویش به آنها داده، انفاق نمی کنند، گمان نکنند به نفع آنهاست، بلکه برای آنها شر است؛ وَلا یَحْسَبَنَّ الَّذینَ یَبْخَلُون بِمَا آتَاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَیراً لَهُم بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُم ...» «۳»

سپس می افزاید: «به زودی آنچه را که آنها درباره آن «بخل» ورزیدند، در روز قیامت همانند طوقی به گردن آنان می افکنند (به صورت بار بسیار سنگینی که قدرت حرکت را از آنان می گیرد و آنها را در عرصه محشر رسوا می سازد.)؛ ... سَیُطَوَّقُونَ مَا بَخِلوُا بِهِ یَومَ الْقِیامَهِ ...» «۴».

در انتهای آیه می فرماید: «میراث آسمانها و زمین از آن خداست و خداوند از آنچه انجام می دهید، آگاه است؛ ... وَلِلّهِ مِیراثُ السَّمَاوَاتِ وَ الارضِ وَ اللّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبیرٌ» «۵».

این آیه اشاره به این دارد که نگهداری اموال و «بخل» کردن چه سودی دارد؛ در حالی که باید همه آنها را بگذارید و بروید.

گرچه بعضی از روایات، آیه فوق را به مسئله منع «زکات» تفسیر کرده اند، ولی در ظاهر مفهوم آیه، عام است و انواع «بخل» را شامل می شود؛ حتی به گفته بعضی از

---

(۱)- توبه، ۷۷.

(۲)- این تعبیر کنایه ای که به معنی کبوتر مسجد است، به خاطر کثرت حضور او در مراسم عبادی مسجد بکار رفته است.

(۳)- آل عمران، ۱۸۰.

(۴)- آل

عمران، ۱۸۰.

(۵)- آل عمران، ۱۸۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۷۸

مفسران علاوه بر «بخل» در اموال، «بخل» در علم و دانش و مانند آن را نیز شامل می شود.

در این که به چه صورت طوقی به گردن آنها می افتد، باید گفت: مطابق بعضی از روایات، آن اموال به صورت طوق آتشین در می آید. چنان که تفسیر عیّاشی از امام باقر علیه السلام نقل می کند: «هر کس زکات مال خود را نپردازد، خدا آن را به صورت اژدهایی از آتش مبدّل می کند و به گردن او می افکند و پیوسته او را می گزد (و به او گفته می شود، همان گونه که در دنیا این اموال را هرگز از خود دور نمی کردی، اکنون آنها را بردار و به گردن بیفکن)». «۱»

از تعبیر بالا به خوبی روشن می شود که تعبیر به «طوق» در واقع تجسّمی از اعمال آنها در دنیاست؛ زیرا «طوق» چیزی است که از انسان دور نمی شود. به هر حال، تعبیرات مختلف آیه، همه حکایت از زشتی «بخل» و خوبی «انفاق» در راه خدا و «سخاوت» در اموال و مواهب خداداد می کند.

قابل توجه این که، اموال «بخیلان» نه تنها در قیامت، طوقی بر گردن آنها می شود، بلکه در دنیا نیز همیشه باید بار سنگین حفظ و نگهداری و محاسبه آن را بر گردن نهند و سپس آن را رها ساخته و به سرای دیگر برای پاسخ گویی بشتابند.

*** در پنجمین آیه، خداوند بخیلانی را که نه تنها خود بخیلند، بلکه دیگران را نیز به «بخل» دعوت می کنند، مورد نکوهش قرار داده است؛ زیرا آنها به عنوان مصداق روشنی از «مختال فخور «۲»» معرفی گردیده اند و در چندین آیه از

قرآن مجید تصریح شده است که خداوند «مختال فخور» را دوست ندارد. خداوند در مورد این گروه می فرماید: «مختال فخور، همان کسانی هستند که «بخل» می ورزند و مردم را نیز دعوت به «بخل» می نمایند و هر کس از این فرمان روی گردان شود (به خدا زیانی نمی رساند)؛ زیرا

---

(۱)- تفسیر برهان، جلد ۱، صفحه ۳۲۷. تفسیر عیاشی، جلد ۱، صفحه ۲۰۷.

(۲)- مختال فخور: متکبر فخر فروش.

خداوند غنی و حمید است؛ الَّذینَ یَبْخَلُونَ وَ یَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالبُخْلِ وَ یَکْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ أَعْتَدْنَا لِلْکَافِرینَ عَذاباً مُهیناً» «۱».

بدیهی است که خداوند، هرگز انسانی را که همیشه در تضاد مطلق با صفات «جلال» و «جمال» خداست، دوست نخواهد داشت و او را مشمول عنایات خاص خود نخواهد نمود.

جالب توجه این که، در آیات قبل از آن، اشاره به مصائب مختلف زندگی انسان ها کرده و می فرماید: فلسفه این مصائب آن است که به زندگی مادی خود دلبسته نباشید؛ یعنی، از امکانات مادی مغرور نشوید و بدانید «بخل» شما را ثروتمند نمی کند، بلکه با وزش نسیمی، دفتر ایّام بر هم می خورد و ثروتمندترین مردم ممکن است در یک شب به فقیرین مردم تبدیل شود؛ پس فخر و مباهات به ثروت چه معنی دارد و «بخل» چه مشکلی را حل می کند؟

نکته مهم دیگر این که دعوت بخیلان از سایر مردم به «بخل» به خاطر آن است که می خواهند همه، همرنگ آنها باشند تا در میان جمعیت رسوا نشوند، به علاوه چون این گونه افراد، عواطف انسانی را زیر پا گذارده اند، افرادی بی رحم و سنگ دلند؛ حتی از «سخاوت» و ترحم دیگران به فقرا و

نیازمندان، احساس رنج و ناراحتی می کنند.

در این رابطه امام صادق علیه السلام می فرمایند: «امیر مؤمنان علیه السلام دستور داد که پنج «وسق» «۲» خرما برای شخصی بفرستند و این شخص مرد سخی و بخشنده ای بود که نیازمندان از او بهره می بردند و هرگز نه از علی علیه السلام و نه از دیگران، چیزی طلب می کرد. شخص (بخیلی که در آنجا بود) عرض کرد: ای امیر مؤمنان! این شخص تقاضایی از شما نکرده بوده، به علاوه یک وسق کافی است. امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: «لاكَثَّرَ اللّهُ فی المُؤْمِنینَ ضَرْبَکَ، اعْطِیَ أَنَا و تَبْخَلُ انْتَ ...؛ خداوند در میان مؤمنان مانند تو را زیاد نکند. من دارم می بخشم، تو داری بخل می ورزی، خدا خیرت دهد، اگر من به کسی که امید بخشش را دارد، تنها بعد از درخواست

---

(۱)- نساء، ۳۷.

(۲)- هر وسق برابر با شصت مَن می باشد.

کمک کنم، در حقیقت بهای چیزی را که از او گرفته ام، داده ام؛ زیرا، آبروی خود را نزد من ریخته است». «۱»

*** در ششمین آیه، ضمن اشاره به مجازات شدید بخیلان، می فرماید: «اما کسی که «بخل» ورزیده و از این راه، بی نیازی طلبد و پاداش نیک (الهی) را تکذیب کند، ما او را در مسیر دشواری قرار می دهیم و آن هنگام که (در جهنم) سقوط می کند، دیگر اموال او به حالش سودی نخواهد داشت؛ وَ امَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنی* وَ کَذَّبَ بِالْحُسْنی* فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْعُسْری- وَ مَا یُغْنِی عَنْهُ مَالُهُ اذْا تَرَدّی». «۲»

از این تعبیر به خوبی روشن می شود:

اولًا «بخل» سبب بی نیازی و ثروت نمی شود؛ بلکه پیمودن این راه، کار را در دنیا و

آخرت بر انسان مشکل می کند (توجّه داشته باشید که واژه «العسری» در آیه مطلق است و هرگونه مشکلی را در دنیا و آخرت شامل می شود).

ثانیاً، به فرض که از این راه ثروت عظیمی بیاندوزد و آن را در آخرت با خود ببرد، در آن هنگام که در جهنم سقوط می کند، چه سودی به حال او خواهد داشت.

در تفسیر «یُسْر» که نقطه مقابل «عُسْر» است، مفسران بزرگ، احتمالات زیادی داده اند که نقطه مقابل این احتمالات، در مورد «عُسْر» نیز صادق است. نخست این که منظور از آن زمینه های توفیق و آسان شدن راه اطاعت خداست- در برابر واژه «عُسْر» که درباره سلب توفیق و پیچیدگی راه طاعت است- بعضی آن را به معنی راه آسان زندگی و بعضی، راه بهشت و پاداشهای بزرگ الهی و بعضی دیگر به معنی امدادهای غیبی و مانند آن شمرده اند؛ ولی همان گونه که در بالا اشاره شد، «عسر»- و همچنین یسر مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که تمام اموری را که مربوط به دنیا و آخرت است، شامل می شود.

***

(۱)- وسائل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۳۱۸.

(۲)- اللیل، ۸ تا ۱۱.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۸۱

در هفتمین آیه، خداوند یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را مخاطب ساخته و بخیلان را مورد نکوهش شدید قرار داده و می فرماید: «آری! شما همان جمعیتی هستید که برای انفاق در راه خدا فراخوانده می شوید، بعضی از شما «بخل» می ورزند و هرکس بخل کند، نسبت به خودش بخل کرده است؛ هَا أَنْتُم هَؤُلاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فی سَبیلِ اللّهِ فَمِنْکُمْ مَنْ یَبْخَلُ وَ مَن یَبْخَلْ فَانَّمَا یَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ» «۱» و برای این که ناآگاهان تصور

نکننـد، خداوند نیازی به این انفاقها دارد، در ادامه این آیه می فرماید: «خداوند بی نیاز است و شـما همه نیازمند و فقیر هستید؛ ... وَاللّهُ الغَنِیُّ وَ أَنْتُمُ الفُقَراءُ ...» «۲».

بنـابراین آنچه را انفـاق می کنیـد، در واقع امانتهـای الهی است که چنـد روزی نزد شـما برای آزمون و امتحان و تعلیم و تربیت قرار داده شده و خدا دستور داده، بخشی از این امانت را به بندگان فقیرش بسپارید یا در راه جهاد مصرف کنید.

در انتهای آیه، افراد «بخیل» را تهدیـد می کند که: «هر گاه از دسـتورهای خداوند (درباره انفاق فی سبیل اللّه) سـرپیچی کنید، خداوند گروه دیگری را به جای شـما می آورد که مانند شـما نباشـند؛ ... وَ انْ تَتَوَلَّوا یَسْتَبْدِل قَوماً غَیرَکُم ثُمَّ لایَکُونُوا امْثَالَکُم». «۳»

به این ترتیب «بخیلان» تهدید به نابودی گردیده اند و این شدیدترین تهدیدی است که درباره «بخیلان» شده است.

گرچه مصـداق انفـاق در راه خـدا، به تنـاسب قرائنی که در آیـات وجود دارد، انفـاق در راه «جهاد» است؛ ولی مفهوم گسترده آن، هر کار خیری را شامل می شود.

بسـیاری از مفسـران شـیعه و اهل سـنت، در ذیل آیه مورد بحث چنین نقل کرده انـد که بعـد از نزول آیه فوق، جمعی از یاران پیـامبر صـلی الله علیه و آله عرض کردنـد: منظـور از گروهی که خداونـد در قرآن به آنهـا اشـاره کرده که در صـورت «بخـل» ورزیدن و سرپیچی از دستورات الهی جایگزین شما می کند، کیست؟

پیامبر صلی الله علیه و آله دست خود را بر شانه سلمان- یا به روایت دیگر بر پای سلمان- که نزدیک

---

(۱)- محمّد، ۳۸.

(۲)- همان.

(۳)- همان.

او نشسته بود زد و فرمودند: «هَذَا وَ قَومُهُ

وَالَّذی نَفْسی بِیَدِهِ لَوکَانَ الایمانُ مَنُوطاً بِالثُرَیّا لَتَناوَلَهُ رِجالٌ مِنْ فَارْسٍ «۱»؛ منظور خداوند، این مرد و قوم اوست؛ به خدایی که جانم در دست اوست، سوگند! اگر ایمان به ثریّا (در دورترین نقطه آسمان) بسته باشد، گروهی از مردان فارس آن را به چنگ می آورند».

*** در هشتمین آیه، بعد از دستور به «انفاق» و تأکید بر این که «انفاق» خیر و خوبی برای شما به ارمغان می آورد، می فرماید: «آنها که از «بخل» و حرص خویش مصون بمانند، رستگارند؛ ... وَ مَنْ یُوقَ شُحَ نَفْسِهِ فَاولئکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «۲».

به گفته راغب اصفهانی در کتاب «مفردات»، «شح»- بر وزن مخ- به معنی بخلی است که با حرص آمیخته باشد و به صورت عادت در آید.

«فلاح» نیز به معنی شکافتن و بریدن است که در هر نوع خوشبختی، رستگاری، پیروزی و رسیدن به مقصد به کار رفته است که آن را به فلاح مادی و فلاح معنوی تقسیم کرده اند.

قبل از آیه فوق، قرآن کریم هشداری در مورد فتنه بودن اموال و اولاد می دهد که گویا با این بیان، موانع انفاق را معرّفی می کند؛ زیرا، گاهی وسوسه های فرزندان که مبادا بخششهای پدر و مادرشان خللی در ارث آنها وارد کند و گاهی نیز وسوسه های درونی خود انسان نسبت به آینده فرزندانش که مبادا بعد از او، گرفتار فقر شوند، مانع انفاقشان می شود که به یقین تمام این وسوسه ها از موانع «فلاح» و رستگاری است و سبب حرص و «بخل» می شود.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که ایشان از سر شب تا به صبح، طواف خانه خدا می کرد و پیوسته می فرمودند: «اللّهُمَّ قِنی شُحَّ نَفْسی؛

خداوندا! مرا از «بخل» و

---

(۱)- این حدیث را «قرطبی» در تفسیر «جامع الاحکام» و «برسویی» در «روح البیان» و «فخر رازی» در «تفسیر کبیر» و «مراغی» در تفسیر خود، و «طبرسی» در «مجمع البیان» و «ابو الفتوح رازی» در تفسیرش و «سیوطی» در «درّ المنثور» و گروه دیگری در تفاسیر خود در ذیل همین آیه آورده اند.

(۲)- تغابن، ۱۶، حشر، ۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۸۳

حرص نفسم نگاه دار.» راوی می گوید، عرض کردم: فدایت شوم! امشب دعایی غیر از این نفرمودی؟ فرمود: «وَ ایُّ شَی ءٍ اشَدُّ مِنْ شُحِ النَّفْسِ انَّ اللّهَ یَقُولُ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَاولئکَ هُمُ المُفلِحُون؛ چه چیزی بدتر از حرص و «بخل» نفسانی است؛ خداوند می فرماید:

کسانی که از حرص و «بخل» نفس خویش در امان باشند، رستگارند». «۱»

بنابراین «بخل» از موانع مهم رستگاری است و اهمّیت این امر تا جایی است که امام صادق علیه السلام از سر شب تا صبح، در خانه خدا و در ضمن طواف خود پیوسته این دعا را می خواند و به عنوان مهمترین حاجت خویش آن را از خدا می طلبد.

تعبیر «خَیراًلِانفُسِکم» بعد از امر به انفاق، اشاره به این نکته لطیف دارد که سخاوت و انفاق در راه خدا، آثار مفیدش عاید خود انسان می شود؛ روح را پرورش می دهد و دل را از تیرگی های حرص و «بخل» پاک ساخته و برکات مادی و معنوی را به خانه انسان سرازیر می کند.

این بحث را با ذکر حدیثی در تفسیر معنی «شح» به پایان می بریم. امام صادق علیه السلام از «فضیل بن عیاض» سؤال فرمود: آیا می دانی «شحیح» چه کسی است؟ او در جواب عرض می کند: همان بخیل است.

امام علیه السلام فرمود: «الشُّحُ اشَدُّ مِنَ الْبُخلِ انَّ الْبَخیلَ یَبْخَل بِمَا فی یَدِهِ وَالشّحیحُ یَشُحُّ عَلَی مَا فی ایْدِی النَّاسِ وَ عَلَی مَا فی یَدِهِ حَتّی لایَری فی ایْدِی النّاسِ شَیْئاً الّا تَمَنّی انْ یَکُونَ لَهُ بِالْحِلِّ وَ الْحَرَامِ، لایَشْبَعُ وَ لایَقْنَعُ بِمَا رَزَقَهُ اللّهُ عَزّوجلّ؛ شح از «بخل» شدیدتر است. «بخیل» کسی است که در آنچه دارد «بخل» می ورزد، ولی «شحیح» هم نسبت به آنچه در دست مردم است «بخل» می ورزد و هم آنچه خود در اختیار دارد، تا آنجا که هر چه را در دست مردم ببیند، آرزو می کند که آن را به چنگ آورد، خواه از راه حلال باشد یا حرام و هرگز قانع به آنچه خداوند به او روزی داده، نیست». «۲»

*** در نهمین آیه، ضمن طرح مسئله «بخل» تحت عنوان تقتیر، می فرماید: «یکی از ویژگیهای «عباد الرّحمن»- بندگان خاص خداوند بخشنده- این است که هنگامی که انفاق

---

(۱)- نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۳۴۶.

(۲)- نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۲۹۱.

می کنند، نه اسراف دارند و نه سختگیری؛ بلکه در میان این دو، حد اعتدالی دارند؛ وَالَّذینَ اذا انْفَقُوا لَم یُسْرِفُوا وَ لَم یَقْتُرُوا وَ کَانَ بَینَ ذَلِکَ قَواماً». «۱»

«یقتروا» از ماده «قَتْر» (بر وزن صبر) به معنی (تنگ گرفتن) است که نقطه مقابل اسراف می باشد و گاه «اسراف» و «اقتار» را در مقابل یکدیگر قرار می دهند. یکی آن است که بیش از حد لازم و دیگری آن است که کمتر از مقدار لازم انفاق کنند

در واقع «قتر» و «اقتار» مراحل ضعیف «بخل» است؛ زیرا حدّ اقل چیزی انفاق می شود، هر چند کمتر از مقدار شایسته باشد؛

در حالی که در مراحل شدیدتر «بخل» هیچ گونه انفاقی در کار نیست. با این حال، خداوند بندگان ویژه خود را از این صفت نیز پاک و مبرّا می داند.

بسیاری از مفسّرین «اقتار» را به معنی «بخل» یا «شحّ» و مانند آن تفسیر کرده اند و در روایتی که در تفسیر «علی بن ابراهیم» از امام صادق علیه السلام نقل شده «لم یقتروا» به معنی «لَم یَبْخَلُوا فی حَقِّ اللّهِ عَزّ وَجَلّ» تفسیر شده است «۲».

در بعضی از تفاسیر آمده است که یکی از خلفا می خواست دخترش را به یکی از امرای دولتش بدهد. هنگامی که از داماد سؤال کرد: مقدار هزینه عروسی را چه اندازه در نظر گرفته ای؟ در پاسخ در تعبیر جالبی گفت: «الحَسَنَهُ بَینَ السَّیِئَتَینِ»؛ «۳» سپس آیه گذشته را تلاوت کرد. «۴»

در دهمین و آخرین آیه مورد بحث، خداوند خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«به آنها (مشرکان) بگو، اگر شما مالک خزائن رحمت پروردگار من بودید، به یقین (به خاطر بخل و تنگ نظری) امساک می کردید. مبادا انفاق کردن مایه فقر و تنگدستی شما شود؛ قُل لَوْ انْتُمْ تَمْلِکُون خَزائِنَ رَحمَهِ رَبّی اذاً لَامْسَکْتُم خَشْیَهَ الْانفاقِ». «۵»

در پایان آیه می فرماید: «انسان، موجود بخیلی است؛ کَانَ الانسانُ قَتوراً». در اینجا

---

(۱)- فرقان، ۶۷.

(۲)- تفسیر علی بن ابراهیم. جلد ۲، صفحه ۱۱۷.

(۳)- کار خوبی که در میان دو کار بد قرار دارد.

(۴)- تفسیر الجامع الاحکام القرآن، قرطبی، جلد ۷، صفحه ۴۷۸۹.

(۵)- اسراء، ۱۰۰.

واژه «انسان» اشاره به انسان های تربیت نایافته ای است که در مسیر «بخل» و امساک و «تقتیر» قرار می گیرند و الّا انسانی که تحت تعلیم و

تربیت «اولیاء اللّه» قرار گرفته و یا حتی انسانی که فطرت خداداد خود را حفظ نموده است، بخیل و ممسک و قتور نخواهد بود.

از تعبیر آیه فوق استفاده می شود که «بخل» همیشه به خاطر نیازهای شخصی یا گروهی نیست؛ بلکه این رذیله اخلاقی، گاهی به صورتی در می آید که اگر انسان تمام خزاین خداوندی را در اختیار داشته باشد، باز هم «بخل» می ورزد، هر چند نیازش با مقدار کمی از آن بر طرف می شود.

تعبیر به «کانَ الانسانُ قَتُورا؛ انسان موجود بخیلی است» در آیه فوق به صورت مطلق، نظایر دیگری نیز در قرآن مجید دارد؛ مانند:

«انَّ الانسانَ لِرَبِّهِ لَکَنُود «۱»»؛ ... «انَّ الانسانَ لَکَفُورٌ «۲»»؛ «انَّ الانسانَ لَکَفُورُ مُبین «۳»»؛ «انَ الْانسَانَ لَظَلوُمٌ کَفَّارٌ» «۴» و امثال این تعبیرات، همه اشاره به انسان هایی دارد که فطرت پاک اولیه خویش را از دست داده و از تربیت انبیا و اولیا و مربیان اخلاقی دور مانده اند و گرنه هیچ انسانی در ذات خود، ناپاک، آلوده، بخیل، ظالم و کفران کننده آفریده نشده است.

نظام آفرینش بر پاکی و سعادت انسان ها بنا نهاده شده است، نه بر زشتی و آلودگی آنها. «۵»

نتیجه

آیات فوق به خوبی دیدگاه و بینش اسلام را نسبت به چهره «بخل» نشان می دهد؛ نمونه هایی از کارهای بخیلان و سرنوشت شوم آنها و آثار و پیامدهای «بخل» را در زندگی مادی و معنوی مشخص می کند و از «بخل» به عنوان یک رذیله مهم اخلاقی نام می برد. رذیله ای که با «فلاح» و رستگاری و سعادت انسان ها هرگز سازگار نیست.

---

(۱)- عادیات، ۶.

(۲)- حج، ۶۶.

(۳)- زخرف، ۱۵.

(۴)- ابراهیم، ۳۴.

(۵)- در تفسیر نمونه ذیل آیات شرح بیشتری داده شده است.

در قرآن، ج ۲، ص: ۳۸۶

بخل در آینه روایات اسلامی

در احادیث اسلامی، روایات تکان دهنده ای درباره «بخل» دیده می شود، از جمله:

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرمایند: «الْبَخیلُ بَعیدٌ مِنَ اللّهِ بَعیدٌ مِن النّاسِ، قَریبٌ مِنَ النّارِ «۱»؛ بخیل از خدا دور است، از مردم نیز دور است و به آتش دوزخ نزدیک است». همین مضمون (با مختصر تفاوتی) از امام علی بن موسی الرّضا علیه السلام نقل شده است.

۲- در حدیث دیگری، امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «النَّظَرُ الَی الْبَخیل یُقْسِی الْقلْبَ «۲»؛ نگاه کردن به بخیل، انسان را سنگدل می کند». این تعبیر نشان می دهد که باطن بخیلان آن قدر تاریک و آلوده است که بازتاب آن در چهره آنان، سبب سنگدلی نگاه کننده می شود.

۳- در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که «آن حضرت در حال طواف خانه خدا بود، مردی را مشاهده کرد که در پرده خانه کعبه در آویخته و می گوید: خداوندا! به حرمت این خانه سوگندت می دهم که گناهان مرا ببخش».

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به آن مرد فرمودند: مگر گناه تو چیست؟ آن را توصیف کن.

عرض کرد: بزرگتر از آن است که بتوانم توصیف کنم.

حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: وای بر تو! گناه تو بزرگتر است یا خشکی ها؟!

عرض کرد: گناه من بزرگتر است ای رسول خدا!

حضرت فرمودند: گناه تو بزرگتر است یا دریاها؟!

عرض کرد: گناه من ای رسول خدا!

حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: گناه تو بزرگتر است یا آسمانها؟!

عرض کرد: گناه من.

باز حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: گناه تو بزرگتر است

یا عرش خدا؟!

عرض کرد: گناه من بزرگتر است ای رسول خدا!

حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: (بگو ببینم) گناه تو بزرگتر است یا خداوند؟!

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۷۳، صفحه ۳۰۸.

(۲)- تحف العقول، صفحه ۲۱۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۸۷

عرض کرد: خدا بزرگتر و بالاتر و گرامی تر است.

حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: وای بر تو! بگو ببینم چه گناهی کرده ای (که از آن به این بزرگی یاد می کنی)؟

عرض کرد: ای رسول خدا! من آدم ثروتمندی هستم؛ ولی هنگامی که نیازمندی به سراغم می آید، گویی شعله آتشی را در برابر من قرار داده اند. (آری! من از دیدن نیازمندان وحشت دارم و متنفّرم).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: از من دور شو و مرا به آتش خود نسوزان. سوگند! به خدایی که مرا به هدایت و کرامت مبعوث کرده، اگر در میان رکن و مقام (گرامیترین نقاط روی زمین در کنار خانه خدا) بایستی و دو هزار سال عبادت کنی و گریه کنی، به حدی که از چشمت نهر آب جاری شود و درختان را سیراب کند، سپس بمیری، در حالی که لئیم و بخیل هستی، خداوند تو را به صورت در آتش خواهد افکند، آیا نمی دانی که خداوند می گوید: هر کس «بخل» کند، درباره خود «بخل» کرده و هر کس از «بخل» خویش در امان باشد، رستگار است». «۱»

این حدیث نشان می دهد که «بخل» سرچشمه انواع گناهان و مفاسد می شود که انسان را تا این حد از خدا دور می سازد.

۴- در حدیث دیگری، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «یَقُولُ قَائِلُکُم الشَّحِیحُ أَعْذَرُ مِن الظّالِمِ وَ أَیُّ ظُلْمٍ أَظْلَمُ عِنْدَاللّهِ مِنَ

الشُحِّ حَلَفَ اللّهُ بِعِزَّتِهِ وَ عَظَمَتِهِ وَ جَلالِهِ لايَدْخُلُ الجَنَّه شَحيحٌ وَ لابَخيلٌ؛ بعضی از شما می گویند: بخیل از ظالم معذورتر است، ولی چه ظلمی نزد خدا از بخل برتر می باشد؛ خداوند به عزت و عظمت و جلال خود سوگند یاد کرده است که هرگز حریص و بخیل وارد بهشت نشود». «۲»

۵- در حدیث دیگری، پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: الشُّحُ وَ الایمانُ لایَجْتَمِعانِ فی قَلْب واحِدِ؛ بخل و حرص با ایمان در یک قلب جمع نمی شود (آنجا که پای حرص و «بخل» در میان آید، ایمان از آنجا رخت بر می بندد». «۳»

---

(۱)- جامع السّعادات، جلد ۲، صفحه ۱۱۱.

(۲)- همان مدرك.

(۳)- همان مدرك.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۸۸

۶- در جای دیگر نیز پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: «الْبُخْلُ شَجَرَةٌ تَنْبُتُ فی النّارِ فَلایَلِجُ النّار الّا بَخیلٌ؛ بخل درختی است که در آتش دوزخ می روید و به همین جهت، تنها بخیلان وارد دوزخ می شوند». «۱»

۷- نقل شده است که یکی از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جهاد شهید شد؛ زنی از آشنایانش برای او می گریست و می گفت: وا شهیدا!، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «از کجا می دانی او شهید از دنیا رفته؛ فَلَعَلَّهُ کَانَ یَتَکَلّمُ بِمَا لایَعنیهِ او یَبْخَلُ بِمَا لا یَنْقُصُهُ؛ شاید او درباره مسایلی که به وی مربوط نبوده، سخن می گفته است یا نسبت به چیزی که کمبودی برای او ایجاد نمی کرده «بخل» می ورزیده است». «۲»

این حدیث نشان می دهد که سخنان بیهوده و «بخل» مخصوصاً در جایی که لطمه ای به انسان نمی زند، سبب می شود که بزرگترین افتخار یک انسان؛ یعنی، «شهادت» را کمرنگ یا

بی رنگ کند.

۸- از آن حضرت نقل شده که فرمود: «جَاهِلٌ سَخِيٌّ احَبُّ الَی اللّهِ مِنْ عَابِدٍ بَخيلٍ وَ ادْوَی الدّاءِ البُخْلُ؛ جاهل با سخاوت نزد خدا، از عابد بخیل محبوبتر است و بدترین دردها درد «بخل» است». «۳»

این حدیث بیانگر آن است که «بخل» آثار عبادت عبّاد را نیز از میان می برد.

۹- باز از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «المُوبِقاتُ ثَلاثٌ شُحٌ مُطاعٌ وَ هَویً مُتَبَّعٌ وَ اعجَابُ المَرْءِ بِنَفسِهِ؛ سه چیز باعث هلاکت است، «بخل» و «حرصی» که انسان از آن اطاعت کند و «هوای نفسی» که از آن تبعیت نماید و «خودپسندی» انسان نسبت به خویش». «۴»

۱۰- هر چند پیرامون این موضوع، روایات زیادی وجود دارد؛ اما، این بحث را با حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله پایان می دهیم.

در این حدیث چنین آمده است: «گروهی از اسیران (خطرناک) را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند؛ حضرت صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام دستور داد، همه آنها را گردن بزنند؛ ولی یکی از آنها را استثنا کردند.

---

(۱)- جامع السعادات، جلد ۲، صفحه ۱۱۰.

(۲)- همان مدرک، صفحه ۱۱۱.

(۳)- همان مدرک، صفحه ۱۱۰.

(۴)- همان مدرک.

آن مرد پرسید: چرا مرا از یارانم جدا کردی، در حالی که که گناه ما یکسان بوده است؟

حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: به این علت که خداوند متعال به من وحی فرستاده است که تو سخاوتمند قوم خود هستی و من تو را (به این جهت) نمی کشم. آن مرد مسلمان شد و شهادت به یگانگی خداوند و رسالت

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله داد». «۱»

ریشه و نشانه های بخل

ریشه اصلی این رذیله اخلاقی، مانند بسیاری از رذایل دیگر، ضعف مبانی ایمان و «معرفه الله» است. کسی که خداوند را بر همه چیز قادر می داند و معتقد است که ریشه تمام خیرات و برکات، ذات پاک حق تعالی است، باید به طور قطع به وعده های الهی در مورد آثار مادی و معنوی «انفاق» در راه خدا اعتقاد داشته باشد که با این اعتقاد، امکان ندارد گرفتار این خوی زشت گردد.

امام امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «البُخْلُ بِالمَوجُودِ سُوءُ الظَنِّ بِالمَعْبُودِ؛ بخل ورزیدن نسبت به آنچه انسان دارد، به خاطر سوء ظن به خداست (سوء ظن به وعده های او و قدرتش بر همه چیز)». «۲»

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است «ان کانَ الخَلَفُ مِنَ اللَّهِ عزّوجلَّ حَقّاً فَالبُخْلُ لِماذَا؛ اگر جانشینی از سوی خداوند متعال، حق است؛ پس بخل برای چیست؟» «۳»

در کتاب «فقه الرضا» آمده است: «ایّاکُمْ وَ البُخْلَ فَانَّهَا عَاهَةٌ لاتَکُونُ فی حُرٍّ وَ لا مُؤمِنٍ انَّها خِلافُ الایمانِ؛ از بخل بپرهیزید؛ زیرا «بخل» آفتی است که در انسان آزاده و با ایمان هرگز نخواهد بود، «بخل» خلاف ایمان است». «۴»

در حدیث قدسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که خداوند می فرماید: «یَا عَبدِی اَتبْخَلُنی ام تَتَّهِمُنی ام تَظُنُّ انّی عَاجِزٌ غَیرُ قَادِرٍ عَلَی اثَابَتِکَ «۵»؛ بنده من! آیا نسبت به من «بخل» می ورزی یا مرا متهم می سازی یا گمان می کنی که من عاجزم و توانایی ندارم به تو پاداش دهم».

---

(۱)- میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۲۷۷، حدیث ۸۳۸۰.

(۲)- غرر الحکم، حدیث ۱۲۵۸.

(۳)- بحار الانوار،

جلد ۷۰، صفحه ۳۰۰.

(۴)- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۴۶.

(۵)- بحار الانوار، جلد ۹۳، صفحه ۱۰

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۹۰

اخلاق در قرآن ج ۲ ۴۲۱

آری! آزادگان و مؤمنان و آنهایی که به وعده های الهی، دلگرم و مطمئن هستند و آنهایی که قدرت خدا را بر هرگونه پاداش، باور کرده اند، هرگز هنگام انفاق در راه خدا، دستشان نمی لرزد و «بخل» را راه وصول به بی نیازی نمی دانند؛ بلکه تا آنجا که در توان دارند، به بندگان خدا، جود و بخشش می کنند و عوض را از کسی می طلبند که هم سخاوتمند است و هم از همه چیز آگاه و هم بر همه چیز قادر.

از نشانه های دیگر «بخل» آوردن عذرهای گوناگون، برای خودداری از کمک به دیگران است. بخیلان برای پوشاندن رذیله اخلاقی خود در برابر مردم، به عذرهای واهی متوسل می شوند و حتی گاهی با همین عذرها، خود را فریب می دهند؛ مثلًا با این که پول فراوانی دارد، اما حاضر نیست مقدار کمی از آن را ببخشد یا این که وام دهد؛ بلکه به عذرهایی مانند این که شاید برایم مشکلی پیش آید یا احتمال دارد فرزندم بیمار شود و یا احتمال دارد میهمانهایی برایم بیایند یا در آینده وضع بازار از نظر اقتصادی به کسادی گراید، متوسل می گردد.

امام علی بن ابی طالب علیه السلام در این رابطه می فرمایند: «الْبَخِیلُ مُتَحَجِّجٌ بِالمَعاذِیرِ و التَّعالِیلِ؛ شخص بخیل متوسل به عذرها و علتهای (واهی) می شود». «۱»

در جای دیگر نیز می فرمایند: «کَثْرَةُ العِلَلِ آیَةُ البُخْلِ؛ کثرت تعلّل و عذرهای واهی، نشانه «بخل» است». «۲»

از نشانه های دیگر افراد بخیل، پوشاندن نعمتهاست. آنها به بهانه های مختلف سعی دارند، نعمتهای خدادادشان را

از دیـد مردم دور نگه دارند، مبادا کسـی از آنها تقاضایی کند. البته در بسـیاری از اوقات پوششـهای کاذبی از قبیل چشم زخم مردم و تنگ نظریها به احتمال بروز خطر برای آن درست می کنند.

نشانه دیگر «بخل» آن است که هرگاه در راه خدا چیزی را انفاق کند، سـخت ناراحت می شود؛ گویی بار سنگینی بر دوش او نهاده و یا عزیزی از عزیزانش از دست رفته است.

***____

(۱)- غرر الحکم، حدیث ۱۲۷۵.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۷۴، صفحه ۲۰۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۹۱

آثار و پیامدهای بخل

در میان صـفات نکوهیـده و رذایل اخلاقی کمتر صـفتی به اندازه «بخل» مشـکل آفرین بوده و هست و پیامدهای سوء داشـته و دارد، از جمله این که: گرچه بخیـل در حفظ اموال خود می کوشـد ولی بیش از آن، آبروی خود را از دست می دهـد. در این رابطه نیز در روایات اسلامی اشاره هایی شده است که اجمالًا در ذیل مطرح می نماییم:

۱- حضـرت علی علیه السلام می فرمایند: «الْبَخیلُ یَسْمَحُ مِنْ عِرْضِهِ بِاكْثَرِ مِمَّا امْسَكَ مِن عَرَضِهِ؛ بخیل بیش از آنچه که از متاع دنیا برای خود نگهداری می کند، از عرض و آبروی خود می بخشد». «۱»

۲- بخیل زود دوسـتانش را از دست می دهد و در زندگی در برابر انبوه مشـکلات غریب و تنها می ماند. امیر مؤمنان علی علیه السـلام در این رابطه می فرماینـد: «لَیسَ لِبَخیلٍ حَبیبٌ؛ بخیل یار و دوست نـدارد!» «۲» اگر بخیل زمان کوتاهی دوسـتانی داشته باشد، «بخل» او سبب ذلّت دوستان و عزّت دشمنانش می شود. همان گونه که از امام علی علیه السلام نقل شده است:

«البُخْلُ (البَخیلُ) یُذِلُّ مُصاحِبَهُ وَ یُعِزُّ مُجانِبَهُ». «۳»

۳- «بخیل»، همیشه زحمت می کشد و ثمره کارش را وارثانش می برند؛

در دنیا بر خود سخت می گیرد و در آخرت نیز گرفتاریش به خاطر اندوختن اموال فراوان، زیاد است. حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «الْبَخیلُ خَازِنٌ لِوَرَثَتِهِ؛ بخیل خزانه دار ورثه خویش است (وارثانی که گاه یک درهم از اموال او را برایش انفاق نمی کنند). «۴»

۴- «بخیل» زندگی فقیرانه ای دارد؛ زیرا، هنگامی که «بخل» انسان شدت می یابد، نسبت به خویشتن هم بخیل می شود و آسایش زندگی اش از بین می رود؛ زیرا، همیشه در فکر حفظ اموال خویش و افزودن آن است. گاهی نیز گرفتار حالات روانی زشت و سوء ظن های شدید نسبت به اطرافیان خود می شود؛ مثلًا می پندارد که مردم چشم طمع

---

(۱)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۲، صفحه ۱۳۰، حدیث ۲۰۸۴.

(۲)- همان مدرک، جلد ۵، صفحه ۷۸.

(۳)- همان مدرک، جلد ۱، صفحه ۳۷۰، حدیث ۱۴۰۹.

(۴)- همان مدرک، جلد ۱، صفحه ۱۲۷، حدیث ۴۶۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۹۲

در اموال او دوخته اند و با حسادت و عداوت به او می نگرند.

احادیث اسلامی اشارات زیبایی به این مسئله دارد، از جمله در حدیثی، امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «عَجِبْتُ لِشَقِیِّ الْبَخیلِ یَتَعَجَّلُ الفَقْرَ الّذی مِنْهُ هَرَبَ وَ یَفُوْتُهُ الْغِنَی الّذی ایّاهُ طَلَبَ فَیَعیشُ فی الدُّنیا عَیشَ الفُقَراءِ وَ یُحاسَبُ فی الآخِرَهِ حِسابَ الاغنیاءِ؛ از بخیل بدبخت در شگفتم! به سرعت، سوی فقر پیش می رود که از آن می گریزد و غنا و بی نیازی را که می طلبد، از دست می دهد؛ در دنیا فقیرانه زندگی می کند و در آخرت باید حساب اغنیا را بپردازد». «۱»

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «اَقَلُّ النّاسِ راحَهً الْبَخیلُ؛ آرامش و آسایش بخیل از تمام مردم کمتر است». «۲»

۵-

«بخل» موجب بدنامی و سوء شهرت و لعن و نفرین مردم می شود؛ همان گونه که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند: «بِالْبُخْلِ تَكْثُرُ المَسَبَّةَ؛ به خاطر بخل، بدگویی و دشنام مردم زیاد می شود». «۳»

۶- «بخل» جامع بسیاری از اخلاق رذیله و صفات نکوهیده است و بسیاری از رذایل اخلاقی از آن نشأت می گیرد؛ مانند سوء ظن، حسد، ترس، جبن، از دست دادن اخلاص نیت و صفای باطن و گرفتاری در چنگال قساوت قلب؛ حضرت علی علیه السلام در این زمینه می فرمایند: «النَّظَرُ الَی البَخیلِ یُقْسِیَ الْقَلْبَ». «۴»

حدیث پر معنای دیگری از همان بزرگوار نقل شده است: «الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَساوِی العُیوبِ وَ هُوَ زِمامٌ یُقادُ بِهِ الَی کُلِّ سُوءٍ؛ بخل جامع تمام عیبها و زمامی است که انسان را به هر بدی می کشد». «۵»

درجات بخل

«بخل» مانند تمام صفات رذیله، دارای درجاتی است. بعضی از مراحل آن به قدری

---

(۱)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۴، صفحه ۳۴۶، حدیث ۶۲۸۰.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۳۰۰.

(۳)- شرح فارسی غرر الحکم، جلد ۳، صفحه ۲۰۰، حدیث ۴۱۹۵.

(۴)- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۵۳.

(۵)- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۳۰۷.

ضعیف است که ممکن است از دید بسیاری از افراد، مخفی بماند و بعضی از مراحل آن به قدری آشکار است که هر کس، حتی کودکان نیز آن را درک می کنند.

بعضی نسبت به اموال خود بخیلند؛ یعنی حاضر نیستند کمترین بهره ای به دیگران برسانند. بعضی از آن هم فراتر رفته، نسبت به اموال مردم بخیلند؛ یعنی اگر ببینند کسی به دیگری احسان قابل ملاحظه ای می کند، ناراحت می شوند. بعضی از آن نیز فراتر رفته، هرگاه ببینند افراد

اموالشان را برای خودشان به طور گسترده مصرف می کنند، ناراحت می شوند و این بدترین و عجیب ترین نوع بخل است.

از سوی دیگر، بعضی در امور مادی بخیلند و بعضی در امور معنوی؛ مانند کسی که نسبت به علم و دانش دیگران «بخل» می ورزد. بعضی در موضوعات مهم بخیلند؛ مانند بخشیدن اموال زیاد، در حالی که بعضی در کوچکترین مسائل «بخل» می ورزند، مانند سلام کردن! بعضی در انجام انفاقهای مستحب «بخل» نشان می دهند؛ در حالی که بعضی در واجبات، مانند ادای خمس و زکات «بخل» می ورزند.

گروهی بخل خود را بدون پوشش و توجیه نشان می دهند؛ در حالی که گروه دیگر، پوششهای ظاهری برای آن درست می کنند؛ مانند جلوگیری از اسراف، تأمین مخارج فرزندان، دوری از ریا و تظاهر و شک و تردید در استحقاق مستحقّین و مانند اینها.

بنابراین «بخل» شاخه های متعدد و اشکال گوناگون دارد که مؤمنان متقی باید مراقب همه آنها باشند و با آن در تمام اشکالش مبارزه کنند تا به حریم قرب پروردگار راه یابند.

در روایات اسلامی اشاره های لطیفی به اشکال و شاخه های «بخل» شده است از جمله:

۱- امام امیر المؤمنین علی علیه السلام می فرمایند: «الْبُخْلُ بِاخْراجِ مَا افْتَرَضَهُ اللّهُ سُبْحَانَهُ مِن الامْوَالِ اقْبَحُ البُخلِ؛ بخل در مورد پرداختن آنچه را که خدا بر انسان از اموال واجب کرده است، زشت ترین نوع آن است». «۱»

۲- در حدیث دیگری نقل شده است: (روزی) حضرت علی علیه السلام مقدار قابل

---

(۱)- غرر الحکم، حدیث ۲۰۳۸.

ملاحظه ای خرما برای کسی فرستاد. یکی از حاضران عرض کرد: به خداوند سوگند! آن شخص چیزی از شما مطالبه نکرده و کافی بود که یک پنجم آن را

برایش ارسال می کردید. امام علیه السلام فرمودند: «خداوند افرادی مانند تو را در میان مؤمنان زیاد نکند! من بخشش می کنم، تو بخل می ورزی». «۱»

۳- در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «انَّ ابْخَلَ النّاسِ مَنْ بَخِلَ بِالسَّلامِ؛ بخیل ترین مردم کسی است که حتّی در سلام کردن بخل می ورزد!». «۲»

۴- حدیث دیگری از همان حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده است: «الْبَخیلُ حَقّاً مَنْ ذُکِرْت عِنْدَهُ فَلَمْ یُصَلِّ عَلَیَّ؛ بخیل ترین اشخاص کسی است که نزد او اسم من برده شود و او صلوات نفرستد». «۳»

۵- از برخی روایات استفاده می شود که بعضی از مراحل «بخل» را تحت عنوان «لئیم» بودن، ذکر کرده اند که درجه شدید «بخل» است. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «الرِّجالُ ارْبَعَةٌ سَخِیٌّ وَ کَریمٌ وَ بَخیلٌ وَ لَئیمٌ، فَالسَّخیُ الّذی یَأْکُلُ وَ یُعْطِیَ و الکَریمُ الّذی لایَأْکُلُ وَ یُعطِیُ وَ البَخیلُ الّذی یَأکُلُ و لایُعطِیُ وَ اللّئیمُ الّذی لایَأکُلُ و لایُعطِیُ؛ افراد چهار دسته هستند: بعضی سخی هستند و بعضی کریم و بعضی بخیل و بعضی لئیم؛ سخی کسی است که از اموالش هم خود استفاده می کند و هم به دیگران می بخشد و کریم کسی است که خودش نمی خورد و به دیگران می بخشد و بخیل کسی است که (فقط) خودش مصرف می کند و به دیگران نمی بخشد و لئیم کسی است که نه خودش می خورد و نه به دیگران می بخشد». «۴»

پیشگیری و درمان بخل

برای درمان بیماریهای اخلاقی همانند بیماریهای جسمانی باید به سراغ ریشه ها

---

(۱)- وسایل الشیعه، جلد ۶، صفحه ۳۱۸ (با کمی تلخیص).

(۲)- بحار الانوار، جلد ۷۳، صفحه ۴.

(۳)- بحار جلد ۷۰، صفحه ۳۰۶.

(۴)- بحار الانوار،

جلد ۶۸، صفحه ۳۵۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۹۵

رفت؛ زیرا تا ریشه ها نخشکند، بیماری همچنان وجود دارد، هرچند به صورت موقت آثار آن زایل شود.

از آنجا که انگیزه های «بخل» متعدد است، باید ریشه یابی نمود؛ زیرا بعضی به خاطر علاقه زیاد به شهوات دنیا، به اموال خود که وسیله ای برای وصول به شهوات است، عشق می ورزند؛ به طوری که حاضر نیستند کمترین چیزی در اختیار کسی بگذارند. این افراد باید به سراغ اموری روند که این عشق و علاقه را از میان می برد. به عواقب دردناک شهوترانی و سرانجام دنیاپرستان شهوتران بیندیشند تا از آن باز ایستند و بدانند چه عواقبی دارند.

انگیزه دیگر «بخل» آرزوهای بلند است که انسان را به جمع مال و بخل در مصرف دعوت می کند. اگر آنها به ناپایداری دنیا و قطع آمال و آرزوها توجه داشته باشند و به کسانی بنگرند که جان خود را به وسیله حوادث گوناگون و بیماریهای مرموز و بی مقدمه از دست داده اند؛ داشتن آرزوهای بلند را اشتباه دانسته و از «بخل» خویش می کاهند.

انگیزه دیگر، عشق و علاقه به فرزندان و ثروت اندوزی برای آینده آنهاست؛ در حالی که خداوند روزی آنها را نیز تضمین کرده است. اگر آنها از دوستان خدا باشند، خدا آنها را تنها نمی گذارد و اگر از دشمنان خدا باشند، جمع مال برای کسانی که آن را ابزار گناه قرار می دهند کار نیکو و عاقلانه نیست؛ البته گاهی نیز افرادی بدون این که میراثی از پدر دریافت کنند، فقط بر اثر لیاقت ذاتی خود، زندگی بسیار بهتری نسبت به کسانی که ثروت سرشاری از پدر به آنها رسیده، پیدا کرده اند.

عامل دیگری که به

گفته بعضـی از بزرگان «علم اخلاق» شبیه درد بی درمان است، این است که بعضـی مال را به خاطر خودش دوست داشته و به آن عشق می ورزند و همیشه در جمع آوری آن می کوشند و از خرج کردن آن وحشت دارند. آنها فراموش کرده اند که مال وسیله ای است برای رسیدن به اهداف مادی و یا معنوی؛ اگر از آن استفاده صحیح نشود، با سنگ و چوب و آجر تفاوتی نمی کند.

راه دیگر مبارزه با «بخل» این است که شخص «بخیل» دندان روی جگر بگذارد و از

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۹۶

اموال خود ببخشـد. هرگـاه این کـار تکرار شود عشق به مـال در وجودش شکسـته خواهـد شـد؛ هماننـد افراد ترسو که اگر در میـدانهای مختلف زنـدگی گام نهنـد، به تدریج ترس و وحشت آنها می ریزد. افراد کم رو نیز اگر چندین بار در مجالسـی که بزرگان نشسته اند، سخن بگویند، حالت کمرویی آنها از بین می رود.

اندیشـیدن دربـاره تنفر و انزجـاری که مردم از بخیلان دارنـد و آنها را موجوداتی پست و کثیف می داننـد و احترامی که برای سخاوتمنـدان قائلنـد و آنهـا را انسان هایی برتر می شـمارند؛ یکی از راه های درمان «بخل» و دوری از این رذیله زشت اخلاقی است.

همچنین اندیشیدن در پیامدهای سوء و آثار مرگبار «بخل» نیز تأثیر فراوانی در درمان این صفت زشت دارد.

در این رابطه حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «البَخیلُ یَبْخَلُ عَلَی نَفْسِهِ بِالیَسیرِ مِن دُنیاه وَ یَسمَحُ لِوُرّاثِهِ بِکُلِّها!؛ بخیل نسبت به خودش در مورد کمترین چیزی بخل می کند، ولی همه آن را به آسانی در اختیار وارثانش می گذارد». «۱»

حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «مَن بَرِءَ مِنَ البُخلِ نالَ

الشَّرَفَ؛ کسی که از بخل پاک شود، به شرف و افتخار نائل می شود». «۲»

اندیشه در این امور، انسان را از بخل بیزار می کند؛ مخصوصاً با توجه به این که روایات «بخل» را با ایمان سازگار نمی داند.

***

(۱)- غرر الحکم، حدیث ۱۸۸۴.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۷، صفحه ۲۲۹.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۹۷

۱۸

جود و سخاوت

اشاره

این دو واژه که در مقابل «بخل» است، غالباً در یک معنی استعمال می شود؛ ولی گاه از بعضی کلمات استفاده می شود که «جود» مرحله بالاتر از «سخاوت» است؛ زیرا در تعریف «جود» گفته اند: «بخشش بدون درخواست است که در عین حال، بخشش خود را کوچک بشمارد.» گاه گفته اند: «جود، خوشحال شدن از درخواست مردم و شاد گشتن به هنگام بخشش است.» بعضی نیز گفته اند: «جود بخششی است که مال را، مال خدا بشمرد و سائل را بنده خدا بداند و خودش را در این میان واسطه ببیند»؛ در حالی که «سخاوت» معنی وسیع تری دارد و هرگونه بذل و بخشش را شامل می شود.

بعضی نیز گفته اند: «کسی که بخشی از اموال خود را ببخشد و بخش دیگر را برای خود بگذارد، صاحب سخاوت است و کسی که اکثر آن را ببخشد و مقدار کمی را برای خود بگذارد، دارای جود است». مطابق تمام این تعریفها «جود» مرحله بالاتر از «سخاوت» است.

به هر حال «جود» و «سخاوت» از فضایل مهم اخلاقی است، هر اندازه «بخل» نشانه پستی و حقارت و ضعف ایمان و فقدان شخصیت است؛ «جود» و «سخاوت» نشانه ایمان و شخصیت والای انسان است.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۹۸

در آیات قرآن مجید گرچه واژه «جود» و «سخاوت» به کار نرفته است، اما تعبیرات دیگری دیده

می شـود که منطبق بر این دو مفهوم است و قرآن نیز برای آن ارج فراوانی بیـان کرده است؛ به عنوان نمونه به آیـات زیر توجه فرمایید:

۱- ... یُحِبُّونَ مَن هاجَرَ الَیهِم وَ لایَجِدُونَ فی صُدورِهِم حَاجَةً مِمَّا اوتُوا وَ یُؤْثِرُونَ عَلَی انْفُسِهُم وَ لَوکَانَ بِهِم خَصَاصَةٌ ... (سوره حشر، آیه ۹)

۲- وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلَی حُبِّهِ مِسْکیناً وَ یَتیماً وَ اسیراً- انَّمَا نُطْعِمُکُم لِوَجْهِ اللّه لانُریدُ مِنْکُم جَزاءً وَ لا شُکوراً (سوره دهر، آیه ۸ و ۹)

۳- مَثَلُ الَّذینَ یُنفِقُونَ اموَالَهُم فی سَبیلِ اللّهِ کَمَثَلِ حَبّهٍ انْبَتَت سَبْعَ سَنابِلَ فی کُل سُنْبُلَهٍ مِأَهُ حَبَّهٍ وَ اللّهُ یُضاعِفُ لِمَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ واسعٌ عَلیمٌ (سوره بقره، آیه ۲۶۱)

۴- الَّذینَ یُنْفِقُونَ اموَالَهُم بِاللَّیْلِ وَ النّهارِ سِرّاً وَ عَلَانِیهً فَلَهُم أَجْرُهُم عِنـدَ رَبِّهِم وَ لا خَوفٌ عَلَیهِم وَ لاهُم یَحزَنُون (سوره بقره، آیه ۲۷۴)

۵- لَنْ تَنَالُوا البِرَّ حَتَّی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَی ءٍ فَانَّ اللّهَ بِهِ عَلیمٌ (سوره آل عمران، آیه ۹۲)

۶- الَّذینَ یُؤمِنُونَ بِالغَیبِ وَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَ مِمّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُونَ (سوره بقره، آیه ۳)

۷- وَ لا تَجْعَلْ یَدَکَ مَغْلُولَهً الَی عُنُقِکَ وَ لاتَبْسُطْها کُلِّ البَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً (سوره اسراء، آیه ۲۹)

ترجمه

۱- ... و کسانی را که به سویشان هجرت کننـد، دوست می دارنـد و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده، احساس نمی کنند و آنها را بر خود مقدم می دارند، هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند ...

۲- و غـذای (خود) را با این که به آن علاقه (و نیاز) دارنـد، به مسکین و یتیم و اسیر می دهنـد- (و می گویند:) ما شـما را به خاطر خدا اطعام می کنیم و هیچ

پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۳۹۹

۳- کسانی که اموال خود را در راه خدا «انفاق» می کنند؛ همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه یک صد دانه باشد و خداوند آن را برای هرکس بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، دو یا چند برابر می کند و خدا (از نظر قدرت و رحمت) وسیع و (به همه چیز) داناست.

۴- آنها که اموال خود را شب و روز پنهان و آشکار انفاق می کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است، نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند.

۵- هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی رسید! مگر این که از آنچه دوست می دارید (در راه خدا) انفاق کنید و آنچه انفاق می کنید، خداوند از آن آگاه است.

۶- (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب (آنچه از حس پوشیده و پنهان است) ایمان می آورند و نماز را برپا می دارند و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی داده ایم، انفاق می کنند.

۷- هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد نیز دست خود را مگشا تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرو مانی.

تفسیر و جمع بندی چهره سخاوتندان در قرآن

در نخستین آیه مورد بحث، سخن از گروهی از سخاوتمندان انصار مدینه است که با آغوش باز از مهاجرانی که خانه و کسب و کاری نداشتند، استقبال کردند و آنها را بر خودشان مقدم داشتند و حتی گفتند: «ما اموال و خانه هایمان را با آنها تقسیم می کنیم و چشم داشتی به غنائم جنگی نیز نداریم».

قرآن درباره آنها در آیه فوق می گوید: «آنها کسانی را که به سویشان هجرت می کنند، دوست دارند و در درون دل

نیازی نسبت به آنچه به مهاجران داده شده، احساس نمی کنند و آنها را بر خود مقدم می دارند؛ هر چند شدیداً فقیر باشند؛ ... یُحِبُّونَ مَن هَاجَرَ الَیْهِم وَ

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۰۰

لایَجِدُونَ فی صُدُورِهِم حَاجَةً مِمّا اوتُوا وَ یُؤثِرُونَ عَلَی انْفُسِهِمْ وَ لَوکْانَ بِهِم خَصَاصَةٌ ...». «۱»

به گفته بعضی از مفسران معروف: «در تاریخ بشریت، چنین استقبالی سابقه نداشته است که گروهی غریب در شهری وارد شوند و مؤمنان آن شهر چنان استقبالی از آنان کنند که حتی آنها را بر خویش مقدم شمرند و حاضر باشند تمام زندگی خود را با آنان تقسیم نمایند؛ حتی در بعضی از روایات وارد شده است که عدد مهاجران نسبت به داوطلبان پذیرایی از آنها کم بود به همین دلیل، گاه در میان دو و یا چند نفر، بر سر افتخار میزبانی مهاجران، اختلاف پیدا می شد که برای حل آن به قرعه متوسل شدند». «۲»

به هر حال، خداوند این محبّت و بلند نظری و ایثار و سخاوت را که از ویژگیهای انصار بود، می ستاید.

*** در دوّمین آیه مورد بحث، سخن از بزرگوارانی است که غذای خود را در حالی که شدیداً به آن نیاز داشتند به مسکین و یتیم و اسیر دادند، بدون این که هیچ انتظار پاداش و تشکری داشته باشند؛ «وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلَی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ اسِیراً* انَّما نُطْعِمُکُم لِوَجْهِ اللّهِ لانُرِیدُ مِنْکُم جَزاءً و لاشُکوراً» «۳»

روایات فراوانی از طرق شیعه و سنی، حکایت از این دارد که آیات ۸ و ۹ سوره «دهر» در فضیلت اهلبیت علیهم السلام نازل شده است. «مرحوم علامه امینی» در «الغدیر» ۳۴ نفر از علمای معروف

اهل سنت را نام می برد که این حدیث را در کتابهای خود آورده اند (با ذکر نام کتاب و صفحه آن). «۴»

بنابراین حدیث مزبور در میان اهل سنت مشهور، بلکه متواتر است و علمای شیعه اتفاق نظر دارند که همه سوره «دهر» یا بخش قابل ملاحظه ای از آیات آن، درباره

---

(۱)- حشر، ۹.

(۲)- فی ظلال، جلد ۷ (ذیل آیه).

(۳)- دهر، ۸ و ۹.

(۴)- الغدیر، جلد ۳، صفحه ۱۰۷ به بعد. احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۵۷ تا ۱۷۱ (در این کتاب حدیث مزبور از ۳۶ نفر از دانشمندان اهل سنت با بیان مأخذ حدیث ذکر شده است).

اهلبیت پیامبر صلی الله علیه و آله (علی، فاطمه زهرا، حسن و حسین علیهم السلام) نازل شده است.

دقت در آیات سوره «دهر» نشان می دهد که خداوند چگونه از این سخاوتمندان ایثارگر مدح و ستایش کرده و عمل آنها را ستوده و بالاترین پاداش را برای آنها قرار داده است. در یک جا از آنها به عنوان «ابرار» و در جای دیگر از آنها به عنوان «عباد اللّه» (بندگان خاص خدا) یاد کرده است.

*** در سوّمین آیه، تشویق بی نظیری نسبت به انفاق کنندگان سخاوتمند دیده می شود. با تعابیری که در آیات انفاق بی نظیر است، می فرماید: «کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند بذری است که هفت خوشه برویاند و در هر خوشه نیز یک صد دانه باشد و خداوند آن را برای هر کسی بخواهد (و شایسته بداند) دو یا چند برابر می کند و خداوند توانا و داناست؛ مَثَلُ الَّذینَ یُنفِقُونَ اموالَهُم فی سَبیلِ اللهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ انْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فی کُل

سُنْبُلَهٍ مِأَهُ حَبَّهٍ وَ اللّهُ يُضاعِفُ لِمَنْ يَشاءُ وَ اللّهُ واسعٌ عليمٌ». «۱»

اگر آیه را بر خلاف ظاهر آن تفسیر نکنیم و حذف و تقدیر نیز قایل نشویم؛ آیه دلالت بر این دارد که رشد و نمو بی نظیر در روح و جان انفاق کنندگان نیکوکار صورت می گیرد. اموال آنها بر اثر انفاق چندین برابر شده و خودشان نیز در پرتو سخاوت، مدارج کمال را به سرعت می پیمایند و حتی گام های کوچک در این راه آثار عظیم دارد.

به این ترتیب انفاق علاوه بر اینکه مایه رشد بشری است، مایه رشد و تکامل اخلاقی و معنوی خود انسان نیز هست.

در روایت آمده است که امام سجّاد علیه السلام، هر گاه که چیزی به سائلی می بخشید، دست سائل را نیز می بوسید؛ عده ای علت این کار را از حضرت جویا شدند. حضرت علیه السلام در جواب فرمودند: «لِانَّها تَقَعُ فی یَدِاللّهِ قَبْلَ یَدِ العَبدِ؛ این به خاطر آن است که (این بخشش) پیش از آن که به دست بنده قرار گیرد، به دست خدا می رسد». «۲»

***

(۱)- بقره، ۲۶۱.

(۲)- بحار الانوار، جلد ۹۳، صفحه ۱۲۹.

در چهارمین آیه، ضمن اشاره به نکته مهمی درباره انفاق، آمده است: «کسانی که اموال خود را در شب و روز، پنهان و آشکار انفاق می کنند، پاداششان نزد پروردگارشان است؛ نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند؛ الَّذینَ یُنفِقُونَ اموالَهُم بِالَّیْلِ وَ النَّهارِ سِرّاً و عَلانِیهً فَلَهُم اجْرُهُم عِندَ رَبِّهِم وَ لاخَوفٌ عَلَیْهِم وَ لاهُم یَحْزَنُونَ». «۱»

بنابراین «سخاوت» و «انفاق» در راه خدا به هر شکل و صورتی که باشد، محبوب و پسندیده است، از سوی دیگر «انفاق» ترس از

عـذاب الهی را برطرف ساخته و حزن و انـدوه را می زدایـد. افراد انفاق گر و بخشـنده خوف و وحشتی از آینـده ندارند؛ زیرا، خداونـد زندگی آنها را تضـمین کرده است و به خاطر از دست دادن بخشـی از اموالشان اندوهگین نمی شوند؛ زیرا می دانند، آنچه از فضل پروردگار به آنها داده می شود، بیشتر از آن است که از دست داده اند.

*** در پنجمین آیه بـاز بـا تعبیر تـازه ای در زمینه انفاق می فرمایـد «هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی رسـید، مگر آن که از آنچه دوست می داریـد (در راه خـدا) انفاق کنیـد و آنچه انفاق می کنیـد، خداوند از آن باخبر است؛ لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَی ءٍ فَاِنَّ اللّهَ بِه علیمٌ». «۲»

در ادبیات عرب «برّ» به معنی نیکوکاری توأم با توجه و از روی قصد و اختیار است و این نشانه شخصیت و روحانیت انسان می باشـد. جـالب این که «برّ» در آیه به طور مطلق ذکر شـده و نشـان می دهـد تـا سـخاوت و انفاق نباشـد، انسان هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی رسد. گرچه بعضـی از مفسـران واژه «برّ» را به معنی «بهشت» و بعضـی به معنی «تقوا» و بعضـی به معنی «پاداش نیک» گرفته اند؛ ولی ظاهر این است که مفهوم «برّ» وسیع بوده و شامل همه اینها نیز می شود.

*** در ششمین آیه، انفاق را ضمن این که یکی از ارکان مهم تقوا ذکر کرده- تقوایی که

---

(۱)- بقره، ۲۷۴.

(۲)- آل عمران، ۹۲.

سرچشـمه هدایت الهی و محتوای قرآنی است- می فرماید: «پرهیزکاران کسانی هستند که ایمان به غیب دارند (ایمان به خدا و جهان ماوراء طبیعت) و نماز را برپا می دارند و از نعمتهایی

که بر آنها روزی داده ایم، انفاق می کنند؛ الَّذینَ یُؤمِنوُنَ بِالغَیبِ وَ یُقیمُونَ الصَّلاهَ وَ مِمّا رَزقْناهُم یُنفِقُون». «۱»

بـا توجه به اینکه «ینفقون» به صورت فعـل مضـارع ذکر شـده، مفهومش این است که آنها انفاق مواهب الهی را به طور مسـتمر انجام می دهند و این نشانه سخاوتمندی آنهاست که در نهادشان ریشه دوانده و به صورت یک صفت برجسته درآمده است.

تعـبیر به «ممّـا رَزَقنـاهُم» (از آنچه به آنـان روزی داده ایم) اشـاره به نکته لطیفی می کنـد و آن این که آنهـا می داننـد که همه اموال، مواهب الهی است؛ بنابراین، دلیلی ندارد که از انفاق بخشـی از آن در راه بندگان نیازمند خدا، «بخل» بورزند. در ضمن روشن است که «انفاق» منحصر به زکات نیست، بلکه معنی گسترده ای دارد که هم صدقات واجب و هم مستحب را شامل می شود.

*** در هفتمین و آخرین آیه، ضـمن دادن دستور به رعایت اعتدال در بذل و بخشش و دوری از افراط و تفریط و نشان دادن تصویری از صـفت سـخاوت که حـد وسط در میان «بخل» و «اسـراف» است، می فرمایـد: «دسـتت را بر گردنت زنجیر مکن (و ترک انفاق و بخشـش منما) و بیش از حـد نیز آن را مگشا (و آلوده اسـراف و تبذیر مشو) مبادا مورد سـرزنش قرار گیری و از کار فرومانی؛ وَلا تَجْعَل یَدَکَ مَغْلُولَهً الَی عُنُقِکَ وَ لاتَبْسُطْهَا کُلَّ البَسْط فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً» «۲». این آیه، تعریف روشنی برای سخاوت است.

امام صادق علیه السلام در حدیث معروفی این مطلب را ضمن مثال روشنی بیان داشته اند:

«مشتی خاک را از زمین برداشت و محکم در دست گرفت، فرمودند: این بخل است، سپس مشت دیگری برداشت و دست را

چنـان گشود که تمـام خاکها، روی زمین ریخت، سـپس فرمودنـد: این اسـراف است؛ مرتبه سوم، مشتی خاک برداشت و کف دست را رو به آسمان کرد

---

(۱)- بقره، ۳.

(۲)- اسراء، ۲۹.

و دست را گشود، مقـداری از خاکهـا از لا‌به لای انگشـتان و اطراف دسـتشان فرو ریخت و مقـداری باقی مانـد، حضـرت علیه السلام فرمودند: این حد اعتدال است (و حقیقت سخاوت همین است)». «۱»

در آیه مورد بحث از «بخل» تعبیر به «زنجیر شدن بر گردن» شده است و از اسراف به گشودن دست، آن چنان که کاری از آن ساخته نباشد و هر دو را مورد سرزنش قرار گرفتن و از کار باز ماندن (ملوماً محسوراً) ذکر می کند.

*** از مجموع آیات مختلفی که به نحوی به مسئله سخاوت و انفاق و بذل و بخشش ارتباط دارد- که بخشی از آن را در بالا تفسیر کردیم- به خوبی عظمت و اهمّیّت و ارزش والای این صفت برجسته انسانی ظاهر می شود؛ نه تنها باعث نظم و سعادت جوامع انسـانی و مبـارزه بـا فقر و محرومیّتی که سرچشـمه انواع نابسامانی ها و گناهان است، می شود بلکه در تکامل معنوی و روحی انسان نیز نقش بسیار مهمی دارد.

سخاوت در منابع حدیث

در روایـات اسـلامی تعبیرات بسـیار والا‌یی دربـاره «جود» و «سـخا» دیـده می شود که در نوع خود کم نظیر است. روایات زیر نمونه هایی است که از میان احادیث فراوانی گلچین شده است:

۱- در حـدیثی از پیغمـبر اکرم صـلی الله علیه و آله آمـده است: «السَّخـاءُ خُلْقُ اللّهِ الا‌عْظَمُ «۲»؛ سـخاوت، اخلاق بزرگ الهی است».

در واقع تمام سخاوتها در وجود ذی جود پروردگار متجلّی است، زیرا هر چه داریم از اوست.

نعمتهای گوناگون، زمین و آسمان، حیات وجود ما، همه از اوست و هرجا

---

(۱)- تفسیر نور الثقلین، جلد ۳، صفحه ۱۵۸.

(۲)- کنز العمال، جلد ۶، صفحه ۳۳۷، حدیث ۱۵۹۲۶.

سخاوتی است از سخاوت او سرچشمه گرفته است؛ زیرا اگر او مواهبی به ما نمی بخشید، ما توان بخشش را نداشتیم؛ حتّی صفت جود و بخشش نیز از مواهب اوست.

۲- امام صادق علیه السلام می فرمایند: «السَّخاءُ مِن اخْلَاقِ الْاَنْبِیاءِ وَ هُوَ عِمَادُ الْاِیْمَانِ و لاتَکُونُ المُؤمِنُ الّا سَخِیّاً وَ لایَکونُ سَخِیّاً الّا ذُو یَقینٍ وَ هَمُّهُ عَالِیَهٌ لِانَّ السَّخاءُ شُعاعُ نُورِالیَقینِ، وَ مَنْ عَرَفَ ما قَصَدَ هانَ عَلیْهِ مَا بَذَلَ؛ سخاوت از اخلاق انبیا است و ستون ایمان است و هیچ فرد با ایمانی وجود ندارد، مگر این که با سخاوت است و هیچ سخاوتمندی وجود ندارد، مگر این که دارای یقین و همّت عالیه است؛ زیرا سخاوت، شعاع نور یقین است و آن کس که بداند چه چیزی را قصد کرده، آنچه را که بذل نموده در نظر او کم اهمّیّت است». «۱»

از این حدیث استفاده می شود که این صفت والا بعد از ذات پاك الهی که مبدأ سخاوت است در وجود انبیا، نشانه ایمان و یقین آنهاست.

۳- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «تَحَلَّ بِالسَّخاءِ وَ الْوَرَعِ فَهُما حُلْیَهُ الْاِیمَانِ وَ اشْرَفُ خَلالِكَ؛ به سخاوت و ورع، خود را بیارای که این دو آرایش ایمان و برترین صفات توست». «۲»

این تعبیر نشان می دهد که این صفت را از برترین صفات مؤمن به حساب آورده است.

۴- در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار آمده است: «السَّخاءُ ثَمَرَهُ العَقْلِ و

القَناعَهُ بُرهانُ النَّبَلِ؛ سخاوت میوه درخت عقل و خرد و قناعت دلیل بر نجابت است». «۳»

آنها که در بخشش به دیگران «بخل» می ورزنـد، اموال زیادی را فراهم کرده و می گذارنـد و می روند، در حقیقت این گونه افراد عاقل نیستند؛ زیرا، زحمت بر دوش آنهـا بوده، بـدون آن که از اموالشـان بهره مـادی یا معنوی ببرنـد. کـدام عاقلی چنین کاری می کند!

۵- در تعبیر دیگری از آن حضرت علیه السلام در مورد اهمّیّت «سخاوت» به نکته لطیف

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۵۵، حدیث ۱۷.

(۲)- غرر الحکم، حدیث ۴۵۱۱.

(۳)- غرر الحکم، حدیث ۲۱۴۵.

دیگری اشـاره می فرماینـد: «غَطُّوا مَعـایِبَکُم بِالسَّخـاءِ فَـاِنَّهُ سَـتْرُ العُیـوبِ؛ عیوب خویش را بـا سـخاوت بپوشانیـد؛ زیرا سـخاوت پوشاننده عیبهاست». «۱»

صـدق ایـن کلاـم مـولی بـا تجربـه بـه خـوبی ثـابت می شـود، اشخاصـی را می بینیم که عیـوب گونـاگونی دارنـد، ولی چـون سخاوتمندند همه مردم به دیده احترام به آنها می نگرند.

۶- باز در تعبیری دیگر از همان امام همام علیه السـلام آمـده است: «السَّخاءُ یَمْحَصُ الـذُّنُوبَ وَ یَجْلُبُ مَحَبَّهَ الْقُلُوبِ؛ سـخاوت، گناهان را پاک می کند و دل ها را به سوی سخاوت کننده فرا می خواند». «۲»

این تعبیر نشان می دهد که «سخاوت» کفّاره بسیاری از گناهان است!

۷- مولی الموحّـِدین علی علیه السـلام درباره تأثیر عمیق محبّت در جلب قلبها می فرماینـد: «مَا اسْـتَجْلَبَتِ المَحَبَّهُ بِمِثْلِ السَّخاءِ وَ الرِّفْقِ وَ حُسْنُ الخُلْقِ؛ هیچ چیزی مانند سخاوت و مدارا کردن و حسن خلق، جلب محبت نمی کند». «۳»

۸- رسول خـدا صـلی الله علیه و آله دراین باره می فرماینـد: «السَّخیُّ قَریبٌ مِنَ اللّهِ قَریبٌ مِنَ النّاس قَریبٌ مِنَ الجَنَّهِ؛ سـخاوتمند نزدیک به خدا، نزدیک به مردم و نزدیک به بهشت است.» «۴»

-۹

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است: «شَابٌّ سَخِيٌّ مَرْهَقٌ فی الذُّنُوب احَبُّ الَی اللّهِ عَزّوجلّ مِنْ شَیخٍ عَابِدٍ بَخیلٍ؛ جوان سخاوتمند آلوده به گناه، نزد خدا محبوبتر از پیرمرد عابد بخیل است». «۵»

به یقین این «سخاوت» سبب امدادهای الهی می شود و سرانجام آن جوان آلوده را نجات می دهد، ولی آن پیر عابد بخیل به خاطر بخلش در گناه فرو خواهد رفت.

۱۰- این بحث را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عنوان حسن ختام پایان می دهیم:

«تَجَافُوا عَنْ ذَنْبِ السَّخیِ فَانَّ اللّهَ آخِذٌ بِیَدِهِ کُلَّما عَثُرَ؛ از گناه و لغزش سخاوتمند صرف نظر کنید؛ زیرا هر زمان بلغزد، خداوند دست او را می گیرد (و نجاتش می دهد)». «۶»

---

(۱)- غرر الحکم، حدیث ۶۴۴۰.

(۲)- غرر الحکم، حدیث ۱۷۳۸.

(۳)- غرر الحکم، حدیث ۹۵۶۱.

(۴)- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۳۰۸.

(۵)- بحار الانوار، جلد ۷۰، صفحه ۳۰۷.

(۶)- کنز العمّال، جلد ۶، صفحه ۳۹۲، حدیث ۱۶۲۱۲.

از مجموع احادیث بالا، ارزش و اهمّیت فوق العاده «سخاوت» در کلام پیشوایان اسلام مشخّص می شود و نشان می دهد که کمتر فضیلتی با آن برابری می کند.

آثار و پیامدهای سخاوت

۱- آثار مثبت «سخاوت» در زندگی فردی و اجتماعی انسان که با تجربه ثابت شده و یا در احادیث اسلامی به آن اشاره گردیده است، بسیار زیاد است، به عنوان نمونه:

از روایات متعددی استفاده می شود و تجربیات روزانه نیز آن را تأیید می کند که «سخاوت» محبّت دوست و دشمن را جلب می کند، بر عدد دوستان می افزاید و از دشمنان می کاهد.

۲- «سخاوت» پوششی برای عیوب انسان هاست و به این ترتیب، آبروی انسان را حفظ می کند.

۳- «سخاوت» در عین این که

ثمره درخت عقـل است، بر عقـل و خرد انسان می افزایـد. عقل می گویـد: دلیلی نـدارد که انسان با زحمت زیاد اموال فراوانی تهیّه کند و آن را برای بازماندگان بگذارد و خودش به وسیله آن، جلب ثواب و کسب آبرو نکند.

از سـوی دیگر «سـخاوت»، گروهی از اندیشـمندان را گرد انسـان جمع می کنـد و آنهـا می تواننـد بر فکر و عقـل و دانش او بیفزایند.

۴- «سـخاوت» فاصـله طبقـاتی جامعه را کم می کنـد و از این طریق ناهنجاریهای ناشـی از فاصـله طبقاتی را از بین می برد و یا کـاهش می دهـد. آتش کینه هـای محرومـان را خاموش می کنـد و حسّ انتقام جویی را در آنان تضـعیف می نمایـد و از این طریق پیوندهای اجتماعی را محکم می سازد.

۵- «سـخاوت» مـدافعان انسان را زیاد می کنـد و آبروی او را محفوظ می دارد و دشـمنان و بـدخواهان را عقب می رانـد؛ امیر مؤمنان علیه السلام دراین باره می فرمایند: «الْجُود

حَارِسُ الاعْرَاضِ؛ جود و بخشش آبروی انسان را حفظ می کند». «۱»

۶- جـود و «سـخاوت»، آثـار معنوی فوق العـاده ای نیز دارد؛ به همین دلیـل از صـفات انبیـا شـمرده شـده و همـان گونه که در روایات گذشـته خوانـدیم، شـعاع نور «یقین» است؛ حتی اگر این فضـیلت در افراد بی ایمان باشـد، به حال آنها مفید و سودمند است.

در حـدیثی آمده است که خداوند متعال به حضـرت موسـی علیه السـلام وحی نمود: «لاتَقْتُل السَّامِرِیَّ فَانَّهُ سَخِیٌّ؛ سامری را به قتل مرسان، زیرا او مرد سخاوتمندی است». «۲»

درست است که سـامری، منشأ فسـاد عظیمی در بنی اسـرائیل شـد و آیین بت پرستی را در میـان آنهـا پـایه نهـاد و در انتهـا نیز زندگی را با خفّت و ذلّت و حقارت گذراند

که شاید مرگ بر آن زندگی، ترجیح داشت؛ ولی با این همه به حضرت موسی علیه السلام وحی رسید که خون او را به خاطر سخاوتش نریزد.

از رسول خدا علیه السلام نقل شده است که به فرزند حاتم طائی به نام «عُدَیْ» فرمود: «دُفِعَ عَن ابیکَ العَذابُ الشَّدیدُ لِسَخاءِ نَفْسِهِ؛ عذاب شدید از پدرت به خاطر سخاوتش برداشته شد». «۳»

در ذیل همین حدیث، آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد، گروهی از جنایتکاران یکی از جنگها را به قتل برسانند، ولی یکی از آنها را استثنا کرد. آن مرد تعجّب کرد و گفت: «با این که گناه ما یکی است، چرا مرا از میان آن جمعیت جدا کردی؟» حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند به من وحی فرستاد که تو سخاوتمند قوم خود هستی و من نباید تو را به قتل برسانم».

آن مرد با شنیدن این سخن ایمان آورد و شهادتین بر زبان جاری کرد؛ آری! سخاوت آن مرد، او را به بهشت رسانید.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «شخص سخی را اهل آسمانها دوست دارند و اهل

---

(۱)- غرر الحکم، حدیث ۳۳۳.

(۲)- اصول کافی، جلد ۴، صفحه ۴۱.

(۳)- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۵۴.

زمین هم دوست دارند ... در حالی که بخیل را اهل آسمانها و زمین دشمن دارند». «۱»

محدوده سخاوت

«سخاوت» مانند تمام صفات و کارهای نیک، مقدار و اندازه ای دارد که اگر در مسیر افراط قرار گیرد، نتیجه منفی خواهد داشت. همچنین «سخاوت» نباید لطمه به آبرو و حیثیت و زندگی کسانی که به انسان وابسته اند، زند.

«سخاوت» باید

در اموال حلال باشد، نه اموالی که از راه های حرام و یا ظلم و ستم به دست آمده است؛ مانند، «سخاوت» بسیاری از سلاطین ظالم و ستمگر.

هم چنین «سخاوت» نباید در اموال مربوط به بیت المال باشد؛ زیرا اموال بیت المال، حساب و کتاب مخصوص به خود دارد که باید به دقت رعایت گردد.

راه های کسب سخاوت

این فضیلت اخلاقی مانند سایر فضایل، با تعلیم و تربیت و اندیشه و تفکّر و تمرین و ممارست حاصل می شود.

توجه به این حقیقت که این اموال و ثروتها، امانتهای الهی در دست ماست و هیچ کدام دوام و بقایی ندارد، انسان را وا می دارد با بذل و بخشش، آن را در صندوق امانت الهی، برای روزی که دستها خالی است، ذخیره کند. همچنین دقت در آثار و برکات و پیامدهای مهمی که برای «سخاوت» در مطالب قبل ذکر شد، مشوّق مؤثری در امر «سخاوت» است.

مطالعه تاریخ زندگی سخاوتمندان و بخیلان و مقایسه آن دو با یکدیگر و احترام و آبرو و شخصیتی که گروه اول داشتند و ذلّت و بدنامی که دامن گیر گروه دوّم بوده است نیز در ایجاد این «سخاوت اخلاقی» بسیار مؤثر است.

اینها جنبه های تعلیماتی این مسئله است؛ اما از نظر عملی، هر قدر تمرین و ممارست بیشتری در این زمینه شود، توفیق زیادتری در به دست آوردن این فضیلت اخلاقی حاصل می گردد؛ زیرا تکرار اعمال سخاوتمندانه و بذل و بخشش، هر چند از راه تحمیل

---

(۱)- وسایل الشّیعه، جلد ۱۵، صفحه ۲۵۲.

بر نفس خویش باشد، به تدریج به صورت عادت و سپس مبدّل به حالت، و سرانجام به یک ملکه اخلاقی مبدل خواهد گردید.

در

ضمـن، تربیـت پـدر و مـادر و معلّم و اسـتاد در ایـن زمینـه، بسـیار مـؤثر است. اگر آنهـا کودکـان را از آغـاز عمر به «جـود» و «سخاوت» عادت دهند، این ملکه، به آسانی در وجود آنها ریشه می دواند و در بزرگی جزء زندگی آنان می شود.

در حالات «صـاحب بن عبّاد» آمـده است که در کودکی هنگامی که می خواست برای فراگرفتن درس دینی به مسـجد برود، همیشه مـادرش یـک دینـار و یک درهم به او می داد و می گفت: «این را به اولین فقیری بـده که در مسـیر راه خود می بینی». کم کم این خصـلت در وجـودش ریشه دار شـد تـا این که در بزرگی چنـان بـذل و بخششـی می کرد که همه به او آفرین می گفتنـد. اگر کسـی بعـد از ظهر ماه مبارک رمضان به خانه اش می آمد، سـخاوتش مانع از آن می شد که کسـی بدون خوردن افطـار از خـانه او بیرون رود. هر روز حدّ اقل هزار نفر بر سـر سـفره او افطار می کردنـد و بـذل و بخشـش او در ماه رمضان به اندازه تمام ماههای سال بود. «۱»

از شـگفتیهای دیگر زندگی او چنین نقل می کنند: «روزی نوشابه برای او آوردند، یکی از نزدیکانش نسبت به آن نوشابه سوء ظن پیـدا کرد و گفت: از این نوشـابه ننوش؛ زیرا مسـموم است، خـدمتکاری که آن قـدح را آورده بود، همچنـان ایسـتاده بود. «صـاحب بن عبـاد» به شخصـی که ادعـای مسـموم بـودن آن را می کرد، گفت: به چه دلیـل می گـویی که این مسـموم است؟ گفـت: بهـترین راه ایـن است که کسـی که این قـدح را آورده و به دست تـو داده، مـورد آزمـایش قرار گیرد و از آن بنوشـد، «صاحب» گفت:

من به این کار راضـی نیسـتم، آن شخص گفت: به وسیله یک مرغ خانگی آزمایش کن. «صاحب» گفت: کشتن حیوان به این صورت نیز جایز نیست، سپس دستور داد: قدح آب را واژگون کردند و آب را ریختند و به خدمتکار گفت:

برو و دیگر در خانه من قـدم مگذار؛ ولی با این حال دسـتور داد: حقوق او را به طور کامل بپردازند. سـپس گفت: هرگز نباید یقین را با شک از بین برد و مجازات به وسیله قطع حقوق،

---

(۱)- سفینه البحار، ماده صحب.

دلیل بر پستی است». «۱»

این بحث را با چند حدیث و سخنانی از بعضی از بزرگان پایان می دهیم:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمایند: «الجَنَّهُ دَارُالاسْخِیاء؛ بهشت خانه سخاوتمندان است». «۲»

امام صادق علیه السـلام می فرماینـد که خداوند فرمود: «انّی جَوادٌ کریمٌ لایُجَاوِرُنی لَئیمٌ؛ من بخشـنده با سـخاوتم، افراد پست و بخیل نمی توانند در جوار من (در بهشت) جای بگیرند». «۳»

در حـدیث دیگری از پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله آمـده است: «طَعـامُ الجَوادِ دَواءٌ وَ طَعـام البَخیـلِ داءٌ؛ طعام سـخاوتمند، دواست و طعام بخیل، درد و بیماری است». «۴»

یکی از عارفان به نام «ابن سمّاک «۵»» می گوید: «عَجِبْتُ لِمَن یَشتَرِیَ الْمَمالیکَ بِمالِهِ وَ لایَشتَرِی الْاحرارَ بِمَعروفِهِ؛ در شـگفتم! از کسانی که بردگان را با مال خود خریداری می کنند؛ ولی آزاده ها را با احسان و نیکی، دربند محبّت خود در نمی آورند». «۶»

به عربی گفتند: آقا و بزرگ شـما کیست؟ گفت: «مَنِ احْتَمَلَ شَتْمَنَا وَ اعطی سَائِلَنَا و اغْضـی جَاهِلَنا؛ کسی که بدگویی های ما را تحمل کند و به نیازمندان ببخشد و از اعمال جاهلان چشم پوشی کند».

«۷»

***

(۱)- سفینه البحار، ماده صحب.

(۲)- المحجه البیضاء، جلد ۶، صفحه ۶۲.

(۳)- همان مدرك، ص ۶۴.

(۴)- همان مدرك، صفحه ۶۱.

(۵)- «ابن سمّاك» در قرن دوم هجری در دوران حکومت هارون الرشید زندگی می کرد و در سال ۱۸۳ ه. ق. در کوفه در گذشت (سفینه البحار، ماده سمک).

مرحوم محدّث قمی در سفینه البحار در شرح حال «ابن سماك»، او را مردی خوش بیان و صاحب مواعظ و اندرزها می شمرد و از «ابن ابی الحدید» نقل می کند که او روزی وارد بر هارون شد؛ هنگامی که چشم هارون به او افتاد، گفت: مرا موعظه کن، (هارون در همین موقع تقاضای آب کرد). ابن سمّاك اشاره به آب کرد و گفت: تو را به خدا سوگند می دهم! اگر یک بیماری داشته باشی که نتوانی آب بنوشی، چه می کنی؟ گفت: حاضرم نیمی از تمام ملك و حکومتم را بدهم تا این بیماری برطرف شود؛ سپس به او گفت: بنوش. هارون آب را نوشید. «ابن سماك» دوباره گفت: تو را به خدا سوگند می دهم! اگر این آب را که نوشیدی از تو دفع نشود، چه می کنی؟ گفت: حاضرم نیمی دیگر از حکومتم را برای حل این مشکل بدهم. ابن سمّاك گفت: حکومتی که نیمی از آن فدای نوشیدن آب و نیمی فدای خارج شدن آن شود، چیزی نیست که مردم برای آن بجنگند.

(۶)- همان مدرك، صفحه ۶۵.

(۷)- همان مدرك.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۱۳

۱۹

عجله و شتاب

صبر و بردباری

اشاره

برای هر کـار مقـدماتی است که اگر فرهم نگردد، اقـدام به آن کـار بی نتیجه خواهـد مانـد و اگر فراهم گردد و اقـدام نشود و فرصتها از دست برود؛ باز هم بی نتیجه خواهد ماند. افراد هوشیار و مدیر

و مدبّر کسانی هستند که با صبر و حوصله در انتظار فراهم شدن مقدّمات می باشند که بعد از فراهم شدن، بدون درنگ اقدام به انجام کار می کنند و تا رسیدن به مقصود از پای نمی نشینند.

به همین دلیل «عجله و شتاب» به معنی اقدام کردن به کارها، قبل از این که زمینه ها و مقدمات لازم آن کار فراهم شود، از صفات رذیله شمرده شده و «صبر» و بردباری که نقطه مقابل آن است از فضایل اخلاقی بشمار می آید. (البتّه «صبر» شاخه های دیگری نیز دارد که به موقع به آن اشاره خواهد شد.)

خسارات عظیمی که از ناحیه شتابزدگی بی مورد، دامن افراد یا اجتماع را می گیرد، بیش از آن است که به حساب آید. قرآن مجید به عنوان یک برنامه جامع زندگی، همه انسان ها را به «صبر» و بردباری و پرهیز از «عجله و شتاب» دعوت می کند و با اشاره به

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۱۴

داستانهای انبیا و سرگذشت رهبران بزرگ جامعه انسانی، زیانهای عجله و ثمرات شیرین صبر و بردباری را آشکار می کند.

با این اشاره به سراغ قرآن مجید می رویم و با بیان سرگذشت پیامبران پیشین که این مسئله در زندگی آنها نقش مؤثری داشته است، آغاز می کنیم:

۱- قَالَ لَهُ مُوسی هَل اتَّبِعُکَ عَلَی ان تُعَلِّمَنِ مِمّا عُلِّمْتَ رُشداً* قَالَ انَّکَ لَنْ تَستَطیع مَعِیَ صَبْراً* وَ کَیفَ تَصبِرُ عَلَی مَا لَم تُحِطْ بِهِ خُبراً* قَالَ سَتَجِدُنی انْ شآءَ اللّهُ صابِراً وَ لا اعصِی لَکَ أَمْراً (سوره کهف، آیات ۶۶ تا ۶۹)

۲- وَ هَل أَتَاکَ نَبَأُ الخَصْمِ اذ تَسَوَّرُو المِحْرابَ* ... وَ ظَنّ داوُدُ انَّمَا فَتَنّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاکِعاً وَ انابَ (سوره ص، آیات ۲۱

تا ۲۴)

۳- فَاصْبِر لِحُکْمِ رَبِّکَ وَ لا تَکُن کَصاحِبِ الحُوتِ اذ نادی وَ هُوَ مَکظُومٌ* لَولا أَنْ تَدارَکَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالعَرآءِ وَ هُوَ مَذمُومٌ* فَأجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحينَ (سوره قلم، آیات ۴۸ تا ۵۰)

۴- ... وَ لاتَعْجَلْ بِالقُرآنِ مِن قَبْلِ ان یُقضی الَیکَ وَحیُهُ وَ قُل رَبِّ زِدْنِی عِلْماً (سوره طه، آیه ۱۱۴)

۵- خُلِقَ الانسانُ مِن عَجَلٍ سَأُورِیکُم آیَاتی فَلا تَستَعجِلُونَ (سوره انبیاء، آیه ۳۷)

۶- وَ یَدْعُ الأِنسانُ بِالشَّرِّ دُعآئَهُ بِالْخَیْرِ وَ کانَ الانسانُ عَجُولًا (سوره اسراء، آیه ۱۱)

۷- وَ یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالسَّیِّئَهِ قَبْلَ الحَسَنَهِ وَ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِمُ الْمَثُلاتُ وَ انّ رَبَّکَ لَذُو مْغفِرَهٍ لِلنّاسِ عَلی ظُلْمِهِم وَ انّ رَبَّکَ لَشَدِیدُ العِقابِ (سوره رعد، آیه ۶)

۸- وَ لَو یُعَجِّلُ اللّهُ لِلنّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُم بِالخَیرِ لَقُضِیَ الَیهِم اجَلُهُم فَنَذَرُ الَّذینَ لایَرجُونَ لِقائَنا فی طُغیانِهِم یَعْمَهُونَ (سوره یونس، آیه ۱۱)

۹- وَ یَقُولُونَ مَتی هَذَا الفَتْحُ انْ کَنْتُم صَادِقِینَ* فَاعرِضْ عَنْهُم وَ انْتَظِرْ انَّهُم مُنْتَظِرُونَ (سوره سجده، آیه ۲۸ و ۳۰)

۱۰- فَاصْبِر کَمَا صَبَرَ اوُلُوا العَزمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لاتَستَعْجِلْ لَهُم کَانَّهُم یومَ یَرَونَ مَا یُوعَدُونَ لَم یَلبَثُوا الّا سَاعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ فَهَل یُهْلَکُ الّا الْقَومُ الفَاسِقُون (سوره احقاف، آیه ۳۵)

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۱۵

ترجمه

۱- حضرت موسی علیه السلام به او گفت: «آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟»- گفت: «تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی!- و چگونه می توانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی، شکیبا باشی؟!»- حضرت موسی علیه السلام گفت: «به خواست خدا مرا شکیبا خواهی یافت و در هیچ کاری

با فرمان تو مخالفت نخواهم کرد!».

۲- آیا داستان شاکیان، هنگامی که از محراب (داود) بالا رفتند، به تو رسیده است؟!- در آن هنگام که (بی مقدمه) بر او وارد شدند و او از دیدن آنها وحشت کرد، گفتند: «نترس، دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده، اکنون در میان ما به حق داوری کن و ستم روا مدار و ما را به راه راست هدایت کن!- این برادر من است، او نود و نه میش دارد و من یکی بیش ندارم! امّا او اصرار دارد که این یکی را هم به من واگذار کن و در سخن بر من غلبه کرده است!»- (داود) گفت: «مسلماً او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میشهایش، بر تو ستم نموده و بسیاری از شریکان (و دوستان) به یکدیگر ستم می کنند؛ مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند؛ امّا عدّه آنان کم است!» داوود دانست که ما او را (با این ماجرا) آزموده ایم، از این رو از پروردگارش طلب آمرزش نموده و به سجده افتاده و توبه کرد.

۳- اکنون که چنین است صبر کن و منتظر فرمان پروردگارت باش و مانند صاحب ماهی (یونس) مباش (که در تقاضای مجازات قومش عجله کرد و گرفتار مجازات ترک اولی شد) در آن زمان که با نهایت اندوه خدا را خواند- و اگر رحمت خداوند به یاریش نیامده بود (از شکم ماهی) بیرون افکنده می شد، در حالی که نکوهیده بود!- ولی پروردگارش او را برگزید و از صالحان قرار داد!

۴- ... پس نسبت به (تلاوت) قرآن عجله مکن، پیش از آن

که وحی آن بر تو تمام شود، و بگو: «پروردگارا! علم مرا افزون کن!».

۵- (آری) انسان از عجله آفریده شده ولی عجله نکنید، به زودی آیاتم را به شما نشان

خواهم داد.

۶- انسان (بر اثر شتابزدگی) بدیها را طلب می کند، آن گونه که نیکیها را می طلبد و انسان همیشه عجول بوده است!

۷- آنها پیش از حسنه (و رحمت) از تو تقاضای شتاب در سیّئه (و عذاب) می کنند؛ با این که پیش از آنها، بلاهای عبرت انگیز نازل شده است! و پروردگارت نسبت به مردم- با این که ظلم می کنند- دارای مغفرت است؛ (و در عین حال) پروردگارت دارای عذاب شدید است!

۸- اگر همان گونه که مردم در به دست آوردن «خوبی» ها عجله دارند، خداوند در مجازاتشان شتاب می کرد، (به زودی) عمرشان به پایان می رسید (و همگی نابود می شدند)؛ ولی کسانی را که ایمان به لقای ما ندارند، به حال خود رها می کنیم تا در طغیانشان سرگردان شوند!

۹- آنان می گویند: «اگر راست می گویید، این پیروزی شما کی خواهد بود؟!» ... حال که چنین است، از آنها روی بگردان و منتظر باش، آنها نیز منتظرند (تو منتظر رحمت خدا و آنها هم منتظر عذاب او!).

۱۰- پس صبر کن آن گونه که پیامبران «اولواالعزم» صبر کردند و برای (عذاب) آنان شتاب مکن! هنگامی که وعده هایی را که به آنها داده می شود، ببینند، احساس می کنند که گویی فقط ساعتی از یک روز (در دنیا) توقّف داشتند. این ابلاغی است برای همگان، آیا جز قوم فاسق هلاک می شوند؟!

تفسیر و جمع بندی

در نخستین بخش از آیات، سخن از داستان حضرت خضر علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام است،

البته قرآن تعبیر به «خضر» نکرده، بلکه تنها به عنوان «عَبْدَاً مِنْ عِبَادِنَا؛ بنده برگزیده ای از بندگان ما» از او یاد کرده است.

این داستان را همه خوانندگان، کم و بیش شنیده اند. آنچه در اینجا برای ما اهمّیّت

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۱۷

دارد، این است که حضرت موسی علیه السلام در یک مأموریت ویژه ای، به دنبال فراگیری بخشی از علوم، نزد حضرت خضر علیه السلام آمد؛ علومی که با آنچه تا آن روز از طریق وحی دریافته بود، متفاوت بود. علومی که مربوط به اسرار و حقایق مخفی جهان و زندگی انسان ها بود که باید پیامبر اولواالعزمی همانند حضرت موسی علیه السلام لااقل بخشی از آن را فراگیرد تا دیدگاهایش در مسایل انسانی و اجتماعی کمی شفاف تر گردد.

حضرت خضر در برابر درخواست حضرت موسی علیه السلام گفت: که تو صبر و تحمّل در برابر کارهای من نداری؛ زیرا از عمق قضایا آگاه نیستی؛ ولی حضرت موسی علیه السلام قول داد که صبر و تحمل و بردباری را پیشه کند و از عجله و شتاب بپرهیزد. حضرت خضر علیه السلام با او شرط کرد که اگر به دنبال من می آیی، باید هر چه را می بینی، سکوت کنی، هر چند ظاهراً کار زننده ای باشد و بدان حکمتی دارد که من به موقع، تو را از آن آگاه می کنم. «فَوَجَدا عَبداً مِن عِبادِنا ...– قَالَ فَانِ اتَّبَعْتَنی فَلاتَسْئَلْنی عَنْ شَی ءٍ حَتَّی احدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِکراً». «۱»

به این ترتیب حضرت خضر علیه السلام اصرار داشت که روح صبر و بردباری را در برابر مسایل مختلف در حضرت موسی علیه السلام پرورش دهد و او را از «عجله و شتاب» (مخصوصاً

عجله در قضاوت، آن هم در مورد کارهای مردان بزرگ) باز دارد.

با این قول و قرار، آنها به راه افتادند و در مسیر خود ناچار بودند با کشتی از دریا بگذرند. در میان دریا حضرت موسی علیه السلام با تعجب دید که حضرت خضر علیه السلام مخفیانه کشتی را سوراخ می کند. حضرت موسی علیه السلام از این کار بر آشفت و زبان به اعتراض گشود و هنگامی که حضرت خضر علیه السلام پیمان خود را با او یادآور شد، در مقام عذرخواهی برآمد.

باز به راه خود ادامه دادند؛ ناگهان حضرت خضر علیه السلام دست به کار عجیب تری زد و نوجوانی را که بر سر راه خود دید، به قتل رسانید؛ در اینجا، فریاد حضرت موسی علیه السلام بلندتر شد که چرا انسان بی گناهی را کشتی، این چه کار زشتی بود که انجام دادی؟!

---

(۱)- کهف، ۶۵ تا ۷۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۱۸

حضرت خضر علیه السلام بار دیگر، پیمان خود را یادآور شد. حضرت موسی علیه السلام دندان بر جگر گذاشت و مجدداً در مقام عذرخواهی برآمد و گفت: اگر بار سوّم اعتراض کنم، حق داری از من جدا شوی.

باز به راه افتادند تا به شهری رسیدند که مردمی بسیار «بخیل» داشت و کمترین پذیرایی را از میهمانان تازه وارد نکردند؛ ولی با نهایت تعجّب حضرت خضر علیه السلام شروع به مرمّت دیواری نمود که در حال سقوط بود. حضرت موسی علیه السلام که در بدو نظر، این کار را ابلهانه می دید، بار دیگر در حالی که تمام عهد و پیمان خود را به فراموشی سپرده بود، به خروش آمد و زبان به اعتراض گشود.

در

اینجا حضرت خضر علیه السلام در حالی که اسرار هر سه کار خود را برای او شرح می داد، و حقایق جالبی را که از نظر حضرت موسی علیه السلام پنهان بود، برایش بیان می کرد و حضرت موسی علیه السلام را به جهان تازه ای از اسرار زندگی انسان ها وارد می ساخت، اعلام جدایی کرد و حضرت موسی علیه السلام نیز در حالی که کوله باری از معرفت را با خود حمل می کرد با حضرت خضر علیه السلام خداحافظی کرد و وداع گفت.

حضرت خضر علیه السلام به او گفت: «اگر کشتی را سوراخ کردم، به این دلیل بود که می خواستم آن را ظاهراً از کار بیندازم؛ زیرا حاکم ستمکاری وجود داشت که هرگاه کشتی سالمی را می یافت مصادره می کرد. من خواستم صاحبان این کشتی که گروهی بینوا بودند، کشتی خود را از دست ندهند».

دیگر این که اگر آن نوجوان را کشتم، به خاطر این بود که او جوانی بی ایمان و خطرناک و سرکش بود که کم کم پدر و مادر خویش را نیز به کفر و بدبختی می کشاند. خدا می خواست، این جوان هرزه بی مصرف ستمگر را از آنها بگیرد و فرزندی با ایمان و مهربان به آنها عطا کند.

اما تعمیر آن دیوار در حال سقوط، به خاطر آن بود که در زیر آن، گنجی متعلق به دو کودک یتیم بود که پدر صالح و با ایمانشان برای آنها ذخیره کرده بود، خدا می خواست آنها به حدّ رشد برسند و گنج خود را استخراج کنند. من این کارها را از پیش خود نکردم، بلکه همه به فرمان حق بود. «۱»

---

(۱)- کهف، ۶۰ تا ۸۲.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص:

اگر حضـرت موسـی علیه السـلام در قضاوت خویش عجله نمی کرد، به یقین بیشتر از علم و دانش حضـرت خضـر علیه السلام بهره مند می شد؛ ولی «عجله و شتاب» او سبب شد که بیش از سه خوشه از آن خرمن دانش برنگیرد.

*** در دوّمین بخش از آیـات مورد بحث، سـخن از آزمون بزرگ دیگری نسـبت به یکی از پیامبران بزرگ الهی است که او هم به خاطر شتابزدگی و عجله در قضاوت از سوی خداوند مورد مؤاخذه قرار گرفت.

داسـتان این بود که روزی دو نفر نزد حضرت داود علیه السلام حضور یافتند که یکی از آنها از دیگری شکایت داشت. شاکی می گفـت: این برادر من نـود و نه میش دارد و من یکی بیش نـدارم؛ ولی او اصـرار دارد که این یکی را هم از من بگیرد و در سخن نیز بر من غلبه کرده است؛ «انّ هَذَا اخی لَهُ تِسعٌ وَ تِسعُونَ نَعجَهً وَلِیَ نَعْجَهٌ وَاحِدَهٌ فَقَالَ اکْفِلْنِیْها وَ عَزَّنی فی الخِطابِ». «۱»

حضرت داود علیه السلام پیش از آن که تحقیق بیشتری کند، به داوری مقدماتی نشست و گفت: «به یقین او با درخواست یک میش تو برای افزودن به میشهایش به تو ستم کرده است؛ ... لقَد ظَلَمَکَ بِسُؤالِ نَعْجَتِکَ الی نِعاجِهِ ...». «۲»

اینجـا بود که حضـرت داود علیه السـلام به ترک اولی خود پی برد «و دانست که مـا او را بـا این ماجرا امتحان کردیم؛ در مقام استغفار برآمد و به سجده افتاد و توبه کرد؛ ... وَ ظَنَّ داوُودُ انَّما فَتَنّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاکِعاً وَ انابَ». «۳»

این ماجرا با تمام شاخ و برگهایش که اینجا جای بحث آن نیست (و در

تفسیر نمونه مشروحاً آورده ایم) باز این حقیقت را بیان می کند که «عجله و شتاب» در کارها مخصوصاً «عجله در قضاوت» و داوری مایه سرافکندگی و ایجاد مشکلات در زندگی فردی و اجتماعی است.

---

(۱)- ص، ۲۳.

(۲)- ص ۲۴.

(۳)- همان.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۲۰

در سوّمین بخش از آیات، سخن از پیامبر بزرگ دیگری است که لحظه ای در مسؤولیت عظیم خود سهل انگاری کرد و گرفتار ترک اولی گردید و خداوند او را به خاطر این کار تحت فشار قرار داد.

داستان این است که حضرت یونس علیه السلام مدت ها همانند پدری مهربان و دلسوز به تبلیغ و هدایت قوم خویش پرداخت؛ ولی در برابر منطق حکیمانه اش چیزی جز مغالطه و سفسطه از دشمنان نشنید. تنها گروه اندکی که شاید از دو نفر تجاوز نمی کرد (یک عابد و یک عالم) به او ایمان آوردند. سرانجام از آنها تقریباً مأیوس شد و به پیشنهاد مرد عابد، آنها را نفرین کرد؛ نفرین او مستجاب شد و به او وحی آمد که در فلان روز عذاب الهی فرا می رسد، هنگامی که زمان عذاب نزدیک شد، حضرت یونس علیه السلام بدون آن که بار دیگر اتمام حجّت کند تا شاید قومش در این واپسین لحظات به خود آیند و راه توبه را پیش گیرند؛ همراه مرد عابد از میان آنها بیرون رفت؛ ولی مرد عالم در میان آنها ماند و به ادامه تبلیغ پرداخت.

این تبلیغات همراه با احساس نزدیک شدن لحظات عذاب، تحولی بنیادین در روح آن جمعیت ایجاد کرد، همراه آن عالم به درگاه خدا روی آوردند و به توبه نشستند و راه ایمان و توحید پیش گرفتند و خداوند آنها

را نیز بخشید؛ ولی حضرت یونس علیه السلام را به خاطر عجله و ترک اولی مورد سرزنش و تحت فشار قرار داد.

قرآن در این زمینه خطاب به پیامبر اسلام می گوید: « (در تقاضای عذاب برای امتت، عجله مکن) و مانند صاحب ماهی (یونس) نباش (که در تقاضای مجازات قومش عجله کرد و خود گرفتار کیفر ترک اولی شد)، در آن زمان که خدا را خواند، در حالی که مملوّ از اندوه بود و اگر رحمت خدا به یاریش نیامده بود (از شکم ماهی) بیرون افکنده می شد، در حالی که مورد نکوهش قرار داشت؛ فَاصْبِرْ لِحُکمِ رَبِّکَ وَ لا تَکُنْ کَصاحِبِ الحُوتِ اذ نادی وَ هُوَ مَکظومٌ* لَولا ان تَدارَکَهُ نِعمَهٌ مِن رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَراءِ وَ هُوَ مَذمُومٌ». «۱»

ولی خداوند توبه او را در برابر این ترک اولی پذیرفت و هنگامی که از شکم ماهی

---

(۱)- قلم، ۴۸ و ۴۹.

بیرون آمد، از هر گناه و ترک اولی پاک بود. به همین دلیل در آیه بعد از آن می خوانیم:

«پروردگارش او را برگزید و از صالحان قرار داد؛ فَاجتَباهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِن الصَّالِحینَ». «۱»

گرچه حضرت یونس علیه السلام به قدر کافی و به اندازه لازم اتمام حجت نمودند «۲» ولی خداوند از پیامبرش، بیش از این صبر و حوصله و بردباری می طلبد؛ از این رو همین مقدار «عجله و شتاب» را بر او نبخشید.

*** چهارمین آیه، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را از «عجله و شتاب» باز می دارد و می فرماید: «بزرگ و بلند مرتبه است خداوندی که سلطان بر حق است و در مورد قرآن عجله مکن، پیش از آن که وحی

آن بر تو تمـام شود، و بگو پروردگـارا! علم مرا افزون کن؛ فَتَعالَی اللّهُ المَلِکَ الحَقُّ وَ لاتَعجَلْ بِالقُرآنِ مِن قَبلِ ان یُقضَی الَیْکَ وَحْیُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِی عِلْماً». «۳»

از بعضـی آیـات دیگر قرآن اسـتفاده می شود که پیـامبر صـلی الله علیه و آله به هنگام نزول وحی، شور مخصوصـی داشت که سبب می شـد برای دریـافت وحی عجله کنـد که خداونـد او را از این کـار بـازداشت؛ لا تُحرِّک بِهِ لِسانَکَ لِتَعجَلَ بِهِ* انَّ عَلَیْنا جَمْعَهُ وَ قُرآنَهُ* فَاذا قَرَأناهُ فَاتَّبِعْ قُرآنَهُ». «۴»

گرچه در تفسیر این آیه، مفسران بزرگ احتمالات متعدّدی داده اند، ولی همه آنها ناظر به این است که پیامبر صلی الله علیه و آله نباید در کار خود عجله کند، هر چند کار الهی و مسئله هدایت انسان ها باشد.

گرچه عجله پیامبر صلی الله علیه و آله در دریافت وحی یا تلاوت بر اصحاب یا تقاضای نزول وحی، همه به خاطر عشق و شوق او به هدایت انسان ها بود، ولی حتّی در این کار نیز باید با صبر و حوصله گام برداشت.

***

---

(۱)- یونس، ۴۸ تا ۵۰.

(۲)- در بعضـی از روایات آمده است که حضـرت یونس علیه السلام سی و سه سال به طور مرتّب آنها را به سوی خدا دعوت می کرد ولی آنان ایمان نیاوردند. (به نقل از: نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۳۹۸).

(۳)- طه، ۱۱۴.

(۴)- قیامت، ۱۶ تا ۱۸.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۲۲

اخلاق در قرآن ج ۲ ۴۵۲

در پنجمین آیه دربـاره همه انسـان هـا یا به تعبیر دیگر، طبیعت انسان می فرمایـد: انسان از عجله آفریـده شـده است (گویی آن قدر عجول است که ذات او عین عجله شده است)، ولی هرگز در برابر

من عجله نکنید. من آیات خود را به زودی به شما ارائه می دهم؛ «خُلِقَ الانسانُ مِن عَجَلٍ سَأُورِیکُمْ آیاتی فَلاتَستَعجِلُونَ». «۱»

اشاره به این که هرچند از روز نخست در طبیعت انسان «عجله و شتاب» قرار داده شده است ولی آن را در جایی باید به کار برد که مقدّمات آن فراهم باشد؛ نه پیش از فراهم شدن اسباب و مقدمات.

تعبیر «بآیاتی» ممکن است اشاره به معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله یا آیات قرآن و یا نشانه های عذاب الهی یا پیروزی مسلمین بر کفار یا فراسیدن قیامت و یا همه اینها داشته باشد که هر کدام از این چهار تفسیر باشد، در بحث ما تفاوتی نمی کند؛ زیرا هم نزول آیات قرآن و هم ظهور معجزات و هم فرارسیدن قیامت و هم نزول عذاب الهی، هر کدام باید در ظرف خاصّی انجام گیرد که موافق حکمت پروردگار باشد و عجله و شتاب قبل از آن کار صحیحی نیست؛ زیرا خداوند حکیم کاری برخلاف حکمت انجام نمی دهد؛ بنابراین در برابر آن نباید عجله کرد.

این که قرآن مجید در آیه فوق می گوید: «انسان در عجله و شتاب آفریده شده است».

اشاره به انسان هایی است که تحت تربیت های الهی قرار نگرفته اند و به تعبیر دیگر، طبع انسان نخستین است و فلسفه آن حرکت سریع به سوی خواسته ها و نیازهاست، شبیه چیزی که در آیه ۱۹ سوره معارج آمده است «انّ الانسانَ خُلِقَ هَلُوعاً؛ به یقین انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است».

لذا در بعضی از آیاتی که اشاره به عجول بودن انسان شده، قبل از آن، سخن از هدایت انسان به میان آمده است؛ مانند آیه ۱۱ سوره

اسراء که به زودی به آن اشاره خواهیم کرد.

این ویژگی انسان (عجول بودن) مانند هوای نفس و تمایلات درونی، نیروی

---

(۱)- انبیاء، ۳۷.

سازنده ای است که اگر تعدیل شود، در مسیر سعادت انسان قرار خواهد گرفت که در این صورت از حالت ویرانگری خارج می شود؛ درست شبیه سیلابی است که از دامنه کوه سرازیر می شود، گرچه ظاهرش ویرانگر است، اما اگر به وسیله سدها مهار شود، سرچشمه عمران و آبادی و روشنایی می گردد.

*** در ششمین آیه مورد بحث، همان محتوای آیه قبل دیده می شود، با این تفاوت که در این آیه به یکی از پیامدهای سوء «عجله و شتاب» نیز اشاره می کند: «انسان (بر اثر شتابزدگی) به سراغ بدیها می رود، آن گونه که نیکی ها را می طلبد و انسان همواره «عجول» بوده است؛ وَ یَدَعُ الانسانُ بِالشَّرِّ دُعَائَهُ بِالخَیرِ وَ کانَ الانسانُ عَجُولًا». «۱»

باز در اینجا واژه انسان، اشاره به طبیعت نخستین انسان هاست، هم در آغاز آیه و هم در پایان آیه که لفظ انسان در آن تکرار شده است.

«دعا» در این آیه به معنی طلب کردن و خواستن است؛ خواه با زبان باشد و یا در عمل و از آن جا که عجول بودن انسان و شتابزدگی او برای کسب منافع بیشتر، گاه سبب می شود که جوانب مسئله را بررسی نکند و خیر و شرّ خود را نشناسد و خود را به پرتگاههای خطرناک بیفکند.

این «دعا» گاه به صورت لفظی است؛ یعنی، از خدای خود با اصرار فراوان مسائلی را می خواهد که نه تنها خیر او در او نیست، بلکه مایه بدبختی اوست؛ آن گونه که امام صادق علیه السلام می فرمایند: «وَ

اعرِفْ طَریقَ نِجاتِکَ وَ هَلاکِکَ کَی لاتَـدعُوا اللّهَ بِشَی ءٍ عَسـی فِیهِ هَلاکُکَ وَ انتَ تَظُنُّ انّ فیهِ نَجاتُکَ قَالَ اللّهُ تَعالی «وَ یَدعُ الانسانُ بِالشَّرِّ دُعائَهُ بِالخَیرِ وَ کانَ الانسانُ عَجُولًا؛ راه نجات و هلاک خود را درست بشناس، مبادا از خدا چیزی طلب کنی که هلاک تو در آن است؛ در حالی که گمان داری، نجات تو در آن است؛ خداوند متعال می فرماید: «انسان بدیها را طلب می کند، آن گونه که نیکیها را می طلبد؛ زیرا انسان همواره عجول بوده است». «۲»

---

(۱)- اسراء، ۱۱.

(۲)- نور الثقلین، جلد اول، صفحه ۱۴۱.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۲۴

انسان، گاه در عمل اصرار به انجام کارهایی دارد که ریشه آن هواپرستی و نتیجه آن بدبختی است؛ امّا بر اثر تسویلات شیطان و تزیین هوای نفس، آن را خیر و موجب سعادت خویش می پندارد و از نرسیدن به آن ناراحت می شود؛ در حالی که گذشت زمان چه بسا روشن می کند که اگر خواسته او انجام می گرفت تا پایان عمر بیچاره بود.

*** در هفتمین آیه مطلب تازه ای در زمینه عجول بودن انسان مطرح شده است و آن این که گاه این انسان عجول به جای این که حدّ اقل در راه نیکیها عجله کند، همیشه در راه شرّ و فساد عجله می کند. همان گونه که گاه کفار لجوج و عنود در برابر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که آنها را تهدید به عذاب الهی می کرد، اصرار داشتند که چرا این عذاب فرا نمی رسد و بی صبرانه در واقع مرگ و نابودی خود را از پیامبر صلی الله علیه و آله می طلبیدند؛ چنان که در آیه مورد بحث آمده است:

«آنها پیش از حسنه (نیکی و رحمت) از تو تقاضای تعجیل سیئه (بدی و عذاب) می کنند، با این که قبل از آنها بلاهای عبرت انگیز نازل شد (و آنها شنیدند و می دانند که این مسئله شوخی نیست؛ بنابراین تأخیر عذاب و مجازات آنها، تنها به خاطر لطف و رحمت خدا، حتی بر گنه کاران است، شاید بیدار شوند و بازگردند) و پروردگار تو نسبت به مردم، با این که ظلم و ستم می کنند، باز دارای مغفرت است و نیز پروردگارت عذاب شدید دارد (بنابراین نباید به غفران الهی مغرور شوند)؛ وَ یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالسَّیِّئَهِ قَبلَ الحَسنَهِ وَ قَد خَلَتْ مِن قَبْلِهِمُ الْمَثُلاتِ وَ انَّ رَبَّکَ لَذو مَغْفِرَهٍ لِلنّاس عَلَی ظُلْمِهِم وَ انّ رَبَّکَ لَشَدیدُ العِقابِ. «۱»

آری! اگر شتابزدگی انسان با لجاجت آمیخته شود، نتیجه اش همان است که در آیه گذشته آمد؛ به جای این که برای نیکی ها عجله کند، برای بدی عجله می کند و خود را گرفتار امواج بدبختی می سازد؛ شبیه آنچه در آیه ۱ سوره معارج آمده است: «سَئَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ وَاقِعٍ* لِلْکافِرِینَ لَیسَ لَهُم دافِعٌ؛ تقاضا کننده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد، این عذاب مخصوص کافران است و هیچ کس نمی تواند مانع آن شود».

بسیاری از مفسّران و ارباب حدیث گفته اند که این آیه درباره «نعمان بن حارث

---

(۱)- رعد، ۶.

فهری» نازل شده است. نقل شده است که در غدیر خم، جانشینی علی علیه السلام را از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله با جمله تاریخی «مَنْ کُنتُ مَولَاهُ فَهَذَا عَلیٌّ مَولاهُ» شنید؛ بر آشفت و نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و شدیداً اعتراض کرد و هنگامی

که فهمید این امر طبق یک دستور الهی انجام شده است، ناراحتی اش بیشتر شد و گفت: خداوندا! اگر این حق است و از سوی توست، سنگی از آسمان بر ما بباران. چیزی نگذشت که قطعه سنگ آسمانی بر سرش فرود آمد و او را کشت و آیه فوق نازل شد. «۱»

آیا بهتر نبود که این قبیل اشخاص به جای لجاجت و عناد در برابر حق، از خداوند تقاضای هدایت و برچیدن تعصّب و لجاجت درونی خویش می کردند و طبق آیه مورد بحث مغفرت خداوند را بر عذابش مقدم می کردند؛ «سَبَقَتْ رَحْمَتَهُ غَضَبَهُ» که خداوند متعال تا امکان هدایت وجود داشت، آنها را عذاب نمی کرد؛ ولی افسوس! که همیشه انسان های خیره سر، عجله بر عذاب الهی دارند، نه مغفرت!

*** هشتمین آیه از آیات مورد بحث، ضمن نگرش از زاویه دیگر به مسئله عجول بودن انسان، می فرماید: «اگر خداوند در مجازات مردم (بدکار) عجله می کرد، آن گونه که آنها در به دست آوردن خیر و نیکی عجله دارند؛ مرگ همه آنها فرا می رسید (و اثری از آنان باقی نمی ماند)؛ وَ لَو يُعَجِّلُ اللّهُ لِلنّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجالَهُم بِالخَيرِ لَقُضِيَ الَيهِم اجَلُهُم ...» «۲»، ولی از آنجا که خداوند غفور و رحیم و آمرزنده و مهربان است، هرگز در مجازات بدکاران شتاب نمی کند، شاید بیدار شوند و به راه هدایت بازگردند.

قرآن در پایان همین آیه می افزاید: «ما آنها را که ایمان به رستاخیز ندارند، به حال خود رها می کنیم تا در طغیانشان، حیران و سرگردان شوند (آن گاه آنها را مجازات می نماییم)؛ ... فَنَذَرُوا الَّذينَ لايَرجُونَ لِقائَنا فى طُغيانِهِم يَعمَهُون». «۳»

بنابراین خدا همانند شما عمل نمی کند، شما در به دست

آوردن نیکی ها عجول

---

(۱)- مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۳۵۲

(۲)- یونس، ۱۱.

(۳)- همان.

هستید، ولی خداوند در مجازات شما شتابی ندارد. مقصود خداوند متعال مجازات نیست بلکه مقصود اصلیش هدایت است.

طبق آیات دیگر قرآن، این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده که منظور از آیه، این است که آنها با عجله از خداوند درخواست مجازات و عذاب می کردند، همان گونه که در تقاضای نیکی ها عجول بودند؛ قرآن می گوید: «اگر خداوند تقاضای شما را به سرعت در مسئله عذاب می پذیرفت، کسی از شما زنده باقی نمی ماند.» «۱» ولی معنی اوّل یا تفسیر اوّل با ظاهر آیه سازگارتر است.

*** در نهمین آیه ضمن اشاره به اضطراب و شتابزدگی کفّار و مشرکان در برابر وعده های پیروزی مسلمانان و شکست و مجازات دردناک دشمنان آنها، می فرماید: «آنها می گویند: اگر راست می گویید این فتح و پیروزی شما در چه زمانی است؟ (چرا این وعده ها تحقّق نمی یابد؟) و این دلیل بر آن است که شما دروغ می گویید و خودتان را فریب می دهید؛ وَ یَقُولُونَ مَتَی هَذَا الفَتحُ انْ کُنْتُم صَادِقِین». «۲»

قرآن در پاسخ آنها به پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می دهد: «بگو (عجله نکنید!) این پیروزی فرا می رسد و در آن روز، ایمان کافران سودی به حال آنها نخواهد داشت و مهلتی به آنان داده نمی شود؛ قُل یَومَ الفَتحِ لایَنْفَعُ الَّذینَ کَفرُوا ایمَانُهُم وَ لا هُم یُنْظَرُونَ ...». «۳»

خداوند به لطف و کرم و عنایتش، امروز به شما مهلت داد تا به خود آیید و راه حق در پیش گیرید؛ ولی آن روز که عذاب الهی نازل شود، درهای توبه بسته خواهد شد و راه

بازگشت وجود ندارد. پس به جای این که شتابزده، خواهان نابودی خودتان باشید، از این فرصت و مهلت الهی بهره بگیرید و خود را اصلاح کنید.

سپس به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دستور می دهد: «اکنون که چنین است از آنها روی بگردان و منتظر باش، آنها هم منتظرند (تو منتظر پیروزی و رحمت الهی باش و آنها هم منتظر

---

(۱)- با این تفسیر، آیه تقدیری دارد و آن تقدیر چنین است: «و لو یعجّل اللّه للنّاسِ اجابه دعوتهم بالشّرّ استعجالهم بالخیر».

(۲)- سجده، ۲۸.

(۳)- سجده، ۲۹.

شکست و عذاب)؛ فَأَعْرِضْ عَنْهُم وَ انْتَظِر انّهُم مُنتَظِرونَ». «۱»

جمعی از مفسّران گفته اند که جمله «انّهم مُنتَظِرون» اشاره به انتظاری است که کافران درباره مرگ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یا شکست او داشتند؛ ولی تفسیری که در بالا گفتیم، مناسبتر به نظر می رسد.

*** در دهمین آیه مخاطب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و با این که آن حضرت صلی الله علیه و آله به گواه تاریخ، هرگز عجولانه و شتابزده عمل نمی کردند، بلکه همیشه با صبر و حوصله، هر کاری را انجام می دادند، به عنوان تأکید، حضرت صلی الله علیه و آله را مخاطب قرار داده که: «صبر و حوصله کن، آن گونه که پیامبران اولواالعزم شکیبایی کردند و برای (عذاب) آنها عجله مکن، هنگامی که وعده هایی را که به آنها داده شده است (در مورد عذاب) می بینند، احساس می کنند که گویی ساعتی از یک روز، در دنیا توقف داشتند؛ فَاصْبِرْ کَمْا صَبَرَ اولُوا العَزمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعجِلْ لَهُم کَانَّهُم یَومَ یَرونَ مایُوعَدُونَ لَم یَلبَثُوا الّا سَاعَةً

مِن نَهارٍ». «۲»

با توجه به این که تمام عمر دنیا در برابر آخرت، ساعتی زودگذر بیش نیست، بنابراین عجله مکن تا اتمام حجّت کافی بر آنها شود. از این تعبیر استفاده می شود که همه پیامبران الهی در برابر خیره سری امت های لجوج و جاهل و نادان، صبور و بردبار بودند و بیشترین مهلت را برای اصلاح به آنها می دادند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز چنین بود و آنچه در آیه فوق آمده، در واقع جنبه تأکید یا آموزشی برای دیگران و یا هشداری برای کافران است که از مهلت الهی سوء استفاده نکنند.

این آیه گواه روشنی است بر این که صبر و بردباری و ترک عجله، فضیلتی است که در تمام پیامبران بزرگ بوده است؛ همانهایی که در طول تاریخ بشری، اسوه و الگو برای خلق خدا بوده اند.

---

(۱)- سجده، ۳۰.

(۲)- احقاف، ۳۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۲۸

نتیجه

از مجموع آیات فوق روشن می شود که عجله و شتابزدگی که در اقوام و ملل گوناگون بوده و هست، تا چه اندازه از نظر اسلام، یک ضدّ ارزش است و صبر و بردباری و حوصله تا فراهم شدن زمینه های هر کار، در ردیف مهمترین فضایل اخلاقی و انسانی است. فضیلتی که تمام انبیای بزرگ الهی و رهبران بشریّت به آن آراسته بودند.

عجله و شتاب در روایات اسلامی

در روایات اسلامی بحث های فراوانی درباره نکوهش «عجله» و ستایش «تأنی» و خویشتن داری دیده می شود که نکات زیادی در آنها نهفته است، به عنوان نمونه:

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «الْاناهُ مِنَ اللّهِ وَ العَجَلهُ مِنَ الشَّيْطانِ؛ تأنّی و خویشتن داری از سوی خداست و عجله و شتاب از شیطان است». «۱»

۲- در حدیث دیگری همان حضرت صلی الله علیه و آله می فرمایند: «انَّما اهْلَکَ النّاسَ العَجَلَهُ وَ لَو انَّ النّاسَ تَثَبَّتُوا لَم يُهلِكْ احدٌ؛ عجله و شتاب مردم را هلاک کرده و اگر مردم دارای تأنّی و خویشتن داری بودند، هیچ کس به هلاکت نمی رسید». «۲»

البتّه منظور، هلاکت هایی است که بر اثر حوادث غیر منتظره و ناپخته پیش می آید که اغلب مولود عجله و دستپاچگی است.

۳- از همان حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده است: «ایّاکَ وَ العَجلهَ فَانَّکَ ان عَجَّلْتَ اخْطَاْتَ حَظَّکَ؛ از عجله بپرهیز؛ زیرا هر گاه عجله کنی نصیب و بهره خود را از دست خواهی داد». «۳»

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «مَعَ العَجَلِ یَکثِرُ الزَّلَلَ؛ لغزش های انسان با عجله افزایش می یابد». «۴»

۵- همان امام بزرگوار در وصیّتی که در آستانه شهادتش برای فرزندش امام

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۴۰.

(۲)- همان مدرک.

(۳)- مجموعه

ورّام، صفحه ۲۵۵.

(۴)- غرر الحکم، حدیث ۹۷۴۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۲۹

حسن علیه السلام داشتند، فرمودند: «انْهاکَ عَنِ التَّسَرُّعِ بِالقَوْلِ وَ الْفِعْلِ؛ تو را از شتابزدگی در سخن گفتن و عمل نهی می کنم». «۱»

۶- باز همان امام همام می فرمایند: «الْعَجَلُ قَبلَ الْامْکانِ یُوجِبُ الغُصَّهَ؛ عجله پیش از فراهم شدن امکانات و مقدّمات کار، موجب اندوه است.» «۲»؛ زیرا زحمات انسان بر باد می رود و تلاشهای او بی اثر می ماند.

۷- از همان حضرت علیه السلام آمده است: «مَن رَکَبَ العَجَلَ رَکِبَتْهُ المَلامَهُ؛ کسی که بر مرکب شتابزدگی سوار شود، ملامت و سرزنش بر دوش او سوار خواهد شد». «۳»

۸- امام صادق علیه السلام می فرمایند: «مَعَ التَّثَبُّتِ تَکونُ السَّلامَهُ وَ مَعَ العَجَلَهِ تَکونُ النَّدامَهُ؛ همراه تأنّی و خویشتن داری، سلامت است و همراه عجله ندامت». «۴»

۹- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «العَجَلَهُ مَذمُومَهٌ فی کُلِّ امْرٍ الّا فی مَا یَدفَعُ الشَّرَّ؛ عجله در هر کاری نکوهیده است، مگر در مقام دفع شرّ». «۵»

۱۰- این بحث را با حدیث پرمعنایی از حضرت علی علیه السلام به پایان می بریم: «مَن اسْتَطاعَ ان یَمْنَعَ نَفْسَهُ مِن اربَعَهِ اشیاءٍ فَهُوَ خَلیقٌ بِانْ لایَنْزِلَ بِهِ مَکرُوهٌ ابَداً قِیلَ وَ مَاهِیَ؟ قالَ: العَجَلَهُ وَ اللِّجاجَهُ وَ العُجْبُ وَ التَّوانی؛ کسی که بتواند خویشتن را از چهار چیز باز دارد، سزاوار است که هرگز امر ناخوشایندی برای او رخ ندهد. سؤال کردند، آن چهار چیز چیست؟

فرمودند: عجله، لجاجت، خودبینی و تنبلی». «۶»

در این احادیث «تأنّی» یک عطیّه الهی و «عجله» یک خوی شیطانی شمرده شده است، همان خویی که انسان را در زندگی ناکام می سازد، فرصت ها را از دست او می گیرد، لغزش او

زیـاد می گردد، پشـیمان می شود و به هلاـکت می افتـد؛ در صورتی که نقطه مقابـل آن؛ یعنی، تـأنّی و خویشـتن داری سـبب کامیابی و پیروزی و بهره برداری هرچند بیشتر از فرصتهاست.

***

(۱)- بحار الانوار، جلد ۶۷، صفحه ۳۳۹.

(۲)- غرر الحکم، حدیث ۱۳۳۳.

(۳)- غرر الحکم، حدیث ۹۰۹۵.

(۴)- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۳۸.

(۵)- غرر الحکم، حدیث ۱۹۵۰.

(۶)- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۴۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۳۰

چند نکته مهم

۱- مفهوم عجله و شتابزدگی

عجله و شتابزدگی به عنوان یک خوی زشت و ناپسند که در اعمال انسان به صورتهای گوناگون آشکار می شود، به این معنی است که انسان، پیش از فراهم شدن مقدمات انجام کار، اقدام به انجام آن کند، کاری که نتیجه آن چیزی جز شکست یا انجام ناقص نخواهد بود.

این بدان می ماند که انسان میوه را پیش از رسـیدن و قابل استفاده شدن از درخت بچیند؛ کاری که نتیجه اش ضایع شدن میوه یـا کم شـدن فایـده آن است. یـا این که قبـل از آمـادگی زمین، بـذرافشانی کنـد که نتیجه اش نابودی بـذر یا کاهش محصول خواهد بود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «وَ مُجْتَنِی الثَّمَرهِ لِغَیرِ وَقتِ ایناعِهَا کَالزّارعِ لِغَیرِ ارْضِهِ؛ کسی که میوه را پیش از رسیدن بچیند، همچون کسـی است که بذر خود را در زمین نامناسبی (مانند شوره زار) بپاشد. (که نیرو و سـرمایه خود را تلف کرده و نتیجه اش عایدش نمی شود)». «۱»

«عجول» به افرادی گفته می شود که در گفتـار و رفتار و سؤال و درخواست خود، دسـتپاچه انـد و صبر و حوصـله لازم را برای رسیدن به مقصد، از راه صحیح آن ندارند؛ به همین دلیل، اغلب گرفتار مشکلات و ناکامی ها می شوند.

نقطه مقابل «عجله و شتابزدگی»، تأنّی، اناه، خویشتن داری،

تحمل، حوصله، طمأنینه و وقار است.

«عجله» را نباید با «سرعت» که بار مثبت دارد، اشتباه کرد. سرعت آن است که انسان بعد از فراهم شدن مقدّمات، اتلاف وقت نکند و فرصت را از دست ندهد و به سوی مقصد بشتابد؛ کاری که مسلماً سبب پیروزی و نجات و موفقیت است. در موارد بسیاری، میان مصادیق و موارد عجله و سرعت اشتباه شده است و یا گروهی برای توجیه اعمال نادرست خود، تنبلی و بی حالی و از دست دادن فرصت ها را تحت عنوان ترک

---

(۱)- نهج البلاغه، خطبه ۵.

عجله و شتابزدگی توجیه می کنند؛ در حالی که فرق این دو کاملًا واضح و روشن است و این که می بینیم، بعضی از روایات، عجله را از اسباب پشیمانی و تأنّی را سبب سلامت شمرده است، به خاطر همان است که در بالا اشاره شد.

این سخن را با حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام که بیان روشنی بر تفاوت مفهوم عجله و سرعت در کارهاست، پایان می دهیم: «ایّاکَ وَ العَجَلَهَ بِالامُورِ قَبْلَ اوانِهَا، وَ التَّساقُطَ فِیها عِندَ امْکانِها؛ از شتاب کردن در کارها، قبل از رسیدن موعد آنها بپرهیز و نیز از سستی در کارها به هنگام رسیدن زمان آن (و فراهم شدن اسباب) بپرهیز». «۱»

۲- سرعت گرفتن در خیرات

قرآن مجید در آیات متعددی، مؤمنان را به مسارعت در خیرات و پیشی گرفتن از یکدیگر دعوت می کند، از جمله در آیه ۱۱۴ سوره آل عمران در توصیف جمعی از مؤمنان راستین می فرماید: «... وَ یُسارِعُونَ فی الخَیراتِ وَ اولئکَ مِن الصَّالِحِینَ ... آنها کسانی هستند که در انجام کارهای نیک سرعت کرده و بر یکدیگر پیشی

می گیرند و آنها از صالحانند».

و در سوره انبیا آیه ۹۰ در توصیف جمعی از پیامبران بزرگ، مانند «زکریّا» و «یحیی» می فرماید: «... انَّهُم کَانُوا یُسارِعُون فی الخَیراتِ ...؛ آنها در کارهای خیر به سرعت اقدام می کردند و بر دیگران پیشی می گرفتند».

و در آیه ۶۱ سوره مؤمنون، در شرح صفات برجسته مؤمنان آمده است: «اولئکَ یُسارِعُونَ فی الخَیراتِ وَ هُم لَها سَابِقُونَ؛ آنها در کارهای نیک به سرعت اقدام می کنند و از دیگران پیشی می گیرند».

در آیه ۱۳۳ سوره آل عمران، این مسئله به عنوان یک دستور عام خطاب به همه مؤمنان آمده است: «وَ سَارِعُوا الَی مَغفِرَةٍ مِن رَبِّکُم وَ جَنَّةٍ عَرضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْارضُ

---

(۱)- نهج البلاغه، نامه ۵۳ (فرمان مالک اشتر).

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۳۲

اعِدَّتْ لِلمُتَّقینَ؛ شتاب کنید و پیشی بگیرید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان، در رسیدن به بهشتی که وسعت آن به اندازه آسمان ها و زمین است که برای پرهیزکاران آماده شده است».

در آیه ۱۴۸ سوره بقره، همین معنی تحت عنوان مسابقه در خیرات مطرح شده است: «... فَاستَبِقُوا الخَیراتِ ...؛ در نیکیها (و اعمال خیر) بر یکدیگر سبقت جویید».

بدیهی است «مسارعه» در خیرات با مسابقه در خیرات، هر دو اشاره به یک حقیقت دارد و در واقع لازم و ملزوم یکدیگرند؛ زیرا، سبقت جستن بدون سرعت در عمل، امکان پذیر نیست و هر کسی سریعتر راه را سوی مقصود بپیماید، بی شک زودتر به مقصود می رسد.

در روایت اسلامی اشارات بسیار پرمعنی و جالبی نسبت به این موضوع دیده می شود که گلچینی از آنها را در ذیل می آوریم:

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند: «انّ اللّهَ یُحِبُّ مِنَ الخَیْرِ مَایُعَجَّلُ؛ خداوند

کار نیکی را دوست دارد که با سرعت انجام شود». «۱»

۲- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است:

«بَادِرُوا بِعَمَلِ الخَیرِ قَبلَ ان تُشغَلُوا عَنْهُ بِغَیرِه؛

در انجام کارهای نیک سرعت کنید، پیش از آن که چیزی شما را به خود مشغول سازد و از آن باز دارد». «۲»

۳- در احادیث متعددی از امام صادق علیه السلام این مضمون دیده می شود: «مَن هَمَّ بِخَیرٍ فَلْیُعَجِّلْهُ وَ لا یُؤَخِّرْهُ؛ کسی که تصمیم به کار نیکی می گیرد، باید در آن شتاب کند و تأخیر نیندازد». «۳»

۴- در حدیث دیگری همین معنی به صورت مشروح تری از همان امام بزرگوار نقل شده است: «اذا هَمّ احَدُکُم بِخَیرٍ او صِلَةٍ فَانّ عَن یَمینِهِ وِ شِمالِهِ شَیطانَینِ فَلْیُبادِرْ لایَکُفّاهُ عَن ذَلِکَ؛ هنگامی که کسی از شما تصمیم بر انجام کار خیر یا بخشیدن چیزی به کسی

---

(۱)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۴۲.

(۲)- میزان الحکمه، جلد ۱، حدیث ۵۳۸۱.

(۳)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۴۲.

گرفت، باید مواظب باشد که در طرف راست و چپ او دو شیطان هستند؛ بنابراین باید به سرعت اقدام کند، مبادا آن دو شیطان (با وسوسه های خود) او را از این کار باز دارند».

۵- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «لَیسَ مِن عَادَهِ الْکِرامِ تَأخیرُ الْانعامِ «۱»؛ تأخیر در بخشش از عادت کریمان نیست».

۶- امام باقر علیه السلام می فرمایند: «مَن هَمَّ بِشَیْ ءٍ مِنَ الخَیرِ فَلْیُعَجِّلْهُ فَانَّ کُلَّ شَیْ ءٍ فیهِ تَأخیرٌ فَانَّ لِلشَّیطانِ فیهِ نَظْرَهً؛ کسی که تصمیم بر کار نیکی می گیرد، باید شتاب کند؛ زیرا هر چیزی که در آن تأخیر باشد، شیطان در آن نظر دارد (و با وسوسه های خود،

تصمیم انسان را تضعیف می کند».

کوتاه سخن این که در برابر کارهای خیر، همیشه موانع و وسوسه های شیاطین جن و انس وجود دارد؛ به همین دلیل هنگامی که مقدمات آن فراهم گردد، باید شتاب کرد، مبادا افراد تنگ نظر، کوتاه فکر و شیطان صفت، سنگهایی در راه آن بیندازند. ضمناً باید میان سرعت در انجام کار و عجله مذموم که مربوط به قبل از فراهم شدن مقدمات لازم برای انجام کار است، تفاوت گذاشت.

این سخن را با حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام پایان می دهیم: «لاتُؤَخِّر انالَهَ الْمُحتَاجِ اِلَی غَدٍ، فَانَّکَ لاتَدْرِی مَا یَعْرِضُ لَکَ وَ لَهُ فی غَدٍ «۲»؛ کمک به نیازمندان را به فردا میفکن؛ زیرا نمی دانی فردا برای تو و برای او چه پیش می آید ای بسا! توان تو از میان برود، یا نیاز او».

پیامدهای شوم عجله و شتابزدگی

۱- اتلاف وقت و نیرو

این خوی ناپسند، آثار ویرانگری در زندگی فردی و اجتماعی انسان ها دارد.

خسارت هایی که از این طریق، دامان انسان را می گیرد، فوق العاده زیاد است. از جمله این که نیروها را به هدر می دهد و مانع رسیدن به مقصد می شود؛ مثلًا، اگر لشکر دشمن

---

(۱)- غرر الحکم، حدیث ۷۴۸۹.

(۲)- غرر الحکم، حدیث ۱۰۳۶۴.

قصد بلاد اسلام را کند و سپاه اسلام صبر نکند تا لشکر دشمن در موقعیّت ضعیف و آسیب پذیری قرار گیرند، یا قبل از آن که لشکر اسلام خود را بسیج و آماده کند و نقشه های جنگی را ترتیب دهد، به آنها حمله کند، نتیجه ای جز شکست و از بین رفتن قوای اسلام و به هدر دادن نیروها و جسور شدن دشمن نخواهد داشت.

در کارهای شخصی و فردی

نیز همین امر صادق است؛ زیرا هر حرکت عجولانه، سبب ناکامی و از بین رفتن نیروهاست.

در «محجه البیضاء» حدیث جالبی نقل شده که شاهد گویای گفتار فوق است، در این حدیث آمده است: هنگامی که حضرت مسیح علیه السلام متولّد شد، شیاطین نزد ابلیس آمدند و گفتند: امروز بتها سرنگون شده اند (مگر خبری واقع شده!) ابلیس گفت: آری! حتماً حادثه مهمی روی داده است، همین جا باشید تا من تحقیق کنم و بازگردم. ابلیس پرواز کرد و تمام اطراف زمین را گردش نمود و چیزی نیافت، جز این که دید حضرت عیسی علیه السلام متولّد شده و فرشتگان اطراف او حلقه زده اند. ابلیس برگشت و به شیاطین خود گفت: دیشب پیامبری متولد شده است. هیچ زنی باردار نشد و وضع حمل نکرد مگر این که من حاضر بودم، جز این یکی و شما مأیوس باشید از این که بعد از این بت پرستی رونقی پیدا کنند؛ ولی (برای گمراه ساختن فرزندان آدم)، از راه عجله و اعمال سبکسرانه وارد شوید (تا شیرازه زندگی آنها به هم بریزد). «۱»

۲- یأس و ناامیدی

از دیگر پیامدهای شوم «عجله» آن است که هر گاه انسان به خاطر آن ناکام شود، حالت یأس و نومیدی به او دست می دهد و ای بسا نسبت به همه چیز، حتی تقدیر الهی بدبین گردد. لذا در حدیث پرمعنایی امام حسن عسکری علیه السلام می فرمایند: «لاـ تَعْجَلْ عَلَی ثَمَرَهٍ لاتـدرک وَ انَّما تَنالُها فی اوانِها وَ اعْلَمْ انَّ المُـدَبِّرَ لَکَ اعْلَمُ بِالوَقتِ الَّذِی یُصلِحُ حَالُکَ فیهِ، فَثِقْ بِخِیَرَتِهِ فی جَمیع امورِکَ، یُصلِحُ حَالُکَ، وَ لاتَعجَلْ بِحَوائِجِکَ قَبلَ وَقتِها

---

(۱)- المحجه البیضاء، جلد ۵، صفحه ۶۱.

در قرآن، ج ۲، ص: ۴۳۵

فَیَضِیقُ قَلبُکَ وَ صَدرُکَ وَ یَخشاکَ (یغشاک) القُنوط؛ برای چیدن هیچ میوه ای قبل از رسیدن آن، عجله مکن، تنها در موقع (مناسبش) به آن خواهی رسید (و بهره خواهی گرفت) و بدان، کسی که امور تو را تدبیر می کند، نسبت به وقتی که به صلاح حال توست، آگاهتر است، بنابراین به انتخاب او در همه کارهایت اعتماد کن، تا حال تو اصلاح شود و هرگز برای نیازهای خود قبل از رسیدن وقتش «عجله» نکن که سبب تنگدلی و چیره شدن نومیدی بر تو می شود». «۱»

۳- ندامت و پشیمانی

سوّمین پیامد شوم «عجله» ندامت و پشیمانی است که در احادیث گذشته به آن اشاره شد. چه بسیارند کسانی که برای انجام کارها، قبل از فراهم شدن زمینه ها عجله کرده اند و نیروهایشان به هدر رفته و هرگز به مقصد و مقصود خود نایل نشده اند؛ در حالی که اگر کمی خویشتن داری می کردند، هرگز به چنان سرنوشتی مبتلا نمی شدند و چه بسیار کسانی که به خاطر دستپاچگی به سراغ چیزی رفته اند که دشمن جان آنها بوده و آرزو می کنند که ای کاش! به سراغ آن نمی رفتند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «فَکَمْ مِن مُستَعجِلٍ بِما ان ادرَکَهُ وَدَّ انَّهُ لَم یُدرِکْهُ؛ چه بسیارند افرادی که برای چیزی عجله می کنند که اگر به آن دست یابند (فوراً پشیمان می شوند و) دوست دارند هرگز به آن نرسیده بودند». «۲»

۴- هجوم اندوه و غصه

چهارمین پیامد منفی «عجله» در کارها، هجوم امواج اندوه و غصّه، سوی انسان است؛ زیرا ناکامی ها و شکست های حاصل از عجله و دستپاچگی در بسیاری از اوقات، بسیار گران تمام می شود و انسان را با

اندوه فراوان روبرو می کند.

حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام در یکی از کلمات قصارش در «غرر الحکم» می فرمایند:

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۳۷۹.

(۲)- نهج البلاغه، خطبه ۱۵۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۳۶

«العَجَلُ قَبْلَ الامکانِ یُوجِبُ الغُصّهَ «۱»؛ شتابزدگی پیش از فراهم شدن امکانات، سبب اندوه و غصه است».

۵- فزونی لغزش ها

از پیامدهای دیگر سوء آن، لغزش های فراوان است؛ زیرا تصمیم گیری صحیح نیاز به تأمّل و تدبّر و دقّت فراوان دارد و آن هم به صورت عجولانه و شتابزده امکان پذیر نیست و لذا افراد «عجول» غالباً گرفتار لغزش های مختلفی می شوند، چه در تشخیص هدف و چه در راه وصول به آن.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: «مَعَ العَجَلِ یَکْثُرُ الزَّلل؛ با عجله و شتابزدگی لغزش های فراوان پیش می آید» «۲». و نیز می فرمایند: «مَن عَجَلَ کَثُرَ عِثارُهُ؛ هر کس شتاب کند، لغزش او بسیار خواهد بود». «۳»

۶- فزونی خطاها

ششمین اثر عجله، «فزونی خطاها» است که می تواند با فزونی لغزش ها یکی باشد و می تواند دو چیز محسوب شود، (خطا در تشخیص هدف است و لغزش در راه وصول به آن).

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «اصابَ مُتَأَنٍّ اوْ کادَ، اخطَأَ مُسْتَعجِلٌ او کَادَ؛ افراد خویشتن دار یا به مقصد می رسند و یا به طور نسبی موفق می شوند و افراد عجول گرفتار خطا می شوند، یا به طور نسبی خطا می کنند». «۴»

به هر حال، زیان های ناشی از عجله و دستپاچگی، بیش از آن است که مردم عادی فکر می کنند، و جریمه ای که انسان های عجول به خاطر عجله می پردازند، قابل شمارش نیست.

---

(۱)- غرر الحکم، حدیث ۱۳۳۳.

(۲)- غرر الحکم، حدیث ۹۷۴۰.

(۳)- غرر الحکم، حدیث ۷۸۳۸.

(۴)- غرر الحکم، حدیث ۱۲۹۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲،

ریشه های این خوی ناپسند

۱- هواپرستی

این خوی ناپسند، مانند بسیاری از رذایل دیگر، قبل از هر چیز از هواپرستی سرچشمه می گیرد، انسان های هواپرست، معمولًا برای رسیدن به خواست دل، عجول و دستپاچه اند و غالباً هوا و هوس ها به آنها اجازه نمی دهد، در عواقب امور بیندیشند و راه درست را برای رسیدن به مقصد برگزینند؛ به همین جهت خود رابه آب و آتش می زنند و با دستپاچگی به سوی هوس های خویش می دوند و خود را گرفتار می سازند.

۲- حبّ و وابستگی به دنیا

حبّ دنیا که سرچشمه و رأس خطایا و معاصی است، یکی دیگر از عوامل عجله و شتاب است. بنده دنیا چیزی جز دنیا را نمی بیند، و گویی چشم و گوش او کور و کر می شود. آتش عشق و شوق دنیا در دل او زبانه می کشد و او را با شتاب به دنبال خیالات خام می فرستد و اغلب بر اثر عجله و شتابکاری، مشکلات و موانع راه را نمی بیند و خود را برای مقابله با آن آماده نمی کند و به همین دلیل گرفتار شکست و ناکامی می شود.

۳- کمی ظرفیت و سعه صدر

از انگیزه های دیگر «عجله و شتاب»، کمی ظرفیت و سعه صدر است، افراد کم ظرفیت معمولًا عجولند و صاحبان سعه صدر با تأنّی و خویشتن داری و بردباری گام برمی دارند و همه چیز را زیر نظر می گیرند و با قدرت و قوّت در عین خون سردی، به سوی مقصد پیش می روند و به همین دلیل، کمتر گرفتار شکست می شوند.

تسویلات شیطان و تزئینات او و فریب های دوستان نادان و متملق و دروغگو و حسود و سخن چین، از عوامل مهم شتابزدگی و عجله است.

امام امیر مؤمنان علی

علیه السلام می فرمایند: «وَ لاتَعجَلَّنَّ الَی تَصدیقِ ساعٍ فَانَّ السَّاعِیَ غَاشٌّ وَ ان تَشبَّهَ بِالنَّاصِحینَ؛ در تصدیق سخن چینان عجله مکن؛ زیرا آنها خائنند، هر چند در

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۳۸

لباس ناصحان خیرخواه ظاهر شوند». «۱»

۴- جهل و نادانی

یکی دیگر از عوامل شتابزدگی، جهل و نادانی و سفاهت است؛ زیرا افراد جاهل و نادان اغلب گرفتار اوهام و پندارهای غلط هستند و به گمان این که مقدّمات کار فراهم است، خود را در گرداب حوادث می افکنند و با ناکامی و شکست روبرو می شوند، در حالی که هوشیاران آگاه، تمام جوانب کار را مورد بررسی قرار می دهند و با حزم و دوراندیشی و دور از هر گونه شتابزدگی، برنامه ریزی می کنند و مطمئناً پیروز می شوند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «مِنَ الْحُمُقِ الْعَجَلَهُ قَبلَ الْامْکانِ؛ عجله کردن قبل از فراهم شدن امکانات (انجام کار)، از حماقت است». «۲»

راه های درمان

برای مبارزه با این خوی زشت، قبل از هر چیز باید به پیامدهای شوم آن اندیشید و عواقب دردناک عجله و شتابزدگی را مورد توجه قرار داد و حوادث بسیار ناراحت کننده ای را که بر اثر شتابزدگی در کارها دیده شده، به خاطر آورد و نمونه های فراوانی که در تاریخ است نیز مورد توجه قرار داد، به یقین با مطالعه در این امور، هر کس به خوبی درمی یابد که عجله و دستپاچگی، نه تنها او را زودتر به مقصد نمی رساند، بلکه چه بسا به خاطر آن هرگز به مقصد نرسد.

جمله هایی مانند: «العَجَلَهُ مِنَ الشَّیْطانِ» و «وَالعَجَلَهُ قَبْلَ الامْکانِ یُوجِبُ الغُصّهَ وَ مَعَ العَجَلَهِ تَکوُن النَّدامَهُ» باید به صورت شعارهایی در زندگی فردی و اجتماعی درآید و همیشه نصب العین

افراد عجول گردد تا با مشاهـده آن از عجله بازایسـتد و حـدیث رسول خدا صـلی الله علیه و آله را به ذهن خویش بسـپارند که فرمود: «شتابزدگی و عجله مردم را به هلاکت

---

(۱)- نهج البلاغه، نامه ۵۳.

(۲)- غرر الحکم، حدیث ۹۳۹۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۳۹

می افکند و اگر مردم آرامش و خونسردی خود را حفظ کنند، هیچ کس در خطر نمی افتد». «۱»

از سوی دیگر، بایـد به تمرین هـا و تلقین هـای پی در پی، به این خلق و خو چیره شود؛ زیرا هر کـاری بـا تمرین مبـدل به یک عادت و هر عادتی با ادامه مبدل به یک خلق و خو می شود.

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۴۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۴۱

۲۰

صبر و شکیبایی

اشاره

زنـدگی انسـان در دنیا، آمیخته با مشـکلات عجیبی است که اگر در مقابل آن بایسـتد و شـکیبایی و مقاومت به خرج دهـد، به یقین پیروز خواهد شد و اگر ناشکیبایی کند و در برابر حوادث زانو زند، هیچ گاه به مقصد نخواهد رسید.

منظور از «صبر» همان استقامت در برابر مشکلات و حوادث گوناگون است که نقطه مقابل آن «جزع»، بی تابی، از دست دادن مقاومت و تسلیم شدن در برابر مشکلات است.

علاوه بر زندگی مادی، در زندگی معنوی نیز این مسئله وجود دارد. اگر انسان در برابر نفس سرکش و هوا و هوس ها و زرق و برق دنیـا و جـاذبه های گناه ایسـتادگی نکنـد و در طریق «معرفه اللّه» و اطاعت فرمان او با مشـکلات نجنگـد، هرگز به جایی نمی رسد.

از این رو، علمای علم اخلاق، صبر را به سه دسته تقسیم می کنند:

۱- صبر بر اطاعت؛ یعنی شکیبایی در برابر مشکلاتی که در راه اطاعت وجود دارد.

۲-

صبر بر معصیت؛ یعنی ایستادگی در برابر انگیزه های نیرومند و محرك گناه.

۳- صبر بر مصیبت؛ یعنی پایداری در برابر حوادث تلخ و ناگوار و عدم برخورد انفعالی و ترک جزع و فزع.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۴۲

«صبر» از مهمترین ارکان ایمان است، امیر مؤمنان علی علیه السلام موقعیت صبر را در برابر ایمان، همانند موقعیت سر نسبت به بدن می دانند در قرآن مجید نیز کمتر موضوعی را مانند صبر مورد تأکید قرار داده است. در حدود هفتاد آیه، از صبر سخن به میان آمده که بیش از ده مورد آن به شخص پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله اختصاص دارد.

قرآن برای صابران، اجر فراوانی قائل شده؛ «انَّما یُوَفّی الصَّابِرُونَ اجْرَهم بِغَیْرِ حِسَابٍ» «۱» و کلید ورود به بهشت، را صبر و استقامت شمرده شده است، آنجا که می گوید: «فرشتگان بر در بهشت به استقبال می آیند و به آنها می گویند: «سَلَامٌ عَلَیْکُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارُ؛ سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتتان، چه نیکو است سر انجام آن سرای جاویدان». «۲»

در حدیث معروف نبوی که در بحث های آینده به آن اشاره خواهد شد؛ صبر نیمی از ایمان شمرده شده است.

با این اشاره به سراغ آیات قرآن می رویم و تعبیرها و تأکیدهای قرآن را در مسئله صبر، مورد توجه قرار می دهیم.

آیات صبر

۱- ..... انَّا وَجَدْنَاهُ صَابِراً نِعْمَ الْعَبْدُ انَّهُ اوَّابٌ (سوره ص، آیه ۴۴)

۲- وَ جآءُوا عَلَی قَمِیصِهِ بِدَمٍ کَذِبٍ قَالَ بَل سَوَّلَتْ لَکُمْ انْفُسُکُمْ امْراً فَصَبْرٌ جَمِیلٌ وَاللّه الْمُسْتَعانُ عَلَی مَا تَصِفُونَ (سوره یوسف، آیه ۱۸)

۳- وَ اسْمَاعِیلَ وَ ادْرِیسَ وَ ذَاالکِفْلِ کُلٌّ مِنَ الصَّابِرِینَ (سوره انبیاء، آیه ۸۵)

۴- قَالَ انَّکَ لَن

تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً (سوره کهف، آیه ۶۷)

۵- ... قَالَ الَّذِینَ یَظُنُّونَ أَنَّهُم مُلَقُوا اللّهِ کَم مِنْ فِئَهٍ قَلِیلَهٍ غَلَبَت فِئَهً کَثِیرَهَ بِإِذْنِ اللّهِ وَ اللّهُ مَعَ الصَّابِرِینَ (سوره بقره، آیه ۲۴۹)

۶- فَاصْبِر کَمَا صَبَرَ اولُوا العَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ کَانَّهُمْ یومَ یَرَوْنَ مَا

---

(۱)- زمر، ۱۰.

(۲)- رعد، ۲۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۴۳

یُوعَدُونَ لَم یَلْبَثُوا الّا سَاعَهً مِنْ نَهَارٍ ... (سوره احقاف، آیه ۳۵)

۷- فَاصْبِر صَبراً جَمیلًا (سوره معارج، آیه ۵)

۸- یَا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطوا وَ اتَّقُواللّهَ لَعَلَّکُم تُفْلِحُونَ (سوره آل عمران، آیه ۲۰۰)

۹- یَا ایُّهَاالَّذینَ آمَنُوا اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلوهِ انَّ اللّهَ مَعَ الصَّابِرِینَ (سوره بقره، آیه ۱۵۳)

۱۰- قُلْ یَا عِبَادِیَ الَّذینَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّکُم لِلَّذینَ احْسَنُوا فی هَذِهِ الدُّنیا حَسَنَهٌ وَ ارض اللّهِ وَاسِعَهٌ انَّمَا یُوفَّی الصَّابِرُونَ أَجرَهُم بِغَیرِ حِسابٍ (سوره زمر، آیه ۱۰)

۱۱- سَلامٌ عَلَیْکُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ (سوره رعد، آیه ۲۴)

۱۲- اولَئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَهَ بِمَا صَبَرُواْ وَ یُلَقَّونَ فِیهَا تَحِیَّهً وَ سَلاماً (سوره فرقان، آیه ۷۵)

۱۳- وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَیْ ءٍ مِنَ الْخَوفِ وَالجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْامْوَالِ وَ الانْفُسِ وَ الثَّمَرَات وَ بَشِّرِ الصَّابِرِینَ (سوره بقره، آیه ۱۵۵)

۱۴- ... وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَواْ بِالصَّبْرِ (سوره عصر، آیه ۳)

ترجمه

۱- ... ما او (ایوب) را شکیبا یافتیم، چه بنده خوبی که بسیار بازگشت کننده (به سوی خدا) بود.

۲- و پیراهن یوسف را با خونی دروغین (آغشته ساخته، نزد پدر) آوردند. پدر گفت:

«هوس های نفسانی شما این کار را برایتان آراسته! من صبر جمیل (شکیبایی خالی از ناسپاسی) خواهم داشت، و در برابر آنچه می گویید از خداوند یاری می طلبم!».

۳- و اسماعیل و ادریس و ذو

الکفل را (به یاد آور) که همه از صابران بودند.

۴- (خضر) گفت: «تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی! (ولی موسی قول داد که شکیبا خواهم بود)».

۵- ... (گروهی از بنی اسرائیل) گفتند: «امروز ما توانایی مقابله با «جالوت» و سپاهیان او را

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۴۴

نداریم»؛ اما آن ها که به روز رستاخیز ایمان (قوی) داشتند، گفتند: «چه بسیار گروه های کوچکی که به فرمان خدا بر گروه های عظیمی پیروز شدند!» و خداوند (همراه) با صابران (و یار استقامت کنندگان) است.

۶- (ای پیامبر!) صبر کن، آن گونه که پیامران «اولواالعزم» صبر کردندو برای (عذاب) آنان شتاب مکن! هنگامی که وعده های (عذاب) را که به آنها داده شده، مشاهده کنند، (احساس می کنند که) گویی فقط ساعتی از یک روز (در دنیا) توقف داشتند!

۷- پس «صبر» کن، صبری جمیل و زیبا (خالی از هر گونه ناسپاسی)

۸- ای کسانی که ایمان آورده اید! (در برابر مشکلات و مصائب و هوس های سرکش) استقامت کنید! و در برابر دشمنان (نیز) پایدار باشید و از مرزهای خود مراقبت نمائید و از خدا بپرهیزید، شاید رستگار شوید!

۹- ای افرادی که ایمان آورده اید! از صبر (و استقامت) و نماز، کمک بگیرید؛ (زیرا) خداوند با صابران است.

۱۰- بگو «ای بندگان من که ایمان آورده اید از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید، برای کسانی که در این دنیا نیکی کرده اند، پاداش نیکی است و زمین خدا وسیع است (اگر تحت فشار سران کفر بودید، مهاجرت کنید) که صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می دارند!».

۱۱- (فرشتگان در قیامت به آنان می گویند:) سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتتان، چه نیکوست عاقبت آن سرا (ی جاویدان)!

۱۲- (آری)

آنهـا (عبـاد الرَّحمن) هسـتند که درجـات عـالی بهشت، در برابر شـکیبایی و صبرشـان به آنـان پاداش داده می شود و در آن با تحیّت و سلام رو به رو می شوند!

۱۳- قطعاً همه شـما (امت محمّـد) را بـا چیزی از ترس، گرسـنگی، و خسـارت اموال و جانهـا و میوه ها، آزمایش می کنیم، به استقامت کنندگان (در برابر آزمایش ها) بشارت (پیروزی و پاداش بزرگ) ده!.

۱۴- ... آنها که یکدیگر را به حق سفارش کردند، به شکیبایی و استقامت توصیه نمودند!

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۴۵

تفسیر و جمع بندی الگوی صبر و اسطوره مقاومت

در میان پیامبران الهی که هر یک ویژگی خاصـی از فضایل اخلاقی را (به صورت درخشان تر) دارا بودند، حضرت ایّوب علیه السـلام به عنوان پیامبر صـبور شـناخته می شود. او الگوی «صبر» و مقاومت در برابر مشـکلات بود، به همین دلیل حالات او در سوره «ص»، موقعی که مسـلمانان در مکه تحت فشار شدید قرار داشـتند؛ به عنوان یک سـرمشق بزرگ نازل شد و به مسلمانان درس صبر و استقامت داد.

درست است که نام یا سـرگذشت حضـرت ایّوب علیه السـلام در چندین سوره از قرآن آمده است؛ ولی مشروح تر از همه، در سوره «ص» دیـده می شود که نخستین آیه مورد بحث از آیات همان سوره است. در آیه ۴۴ سوره «ص» آمده است: «ما ایّوب را شکیبا یافتیم، چه بنده خوبی بود که بسیار بازگشت کننده به سوی خدا بود؛ ... انَّا وَجَدْنَاهُ صَابِراً نِعْمَ الْعَبْدُ انَّهُ اوّابٌ».

حضـرت ایّوب علیه السلام به عنوان یک آزمون بزرگ، گرفتار مصائب عظیمی شد تا درجه شکرگزاری او آشکار گردد و به مقام قرب پروردگار نزدیکتر شود. او که اموال، زراعت و گوسفندان فراوان و فرزندان برومند و لایق

و متعدّد داشت، در یک آزمون بزرگ، همه چیز، حتی فرزندان خویش را از دست داد و خود نیز به بیماری شدیدی مبتلا شد.

آن حضرت چنان بیمار گشت که از شدت درد به خود می پیچید و بدین سان اسیر و دربند بستر بیماری و درد گردید؛ ولی هیچ یک از این امور، از شکر او نسبت به درگاه خداوند نکاست.

زخم زبان های زیادی از دوست و دشمن شنید، مصیبتی که شاید بالاترین مصائب بود، گاهی عُبّاد و راهبان بنی اسرائیل به دیدنش می آمدند و به صراحت می گفتند: تو چه گناه عظیمی کرده ای که به این عذاب «الیم» گرفتار شده ای؟ ولی آن حضرت باز رشته صبر را از کف نمی داد، و چشمه زلال شکر و سپاس الهی را به کفران و ناشکری آلوده نمی ساخت. تنها کاری که کرد این بود که بعد از مدتی طولانی به پیشگاه خداوند عرض کرد: «بار پروردگارا! شیطان مرا به رنج و عذاب افکند (و انتظار گشایش تنها از تو دارم)؛ وَاذْکُر عَبْدَنا ایّوبَ اذ نَادی رَبَّهُ انّی مَسَّنِیَ الشَّیطانُ بِنُصْبٍ وَ عَذابٍ».

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۴۶

هنگامی که این پیامبر عظیم الشّأن تمام مراحل این آزمایش بزرگ را پشت سر گذاشت و با کوهی از صبر و استقامت در برابر مصائب بزرگ ایستادگی کرد، و شیطان را شرمنده تر و مأیوس تر ساخت، درهای رحمت الهی به روی او گشوده شد و نه تنها اموال و فرزندانش به لطف الهی به او بازگشت، بلکه افزون تر از آن نصیبش و از همه مهمتر، به مقام پر افتخار «نِعْمَ الْعَبْدُ انّه اوّابٌ» رسید.

و به گفته «ابن مسعود» مفسّر و قاری معروف: «این افتخار را برای خود

در تاریخ بشریّت ثبت کرد که سر سلسله صابران تا روز قیامت خواهد بود؛ رَأسُ الصَّابِرینَ الَی یَومِ القِیامَه» «۱» این مطلب را نباید ساده انگاشت که یک انسانی که دارای امکانات بسیار وسیع و گسترده ای است، یک باره همه چیز خود را از دست بدهد و بر خاک سیاه بنشیند و حتی نیش زبان دوست و دشمن را که اثرش از خنجر و شمشیر بیشتر است، بشنود و آن گاه کلمه ای بر خلاف رضای خدا که حاکی از ناسپاسی اش باشد، بر زبان نراند و همواره زبانش به ذکر و شکر در گردش باشد، و در پایان کار، تنها سخنی که می گوید، همان باشد که در بالا- آوردیم؛ یعنی عرض حال و حکایت وضع خویشتن در پیشگاه خدا کند و نه غیر آن. عده ای که این جمله را شکایتی پنداشته اند، سخت اشتباه کرده اند؛ زیرا که کمترین اثری از شکایت در آن به چشم نمی خورد و به گفته شاعر:

چار چیز آورده ام شاها که در گنج تو نیست!نیستی و حاجت و عجز و نیاز آورده ام!

در دوّمین آیه مورد بحث، از صبر «حضرت یعقوب» که اسطوره ای در صبر و شکیبایی است، سخن به میان آمده است. او به فراق فرزند دلبندش حضرت یوسف علیه السلام که سخت مورد علاقه اش بود گرفتار شد. سالیان دراز با چشمانی اشکبار صبر کرد تا سر انجام دیده اش نابینا شد؛ اما هرگز سخنی بر خلاف رضای حق بر زبان نراند و پیوسته شاکر و صابر بود؛ به تعبیر خودش «صبر جمیل» داشت، چنان که در آیه مورد بحث آمده است: « (برادران یوسف) پیراهن او را با خونی دروغین (نزد پدر) آوردند، (حضرت

یعقوب خطاب به فرزنـدانش) گفت: هوس هـای نفسـانی شـما، این کار را در نظرتان زینت داده؛ من صبر جمیل می کنم و از خداوند در برابر آنچه شما می گویید، یاری می طلبم؛ وَ جَائُوا عَلیَ قَمِیصِهِ

---

(۱)- تفسیر روح البیان، جلد ۸، صفحه ۴۵ ذیل آیه.

بِدَمٍ کَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَکُم أَنْفُسُکُمْ امْراً فَصَبْرٌ جَمیلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَی مَا تَصِفُونَ». «۱»

برادران دروغگـو و کم حـافظه، از این غافـل بودنـد که اگر پیراهن حضـرت یوسف علیه السـلام را به خون آغشـته نموده و به عنوان سـند حمله گرگ نزد پـدرشان می آورنـد، لااقل چنـد جای پیراهن را پاره کنند تا دلیلی بر حمله گرگ باشد؛ در حالی که آنها پیراهن برادر را خون آلود کرده، نزد پدر آوردند؛ به همین دلیل پدر از نیرنگ آنها با خبر شد و جمله «بَل سَوَّلَت لَکُمْ أَنْفُسَـکُم امْراً» را گفت؛ ولی چون در آن شـرایط، کـاری از دسـتش سـاخته نبود، در حـالی که بی اختیـار اشـکش جاری بود، گفت: «فَصَبْرٌ جَمیل؛ صبر خواهم کرد، صبری زیبا» (که توأم با شـکرگزاری و سپاس خدا باشد، آلوده به ناسپاسی و جزع و بی تابی نگردد).

درباره «صَبْر جَمیل»، مفسران تعبیرات مختلفی دارند؛ بعضـی گفته اند: صبر جمیل، صبری است که نه بی تابی در آن باشد و نه شکایت نزد مردم. بعضـی گفته انـد: صبر جمیل آن است که برای خـدا باشـد. پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله نیز در برابر این سؤال که صبر جمیل چیست؟ فرمودند: «هُوَالَّذِی لَاشَکْوَی مَعَهُ؛ صبری است که شکایتی در آن نباشد». «۲»

بعضی نیز گفته اند: صبر جمیل آن است که شکایت نزد خلق در آن نباشد، و

از آن جمیل تر این که عرض حال خود به خالق کند و با این عرض حال و پناه آوردن به او، حق عبودیت را انجام دهد.

به همین دلیل وقتی که فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام بر آن حضرت خرده گرفتند، و گفتند: این قدر یاد یوسف مکن، حضرت فرمودند: «من غم و اندوهم را تنها به خدا می گویم، نه به دیگران و از خدا چیزهایی می دانم که شما نمی دانید؛ قَالَ انَّمَا أشْکُوا بَثّی و حُزْنِی الی اللّهِ وَ اعْلَمُ مِنَ اللّهِ مَا لا تَعْلمُونَ». «۳»

در سوّمین آیه، ضمن اشاره به جمع دیگری از پیامبران الهی که همگی در برابر مشکلات صبر و شکیبایی پیشه کردند و به خاطر صبرشان غرق در رحمت الهی گشته و در زمره صالحان قرار گرفتند، می فرماید: «و اسماعیل و ادریس و ذو الکفل را به یاد آور که همه از صابران بودند، و ما آنها را در رحمت خود وارد کردیم؛ زیرا آنها از صالحان بودند؛

---

(۱)- یوسف، ۱۸.

(۲)- تفسیر قرطبی، جلد ۵، صفحه ۳۳۸.

(۳)- یوسف، ۸۶

وَاسمَاعِیلَ وَ ادریسَ وَ ذَالکِفْلِ کُلٌّ مِنَ الصَّابِرینَ* وَادْخَلْنَاهُم فِی رَحْمَتِنَا انَّهُم مِن الصَّالِحِینَ». «۱»

صبر اسماعیل روشن و آشکار است، زیرا اولًا آماده شد که پدر او را به قربانگاه برد و کارد بر گلویش بگذارد و قربانی شود؛ هر چند خداوند، بر آنها محبت کرد و گوسفندی به عنوان قربانی به جای اسماعیل برای آنها فرستاد.

ثانیاً، در سرزمین خشک و سوزان مکه، کنار خانه خدا ماند تا تدریجاً آنجا رونق گرفت.

در مورد صبر ادریس گفته اند: نخستین کسی بود که در میان قوم خویش مبعوث شد تا آنها را به

سوی خدا دعوت کند، اما با وجود مرارت زیادی که در این راه کشید، قومش دعوت او را اجابت نکردند.

نامیدن «ذو الکفل» به این نام و قرار گرفتن در زمره صابران بزرگی که پیش از او به نبوت رسیده اند، به این علت بوده است که او در میان بنی اسرائیل می زیست، خداوند به یکی از انبیا که حکومت بنی اسرائیل را در دست داشت، وحی فرستاد که می خواهم قبض روحت کنم، باید حکومت خود را به دیگری واگذاری، و او باید کسی باشد که در برابر تو تعهد کند، تا هر شب به عبادت خدا بر خیزد، و همه روز روزه گیرد، و در میان مردم داوری کند، بی آن که خشمگین گردد.

جوانی گفت: من متکفّل همه اینها می شوم. این سخن را گفت و تا پایان عمرش به هر سه عهدش (باتمام مشکلاتی که داشت) وفا کرد؛ خداوند او را به مقام نبوت مبعوث نموده و او را ذو الکفل نامید. «۲»

آری، این سه بزرگوار، همه از اسطوره های صبر و شکیبایی بودند که قرآن کریم به عنوان سرمشقی برای مسلمین جهان، به زندگی آنها اشاره می کند.

در چهارمین آیه، سخن از گفتگوی حضرت موسی علیه السلام و خضر علیه السلام است، در این داستان پر از نکات آموزنده و انسان ساز، آمده است: حضرت موسی علیه السلام برای فراگرفتن علوم تازه ای نزد حضرت خضر علیه السلام آمد و از او تقاضا کرد تا از علومی که خدا در

---

(۱)- انبیاء، ۸۵ و ۸۶.

(۲)- روح البیان، جلد ۵، صفحه ۵۱۵.

اختیارش گذارده، چیزی به ایشان بیاموزد؛ زیرا این علوم، غیر از «علم شریعت» بود

که حضـرت موسـی علیه السلام بر آن آگاهی کامل داشت. این علوم مربوط به اسرار تکوینی حوادث مختلف جهان بود، ولی به هر حال حضـرت خضـر علیه السـلام که از بی صبری حضرت موسی علیه السلام در برابر این آموزش نگران بود، به او چنین گفت: «تو هرگز نمی توانی بـا من شـکیبایی کنی و چگونه می توانی در برابر چیزی که از رموزش آگـاه نیستی شـکیبا باشـی؛ قَالَ انَّکَ لَن تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً* وَ کَیفَ تَصْبِرُ عَلَی مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً». «۱»

حضـرت موسـی علیه السـلام به حضـرت خضـر علیه السـلام قول داد که صابر و شـکیبا باشد؛ ولی حوادث و پیش آمدها چنان عجیب و تکـان دهنـده بود که پیمانه صبر حضـرت موسـی علیه السـلام که از اسـرار آن آگاه نبود، لبریز شـد، و دو بار زبان به اعتراض بر حضـرت خضر علیه السلام گشود، حضرت خضر علیه السلام نیز پیمانش را در مورد صبر و شکیبایی یاد آور گشت و موسی علیه السلام عذر خواهی کرد، ولی بار سوّم، برای همیشه از او جدا شد.

این داسـتان عجیب، مطـالب زیـادی را به مـا می آمـوزد، که تنهـا یـک بخش از آن مربوط به بحث مـا است و آن این که اگر حضـرت موسی علیه السلام صبر و شکیبایی بیشتری داشت، به اسرار تازه ای راه می یافت و این ناشکیبایی او سبب شد که تنها سه نکته مهم را در این زمینه بیاموزد، در حالی که به گفته یکی از مفسران معروف، اگر صبر و حوصله بیشتری داشت، هزاران نکته از اسرار علم برایش فاش می شد. «۲»

به این ترتیب صبر و شکیبایی یکی از کلیدهای علم و آگاهی است.

ممکن

است سؤال شود که آیا پیامبران، آگاهترین افراد زمان خود نیستند؟ پس چگونه حضرت موسی علیه السلام به خاطر فراگرفتن علومی به دنبال حضرت خضر علیه السلام شتافت و قبل از این که بیش از چند نکته بیاموزد، حضرت خضر علیه السلام او را از خویش جدا ساخت؟

پاسخ این سؤال روشن است، هر پیامبری باید دانشمندترین و آگاه ترین فرد نسبت به قلمرو مأموریتش، در نظام شریعت باشد و حضرت موسی علیه السلام چنین بود؛ ولی قلمرو

---

(۱)- کهف، ۶۷ و ۶۸.

(۲)- در روح البیان جلد. ۵، صفحه ۲۸۷ چنین آمده است: در روایتی آمده است که اگر موسی علیه السلام صبر می کرد هزار نکته عجیب، عجیب تر از آنچه آموخت از حضرت خضر علیه السلام فرا می گرفت، به همین دلیل هنگامی که موسی علیه السلام این سخن را از حضرت خضر علیه السلام شنید، گریه کرد.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۵۰

مأموریت حضرت خضر علیه السلام مربوط به عالم تکوین بود و کارهایش همچون ملائکه «مدبّرات امراً» (مأموران تدبیر در جهان آفرینش) بود. به همین دلیل کارهایی که از حضرت خضر علیه السلام سر می زد و به ظاهر با موازین شرع هماهنگ نبود، سبب شد، فریاد اعتراض حضرت موسی علیه السلام بلند شود و هنگامی که حضرت خضر علیه السلام اسرارش را شرح داد، همه را پذیرفت.

اصولًا قوانین حاکم بر جهان تکوین با آن چه در جهان تشریع است، گرچه سرانجام به یک نتیجه منتهی می شود، ولی در ظاهر، از هم جداست و از همین رو، دوستی و همراهی حضرت خضر علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام مدت کوتاهی طول نکشید.

ممکن است بعضی از پیامبران و هم

چنین امامان علیهم السلام به اسرار تکوین نیز آگاه باشند (همانند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام که از روایات استفاده می شود، ولی این امر در نبوت و رسالت پیامبران و امامت ائمه معصومین علیهم السلام ضرورتی ندارد؛ زیرا یک فضیلت است، نه شرط رسالت و امامت.

در پنجمین آیه سخن از یکی از پیامران بنی اسرائیل است که در تفاسیر و تاریخ از او به نام «اشموئیل» یاد کرده اند.

هنگامی که بنی اسرائیل بر اثر ظلم سلطانی به نام «جالوت» آواره و بیچاره شدند، دست به دامن «اشموئیل» زدند تا رئیس و فرماندهی برای جنگ با «جالوت» برایشان تعیین کند. او طی انتخاب حساب شده ای که شرحش از موضوع این بحث خارج است، جوانی به نام «طالوت» را برای این کار برگزید.

هنگامی که طالوت، لشکر عظیمی از بنی اسرائیل را برای جنگ با «جالوت» بسیج کرد، با فراست و هوشیاری که خدا به او داده بود، دریافت که این لشکر انبوه، کارایی چندانی ندارد؛ زیرا افراد سُست اراده و کم طاقت بسیاری در میان آنهاست که نه تنها سبب تقویت آنها نخواهند شد، بلکه باعث تضعیف روحیه دیگران نیز می شوند؛ لذا تصمیم گرفت با آزمایش های متعددی آنها را تصفیه کند. پس از انجام این کار، گروه محدودی بیشتر باقی نماند.

آن گروه، از کمی نفرات خود نگران و ناراحت بودند و به یکدیگر گفتند: «ما امروز توان مقاومت در برابر لشکر عظیم جالوت را نداریم»؛ ولی به گفته قرآن: «کسانی که علم به

ملاقات خدا داشتند (و به روز رستاخیز معتقد بودند) گفتند: چه بسیار گروه های کوچکی

که به فرمان خدا بر گروه های عظیمی پیروز شدند و خداوند با صابران است؛ ... قَالَ الَّذِینَ یَظُنُّون انَّهُم مُلاقُوا اللّهِ کَم مِنْ فِئَهٍ قَلِیلَهٍ غَلَبَتْ فِئَهً کَثِیرَهً بِاذنِ اللّهِ وَ اللّهُ مَعَ الصَّابِرینَ». «۱»

سپس، همین گروه، هنگامی که در برابر «جالوت» و سپاهیان او قرار گرفتند، گفتند:

«پروردگارا! پیمانه صبر و شکیبایی و استقامت را بر ما بریز، گام های ما را استوار فرما و ما را بر جمعیت کافران پیروز نما؛ وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَینَا صَبْراً وَ ثَبِّتْ اقدامَنَا وَ انْصُرْنَا عَلَی الْقَومِ الْکَافِرِینَ». «۲»

به این ترتیب آنها نشان دادند که با جمعیتی انبوه که فاقد انگیزه و بی بهره از صبر و استقامت اند، در میدان نبرد پیروز نخواهند شد، بلکه گروه اندک، اما مصمّم و شکیبا و ثابت قدم، می توانند بر لشکرهای عظیم پیروز گردد و سرانجام نیز چنین شد. این گروه اندک به فرماندهی «طالوت»، توانستند «جالوت» و سپاهیان عظیمش را درهم بشکنند و «جالوت» نیز توسط داود علیه السلام- که آن روز جوانی نیرومند در لشکر طالوت بود کشته شد و بنی اسرائیل توانست زمین ها و مردم دربند خود را از سیطره و اسارت دشمن آزاد سازند و به این ترتیب درس دیگری درباره اهمّیّت صبر و استقامت در تاریخ از خودشان به یادگار گذاشتند.

از این آیات استفاده می شود که انگیزه این صبر و استقامت، توکّل بر خدا، ایمان به روز رستاخیز و پاداش های الهی بوده است. بعضی از روایات، تعداد این گروه اندک را ۳۱۳ نفر دانسته اند (همانند اصحاب بدر که ۳۱۳ نفر بودند) و جالب این که حضرت داود علیه السلام، جوان کم سن

و سال اما نیرومند و با ایمان، با فلاخنی که در دست داشت، پیشانی جالوت را نشانه گرفت و آن چنان ماهرانه، یکی دو سنگ پرتاب کرد که درست بر پیشانی جالوت برخورد کرد.

به محض برخورد سنگ، جالوت فریادی کشید و از مرکب فرو افتاد؛ لشکرش با مشاهده این واقعه، با وحشتی فراوان، به سرعت فرار کرده و از هم فرو پاشید؛ لشکری که طبق بعضی از روایات عددشان بالغ بر یکصدهزار نفر مرد مسلح به انواع سلاح بود.

---

(۱)- بقره، ۲۴۹.

(۲)- بقره، ۲۵۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۵۲

در ششمین آیه، خداوند خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کرده و ضمن این که به او درس استقامت می دهد، درسی که برخاسته از زندگی پیامبران «اولوا العزم» است، می فرماید:

«صبر و شکیبایی پیشه کن؛ آن گونه که پیامبران اولوا العزم شکیبایی داشتند و برای عذاب آنها (مخالفان) شتاب مکن؛ فَاصْبِرِ كَمَا صَبَرَ اولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لاتَسْتَعْجِلُ لَهُمْ ...». «۱»

گرچه در این آیه شریفه، شکیبایی و صبر در تقاضای عذاب برای مخالفان و دشمنان است تا بر آنها حجّت تمام شود و اگر افرادی نیز در میانشان تمایل دارند تا در راه حق گام نهند، به گروه سعادتمندان ملحق شوند، ولی این دستور، یک دستور کلّی است و دلیل روشنی بر فضیلت صبر به عنوان یک برنامه عمومی، برای همه پیامبران اولوا العزم است.

آری همه پیامبران بزرگ و صاحب شریعت، با دشمنان سرسخت، نادان و لجوج روبه رو بودند؛ ولی در این راه بیشترین استقامت را متحمل شدند تا هدایت امّتشان را به بهترین صورت بجا آورند.

حضرت نوح علیه السلام ۹۵۰ سال دعوت به خدا

کرد و شب و روز زحمت کشید و در خلوت و جلوت، آنها را اندرز کرد، اما جز گروه اندکی به او ایمان نیاوردند.

حضرت ابراهیم علیه السلام را به میان آتش افکندند و حضرت موسی علیه السلام و مؤمنان قومش را با شدیدترین شکنجه ها آزردند، حضرت عیسی علیه السلام را بعد از آزار زیاد، می خواستند که به دار آویزند، ولی خداوند او را نجات داد. خلاصه این که پیوسته دنیا، محل برخورد حق و باطل بوده است که در این میان فقط با نیروی صبر و استقامت می توان بر مشکلات پیروز شد.

در این که مراد از پیامبران «اولوا العزم» چه کسانی هستند؛ بعضی آنها را به پیامبران صاحب شریعت جدید تفسیر کرده اند که تعداد آنها به همراه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پنج نفر می باشد. انتخاب این عنوان برای آنها نیز به خاطر اراده محکم و عزم استوارشان در راه دعوت حق بوده است. بی شک این گروه از پیامبران نسبت به سایرین، با مشکلات بیشتری روبه رو بودند؛ زیرا عرضه شریعت جدید و آیین تازه، مشکلات را در برابر

---

(۱)- احقاف، ۳۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۵۳

اخلاق در قرآن ج ۲ ۴۸۰

متعصبان، بیشتر می کند.

بعضی نیز آنها را هیجده نفر- که نام آنها در آیات ۸۳ تا ۹۰ سوره انعام آمده و بعضی نُه نفر و بعضی هفت نفر و بعضی شش نفر و بعضی پنج نفر و بعضی تمام پیامبران الهی را «اولوا العزم» شمرده اند؛ زیرا معتقدند که همه دارای عزم راسخی بوده اند؛ ولی با با توجه به این که «من» در جمله «اولُوا العَزمِ مِنَ الرُّسُل» «مِن تبعیضیه» است، قول اخیر بعید

به نظر می رسد و سایر اقوال نیز دلیل روشنی ندارد، جز همان که در تفسیر آیه به نقل از معصومین علیهم السلام آوردیم که تعداد آنها با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پنج نفر بوده اند.

*** در هفتمین آیه باز خطاب به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، ضمن دستور به شکیبایی در برابر استهزا و تکذیب و آزار مشرکان عرب و کافران متعصّب، می فرماید: «صبر جمیل پیشه کن؛ فَاصْبِر صَبراً جَمیلًا». «۱»

در تفسیر صبر جمیل؛ مفسران تعبیرات گوناگونی دارند که در تفسیر آیه دوّم در همین بحث آورده شد و با حدیث دیگری آن را تکمیل می کنیم.

امام باقر علیه السلام در پاسخ این سؤال که صبر جمیل چیست؟ فرمودند: «صَبْرٌ لَیسَ فِیه شَکْویً الَی النّاسِ؛ صبری است که در آن شکایت به مردم وجود نداشته باشد». «۲»

*** در هشتمین آیه، خداوند ضمن این که همه مؤمنان را به صبر و مصابره- که تفسیر آن خواهد آمد- دعوت نموده و آن را کلید رستگاری و نجات می شمرد، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، صبر (و استقامت) پیشه کنید و در برابر دشمنان (نیز) استقامت و شکیبایی به خرج دهید، از مرزهای خود مراقبت و تقوای الهی پیشه کنید، شاید رستگار شوید؛ یَا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتّقوا اللّهَ لَعَلَّکُم تُفلِحونَ». «۳»

در این آیه، چهار دستور داده شده که سرچشمه رستگاری و کلید سعادت است.

نخست، صبر و استقامت و ایستادگی در برابر حوادث و مشکلات و مصائب و موانع؛ دوم «مصابره» که از باب «مفاعله» و به معنی صبر و استقامت در برابر صبر و

---

(۱)- معارج، ۵.

(۲)- اصول کافی،

جلد ۲، صفحه ۹۳.

(۳)- آل عمران، ۲۰۰.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۵۴

استقامت دیگران آمده است. در واقع دستور اوّل ناظر به ایستادگی در برابر انواع مشکلات و حوادث گوناگون زندگی است و دستور دوّم ناظر به ایستادگی در برابر دشمن است، به این ترتیب که هر قدر آنها بیشتر مقاومت کنند، مؤمنان باید بر مقاومت خودشان بیفزایند تا بر دشمن غالب شوند.

«رابطوا» از ماده «مرابطه» در اصل از «رباط» که به معنی بستن چیزی در مکانی است، گرفته شده است. این واژه (مرابطه) معمولًا به معنی مراقبت از مرزها می آید؛ زیرا سربازان اسلام، مرکب ها و وسائل جنگی خود را در آن محل نگهداری می کردند.

آخرین دستور، تقوای الهی است که مانند چتری بر همه دستورهای سابق سایه می افکند و هنگامی که صبر و مصابره و مرابطه به دور از هر گونه ریاکاری و اغراض شخصی، آمیخته با تقوا گردد، سبب فلاح و رستگاری و نجات در دنیا و آخرت خواهد بود.

بعضی دیگر در تفسیر «مصابره» گفته اند: ایستادگی در مقابل عادات و هوای نفس است؛ زیرا آنها در برابر انسان ایستادگی می کنند و انسان نیز باید در مقابل آنها، ایستادگی نماید. در تفسیر «مرابطه» نیز گفته اند که منظور، پیوند نفس به اطاعت الهی و یا پیوند قلب به خداست.

نقل شده که عارفی پیاده به خانه خدا می رفت، مرد عرب شتر سواری به او گفت: ای شیخ! به کجا می روی؟ عابد گفت: به بیت اللّه. گفت: چرا پیاده ای؟ گفت: من مرکب های زیادی دارم (تو نمی بینی). مرد عرب سؤال کرد: آن مرکب ها چیست؟ عارف گفت:

هنگامی که بلا و مصیبتی بر من نازل شود، بر مرکب صبر سوار می شوم، و

هنگامی که نعمتی نازل شود، بر مرکب شکر و هنگامی که قضا و قدری رخ دهد، بر مرکب رضا و هنگامی که نفس سرکش مرا به چیزی دعوت کند، می دانم که آن چه از عمر باقی مانده، کمتر از آن است که گذشته است.

مرد عرب گفت: در واقع تو سواره ای، من پیاده ام؛ برو در امان خدا. «۱»

***

(۱)- روح البیان، جلد ۲، صفحه ۱۵۸.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۵۵

در نهمین آیه خطاب به همه مؤمنان، با تعبیری تازه، ضمن توصیه به این که در مشکلات از نیروی صبر و نماز کمک بگیرند، می فرماید «ای افراد با ایمان! از صبر (و استقامت) و نماز کمک بگیرید (تا بر مشکلات فائق آیید)؛ زیرا خداوند با صابران است؛ يَا ايُّهَاالَّذينَ آمَنُوا اسْتَعينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَوهِ انَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرينَ». «۱»

این آیه دارای مفهوم وسیعی است و هرگونه صبر و استقامت را شامل می شود، خواه صبر به اطاعت یا بر معصیت یا بر مصیبت باشد. برای انجام هر کار مهمی کمک گرفتن و استعانت لازم است، خواه جهاد باشد یا غیر آن؛ بنابراین، برای انجام هر کار مهمی باید از شاخه های مختلف صبر که متناسب با آن کار است، یاری جست.

درباره تفسیر صبر به «روزه» باید گفت که روزه یکی از مصداق های روشن این صبر است، نه این که تمام مفهوم آن را در بر بگیرد.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چه رابطه ای میان صبر به معنی وسیع کلمه با صلاه (نماز) وجود دارد؟

بعضی از مفسّران گفته اند: رابطه آن دو این است که گاه پیمانه صبر انسان لبریز می شود و طاقت او بر صبر کاهش می یابد. اینجاست که نماز

به او قوّت قلب و اراده و توکل بر خدا می بخشد و بدین سان، نیروی صبر از طریق نماز افزایش می یابد.

به تعبیر دیگر، هنگامی که انسان از طریق نماز به خدا روی می آورد، خود را به قدرت بی پایان و لایزال حق مرتبط می سازد، این کار، مقاومت انسان را در برابر مشکلات، چنان افزایش می دهد که به نیروی شکست ناپذیری تبدیل می شود.

به همین دلیل در حدیثی که گاه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و گاه از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده و هر دو نیز صحیح می باشد، آمده است: «اذَا أَهَالَهُ أَمْرٌ فَزِعٌ، قَامَ الی الصَّلَوهِ ثُم تَلی هَذِهِ الآیَهِ وَ اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَوهِ؛ هنگامی که با مشکل مهمی روبه رو می شد، به نماز بر می خاست (و پس از نماز به دنبال حل مشکل می رفت) و این آیه را تلاوت می فرمود استعینوا بالصّبر و الصّلوه «۲»». «۳»

به هر حال، این آیه از روشن ترین آیاتی است که اهمّیّت صبر را به عنوان یک عامل پیروزی در زندگی مشخص می کند.

---

(۱) بقره، ۱۵۳.

(۲) همان.

(۳) اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۱۵۴- روح البیان، جلد ۱، صفحه ۲۵۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۵۶

در دهمین آیه، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را دستور می دهد که (از سوی خداوند متعال) به تمام بندگان با ایمانش چنین بگوید: «ای بندگان من که ایمان آورده اید، تقوای الهی پیشه کنید؛ برای کسانی که در این دنیا نیکی کرده اند، پاداش نیکی است؛ سرزمین خدا وسیع است (هر گاه تحت فشار شدید کافران جبّار قرار گرفتید، تسلیم نشوید، بلکه مهاجرت کنید؛ زیرا صابران اجر و پاداش خود را بی حساب

دریـافت می کننـد؛ «قُـلْ یَـا عِبَـادِیَ الَّذِینَ آمَنُـوا اتَّقُـوا رَبَّکَم لِلَّذینَ احسَـنُوا فِی هَـذِهِ الـدُّنیَا حَسَـنَهً وَ ارضُ اللّهِ وَاسِـعَهٌ انَّمَـا یُوَفَّی الصَّابِرُونَ اجْرَهُمْ بِغَیرِ حِسابٍ». «۱»

این آیه از یک سو نشان می دهـد که انسان باید در برابر مشـکلاتی که در راه مقابله با جبّاران متحمل می شود، از نیروی صبر کمک بگیرد؛ زیرا بدون آن چاره ای جز تسلیم در برابر ظالمان زورمدار ندارد.

از سوی دیگر، پاداش صابران را بی حساب و غیر قابل شمارش بیان می دارد.

تعبیر «بی حساب» نشان می دهد که خداوند، آن قدر به آنها پاداش می دهد که جز او، کسـی قادر به حسابش نیست. به همین جهت در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم:

«هنگامی که نامه های اعمال گشوده می شود و ترازوهای اعمال نصب می شود، برای کسانی که گرفتار بلاهای سـختی شدند و صبر کردنـد، نه ترازویی نصب می شود و نه نـامه عملی گشوده خواهـد شـد (بلکه بی حساب به آنها پاداش می دهنـد) «۲»؛ سپس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آیه فوق را تلاوت نمود: انَّمَا یُوَفَّی الصَّابِرُونَ اجْرَهُم بِغَیرِ حِسابٍ».

تعبیر به «غیر حساب» در آیات متعـددی آمده است که اغلب مربوط به روزی های فراوان دنیوی است که خداوند به بعضـی از انسـان ها می دهـد؛ تنها در این مورد و در آیه ۴۰ سوره مؤمن، از پـاداش ها و روزی های قیامت سـخن به میان آمـده. به یقین جـایی که پـاداش یـا روزی بـدون حسـاب داده شود، تنـاسبی بـا کمیّت و کیفیّت اعمال نخواهـد داشت، بلکه متناسب با لطف پروردگار است و در نتیجه بسیار مهم و والا خواهد بود.

***

(۱)- زمر، ۱۰.

(۲)- این حدیث را مرحوم طبرسی در «مجمع البیان» و قرطبی

در تفسیر خود و برسویی در «روح البیان» با تفاوت های مختصری در ذیل آیه مورد بحث نقل کرده اند.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۵۷

در یازدهمین آیه، تعبیر بسیار جالبی درباره اهمّیّت صبر دارد و آن این که فرشتگان هنگامی که برای دیدار بهشتیان از هر دری وارد می گردند، به آنها می گویند: «سلام بر شما! به خاطر صبر و استقامتتان، چه پایان خوبی در این سرا نصیبتان شد!؛ سَلامٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ». «۱»

جالب این که از میان تمام اعمال و طاعات و عبادات و کارهای نیک بهشتیان، انگشت روی صبر و شکیبایی آنها می گذارند و آن را سبب ورود به بهشت می شمارند و اگر دقت کنیم، تصدیق خواهیم کرد که صبر و استقامت، نقش مهمی در سعادت انسان و بهشتی شدن او دارد؛ زیرا بدون صبر؛ نه پرهیز از گناه ممکن است و نه انجام اطاعت ها و عبادت ها، نه جهاد با نفس و نه جهاد با دشمن. به همین دلیل فرشتگان، در نخستین تبریک به بهشتیان، به مسئله صبر تکیه می کنند.

شاهد این سخن که همه طاعات در سایه صبر انجام می گیرد، در آیه بیست و دوم همین سوره آمده است: «اندیشمندان و اولو الالباب، کسانی هستند که به خاطر ذات پروردگارشان، صبر و شکیبایی می کنند، نماز را برپا می دارند و از آنچه به آنها روزی داده ایم، در پنهان و آشکار، انفاق می کنند و با حسنات، آثار سیّئات را از بین می برند؛ وَالَّذينَ صَبَرُوا ابتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ اَقَامُوا الصَّلَوةَ وَ انْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرّاً وَ عَلانِيَةً وَ يَدْرَئُونَ بِالْحَسَنَه السَّيِّئَه ...».

در تفسیر این آیه، حدیث جالبی از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل

شـده است: «هنگامی که روز قیامت می شود، نـدا دهنـده ای ندا می دهد که اهل صبر و شـکیبایی به پا خیزید؛ گروهی بر می خیزنـد، به آنهـا گفته می شود: سوی بهشت برویـد. در این هنگام، فرشـتگان به اسـتقبال آنها می آینـد و می گوینـد: کجا می رویـد؟ می گوینـد: سوی بهشت. فرشـتگان می گوینـد: قبـل از حسـاب؟! می گوینـد: آری (قبل از حساب). می گوینـد: شـما کیستید؟

می گوینـد: ما اهل صبریم؛ می گویند: صبر شـما چه چیز بوده است؟ می گویند: ما در راه طاعت پروردگار و پرهیز از گناهان و در برابر بلا و اندوه و غم، در دنیا صبر و شـکیبایی کردیم». امام علی بن الحسـین علیه السـلام فرمود: «اینجاست که فرشتگان می گویند: داخل بهشت

---

(۱)- رعد، ۲۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۵۸

شوید؛ چه عالی است پاداش عاملان».

بعضی از راویان احادیث گفته اند: «در همین جا فرشتگان می گویند: سَلامٌ عَلَیکُم بِمَا صَبَرْتُم». «۱»

*** در دوازدهمین آیه، به صورت زیبایی، همان مطلبی را که در آیه قبل عنوان شـد، مطرح می کند. این آیه، در ادامه آیات قبـل که درصـدد بیـان اوصـاف دوازده گـانه «عباد الرحمن»- که بیانگر شخصـیت والای آنها در تمام ابعاد است- می فرمایـد: «آنهـا هسـتند که درجـات عالی بهشت، در برابر شـکیبایی شان، پاداش داده می شود و با تحیّت و سـلام (فرشـتگان) روبرو می شوند؛ اولَئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَهَ بِمَا صَبَروا وَ یُلَقَّوْنَ فِیهَا تَحِیَّهً وَ سَلاماً». «۲»

«غرفه» از ماده «غرف» (بر وزن ظرف)، به معنی برداشتن چیزی است؛ لذا به آبی که انسان از چشمه برای نوشیدن با دست های خود بر می گیرد، غرفه می گوینـد؛ در ضـمن به قسـمت های فوقانی ساختمان و طبقات بالای منازل نیز «غرفه» می گوینـد. در این آیه نیز مراد برترین منزلگاه های بهشت است که در اختیار صابران قرار

می گیرد.

صد هزاران کیمیا حق آفرید کیمیایی همچو صبر، آدم ندید!

از تعبیر آیه فوق، استفاده می شود که «صبر» وجه مشترک تمام اوصاف دوازده گانه «عِبَادُ الرحمن» می باشد.

*** در سیزدهمین آیه که از آیات معروف صبر است، ضمن بشارت به صابران در برابر آزمایش های بزرگ الهی می فرماید: «به یقین همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی و کمبود میوه ها، آزمایش می کنیم و صابران را بشارت ده- آنها که هرگاه مصیبتی به آنان رسد، می گویند: ما متعلق به خداییم و سوی او بازگردیم- آنها کسانی هستند که رحمت های الهی شامل حالشان است و آنها هدایت یافتگانند؛ وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ بِشَی ءٍ مِن الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الامْوالِ وَ الْانْفُسِ وَالثَّمراتِ وَ بَشِّرِالصَّابِرینَ* الَّذینَ اذا اصابَتْهُمْ

---

(۱)- تفسیر قرطبی، جلد ۵، صفحه ۴۵۳۲.

(۲)- فرقان، ۷۵.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۵۹

مُصیبَهٌ قَالُوا انَّا لِلَّهِ وَ انَّا الَیهِ رَاجِعُونَ* اولَئِکَ عَلَیْهِم صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِم وَ رَحْمَه وَ اولَئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ». «۱»

گرچه در این آیات، تنها به یکی از شاخه های صبر؛ یعنی صبر بر مصائب و مشکلات اشاره شده، ولی اهمّیّت آن به اندازه ای است که صلوات و درود و رحمت الهی به این دسته از صابران جاری شده، و آنها مسیرهای هدایت را در پرتو همین صبر و شکیبایی می پیمایند.

با توجه به این نکته که آزمایش های گوناگون در این جهان از سنت های خلل ناپذیر الهی است، و عبور از گردنه های صعب العبور آن جز با صبر ممکن نیست، به نقش صبر و شکیبایی در زندگی و آثار نهایی آن پی می بریم.

چه افتخاری از این بالاتر که انسان در برابر صبرش، مشمول این سه عنایت بزرگ الهی گردد:

نخست، صلوات و

درودی از نـوع آنچـه بر پیـامبر بزرگش فرسـتاده می شـود و سـپس شـمول رحمت واسـعه الهی، نسـبت به او و از همه مهمـتر، هدایت پروردگار که سرچشمه تمام نعمت ها و خوشبختی هاست.

در این که چرا صلوات به صورت جمع آمـده دو تفسـیر ذکر شـده که هر دو می توانـد صـحیح باشد: نخست این که اشاره به انـواع اکرام و احـترام الهی اسـت، و دیگر این که اشـاره به تکرار آن می باشـد. تعـبیر به رحمت، به صـورت نکره نیز اشـاره به اهمّیّت و عظمت است.

در بیان تفاوت میان صلوات و رحمت، بعضی گفته اند: صلوات اشاره به مدح و ثنای الهی و لطف و مغفرت اوست؛ در حالی که رحمت، اشاره به انواع نعمت های مادی و معنوی در دنیا و آخرت دارد.

*** در چهاردهمین و آخرین آیه از آیات مورد بحث که در سوره و العصر آمـده، قرآن مجید ضـمن بیان این که همه انسان ها در خسران و زیان قرار دارند، جز کسانی که دارای

---

(۱)- بقره، ۱۵۵ تا ۱۵۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۶۰

یک برنامه چهار ماده ای هستند که یکی از موادّ آن، صبر و شکیبایی و استقامت است، می فرماید: «به عصر سوگند! که انسان ها همه در زیاننـد مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام دادند و یکدیگر را به حق سـفارش کرده، و یکدیگر را به صبر و شـکیبایی توصـیه نموده اند؛ وَالْعَصْرِ* انَّ الْانْسَانَ لَفِی خُسْرٍ* الَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلوا الصَّالِحَاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ». «۱»

تعبیر تواصوا- از مـاده «تواصـی» به معنی سـفارش کردن به یکـدیگر در آیـات فوق نشـان می دهـد که مؤمنان بعـد از ایمان و معرفت و عمل صالح، باید به احقاق

حقوق روی آورنـد؛ حق را بشناسـند و یکـدیگر را به آن توصـیه کننـد، چون احقاق حق و اجرای حق در جامعه انسانی، جز با اسـتقامت و ایسـتادگی در برابر موانع ممکن نیست، توصـیه به صبر رابه عنوان چهـارمین اصل که پشـتوانه اصول سه گانه دیگر است بیان می کنـد. بنابراین صبر، یکی از ارکان اصـلی سـعادت انسان هاست که بدون آن، درخت ایمان به ثمر نمی نشـیند و اعمـال صالـح انجـام نمی گیرد، و احقـاق حقوق در جـامعه انسـانی تحقق نمی یابـد. بـدون شک، احقاق حقوق و ادای آن از مشـکل ترین کارهاست؛ زیرا گاهی ممکن است حق، با فرد یا عزیزان و بستگانش مخالف باشد، در اینجا ادای حق جز به مدد صبر، صورت نمی پذیرد.

*** از مجموع آنچه در آیات بالا آمد، می توان نتیجه گرفت که اهمّیّت صبر و شـکیبایی و اسـتقامت، بسیار بیش از آن است که ما فکر می کنیم. به گفته بعضی از مفسران، صبر در قرآن مجید، بیش از هفتاد بار یا نزدیک به یک صد بار تکرار و تأکید شـده، در حالی که هیـچ یک از فضایل انسانی، به این انـدازه مورد تأکیـد قرار نگرفته است. این نشان می دهد که قرآن، برای این فضـیلت اخلاقی و عملی اهمّیّت فراوانی قائـل است، و آن را عصـاره همه فضـیلت هـا و خمیر مایه همه سـعادت ها و ابزار وصول به هر گونه خوشبختی و سعادت می داند.

***________________________________

(۱) عصر، ۱ تا ۳.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۶۱

صبر در احادیث اسلامی

به گفته بعضی از علمای اخلاق، روایاتی که درباره فضیلت صبر و شکیبایی از معصومین علیهم السلام به ما رسیده، بیش از آن است که به شمارش در آید. و در برخی از کتب که درباره

صبر تألیف یافته، نزدیک به ۹۰۰ حدیث از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام دراین باره آمده است که به عنوان نمونه، بخشی از آن ها را گلچین نموده ایم:

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «الصَّبْرُ خَیْرُ مَرْکَبٍ مَا رَزَقَ اللّٰهُ عَبْداً خَیراً لَهُ وَ لا اوسَع مِنَ الصَّبْرِ؛ صبر بهترین مرکب سواری است؛ خداوند هیچ بنده ای را بهتر و گسترده تر از صبر روزی نداده است». «۱»

تعبیر به «بهترین مرکب»، در این حدیث شریف اشاره به این دارد که صبر، وسیله رسیدن به همه سعادت ها و خوشبختی هاست و انسان بدون آن به هیچ مقامی در دنیا و آخرت نمی رسد!

۲- امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند: «عَلَیْکُم بِالصَّبْرِ فَانَّ الصَّبْرَ مِنَ الْایمَانِ کَالرَّأس مِنَ الْجَسَدِ؛ بر شما باد به صبر و استقامت کردن؛ زیرا صبر نسبت به ایمان، همانند سر به بدن است». «۲»

نشان می دهد که صبر نقش کلیدی برای تمام ابعاد زندگی انسان دارد، به همین دلیل در ذیل همین حدیث آمده است «لا ایمانَ لِمَنْ لا صَبْرَ لَهُ؛ کسی که صبر و استقامت ندارد، ایمان او پایدار نخواهد ماند».

۳- در حدیث دیگر، همان حضرت علیه السلام می فرمایند: «لا یَعْدِمُ الصَّبُورُ الظَّفَرَ وَ انْ طَال بِهِ الزَّمانُ؛ شخص صبور، پیروزی را از دست نخواهد داد هر چند طول بکشد». «۳»

با توجه به این که هم صبر مطلق ذکر شده و هم پیروزی، نشان می دهد که این حکم در تمام ابعاد معنوی و مادی زندگی انسان هاست.

۴- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، صبر را به منزله نصف ایمان شمرده اند: «الصَّبْرُ نِصْفُ الایمانِ؛ صبر نصف ایمان است». «۴»

---

(۱) میزان الحکمه،

جلد ۲، حدیث ۱۰۰۲۵.

(۲) نهج البلاغه، کلمات قصار ۸۲.

(۳) نهج البلاغه، کلمات قصار، حکمت ۱۵۳.

(۴) محجه البیضاء، جلد ۷، صفحه ۱۰۶.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۶۲

در بعضی از روایات، نصف ایمان را شکر گزاری و نصف دیگر آن را صبر دانسته اند. صبر و استقامت برای رسیدن به نعمت ها و سپس شکر نعمت؛ یعنی بهره برداری صحیح از مواهب و نعمت های الهی.

روشن است که این حدیث، هیچ منافاتی با احادیث گذشته ندارد؛ زیرا همان طور که بیان شد، اگر مؤمن صبر نداشته باشد ایمانش به خاطر موانعی که بر سر راه دارد، از بین می رود؛ هم چنین اگر شاکر نباشد، طبق این بیان (وَ لَئِنْ کَفَرْتُمْ انَّ عَذابِی لَشَدید) نعمت ها از کفش می رود.

۵- در حدیث دیگر، رسول خدا صلی الله علیه و آله در تعبیر زیبای دیگری فرمودند: «الصَّبْرُ کَنْزٌ مِن کُنُوزِ الْجَنَّهِ؛ صبر؛ گنجی از گنج های بهشت است». «۱»

۶- دلیل این امر با نقل حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام به وضوح روشن می شود: «الصَّبْر عَوْنٌ عَلی کُلِّ امْرٍ؛ صبر و شکیبایی به پیشرفت هر کار (مهمی) کمک می کند». «۲»

زیرا همان گونه که می دانید، در نظام زندگی بر سر راه هر کار مهمی، موانعی قرار دارد که عبور از آنها فقط با نیروی صبر و شکیبایی ممکن است.

۷- درباره شکیبایی در برابر گناه این حدیث نقل شده است: «وَ مَنْ صَبَرَ عَنْ مَعْصِیَهِاللّهِ فَهُوَ کَالْمُجاهِدِ فِی سَبیلِ اللِّهِ؛ کسی که در مقابل عوامل گناه صبر کند، مقامش همانند مجاهد در راه خداست». «۳»

آری هر دو مجاهد «فِی سَبیلِ اللّه» اند؛ با این تفاوت که یکی با دشمن بیرونی (جهاد اصغر) و دیگری با دشمن درونی

(جهاد اکبر) می جنگد.

۸- در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «اِنْ صَبَرْتَ ادْرَکْتَ بِصَبْرِکَ مَنازِلَ الابْرارِ وَ ان جَزَعْتَ اوْرَدَکَ جَزَعَکَ عَذابَ النّارِ؛ اگر صبر کنی، به خاطر صبر خود به مقامات ابرار و نیکوکاران می رسی و اگر بی صبری کنی، این بی صبری تو را در عذاب دوزخ وارد می کند». «۴»

---

(۱) محجه البیضاء، جلد ۷، صفحه ۱۰۷.

(۲) غرر الحکم، حدیث ۷۶۵.

(۳) جامع الاحادیث الشیعه، جلد ۷، صفحه ۲۵۳.

(۴) شرح غرر الحکم، حدیث ۳۷۱۳.

۹- امام صادق علیه السلام درباره صبر در برابر بلاها و حوادث تلخ زندگی، می فرمایند: «مَن ابْتَلی مِنَ الْمُؤْمِنینَ بِبَلاءٍ فَصَبَرَ عَلَیهِ کَأَنَّ لَهُ مَثلُ اجرِ الْفِ شَهِیدٍ؛ هر کس از مؤمنان به بلایی گرفتار شود (و) شکیبایی را از دست ندهد، پاداش هزار شهید دارد». «۱»

مرحوم «علامه مجلسی» رحمهم الله، بعد از ذکر این حدیث در جلد ۶۸ بحار الانوار، این سؤال را مطرح می کند که چگونه این پاداش صحیح است، در حالی که شهید خود از صابران می باشد؛ زیرا در برابر دشمن صبر می کند تا شربت شهادت را می نوشد.

در جواب این سؤال می توان گفت: شهید در برابر تهاجمات دشمن صبر می کند و صابران در مقابل حوادث تلخ زندگی؛ مانند بیماری ها، ناکامی ها و از دست دادن عزیزان صبر می کنند.

دلیل دیگری بر برتری او نسبت به اجر شهادت، این است که شهادت یک بار است، ولی گرفتاری های تلخ زندگی، هزاران بار تکرار می شود.

۱۰- پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره پاداش معنوی صابران می فرمایند: «مَنْ ابْتُلِیَ فَصَبَرَ و اعْطِیَ فَشَکَرَ وَ ظُلِمَ فَغَفَرَ اولَئِکَ لَهُم الْامْن وَ هُم مُهتَدونَ؛ کسی که به بلایی

مبتلاـ شود و شکیبایی کند و نعمتی به او برسد و شکر آن را به جا آورد و مورد ستم واقع شود و (با بزرگواری) طرف را ببخشد، چنین کسانی امنیت و آرامش (در قیامت) دارند و آنها هدایت یافتگانند». «۲»

۱۱- امام صادق علیه السلام می فرمایند: «الصَّبْرُ یُظْهِرُ مَا فِی بَوَاطِنِ العِبادِ مِنَ النُّورِ وَ الصَّفاءِ وَ الْجَزَعُ یُظْهِرُ مَا فِی بَوَاطِنِهِم مِنَ الظُّلْمَهِ وَ الْوَحْشَهِ؛ صبر، آنچه را که در درون بندگان خدا از نور و صفا وجود دارد، آشکار می کند و بی صبری و ناشکیبایی، آنچه را که در درون آنها از ظلمت و وحشت است، ظاهر می سازد». «۳»

۱۲- بحث احادیث صبر را با حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام پایان می دهیم:

«الصَّبْرُ مَطَیَّهٌ لاتَکبُوا وَ القَناعَهُ سَیفٌ لایَنْبُوا؛ صبر و شکیبایی مرکبی است که هرگز به

---

(۱) اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۲.

(۲) مجمع الانوار، جلد ۲، صفحه ۵۲۶، حدیث ۸۳۰.

(۳) بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۹۰، حدیث ۴۴.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۶۴

زمین نمی خورد و قناعت شمشیری است که هرگز از کار نمی افتد». «۱»

این ها بخش مختصری از احادیثی است که که درباره اهمّیّت صبر انسان ها و پاداش شکیبایان وارد شده است.

من از مفصّل این قصّه، مجملی گفتم تو خود، حدیث مفصل بخوان از این مجمل

آثار و پیامدهای صبر

همان گونه که در مباحث گذشته اشاره شد، طبیعت زندگی دنیا این است که با موانع و مشکلات و آفات همراه می باشد. در مسیر انجام «بایدها» و «نبایدها» اغلب مشکلاتی است که اگر انسان از آنها نگذرد، به مقصد نمی رسد. در ضمن، همیشه آفات و مصائبی در کمین نعمت هاست که باعث از دست دادن آنها می شود، مصایبی در

اموال و انفس و عزیزان و دوستان و مواهب دیگر.

انسان بـدون صبر و اسـتقامت، هم در جهات مثبت به جایی نمی رسد و هم در برابر عوامل منفی و قادر به ایسـتادگی نیست. به همین دلیل، کلیـد اصـلی پیروزی ها، صبر و شـکیبایی است و از آنجا که دین مجموعه ای از بایـدها و نبایـدهاست، اطاعات و ترک معاصـی، بدون صبر و اسـتقامت، بقا و دوامی ندارد؛ زیرا طبق بیان گذشـته، صبر در برابر ایمان، همانند سر نسبت به بدن است.

از این رو، در بعضـی از احادیث اسـلامی (از جمله حدیثی از امیر مؤمنان علیه السـلام) نقل شده: «صبر و ظفر، قرین هم شمرده شده اند که به واسطه صبر، ظفر می آید»؛ «الصَّبْرُ الظَّفَرُ؛ صبر مساوی با پیروزی است!». «۲»

در آیات قرآن نیز شـرط مهم پیروزی مجاهـدان راه خـدا را صبر و شـکیبایی شـمرده است: «... انْ یَکُن مِنْکُم عِشـرُونَ صَابِرُونَ یَغْلِبُوا مِأَتَیْنِ وَ انْ یَکُنْ مِنْکُم مِأَهٌ یَغْلِبُوا أَلْفاً مِن الَّذینَ کَفَرُوا؛ هر گاه بیست نفر صـبور و با اسـتقامت از شما باشد، بر دویست نفر غلبه می کنند

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۹۶.

(۲)- غرر الحکم، حدیث ۲۱۳.

و اگر صد نفر باشند بر هزار نفر از کافران پیروز می گردند». «۱»

چه نیرویی است که یـک نفر را توانایی مقابله با ده نفر و صـد نفر را توانایی مقابله با یک هزار نفر را می دهـد. این نیرو همان صبر و استقامت است که در آیه به آن تصریح شده است.

افراد سـست اراده و کم حوصـله و کم اسـتقامت، بسـیار زود از میدان حوادث می گریزند، یا در برابر حجم مشکلات زانوا می زنند. نه دنیا را بدون

صبر و استقامت به انسان می دهند و نه آخرت را؛ به همین دلیل، اقوام و ملت هایی در جهان پیشرفت دارند که استقامت بیشتری داشته باشند.

در حالات علمای بزرگ- اعم از شخصیت های والای مذهبی که درهای علوم را گشودند یا دانشمندان علوم دیگر که به اختراعات و اکتشافات بزرگی نایل شدند- چیزی که بیش از هر چیز دیگر می درخشد، صبر و استقامت آنها است. گاهی یک دانشمند، برای کشف یک قانون علمی، ناچار است چند سال در انزوا در کتابخانه یا آزمایشگاه خود بماند تا موفّق به کشف آن شود.

حدیثی از علی علیه السلام نقل شده است: «مَنْ رَكِبَ مَراكِبَ الصَّبْرِ اهْتُدِىَ الَى مَيْدَانِ النَّصْرِ؛ کسی که بر مرکب صبر و شکیبایی سوار شود، به میدان پیروزی پای می نهد». «۲»

باز از همان امام بزرگوار آمده است که «مِفْتاحُ الظَّفَرِ لُزُومِ الصَّبْرِ؛ کلید پیروزی، داشتن صبر و شکیبایی است». «۳»

از سوی دیگر، افراد کم صبر و استقامت، بسیار زود آلوده انواع گناه می شوند، زیرا گناهان، جاذبه های نیرومندی برای نفس سرکش انسانی دارد و اگر مقاومت شدیدی در انسان نباشد، ایستادگی در برابر آن جاذبه ها ممکن نیست.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «كَمْ مِنْ صَبْرِ سَاعَةٍ قَدْ اوْرَثَتْ فَرَحَاً طَويلًا و

---

(۱)- انفال، ۶۵.

(۲)- کنز الفوائد، صفحه ۵۸.

(۳)- غرر الحکم، حدیث ۹۸۰۹.

كَم مِنْ لَذَّةِ سَاعَةٍ قَد اوْرَثَتْ حُزْناً طَويلًا؛ بسیار اتفاق افتاده که یک ساعت صبر و شکیبایی، سبب شادی طولانی شده است، و چه بسیار لذّت کوتاهی در یک ساعت، غم و اندوه طولانی به بار آورده است». «۱»

ممکن است در طول زندگی، انسان گرفتار خسارت ها و زیان های مادی، اجتماعی

و یا معنوی شود؛ مثلًا در مورد مرگ نزدیکان باید گفت: چنان نیست که دوستان و خویشاوندان همه با هم متولد شوند و همه با هم بمیرند، بعضی زودتر و بعضی دیرتر، چشم از جهان می پوشند، آنها که زودتر می روند، بازماندگان را به داغ و فراق خود مبتلا می سازند. اگر انسان، صبور نباشد، به زودی سلامتش را از دست می دهد، از همه چیز زندگی مأیوس گشته و دست او از کار می ماند.

آری! این صبر است که با وجود تمام این حوادث ناگوار، به روح و قلب انسان توانایی ادامه حیات را می دهد.

در روایات سابق، بیان داشتیم که امام صادق علیه السلام ثواب شکیبایی شیعیان در برابر مصیبت ها و گرفتاری ها را برابر با پاداش هزار شهید دانستند که این امر نشانگر همین معنی است.

خلاصه این که: درباره اهمّیّت صبر و نقش آن در پیشبرد دین و دنیا، هر چه بیان شود کم است. به همین دلیل، تعبیرات بسیار بالایی را که در روایات اسلامی درباره پاداش صابران آمده است، نباید مبالغه پنداشت و در یک بیان کلی می توان به این روایت از امام باقر علیه السلام تمسک بجوییم: «انَّهُ مَنْ صَبَرَ نَالَ بِصَبْرِهِ دَرَجَهَ الصّائِمِ الْقائِمِ، وَ دَرَجَه الشَّهیدِ الَّذِی ضَرَبَ بِسَیفِهِ قُدّامَ مُحمَّدٍ صلی الله علیه و آله؛ هر کس صبر و شکیبایی کند، به خاطر آن به مقام روزه داران شب زنده دار می رسد و درجه شهیدی را که در پیشاپیش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با شمشیر به دفاع پرداخته و شربت شهادت نوشیده است، را به دست می آورد». «۲»

به گفته شاعر:

کلید صبر کسی را که باشد اندر دست هر آینه در

گنج مراد بگشاید

به شام تیره محنت، بساز و صبر نماکه عاقبت، سحر از پرده، روی بنماید

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۱۹، حدیث ۴۵. (۲)- وسائل الشیعه، جلد ۱۱، کتاب الجهاد، صفحه ۲۰۹، حدیث ۵.

شاخه های صبر

در بسیاری از گفتار و نوشتار علمای اخلاق و بزرگان اسلام، «صبر» به سه شاخه تقسیم شده است:

۱- صبر بر اطاعت.

۲- صبر بر معصیت.

۳- صبر بر مصیبت.

منظور از «صبر بر اطاعت»؛ ایستادگی در برابر مشکلات اطاعت فرمان خداست.

اطاعت فرمان الهی در نماز و روزه و حج و جهاد و ادای واجبات مالی، همانند خمس و زکات و هم چنین صبر و شکیبایی در برابر مشکلات اطاعت اوامر استحبابی که دامنه گسترده ای دارد.

منظور از «صبر بر معصیت»؛ ایستادگی در برابر شعله های سرکش شهوات و هیجان های برخاسته از هوا و هوس است که اگر چنین نباشد، طوفان شهوات و هوس ها تمام ایمان و تقوا و پاکی و صدق و صفا و ... را از بین می برد.

و منظور از «صبر بر مصیبت»؛ آن است که انسان در طول زندگی، در برابر حوادث دردناکی؛ مانند از دست دادن عزیزان، خسارت های عظیم مالی، به خطر افتادن آبرو و حیثیت اجتماعی، گرفتاری در چنگال بیماری های صعب العلاج و افتادن در دام دوستان ناباب و شرکای خائن و حکومت ظالم و گاه همسران فاسد و ... صبر و شکیبایی را از دست ندهد.

بزرگان اخلاق، این تقسیم سه گانه را از روایات اسلامی گرفته اند؛ همانند روایتی که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است: «الصَّبْرُ ثَلاثَهٌ، صَبْرٌ عَلَی الْمُصیبَهِ وَ صَبْرٌ عَلَی الطَّاعَهِوَ صَبْرٌ عَلَی الْمَعْصِیَهِ،

فَمَنْ صَبَرَ عَلَی الْمُصیبَهِ حَتَّی یَرُدَّهَا بِحُسْنِ عَزائِهَا، کَتَبَ اللّه لَهُ ثَلاثَ مِأَهِ دَرَجَهٍ مَا بَینَ الدَّرَجَهِ الَی الدَّرَجَهِ کَما بَینَ السَّمَاءِ الَی الارضِ، وَ مَنْ صَبَرَ عَلَی الطَّاعَهِ کَتَبَ اللّهُ لَهُ سِتَّ مِأَهِ دَرَجَهٍ، مَا بَینَ الدَّرَجَهِ الَی الدَّرَجَهِ کَمَا بَینَ تُخُومُ الْارضِ الَی الْعَرْشِ وَ مَنْ صَبَرَ عَلَی الْمَعْصیهِ کَتَبَ اللّهُ لَهُ تِسْعَ مِأَهِ دَرَجَهٍ مَا بَینَ الدَّرَجَهِ الیَ الدَّرَجَهِ کَمَا بَینَ تُخُومِ الارْضِ الَی مُنْتَهَی الْعَرْشِ؛ صبر بر سه گونه است: صبر بر مصیبت،

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۶۸

صبر بر طاعت و صبر بر معصیت کسی که صبر بر مصیبت کند و آن را با شکیبایی و صبر جمیل تحمل نماید، خداوند سیصد درجه برایش می نویسد که فاصله میان هر درجه همانند فاصله آسمان و زمین است و هر کس صبر بر اطاعت کند، خداوند ششصد درجه برایش می نویسد که فاصله هر یک با دیگری همانند فاصله انتهای زمین تا عرش خداست. و هر کس صبر بر معصیت کند، خداوند نهصد درجه برایش می نویسد که فاصله هر یک با دیگری، همانند فاصله منتهای زمین تا منتهای عرش خداست». «۱»

از تعبیرات این حدیث، استفاده می شود که صبر بر معصیت مهمتر از همه است و صبر بر اطاعت در مرحله دوّم و صبر بر مصیبت در مرحله سوّم قرار دارد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در حدیثی دیگر، بعد از آن که ایمان را بر چهار ستون قرار داده که رکن اوّل آن صبر، رکن دوّم آن یقین و رکن سوّم آن، عقل و رکن چهارم آن جهاد است، می فرماید: «وَ الْصَّبْرُ مِنْهَا عَلَی ارْبَعِ شُعَبٍ، عَلَی الشَّوْقِ وَ الشَّفَقِ وَ الزُّهْدِ وَ التَّرَقُّبِ؛ صبر

چهار شعبه دارد، اشتیاق، ترس، زهد و انتظار.» و سپس در شرح آن می فرمایند:

«کسی که اشتیاق بهشت داشته باشد، از شهوات و هوس های سرکش به کنار می رود، و آن کسی که از آتش دوزخ بترسد، از محرّمات دوری می گزیند و کسی که زهد بر دنیا داشته باشد، مصیبت ها را ناچیز می شمرد، و کسی که در انتظار سرانجام نیک باشد، برای انجام نیک سرعت می گیرد». «۲»

با اندکی دقت روشن می شود که هدف امام علیه السلام، در این بیان، شرح انگیزه های صبر و استقامت است، نه شاخه های آن. نظیر حدیث فوق که از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نیز نقل شده است.

انگیزه های صبر و شکیبایی

اموری که باعث صبر انسان در مشکلات طاعت و ترک معصیت و در برابر مصائب می شود، فراوان است که هر کدام تأثیر خاصّی در پدید آوردن این فضیلت بزرگ دارد

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۷۷- در اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۱ نیز همین معنی نقل شده است.

(۲)- نهج البلاغه، کلمات قصار، حدیث ۳۱.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۶۹

که مهمترین آنها عبارتند از:

۱- تقویت پایه های ایمان و یقین، مخصوصاً توجه به این نکته که خداوند «ارحم الرّاحمین» است و نسبت به بندگانش از هر کسی مهربانتر است و او برای رعایت و تأمین مصالح عباد، حوادثی می آفریند که اسرار و منافعش پوشیده است، روح شکیبایی را در انسان پرورش می دهد. توجه به پاداش های عظیم مطیعان و تارکان معاصی و صدق وعده های الهی نیز در این زمینه، عزم انسان را در صبر و شکیبایی، راسخ تر می کند.

از همین رو، امیر مؤمنان علیه السلام می فرمایند: «اصْلُ الصَّبْرِ حُسْنُ الْیَقِینِ بِاللّهِ؛ اساس و ریشه صبر، ایمان

و یقین خوب، نسبت به خداوند است». «۱»

بـدیهی است، هر قـدر ایمـان انسـان به حکمت و رحمت پروردگـار بیشـتر باشـد، صبر او نیز بیشتر خواهـد شـد؛ به تعبیر دیگر، تحمل صبر و شـکیبایی برایش آسان تر می گردد. به هیمن دلیل، حـدیثی از امام صادق علیه السـلام نقل شده که به بعضـی از یاران خود فرمود: «انَّا صُبَّر وَ شِیعَتُنا اصْبَرُ مِنّا؛ ما صـبورانیم، ولی شـیعیان ما از ما صبورترند.» راوی سؤال می کند، فدایت شوم! چگونه شـیعیان شـما از شما صبورترند؟ امام در پاسخ فرمودند: «لِانّا نَصْبِر عَلَی مَا نَعْلَمُ وَ شیعَتُنا یَصْبِرُونَ عَلَی مَا لایَعْلَمُونَ؛ چون مـا بر چیزی که می دانیم (و از اسـرار آن آگـاهیم) صبر می کنیم؛ ولی شـیعیان ما در برابر اموری که از اسـرارش آگاه نیسـتند صبر می کنند». «۲»

۲- دست یـابی به صبر، ماننـد کسب هر فضـیلت اخلاـقی دیگر، بـا ممـارست و روبه رو شـدن با حوادث گوناگون حاصل می شود، به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السـلام آمده است: «مَنْ تَوالَتْ عَلَیهِ نَکَباتُ الزَّمانِ اکْسَبَتْهُ فَضیلَهُ الصَّبْرِ؛ کسی که پی در پی حوادث ناخوشایند زمان برایش حادث شود، فضیلت صبر را برایش فراهم می کند». «۳»

به تعـبیر دیگر، انسـان در ابتـدای برخورد بـا مصـیبتی، نـاله و فریـاد سـر می دهـد و جزع و فزع را به اوج می رسانـد، هم چنین هنگامی که در انجام طاعتی از طاعات پروردگار، با مشـکلی روبه رو شود، اظهار خسـتگی می کنـد، ولی تکرار آن حوادث و این مشکلات به تدریج فضیلت صبر را در او به وجود می آورد.

---

(۱)- غرر الحکم، حدیث ۳۰۸۴.

(۲)- اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۹۳، حدیث ۲۵.

(۳)- غرر الحکم، حدیث ۹۱۴۴.

۳- توجه به این نکته که دنیا، دار حوادث و مشکلات است و رسیدن به هیچ موهبتی از مواهب مادی و معنوی، بدون عبور از موانع گوناگون امکان پذیر نیست و نیز توجه به این حقیقت که افراد کم صبر و بی حوصله و کم طاقت، هرگز به جایی نخواهند رسید، عزم و اراده انسان را بر صبر و شکیبایی در مقابل مشکلات محکم تر می سازد.

همان گونه که در سابق اشاره شد، برای چیدن یک شاخه گل باید رنج خار را کشید و برای نوشیدن یک جرعه عسل، باید در برابر نیش زنبور صبر کرد، گنج ها در ویرانه هاست و بهشت در لابه لای ناملایمات قرار گرفته است.

به یقین هر کس در این امور دقت کند، آمادگی بیشتری برای صبر و شکیبایی پیدا می کند. از همین رو در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «لِکُلِّ نِعْمَه مِفْتاحٌ وَ مِغْلاقٌ وَ مِفتاحُهَا الصَّبْرُ وَ مِغلاقُها الْکَسَلْ؛ برای هر نعمتی کلید و قفل و بندی است؛ کلید آن صبر و قفل و بند آن، تنبلی و کسالت است». «۱»

۴- یکی دیگر از انگیزه های صبر و عوامل پرورش آن، هم شکل ساختن صابران است، این امر نه تنها در اینجا بلکه در تمام فضایل اخلاقی صدق می کند که هر گاه انسان، در ظاهر خود را به صفتی بیاراید، هر چند در باطن چنین نباشد، به تدریج در باطنش نیز نفوذ کرده و به آن متخلّق می گردد.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «مَنْ یَتَصَبَّرْ یُصَبِّرُهُ اللّهُ وَ مَنْ یَسْتَعْفِف یَعُفَّه اللّه، وَ مَن یَسْتَغْنِ یُغْنِهُ اللّهُ وَ مَا اعْطِی عَبْدٌ عَطاءً هُوَ خَیرٌ

وَ اوسَعُ مِنَ الصَّبْرِ؛ کسی که خود را به چهره صابران در آورد (و جزع و فزع را ترک گوید)، خداوند روح صبر را به او می بخشد و کسی که به چهره عفیفان در آید، خداوند او را به زینت عفّت می آراید و کسی که در چهره بی نیازان در آید، خداوند او را بی نیاز می سازد و به هیچ بنده ای موهبتی بهتر و گسترده تر از صبر عطا نشده است». «۲»

۵- صبر رابطه نزدیکی با ظرفیت وجودی انسان دارد. هر اندازه ظرفیت و شخصیت انسان بیشتر شود، صبر و شکیبایی او افزون می گردد، به همین دلیل کودکان و بزرگسالان کودک صفت، در برابر کمترین حادثه ای، بی تابی می کنند؛ در حالی که افراد با ظرفیت

---

(۱)- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۲۰، صفحه ۳۲۲.

(۲)- میزان الحکمه، جلد ۲، حدیث ۱۰۱۲۸.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۷۱

و با شخصیت، مشکلات را در خود هضم نموده و خم به ابرو نمی آورند.

یک استخر کوچک با اندک نسیمی متلاطم می شود؛ ولی یک اقیانوس عظیم، به آسانی متلاطم نمی شود و اقیانوس کبیر را از این جهت اقیانوس آرام می خوانند که هیجان امواجش به خاطر گسترش آن کمتر است.

مطالعه حالات بزرگان، مخصوصاً انبیا و اولیای الهی که بر اثر صبر و شکیبایی به مقامات عالی روحانی نایل گشتند، می تواند از انگیزه های مؤثر باشد، همان گونه که آنها در همه چیز الگو و اسوه اند.

مسئله صبر و شکیبایی در برابر حوادث سخت زندگی و مشکلات عظیمی که در راه پیروزی انسان وجود دارد، تنها بعد اخلاقی ندارد، بلکه از نظر بهداشت و سلامت جسم نیز فوق العاده مؤثر است. افراد ناشکیبا عمری کوتاه و توأم با

انواع بیماری ها دارند که مهمترین آنها بیماری های قلبی و عصبی است؛ در حالی که شکیبایان از عمر طولانی و توأم با سلامت نسبی برخوردارند؛ به همین دلیل، روان شناسان معتقدند داشتن مذهب (که انسان را به شکیبایی در برابر مشکلات ترغیب می کند) یکی از شرایط سلامت جسم و روان انسان است.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «مَن احَبَّ الْبَقاءَ فَلْیُعِدَّ لِلْمَصائِبِ قَلْباً صَبُوراً؛ کسی که دوست دارد عمر طولانی داشته باشد، باید قلب صبوری در برابر مصائب آماده کند». «۱»

جزع و بی تابی

«جزع» نقطه مقابل «صبر» است و آن، حالت بی قراری و ناشکیبایی در برابر حوادث و مشکلات است، به گونه ای که انسان در برابر حادثه زانو زند، مأیوس شود، بی تابی کند و یا از تلاش و کوشش برای رسیدن به مقصد چشم بپوشد.

جزع یکی از بدترین و نکوهیده ترین صفات است که انسان را در دنیا و آخرت به بدبختی می کشاند و از رسیدن به مقامات والا باز می دارد و ارزش و مقام او را در جامعه

---

(۱)- بحار الانوار، جلد ۷۵، صفحه ۸۱، حدیث ۷۱.

کاسته، شربت زندگی را در کامش تلخ، و شهد حیات را شرنگ می سازد.

قرآن مجید در سوره «معارج»، انسان را موجودی حریص و کم طاقت معرفی می کند که وقتی بدی به او برسد، بی تابی می کند و هنگامی که خوبی به او رسد، بخل می ورزد و مانع دیگران می شود، «انَّ الانْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً* اذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزوعاً* وَ اذَا مَسَّهُ الْخَیرُ مَنوعاً». «۱»

منظور از انسان در این آیه- همانند بعضی از آیات مشابهی که انسان را با صفات ناشایستی توصیف کرده- انسان های تربیت نیافته

و به اصطلاح خودرو و فاقد شخصیت است و لذا در ذیل همین آیات با جمله (الَّا الْمُصَلِّینَ ... تا ... وَالَّذینَ هُم عَلی صَلاتِهِم یُحَافِظُون «۲»، افراد با ایمانی را که به نماز و کمک به محرومان و اصول عفّت و امانت و شهادت به حق وفا دارند، استثنا کرده و از تحت عنوان «هلوع» خارج می کند.

تعبیر آیات فوق، شاید اشاره به این باشد که معمولًا افراد جزوع و ناشکیبا بخیل هم هستند؛ همان گونه که بخیلان ناشکیبا می باشند؛ به تعبیر دیگر این دو صفت با یکدیگر رابطه دارند و از این رو در مفهوم «هلوع» جمع شده اند.

در روایات اسلامی نیز بحث های جالب و عمیق و نکته های قابل ملاحظه ای در این زمینه دیده می شود که هر یک از دیگری آموزنده تر است، در ذیل به چند نمونه از آنها اشاره می شود:

۱- امیر مؤمنان علی علیه السلام در مذمّت جزع می فرمایند: «ایَّاکَ وَ الْجَزَعَ فَانَّهُ یَقْطَعُ الامَلَ وَ یُضَعِّفُ الْعَمَلَ وَ یُورِثُ الهَمَّ؛ از جزع و ناشکیبایی بپرهیز؛ زیرا امید انسان را قطع و کوشش و تلاش را ضعیف ساخته و غم و اندوه به بار می آورد». «۳»

۲- همان امام بزرگوار در جای دیگر ضمن اشاره به نکته لطیف دیگری می فرمایند:

«الْجَزَعُ اتْعَبُ مِنَ الصَّبْرِ؛ بی تابی از صبر و شکیبایی ناراحت کننده تر است». «۴»

دلیل آن روشن است؛ زیرا جزع و بی تابی هیچ مشکلی را حل نمی کند، تنها اثرش

---

(۱)- معارج، ۱۹ تا ۲۱.

(۲)- معارج، ۲۲ تا ۳۴.

(۳)- بحار الانوار، جلد ۷۹، صفحه ۱۴۴.

(۴)- همان مدرک، صفحه ۱۳۱، حدیث ۱۶.

این است که روح و جسم انسان را در هم می کوبد، به همین

دلیل از شکیبایی پرزحمت تر می باشد؛ مثلًا، هنگامی که انسان، عزیزی را از دست دهد، ممکن است سرش را به دیوار بکوبد، گریبان چاک کند، نعره و فریاد بکشد و یا سرانجام خودکشی کند؛ اما هیچ یک از این ها عزیز از دست رفته را باز نمی گرداند، بلکه تنها پایه های ایمان و سلامت جسم و جان او را درهم می کوبد، علاوه بر این، اجر و پاداش انسان را نیز بر باد می دهد که شرح آن در حدیث بعد می آید.

۳- حضرت علی علیه السلام می فرمایند: «الْجَزَعُ لایَدْفَعُ الْقَدَرَ وَ لَكِنْ يُحْبِطُ الاجْرَ؛ جزع (در برابر مصائب)، مقدرات را تغییر نمی دهد؛ ولی اجر و پاداش انسان را از بین می برد». «۱»

درباره این که چرا پاداش را از بین می برد، باید گفت: جزع و ناشکیبایی دلیل بر عدم رضا و عدم تسلیم در برابر مقدرات الهی است. در واقع، اعتراض به عدل و حکمت پروردگار را در بردارد؛ هر چند صاحبش از آن غافل باشد.

۴- در حدیث دیگری که از امام هادی علیه السلام نقل شده، ضمن اشاره به نکته جالب دیگری، می فرمایند: «الْمُصِيبَةُ لِلصَّابِرِ وَاحِدَةٌ وَ لِلْجَازِعِ اثْنانِ؛ مصیبت برای انسان صبور یکی است و برای انسان بی صبر و ناشکیبا دوتاست». «۲»

جزع و بی تابی- چنان که در قبل اشاره شد- مشکلات عظیم جسمی و روحی به دنبال دارد، به علاوه اجر و پاداش انسان را بر باد می دهد، بنابراین مصیبت افراد ناشکیبا مضاعف می شود.

۵- امام کاظم علیه السلام در بیان یکی از وصایای حضرت مسیح علیه السلام می فرمایند: «وَلاتَجْعَلُوا قُلُوبَكُم مَأْوىً لِلشَّهَواتِ انَّ اجْزَعَكُم عِنْدَ الْبَلاءِ لَاشَدُّكُم حُبّاً لِلدُّنيا وَ انَّ اصْبَرَكُمْ عَلَى الْبَلاءِ لَازْهَدُكُم فِي الدُّنيا؛

دل هـای خود را پناهگـاه شـهوات قرار ندهیـد، آن کس که در بلا، بیشتر بی تابی می کنـد، علاقه اش به دنیا بیشتر است و آن کس که در بلا، شکیباتر است، نسبت به دنیا، بی اعتناتر است». «۳»

---

(۱) غرر الحکم، حدیث ۱۸۷۶.

(۲) بحار الانوار، جلد ۷۹، صفحه ۱۴۴.

(۳) بحار الانوار، جلد ۱، صفحه ۱۰۶.

از این روایت اسـتفاده می شود که یکی از سرچشـمه های مهم جزع و بی تابی، حرص و حبّ دنیاست و برای کاستن از شدّت جزع، باید از علاقه به دنیا کاست.

۶- در حدیث دیگری از امام صادق علیه السـلام نقل شده است: پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله هنگام عیادت یکی از یارانش که آخرین ساعـات عمرش را می گذرانـد، فرمودنـد: «ای فرشـته مرگ! با او مـدارا کن که با ایمان است. ملک الموت عرض کرد: بشارت باد بر تو ای محمـد! که من نسـبت به همه مؤمنان مـدارا می کنم. بـدان ای محمـد! هنگامی که من روح فرزندان آدم را می گیرم، خانواده آنان بی تابی می کنند. در گوشه ای از خانه می ایستم و می گویم: چرا این گونه بی تابی می کنید؟ من قبـل از پایان عمرش روح او را نگرفتم و این یک مأموریت الهی است، گناهی نـدارم؛ «انْ تَحْتَسِبُوهُ وَ تَصْبِرُوا تُوجَرُوا، وَ انْ تَجْزَعُوا تَأْثِمُوا وَ تُوزَرُوا؛ اگر راضـی به رضای خدا باشـید و صبر کنید به شـما پاداش داده می شود و اگر جزع و بی تابی کنید گناه می کنید». «۱»

۷- حدیث کوتاه و پر معنی دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است: «مَنْ لَم یُنْجِهِ الصَّبْرُ اهْلَکَهُ الْجَزَعُ؛ کسی که صبر او را نجات ندهد، بی تابی او

را هلاک خواهد کرد.» «۲» (این هلاکت می تواند اشاره به هلاکت دنیا و آخرت باشد).

۸- این بحث را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله- به عنوان «خِتَامُهُ مِسْکٌ»- پایان می دهیم. در این حدیث آمده است که یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله فرزندش را از دست داده بود، حضرت صلی الله علیه و آله دستور نوشتن نامه ای به این مضمون را به او دادند: «خداوند متعال، اجر تو را افزون کند و به تو صبر و شکیبایی دهد! ... مبادا با جزع و بی تابی، اجر خود را از بین ببری و فردای قیامت به خاطر از دست دادن ثواب صبر بر مصیبت، پشیمان گردی، هنگامی که ثواب و مصیبتت را ببینی، می فهمی که مصیبت از آن کوتاه تر بوده است و بدان! جزع و بی تابی، عزیز از دست رفته را باز نمی گرداند، غم و اندوه، قضای الهی را تغییر نمی دهد و آنچه از پاداش، در برابر از دست دادن فرزند بر تو نازل شده، تأسّفت را از میان می برد». «۳»

مرحوم محدّث قمی در «سفینه البحار» داستان جالبی درباره «بوذرجمهر» و مسئله «صبر و جزع» که بسیار مناسب این نوشتار است، نقل می کند: در بعضی از تواریخ آمده

---

(۱) بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۱۶۹.

(۲) بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۹۶.

(۳) میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۵۶۳، حدیث ۱۰۱۱۸.

است که انوشیروان نسبت به «بوذرجمهر» خشمگین شد. دستور داد او را در اتاق تاریکی زندانی کنند. چندین روز گذشت، انوشیروان کسی را فرستاده تا از وضع حال او جویا شود. فرستاده انوشیروان، در حالی

که او خوشحال و مطمئن بود، از او پرسید: چگونه در این حالت که سخت در مضیقه ای، فارغ البال می باشی؟

بوذرجمهر گفت: من (همه روزه) از معجونی که از شش ماده ترکیب شده است، استفاده می کنم و این معجون همان گونه که می بینید، مرا بر سر حال آورده است.

فرستاده پرسید: ممکن است این معجون را به ما معرفی کنی تا در مشکلات به آن پناه بریم؟

بوذرجمهر در جواب گفت:

ماده اوّل آن «الثِّقَهُ بِاللّهِ؛ توکّل بر خداست».

ماده دوّم؛ آنچه مقدر است، خواه و ناخواه رخ می دهد و بی تابی در برابر آن، مشکلی را حل نخواهد کرد.

ماده سوّم؛ صبر و شکیبایی بهترین چیزی است که در آزمون های الهی به کمک انسان می شتابد.

ماده چهارم؛ اگر صبر نکنم، چه کنم؟ بنابراین با جزع خود را هلاک ننمایم.

ماده پنجم؛ از مشکلی که من دارم، مصائب مشکل تری نیز وجود دارد؛ پس خدا را شکر که در آن ها گرفتار نشدم!

ماده ششم؛ از ستون به ستون فرج است.

این سخن به انوشیروان رسید، او را آزاد و گرامی داشت. «۱»

درمان جزع و ناشکیبایی

این بیماری درونی، مانند بسیاری از بیماری های دیگر، راه های درمان دارد که ما در ذیل به آنها اشاره می کنیم:

---

(۱) سفینه البحار، واژه صبر.

۱- تشخیص درد و تجویز بهترین راه درمان

هنگامی که یک طبیب روحانی، این بیماری اخلاقی را از طریق آثار و نشانه هایش (مانند بر سر و صورت زدن، انگشت به دندان گزیدن، ناله و فریاد کشیدن، با کج خلقی و خشونت با دیگران صحبت کردن، با زن و فرزند خود بدرفتاری نمودن و حد اقل زبان به شکوه گشودن) تشخیص داد، برای درمان دست به کار می شود و

از راه های مختلف اقدام می کند!

۲- یادآوری پیامدهای شوم جزع و بی تابی

یادآوری پیامـدهای جزع و بی تابی و آثار سوء آن نقش مهمی در درمان این بیماری روحی دارد. شایـد کمتر کسـی این آثار را بداند و از این حالت، بیزار نشود و در صدد رفعش برنیاید.

آری! هنگامی که انسان بداند، ناشـکیبایی ها، اجر و پاداش او را در پیشگاه خدا (طبق روایات گذشته)، بر باد می دهد؛ بی آن که مشـکلی را حـل کنـد، روان انسان را درهم می کوبـد و آرامش او را سـلب نموده و سـلامت جسم و جان او را به خطر می انـدازد؛ از همه بـدتر این که درهای حل مشـکل را بر روی انسان می بندد؛ زیرا اگر به هنگام بروز مشـکلات و مصائب، انسان خونسـردی خویش را حفظ کنـد و به اعصاب خویش مسـلط باشـد، اغلب راه حلی برای گشودن مشـکل و یا حدّ اقل، کاهش مصائب می یابد؛ ولی انسان ناشـکیبا بر اثر اضـطراب و بی تابی و عدم تسلط بر اعصاب و عدم تمرکز فکر، حتی درهایی را که آشـکارا به رویش بـاز است، نمی بینـد؛ درست ماننـد پرنـدگانی که در اتاق و سالنی گرفتار شونـد، مرتب خود را به این در و دیوار می کوبند و حتی هنگامی که صاحب خانه، پنجره ها را می گشاید تا آنها آزاد شوند، به خاطر اضطراب و بی تابی شان، حتی دریچه های باز را نیز نمی بیننـد که اگر لحظه ای آرام گیرنـد و شـکیبایی پیشه کننـد و نگاهی به اطراف خود اندازند، به آسانی راه نجات خود را پیدا خواهند کرد.

دقت به این حقایق، تأثیر مهمی در تغییر این حالت دارد و به تدریج انسان را در صف شکیبایان

در می آورد.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۷۷

۳- مطالعه آیات و روایاتی که پیرامون اجر و پاداش صابران وارد شده است

مطالعه آیات و روایاتی که درباره اجر صابران وارد شـده است، نقش مهمی در تقویت روحیه صبر در انسان دارد، از جمله این آیه شـریفه که بزرگترین بشـارت را به صـابران می دهـد: «بشـارت ده صابران را همان ها که وقتی مصـیبتی به آنها برسـد، می گویند: ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم، رحمت و درود خدا بر آنهاست و آنها هدایت یافتگانند؛ ... و بَشِّرِ الصَّابِرینَ* الَّذینَ اذَا اصَابَتْهُم مُصیبَهٌ قَالُوا انّا لِلّهِ وَ انَّا الَیهِ رَاجِعُونَ* اولَئِکَ عَلَیهِم صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَهُ وَ اولَئِکَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ. «۱»

تعبیر «اولئِکَ هُمُ المُهتَدونَ» تعبیر پر معنا و دارای تفسـیرهای گوناگونی است که ممکن است یکی از تفسـیرهای آن همان که در بالا ذکر شد، باشد و آن این که صابران، راه حل مشـکلات را زودتر از دیگران پیدا می کنند، و درها به روی آنان گشوده می شود.

چون یکی از عوامل اصـلی بی تابی «ضـعف نفس» است؛ پس هر قـدر انسان در تقویت روحیات خود بکوشد، در زدودن آثار ناشکیبایی و بی صبری موفق تر است.

۴- مطالعه احوال انبیا و اولیا و بزرگان

یکی دیگر از راه هـای درمـان بی تابی، مطالعه حالات انبیا و اولیا و صبر و شـکیبایی آنان در مقابل مصائب و درد و رنـج های گوناگون و دشمنان درونی و بیرونی است.

یادآوری این مسائل به انسان الهام می دهد که نباید در برابر حجم مشکلات بی تابی نمود.

۵- تلقین و اعتماد به نفس در تحمل سختی ها

این نکته را نیز نباید فراموش کرد که تلقین، چه از سوی خود و چه

از طرف دیگران، عامل مؤثری در برطرف ساختن اخلاق سوء و صفات زشت نفسانی است. اگر ناشکیبایان هر روز به خود تلقین شکیبایی کنند و اطرافیان نیز در تلقین کوتاهی نکنند،

---

(۱) بقره، ۱۵۵ تا ۱۵۷.

اخلاق در قرآن، ج ۲، ص: ۴۷۸

بی شک آثار شکیبایی در آنان ظاهر می شود.

این بحث را با دعایی از امام سجاد علیه السلام پایان می دهیم: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ اوَّلَ یَوْمی هَذا صَلاحاً وَ اوسَطَهُ فَلاحاً وَ آخِرَهُ نَجاحاً اعُوذُ بِکَ مِنْ یَومٍ اوَّلُهُ فَزَعٌ وَ اوسَطَهُ جَزَعٌ وَ آخِرُهُ وَجَعٌ؛ پروردگارا! آغاز روز مرا صالح و سعادت و وسط آن را رستگاری و پایانش را پیروزی قرار ده. پناه به تو می برم از روزی که آغازش بی تابی و وسط آن ناله و فریاد و پایانش درد و رنج باشد».

از این تعبیر استفاده می شود که جزع و فزع انسان را به درد و رنج می کشاند و نه تنها از درد انسان نمی کاهد، بلکه دردش را افزایش می دهد.

فرق جزع و احساسات معقول

قلب انسان کانون عواطف و احساسات است. هر گاه عزیزی را از دست دهد، ناراحت گشته و اشکهایش جاری می شود؛ اما نباید هرگز این گونه اظهار تأثّر را با جزع و بی تابی و بی صبری اشتباه کرد؛ زیرا قلب انسان در برابر حوادث ناگوار عکس العمل نشان داده و چشم انسان نیز که دریچه قلب است، ممکن است از تأثیرات قلب متأثّر گردد.

بنابراین گریه و سوگواری برای از دست دادن عزیزان یک امر طبیعی و انسانی است.

مهم آن است که انسان در مصیبت، سخنی که حاکی از ناشکری و شکایت باشد، بر زبان نراند و حرف هایی که دور از شأن یک بنده مطیع پروردگار است، نگوید؛ خودزنی ننموده و گریبان

نـدرد. در این رابطه پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله می فرماینـد: «لَیسَ مِنَّا مَنْ ضَـرَبَ الخُـدُودَ وَ شَـقَّ الجُیُـوبَ وَ دَعـا بِـدَعْوَیَ الجَاهِلِیَّهِ؛ کسـی که لطمه به صورت زنـد و یا گریبان چاک کند، یا (به هنگام مصـیبت) سـخنانی همانند مردم جاهلیت بر زبان راند، از ما نیست». «۱»

در حالت پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: هنگامی که ابراهیم علیه السلام فرزند حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، بدرود حیات گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله گریه کرد، به گونه ای که سیلاب اشک بر

---

(۱) بحار الانوار، جلد ۸۵، صفحه ۹۳.

سینه اش جاری شـد، عرض کردنـد: ای رسول خـدا! تو ما را از گریه نهی کردی، اما خودت گریه می کنی؟ فرمود: «لَیسَ هَذَا بُکـاءً وَ انّ هَـذِهِ رَحْمَـهٌ وَ مَن لَم یَرحَمْ لا یُرْحَمُ؛ این گریه نیست، این رحمت و اظهـار محبّت است و کسـی که رحم و عـاطفه نداشته باشد، به او رحم نخواهد شد» (و مشمول رحمت حق نمی گردد). «۱»

همین موضوع به صورت مشروح تری در کتاب «بحار الانوار» چنین نقل شده است:

هنگامی که ابراهیم، فرزند پیامبر صـلی الله علیه و آله آخرین لحظات عمر خود را سپری می کرد، پیامبر صـلی الله علیه و آله او را در دامـان خـود نهـاد و گفت: فرزنـدم! نمی توانم در برابر تقـدیرات الهی کـاری برای تو انجـام دهم، این سـخن را گفت و اشک از چشـمانش سـرازیر شد، «عبد الرحمن بن عوف» حاضـر بود و عرض کرد: ای رسول خدا! گریه می کنی، مگر ما را از گریه نهی نکرده اید؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: من شما را

از نوحه گری جاهلانه، از دو صدای احمقانه و فاجرانه نهی کردم، نخست، داد و فریاد آمیخته با لهو و لعب و آهنگ های شیطانی، هنگامی که فرود نعمت هاست؛ و دیگر، فریادهای هنگام مصیبت، خراشیدن صورت، چاک کردن گریبان و نغمه های شیطانی است؛ ولی آنچه را از من دیدی، عاطفه و رحمت است و هر کسی که عاطفه و رحم نداشته باشد، رحم نخواهد شد ... سپس به فرزندش چنین خطاب کردند: «وَ انَّا بِكَ لَمَحْزُونُونَ تَبْكِيَ الْعَينُ وَ يَدْمَعُ الْقَلْبُ وَ لانَقولُ مَا يُسْخِطُ الرَّبَّ عَزَّوَجَلَّ؛ ما به خاطر تو غمگین هستیم، چشم می گرید و قلب اشک می ریزد؛ ولی چیزی که خداوند متعال را به خشم آورد، نمی گویم». «۲»

گاهی ممکن است انسان از خود بی خود شود، فریاد بکشد و گریبان چاک کند یا این که اظهار بی تابی نموده و لطمه بر خویش زند که اگر در حدّ معقول و معمول آن برای ایجاد هیجان عمومی و بسیج عواطف در برابر دشمنان باشد، ضروری به نظر می رسد؛ پس حساب موارد استثنایی را که در حالات بعضی از بزرگان دیده می شود، باید جدا کرد.

این سخن را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به پایان می بریم: «النِّياحَةُ عَمَلُ

---

(۱) امالی طوسی، صفحه ۳۸۸.

(۲) بحار الانوار، جلد ۷۹، صفحه ۹۰.

الجَاهِلِيَّةِ؛ نوحه گری از اعمال جاهلیت است». «۱»

منظور از نوحه گری در اینجا، عزاداری و یا ذکر مصیبت و گریستن و عزاداری فردی یا دسته جمعی نیست، بلکه اشاره به کاری دارد که در زمان جاهلیت، میان عرب رایج بوده که اگر عزیزی از دنیا می رفت، زنان نوحه گر حرفه ای را دعوت

می کردند.

آنها نیز با داد و ناله و فریاد مصنوعی، اوصاف دروغ و مبالغه های بی معنی درباره شخص از دست رفته، ذکر می کردند و گاه لباس های خود را پاره کرده و بر سر و صورت می زدند، و با این اعمال ناهنجار، فضای عزای او را گرم می کردند.

*** پایان جلد دوّم

خداوندا! تو خوب می دانی، اگر ما توفیق پیمودن راه اولیائت را در تهذیب نفس و حسن اخلاق و صفای باطن نیافته ایم، خواهان و عاشق آن هستیم، ما را بر این کار موفّق دار و در این راه ما را یاری فرما و به گروه «مَنْ انْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» ملحق نما و همراه و همدم «و حَسُنَ أولَئکَ رفِيقاً» کن!

آمین یا ربَّ العالمین.

---

(۱) بحار الانوار، جلد ۷۹، صفحه ۱۰۳.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹